

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام و سياست

مرجع عالیقدر حضرت آية الله العظمیٰ

سید صادق حسینی شیرازی

مترجم: حمید رضا شیخی

شناسنامه کتاب

* نام کتاب: اسلام و سیاست

* مؤلف: آية الله العظمى حاج سيد صادق حسيني شيرازي (دام ظلله)

* مترجم: حميدرضا شبيخي

* صفحه آرا: محمد جواد اسلامي

* ناشر:

* زیر نظر: گروه ترجمه آثار آية الله العظمى شيرازي

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آية الله العظمى شيرازي محفوظ است.

www.iswf.net

فهرست مطالب

سخن ناشر..... ۹

پیشگفتار..... ۱۱

تمهید..... ۱۵

متون دینی [۱۶] اختلاف دو نوع سیاست [۱۹] نمونه‌هایی از سیاست اسلامی [۲۰]
نمونه‌هایی از سیاست معاصر [۳۳] تفاوت از زمین تا آسمان [۳۵] مباحث این کتاب [۳۵]

سیاست حکیمانه پیامبر اعظم ﷺ..... ۳۹

سیاست پایداری و مقاومت [۴۰] سیاست شجاعت و دلاوری [۴۳] سیاست عفو و گذشت
بزرگ [۴۶] سیاست گرامیداشت هیأت‌های نمایندگی [۵۲] سیاست وفاداری و خوش
عهدی [۶۴] سیاست مهربانی با همه [۶۶] سیاست عطا و سخاوت به دوست و دشمن [۷۰]
تماس مستقیم با مردم به منظور تربیت آنان [۷۹] سیاست پیامبر ﷺ در دیگر زمینه‌ها [۸۷]

سیاست حکیمانه امیر مؤمنان علیؑ..... ۹۳

زندگی شخصی [۹۵] سیاست رفتار با نزدیکان [۱۱۱] سیاست حضرت علیؑ با

کارکنانش [۱۱۸] آزادی در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام [۱۲۵] برابری در سیاست
امیرمؤمنان علیه السلام [۱۴۸] عفو و گذشت حضرت علی علیه السلام [۱۵۳] حضور همیشگی
امیرمؤمنان علیه السلام در میان مردم [۱۶۰] اجرای دقیق اسلام [۱۶۵] سیاست حضرت علی علیه السلام در
ابعاد مختلف [۱۷۰]

سیاست اسلام در زمینه اقتصاد..... ۱۷۷
حتی یک فقیر نباید باشد [۱۷۷] در افریقا فقر نبود [۱۷۸] و شاید در حجاز [۱۸۰]
در سوئد [۱۸۱] متون دینی [۱۸۱] کرامت اقتصادی [۱۸۲] تجارت موالی [۱۸۳]

سیاست اسلام در زمینه بهداشت و سلامت ۱۸۷
یک مقایسه [۱۸۹] کاهش خون [۱۸۹] پی بردن به اشتباه [۱۹۰]

سیاست اسلام در زمینه فرهنگ ۱۹۵
جایگاه علم در قرآن [۱۹۵] جایگاه علم در سنت [۱۹۶] نمونه‌ها [۱۹۶] شناخت حرفه‌ها و
صنعت‌ها [۱۹۹]

سیاست آزادی در اسلام..... ۲۰۳
آزادی اندیشه و عقیده [۲۰۳] در فتح مکه [۲۰۴] فتح سرزمین‌ها [۲۰۵] کفار در مکه و
مدینه [۲۰۶] آیات قرآن [۲۰۶] دیگر آزادی‌ها [۲۰۷]

سیاست اسلام در مبارزه با جرایم..... ۲۱۳
علما مجازات سارق را نمی‌دانند [۲۱۴]

سیاست اسلام در زمینه تأمین اجتماعی ۲۱۹
انبوه نصوص دینی [۲۱۹] احادیث نبوی [۲۲۰] در احادیث ائمه طاهرين علیهم السلام [۲۲۱]

سیاست اسلام در زمینه عمران و کشاورزی ۲۲۷
رونق شهرسازی [۲۲۸] رونق کشاورزی [۲۳۰]

سیاست اسلام در روابط بین‌المللی ۲۳۵
اسلام مقدم بر خویشاوندی [۲۳۷] الگو گرفتن از پیامردی ابراهیم علیه السلام [۲۳۸] زنان مؤمن
مهاجر [۲۴۰] نفی هرگونه استعمار [۲۴۳]

سیاست اسلام درباره افزایش جمعیت ۲۴۷

سیاست اسلام در زمینه صلح و جنگ ۲۵۳
نفی پیمان شکنی [۲۵۵] آرایش شگفت‌انگیز نظامی [۲۵۶] ناپالم ممنوع [۲۵۸] کشتن زنان
ممنوع [۲۵۸] امان دادن کمترین فرد مسلمان برای دیگر مسلمانان معتبر است [۲۵۹]
مؤمنان یکسانند [۲۶۱] خون مسلمانان با هم برابر است [۲۶۲] نفی هرگونه فساد [۲۶۳]
توصیه‌های پیشوای مسلمانان [۲۶۳] آرایش دقیق نظامی [۲۶۶] آمادگی روانی و نظامی
[۲۶۷] تصفیه حسابها در جنگ ممنوع [۲۶۸] تقسیم برابر [۲۶۹] اولویت با اسلام است
[۲۷۱] احترام نهادن به فرستاده [۲۷۲] شعار در اسلام [۲۷۲] احترام نهادن به بزرگان [۲۷۳]
اسلام، دین محبت [۲۷۵]

برخی از اصول سیاست خارجی اسلام ۲۷۹
۱- پذیرفتن فوری اسلام شخص [۲۷۹] ۲- تعمیم عدالت [۲۸۱] ۳- نجات دادن
مستضعفان [۲۸۴] ۴- جنگ‌افروزی ممنوع! [۲۸۵] ۵- برتری اسلام [۲۸۶] ۶- وحدت
مسلمانان [۲۹۲] ۷- ولایت فقهای عادل [۳۰۰]

سیاست اسلام درباره هیأت حاکمه ۳۰۵
رئیس حکومت: امام علیه السلام [۳۰۵] شمه‌ای از مسؤولیت‌های حاکم [۳۰۵] حسابرسی
کارگزاران [۳۰۶] حکومت مشروع علی علیه السلام از زبان خود او [۳۰۷] فدک [۳۰۷] نفی رفاه

زدگی [۳۰۸] نفی خودپرستی [۳۰۸] درخت بیابانی محکم تر است [۳۰۹] تکیه و توکل کامل
به خدای متعال [۳۰۹] ریاضت نفس [۳۱۰] همسانی با ضعیف‌ترین افراد جامعه [۳۱۰]
دولتمردان و کارگزاران [۳۱۱]

از نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام در کشورداری..... ۳۱۵
خشونت والی ممنوع [۳۱۶] خیانت ممنوع [۳۱۶] اسراف ممنوع [۳۱۶] اخلاق
تحصیل‌داران [۳۱۷] حقوق حیوانات [۳۱۸] مهربانی با حیوانات [۳۱۸] فروتنی والی [۳۱۹]
راه و رسم تقوا پیشگان [۳۱۹] از مرگ برحذر باشید [۳۲۰] تأکید بر نماز [۳۲۱] یکسان
نیستند [۳۲۱] حساب و کتاب را برایم بفرست [۳۲۱] توصیه‌های انسانی [۳۲۲] به مالک
اشتر نخعی [۳۲۲] سفارش به پسر عمویش [۳۴۲] نتیجه‌گیری [۳۴۳] دربان داشتن
ممنوع [۳۴۴] همه اینها سیاست است [۳۴۵] ایده استعمار [۳۴۵]

علماء و سیاست ۳۵۱
مبارزات علمای اعلام [۳۵۲]

علمای شهید ۳۵۹

وظیفه‌ای همگانی ۳۷۹

سخن ناشر

به نام خداوند مهرگستر مهربان

برخی گمان می‌کنند که سیاست هیچ پیوندی با دین ندارد؛ چرا که دین یک امر روحانی و معنوی است و شامل فضایل و معنویات می‌باشد اما سیاست - معمولاً - غرق در مادیات و نیرنگ و فریب و ستم و خودکامگی و... است.

لیکن با مطالعه این کتاب ارزشمند در می‌یابید که سیاست، به معنای درست آن، بخش جداناپذیری از دین مقدس اسلام است که خداوند آن را برای جامعه بشری، از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا روز قیامت، برگزیده است؛ زیرا، سیاست که به معنای «اداره کشور و مردم» است در فرهنگ و قاموس اسلام جز به معنای راه و روش پاک و سالم عاری از هر گونه فریب و نیرنگ و ستم و خودکامگی نیست، و در بردارنده بالاترین آزادی‌های انسانی است و دست انسان را می‌گیرد و او را به کمال هر دو سرای و سعادت دنیا و آخرت می‌رساند.

بنابراین، سیاست اسلامی تنظیم‌کننده بهترین برنامه‌های حکومتی در جهت تعامل آن با ملت خود و با سایر دولتهای همسایه و غیر همسایه است. همچنین آزادی‌های کامل و مشروع اقلیت‌های دینی را تضمین می‌کند و حتی مهر و رأفت آن، حیوانات را نیز در بر می‌گیرد.

سیاست اسلام بر صلح و آشتی و عدم خشونت و احترام به آراء و عقاید دیگران مبتنی است و میدان را برای مخالفان باز می‌گذارد، و در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی آزادی‌های فراوان! اعطا می‌کند.

این‌ها چیزهایی است که ما به وضوح در این کتاب، آنها را لمس می‌کنیم. مرجع عالیقدر شیعه، حضرت آیه الله العظمی حاج سیدصادق حسینی شیرازی (دام ظلّه العالی) در این کتاب بر مهمترین منابع قانون‌گذاری اسلام یعنی: قرآن، سنت شریف نبوی و سیره اهل بیت اطهار علیهم‌السلام، تکیه کرده است، و نمونه‌هایی زنده و عینی از سیاست حکیمانه‌ای که قرآن کریم ما را بدان فرمان داده و پیامبر اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و جانشینان پاک و برحق او آن را به اجرا در آورده‌اند، ذکر کرده است. از خدای سبحان مسألت داریم که توفیق اجرای سیاست اسلامی را به مسلمانان - اعم از دولت‌ها و ملت‌ها - عطا فرماید تا از این رهگذر به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند، همانا او شنوا و اجابت‌کننده دعاست.

مؤسسه تحقیق و نشر المجتبی (ناشر نسخه عربی)

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش تنها از آن خداست، و درود بر پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بر جانشینان معصوم او، همانان که خداوند آنان را حاکمان جامعه پس از پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است. و سلام بر فقها که امانتداران وحی و نمایندگان خاتم اوصیا (عجل الله فرجه الشریف) هستند، و بنا به فرموده امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، قاضی و حاکم و حجت می باشند.

سیاست یک بحث گسترده و پر دامنه است، دریایی ژرف و پهناور که تنها شماری بسیار اندک را توان رسیدن به ژرفا و کرانه های آن می باشد.

سیاست، عبارت است از چگونگی اداره امور مردم در زمان صلح و جنگ، و ستانش و دهش، سختی ها و آسایش، و همبستگی و گسستگی و جز این ها.

اگر توجه داشته باشیم که مردم همان گونه که در شکل و رنگ و زبان و غیره متفاوتند، در ذوق و خرد و عواطف و ادراک و فهم و تجزیه و تحلیل هایشان و در اخلاقیات و نظرات و دیدگاه ها و اطلاعات متفاوت هستند. نسل جوان اندیشه نسل گذشته را معتبر ندانسته، و پیران و نسل گذشته به شور و هیجان جوانان بی اعتمادند، و لذا گرایش ها و خواستها و روی کردها هر یک نقش فعال خود را در این زمینه بازی می کنند، و موجبات حسدورزی و غبطه و کشمکش برای ترقی و بسیاری دیگر از این قبیل را فراهم می آورند.

آری... اگر به این همه توجه داشته باشیم آن‌گاه می‌توانیم پنجره کوچکی به مانند روزنه‌ای به دنیای پهناور و بزرگ سیاست بر روی اذهان و اندیشه‌های خود بگشاییم. همه این‌ها مربوط به سیاست صرفاً مادی می‌شود که غالب سیاستمداران روز دنیا، در غرب و شرق و مرکز جهان بدان می‌پردازند.

اما سیاست در اسلام بر پایه اداره کلیه امور مادی و معنوی مردم و پابندی کامل به امور زیر استوار است:

دادگری و احسان؛

انسانیت و عواطف و احساسات نیک؛

فضیلت و اخلاق والا؛

و درستی اندیشه و عقیده در همه ادوار و در همه سطوح.

این آمیزه از ماده و معنا شامل همه ابعاد می‌شود، و این چیزی است که در منطق سیاست مادی از محالات به شمار می‌آید، اما اسلام این امر محال را نه تنها ممکن و شدنی دانسته بلکه پیامبر خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام آن را در عمل پیاده نموده‌اند.

بحث جامع و کافی از این عرصه گسترده موسوم به «سیاست اسلام» نیاز به نگارش چندین جلد کتاب قطور، مشتمل بر موضوعات ذیل دارد:

۱. تاریخ همه جانبه رسول خدا ﷺ و عترت پاک و اهل بیت علیهم السلام او که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدای متعال ایشان را «ساسة العباد و أركان البلاد»^۱؛ سیاستمداران [اداره کنندگان] بندگان و ارکان بلاد» قرار داده است.

۲. تجزیه و تحلیل این تاریخ بزرگ و شکوهمند، و بررسی شرایط و زمینه‌ها و داده‌ها و ابعاد آن.

۳. تطبیق وضعیت معاصر ما با این تاریخ، و مقایسه نقطه عطفها و تفاوت‌های آن روز با امروز.

۴. نقد و سنجش موارد ناهمساز میان این دو.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۵. استخراج یک تجربه عملی ژرف، سنجیده و حساب شده از قرآن، حدیث، سیره و تاریخ.

این چیزی است که امیدواریم خداوند توفیق انجام آن را به آن دسته از فقهای عالیقدر ما، که از ویژگی دقت و ژرفاندیشی عینی و همه جانبه برخوردارند و به خاطر این و آن از مسیر حق عدول نمی‌کنند و در عین حال شایستگی این کار بزرگ و خطیر را دارا هستند، عطا فرماید تا تصویر روشن و زنده و نابی از سیاست اسلام و فلسفه سیاسی آن و افقها و واقعیت‌هایش به گونه‌ای که زیبایی و عظمت و انسانیت در آن موج زند، ارائه دهند و از این طریق دلهای مؤمنان را به هم پیوند زنند و اندیشه‌های آنان را در همه عرصه‌های اسلام تحکیم بخشند و در عین حال، غیر مسلمانان را جذب و شیفته اسلام نمایند؛ پدیده‌ای که در آغاز و شروع اسلام اتفاق افتاد و همه کفار عالم را ترس و وحشت از این که برای همیشه از صفحه تاریخ محو شوند و اثری از اندیشه و عمل آنان برجای نماند فراگرفت، به طوری که یکی از کشیش‌ها [مسیحی] به یکی از علمای اسلام سخنی بدین مضمون به زبان آورد:

«معاویة بن ابی سفیان حقّ تاریخی بزرگی بر گردن کفار دارد به طوری که باید مجسمه او را از طلا بسازند و در میدان‌های کشورهای اروپایی نصب کنند؛ چراکه او با به راه انداختن جنگ‌های داخلی، علی بن ابی طالب علیه السلام را مشغول کرد و به علی علیه السلام فرصت نداد تا وقت خود را صرف گسترش اسلام در جهان کند، که اگر چنین می‌شد امروز حتی یک غیر مسلمان در روی کره زمین باقی نمانده بود»^۱.

آری، فقهای بزرگ ما عهده‌دار یک چنین وظیفه و مسؤولیتی هستند.

اما کتاب حاضر، بیشتر شبیه چشم‌اندازی به این فضای گسترده و پهناور، و فهرست مختصری در این زمینه است.

از خداوند مسألت داریم که توفیق فهم عمیق و واقعی و همه جانبه سیاست اسلام و پیاده کردن آن در سراسر جهان را عطا فرماید؛ تا مسلمانان و غیر مسلمانان همگی،

۱. شیخ المضیرة ابو هريرة الدوسي، تألیف محمود ابو رية، به نقل از کتاب الوحي المحمدي، ۲۳۲.

از نعمت اسلام و سیاست حکیمانه و خردمندانه آن بهره‌مند گردند و این سخن خدای متعال تحقق یابد که:

﴿ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ... ﴾^۱؛ «اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند
قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشودیم».

و نیز این فرموده خدای عزوجل درباره اهل کتاب که:

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا
مِنَ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ... ﴾^۲؛ «و اگر آنان به تورات و انجیل و
آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند
قطعاً از بالای سرشان [برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان
[برکات زمینی] برخوردار می‌شدند».

صادق حسینی شیرازی

۱. اعراف / ۹۶.

۲. مائده / ۶۶.

تمهید

سیاست را به «ساماندهی امور دنیای مردم به بهترین وجه» معنا می‌کنند و این معنا در واقع، مضمون این سخن خدای متعال دربارهٔ پیامبر بزرگ اسلام ﷺ است که:

﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾^۱؛ «وقید و بندهایی که بر ایشان است از آنان بردارد».

سیاست، به این معنا، جزء اسلام و از پایه‌های دین است و هر مسلمانی باید تلاش کند آن را در سراسر جهان پیاده کرده و برای تحکیم آن، از راه‌ها و با ابزارهای قانونی گوناگون، بکوشد و این سخن خدای متعال را جامهٔ عمل پوشد که:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ﴾^۲؛ «و از [احکام] دین آنچه را که به نوح دربارهٔ آن سفارش کرد، برای شما تشریح نمود، و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که دربارهٔ آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید».

۱. اعراف / ۱۵۷.

۲. شوری / ۱۳.

نگاهی تحقیقی و دقیق به تاریخ درخشان چند قرنۀ اسلامی - بویژه تاریخ پیامبر خدا ﷺ و تاریخ وصی و جانشین برحق او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ؑ و امامان پاک از نسل او ؑ - ایده‌کاملی از جایگاه سیاست درست در اسلام را در اختیار ما می‌گذارد.

مطالعه قرآن کریم و کتاب‌های تفسیر و حدیث نیز ما را از سرمایه فکری سیاسی عظیمی که اسلام برای مسلمانان و همه جهانیان به ارمغان آورده است آگاه می‌سازد.

متون دینی

در شریعت اسلام، متون و بیانات بسیار زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد سیاست، جزء لاینفکی از اسلام است و بلکه، به تعبیر درست‌تر، اسلام و سیاست دو لفظ برای یک معنایند. پس، سیاست همان اسلام است و اسلام همان سیاست، [البته] به معنای درست و عام آن.

در ابتدای کتاب به یکی دو نمونه از این متون اشاره کردیم و در لابه‌لای فصل‌های آتی نیز خواهیم آورد، اما در این جا هم به ذکر پاره‌ای از این متون و بیانات می‌پردازیم: در حدیث شریف از ائمه ؑ، با وصف «ساسة العباد»؛ سیاستمداران مردم یاد شده‌است. در حدیثی دیگر آمده است: «الامام عالم لایجهل... مضطلع بالامامة، عارف بالسیاسة»؛ امام عالمی است که جهل به او راه ندارد... عهده‌دار رهبری است و آگاه از سیاست...».

نیز در حدیث شریف آمده است: «ثم فوض إلى النبي ﷺ أمر الدين والأمة لیسوس عباده»؛ و آن‌گاه کار دین و امت را به پیامبر ﷺ تفویض کرد تا بندگان او را سیاست [واداره] کند».

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۵-۹۶، ب ۲۲، ح ۱.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۶۷۹، مجلس نود و هفتم.

۳. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴، ب ۱۳، ح ۳.

در حدیثی دیگر می‌خوانیم: «کان بنو اسرائیل تسوسهم أنبیاءهم^۱؛ بنی اسرائیل را پیامبرانشان سیاست و اداره می‌کردند».

در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به مالک اشتر نخعی آمده است: «فاصطف لولاية أعمالك أهل الورع والعلم والسياسة^۲؛ برای سرپرستی کارهایت کسانی را که اهل پاکدامنی و علم و سیاست هستند انتخاب کن».

در جای دیگری از همین نامه می‌فرماید: «قول من جنودك أنصحهم في نفسك لله ولرسوله ولأمامك... وأجمعهم علماً وسياسة^۳؛ از میان سپاهیان آن را که به نظرت نسبت به خدا و پیامبر او و امامت و رهبری تو مخلص‌تر است... و عالمترین و سیاستمدارترین است به فرماندهی گمار».

همچنین آن حضرت در غرر می‌فرماید: «خير السياسات العدل^۴؛ بهترین سیاست‌ها، دادگری است».

نیز در نامه‌ای به معاویه بن ابی سفیان می‌فرماید: «ومتی کنتم یا معاویة ساسة الرعية وولاية أمر الأمة^۵؛ شما، ای معاویه، کی سیاستمداران [اصلاح‌کنندگان و اداره‌کننده] رعیت و اولیای امر امت بوده‌اید؟».

این سخن امام دلالت بر آن دارد که سیاست مردم و اداره جامعه، حق معاویه و اسلاف او و یا امثال او نیست بلکه حق پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و نمایندگان آنهاست.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که در آن خطبه گران‌سنگ خود در روز غدیر خم فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور کند مگر آن که شما را بدان فرمان‌دادم، و هیچ چیزی نیست که شما را به

۱. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸، ماده «سوس».

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۵۳، ب ۱۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۴. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۳۳۹، ق ۴، ب ۲، ف ۱؛ الحكومة العادلة، ح ۷۷۳۸.

۵. نهج البلاغه، نامه ۱۰.

آتش نزدیک و از بهشت دور کند مگر آن که شما را از آن نهی کردم»^۱.
در کتاب کافی به سندش از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:
« ما من شيء إلا وفيه كتاب أو سنة^۲؛ هیچ موضوعی نیست مگر این که درباره آن، آیه
قرآن یا حدیثی وجود دارد».

همچنین، از سماعة روایت شده است که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض
کردم: حضرتت به سلامت باشد، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که مردم روزگارش بدان
نیاز داشتند برایشان آورد؟ فرمود: آری، و آنچه را که تا روز قیامت بدان نیاز دارند.
عرض کردم: آیا چیزی از آن از بین رفته است؟ فرمود: نه، بلکه نزد اهلش موجود است»^۳.
از حضرت صادق علیه السلام هم روایت شده است که فرمود: « خداوند در قرآن، بیان
هر چیزی را نازل کرده است. و سوگند به خدا چیزی نیست که بندگان بدان نیاز داشته
باشند مگر آن که خداوند آن را برای مردم بیان کرده است تا هیچ بنده‌ای نتواند بگوید:
کاش این در قرآن آمده بود. خداوند همان را هم در قرآن نازل کرده است»^۴.
روشن است که مراد از این که درباره هر چیزی آیه‌ای نازل شده، موضوعات عام و
کلی است نه امور خاص و جزئی.

از حضرت رضا علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: « پیامبر صلی الله علیه و آله هر آنچه را که
مورد نیاز امت بوده، بیان کرده است. بنابراین، هر کس قائل باشد که خداوند دینش را
کامل نساخته، هر آینه کتاب خدای عزوجل را رد کرده است»^۵.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الأنوار، به نقل از بصائر الدرجات، به سندش از امام باقر علیه السلام
آورده است که فرمود: « خداوند آنچه را که امت، تا روز قیامت بدان نیاز دارد در
کتابش فرو فرستاده و برای پیامبرش بیان نموده است، و برای هر چیزی حدی قرار

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۵، ب ۱۲، ح ۲۱۹۳۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۹، باب الردّ الی الكتاب والسنة، ح ۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۷، باب البدع والرأي والمقاییس، ح ۱۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۱، باب ۸، ح ۹.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۵۳، ب ۱۰، ح ۳۴۹۴۹.

داده و برای آن دلیل و نشانی که بدان رهنمون می‌شود، نهاده است»^۱. آری، صدها حدیث با این مضمون وجود دارد که نشان می‌دهد سیاست، جزئی از اسلام و بلکه در متن و بطن آن است، و کتاب‌های حدیث آکنده از این متون و روایات در موارد مختلف می‌باشد.

اختلاف دو نوع سیاست

سیاست اسلامی با سیاست متداول در جهان امروز تفاوت اصولی و ریشه‌ای دارد. سیاست اسلامی غیر از سیاست معاصر است که بیشتر دولت‌ها آن را در پیش می‌گیرند. این، از آن روست که اسلام در سیاستش از آمیزه‌ای از مدیریت و عدالت و محبت فراگیر و حفظ کرامت انسان و جلوگیری از ریخته شدن خونها و... پیروی می‌کند. اسلام می‌کوشد که حتی یک قطره خون به ناحق ریخته نشود، و به کرامت احدی خدشه وارد نیاید، و به هیچ انسانی، و حتی به هیچ حیوانی، ظلم و ستم نشود. در حالی که سیاست - به معنای معاصر و امروزی آن - عبارت است از قدرت اداره سگان حکومت و تمشیت امور مردم و در اختیار گرفتن زمام کارها به هر قیمتی، چه با تحقیر کرامت انسانها، یا ریختن خون بی‌گناهان، یا سرکوب آزادی‌ها، یا چپاول اموال، یا ستم و اجحاف و غیره و غیره. غایت مطلوب آن است که حکومت در دست او و قدرت، تابع امر و نهی او باشد، و این هدف وسیله را هم توجیه می‌کند هرچند آن وسیله، ریختن بناحق خون هزاران و بلکه میلیون‌ها انسان بی‌گناه باشد. این است منطق سیاستی که در بیشتر کشورهای جهان کنونی از آن پیروی می‌شود. برای آن که مفهوم سیاست در اسلام و معنای سیاست معاصر در اغلب کشورهای جهان برایمان روشن شود و فاصله فراوان میان این دو سیاست آشکار گردد، نمونه‌ها و عملکردهایی عینی از هریک از آنها ارائه می‌دهیم:

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۴، باب ۸، ح ۱۶.

نمونه‌هایی از سیاست اسلامی

چنان که گفتیم، سیاست اسلامی بر اساس عدالت کامل، کرامت انسانی، و عفو و گذشت در کنار صلابت و قدرت، استوارگشته است:

الف - عدم تعرض حاکم به قاتل آینده‌اش

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بر اریکه ریاست عالیه دولت بزرگ اسلامی تکیه دارد، دولتی که دامنه آن بر بیشترین بخش از جهان مسکون گسترده شده و همه کشورهای آن روزگار دنیا از آن چشم می‌زدند و می‌هراسیدند. چنین شخصی با آن که قاتل خویش را می‌شناسد و به او می‌گوید که تو مرا خواهی کشت، اما هرگز دست تعرض و خشونت به سوی او دراز نمی‌کند؛ چرا که عدالت اقتضا می‌کند تا زمانی که آن شخص دست به جنایت نزده مستحق مجازات نیست.

به متن زیر توجه کنید:

حضرت علی علیه السلام به عبدالرحمن بن ملجم می‌گوید: تو مرا خواهی کشت، و این بیت را بارها برایش می‌خواند که:

أرید حیاة و یرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد

من زندگی او را می‌خواهم و او در پی کشتن من است *** از دوستان قبیله مُراد خود کسی را بیاور که این کارت را معذور بدارد.

ابن ملجم به ایشان می‌گوید: ای امیر مؤمنان، اگر برستی چنین است پس مرا بکش. حضرت می‌فرماید: این روا نیست که من مردی را پیش از آن که با من کاری بکند، بکشم. شیعیان این سخن را شنیدند. مالک اشتر و حارث بن اعور و عده‌ای دیگر از جا جستند و شمشیرهایشان را از نیام کشیدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، این شخص کیست که شما بارها این سخن را با وی می‌گویید. شما امام و مولای ما و پسر عموی پیامبر ما هستید. امر بفرمایید تا او را بکشیم.

حضرت به آنان فرمود: خدایتان خیر و برکت دهد، شمشیرهایتان را غلاف کنید و وحدت این امت را از هم پراکنده مسازید... فکر می‌کنید من مردی را که هنوز به من صدمه‌ای نزده است، می‌کشم؟^۱

شگفتا از این فلسفه!

فلسفه عدالت و انسانیت...

فلسفه حکومت و سیاست اسلامی در نظر رئیس دولت اسلامی، امام علی بن ابی طالب علیه السلام: «آیا فکر می‌کنید من مردی را که هنوز به من صدمه‌ای نزده است می‌کشم؟!» آری، در منطق اسلام، قانون «هدف وسیله را توجیه می‌کند» مطلقاً وجود ندارد؛ بلکه قانونی کاملاً بر عکس آن وجود دارد: «لا یطاع الله من حیث یعیصی؛ خداوند از راه معصیت اطاعت نمی‌شود». یعنی سیاست اسلامی را که همان اطاعت از خدای متعال است، نباید از راههای معصیت خدا و ریختن خون بی‌گناهان و پایمال کردن کرامت انسان، تحقق بخشید.

در این جا مسأله علم امام علیه السلام نیز مطرح می‌شود که خود یک بحث دامنه‌دار است و مجال دیگری می‌طلبد. اما اجمالاً می‌گوییم: علم غیبی و الهی و ماورایی امام علیه السلام - معمولاً - در رفتار و عمل خارجی آن حضرت تأثیری ندارد، که اگر داشت، دیگر نه مسأله امتحان الهی که اساساً خدای متعال عالم را بدین منظور آفرید معنا پیدا می‌کرد و نه حجتی که خدای متعال امام را بدان منظور قرار داده است تمام می‌شد.

پس، رفتار خارجی امام علیه السلام - با خودش و با جامعه - همانند سایر مردم، یک رفتار عادی است؛ چنان که در طبایع بشری نیز معمولاً همانند دیگر مردمان است.

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾^۲؛ «بگو: من نیز بشری مانند شما

هستم با این تفاوت که به من وحی می‌شود».

۱. معادن الحکمة، ج ۱، ص ۲۴۴؛ ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۱۸.

۲. کهف / ۱۱۰.

﴿ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ﴾^۱؛ «و

گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود».

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ

تَعْمَلُونَ ﴾^۲؛ «سپس شما را جانشینانی از پس ایشان قرار دادیم تا بنگریم

که چگونه عمل می کنید».

درست مانند رفتار خدای متعال با بشر؛ در حالی که خداوند بر هر کاری تواناست و به هر چیزی داناست. خدای سبحان اگر بخواهد ستم را از مظلوم دفع کند یا جلو ستمگر را بگیرد که ستم نکند، پس امتحان کردن مردم چگونه صورت گیرد؟ رفتارها و برخوردهای پیامبر ﷺ و امام علیؑ نیز که - به قدرت و تعلیم خداوند - غیب را می دانند، این گونه است.

ب - عدم تعرض رئیس دولت اسلامی به تهدید کننده اش

در احادیث شریف آمده است که یکی از خوارج، امیر مؤمنان علیؑ را تهدید به قتل کرد اما حضرت او را به حال خود وا گذاشت و ابداً متعرضش نشد. «مستدرک» به نقل از «دعائم الاسلام» این ماجرا را چنین آورده است: شنیدند که مردی امیر مؤمنان علیؑ را تهدید به قتل می کند. او را نزد حضرت آوردند. امام علیؑ فرمود: «رهاش کنید. هر وقت مرا کشت آن گاه حکم او با ولی دم خواهد بود»^۳.

شگفتا از این عفو و گذشت بزرگ!

شگفتا از این سیاست انسانی!

رئیس کل کشور اسلامی با آن همه قدرت و اقتدار را یک فرد عادی که حتی شایستگی آن را ندارد که نامش در تاریخ ثبت شود، تهدید به قتل می کند اما او متعرضش نمی شود!

۱. فرقان / ۷.

۲. یونس / ۱۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۵۹، ب ۵۵، ح ۲۲۶۹۱.

او را نزد حضرت می آورند و سرنوشتش در گرو امر و نهی اوست اما می فرماید:
رهايش كنيد!

چقدر فرق است میان امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر رهبران دنیا؟!
به یاد می آورم که عبدالکریم قاسم^۱ در عراق، تهدید به قتل را دریافت کرد و در
دم دوست نفر را در یک خیابان دستگیر کردند و در پی آن بازداشت‌های دیگری نیز
صورت گرفت به طوری که نقل می شود شمار بازداشت شدگان به پنج هزار نفر رسید.
از این تعداد عده‌ای اعدام و عده‌ای زندانی و عده‌ای به دست شکنجه‌گران سپرده
شدند و در نهایت شماری آزاد شدند.
آری، فرق بسیاری است میان این دو سیاست: سیاست اسلام و سیاست شیطان!

ج - خودداری پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن پیشاپیش سران کفر و عناد

اخبار و احادیث شریف بیان می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گاه خبردار می شد که فلان
شخص در صدد فتنه انگیزی میان مسلمانان یا بدعت نهادن آیین باطلی است، اما
حضرت آهنگ قتل او نمی کرد و به مسلمانان نیز اجازه نمی داد او را بکشند.
این بخشی از سیاست شکوهمند عفو و گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوراندیشی آن
حضرت بود و همین سیاست به او امکان داد تا حکومت اسلامی را در محیطی آکنده
از عواطف مردم تأسیس کند.
اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به بهانه‌های مختلف دست به قتل این و آن می زد بی‌گمان اسلام
برقرار نمی شد و در جامعه و دل‌های مردم ریشه نمی دوآنید.
به این چند روایت توجه کنید:

۱. شیخ مفید رحمته الله در «الارشاد» روایت کرده است که: «پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. عبدالکریم قاسم (۱۹۱۴ - ۱۹۶۳ م.)، افسر عراقی که کودتای سال ۱۹۵۸ م. را برضد رژیم سلطنتی رهبری کرد و نظام سلطنتی را برانداخت. وی در کودتای نظامی عبدالسلام عارف به قتل رسید.

غنائیم جنگ حُنین را تقسیم کرد مردی قد بلند و گندمگون و گوژپشت که آثار سجده در پیشانی اش بود آمد و سلام کرد، ولی نه به پیامبر ﷺ و گفت: من دیدم که تو با این غنائیم چه کردی.

پیامبر ﷺ فرمود: چه دیدی؟

گفت: عدالت نورزیدی!

رسول خدا ﷺ ناراحت شد و فرمود: وای بر تو! اگر عدالت نزد من نباشد پس

نزد کیست؟

مسلمانان عرض کردند: او را بکشیم؟

فرمود: رهایش کنید، بزودی او را پیروانی خواهد بود که از دین بیرون می روند چنان که تیر از بدن صید می گذرد. خداوند آنان را به دست کسی که پس از من محبوب ترین خلق اوست از بین می برد.

و این شخص در جنگ نهروان^۱ به همراه دیگر خوارج به دست امیرمؤمنان علی

بن ابی طالب علیه السلام کشته شد^۲.

۲. در اعلام الوری آمده است: زهری، از ابو سلمة از ابو سعید خدری روایت کرده

است که گفت: رسول خدا ﷺ مشغول تقسیم [غنائیم] بود و ما نزد آن حضرت نشسته بودیم که ذوالخویصرة - مردی از بنی تمیم - آمد و گفت: ای رسول خدا، عادلانه تقسیم کن. پیامبر خدا ﷺ فرمود: وای بر تو! اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل است! اگر عدالت نورزم گمراه یا زیانکار گشته ام.

عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله، اجازه دهید گردن او را بزنم.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: رهایش کن، این مرد یارانی خواهد داشت که هر یک از

شما نماز و روزه اش را در برابر [کثرت] نماز و روزه آنان حقیر خواهد یافت. قرآن

۱. جنگ نهروان، جنگی است که میان امام علی علیه السلام و خوارج در گرفت. نهروان جایی است در عراق ما بین

بغداد و واسط.

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹.

می خوانند اما از گلوگاهشان فراتر نمی رود [و در دل‌هایشان اثر نمی کند] از اسلام چنان خارج می شوند که تیر از بدن صید خارج می شود. [صیاد] به نوک تیرش می نگیرد اثری [از خون صید] در آن نمی بیند. به تهِ آن می نگیرد اثری در آن نمی بیند. به خود تیر می نگیرد باز اثری نمی بیند. به پَر تیر می نگیرد اثری در آن نمی یابد، در حالی که تیر از گوشت و خون [صید] عبور کرده است.^۱ نشان آنان مردی سیاه چهره است که بازوانش مثل دو پستان زن یا چون تکه گوشتی لرزان است. اینان بر بهترین گروه از مردم خروج می کنند.

ابو سعید گفت: شهادت می دهم که من این را از رسول خدا ﷺ شنیدم، و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب این عده را به قتل رساند در حالی که من با آن حضرت بودم، و دستور داد از این مرد [با این خصوصیات، در میان کشتگان] جستجو کنند و جسد او را یافتند و نزد امام علیؑ آوردند و من دیدم همان گونه است که رسول خدا ﷺ در وصف او فرموده بود.^۲

آری، پیامبر ﷺ هرگز اقدام به قتل هیچ تبه‌کار یا گمراه و یا بدعت‌گزاری نمی کرد تا آن‌گاه که تبه‌کاری و گمراهی و بدعت‌گزاری‌اش بر همگان آشکار شود و فضا برای تحمل قتل او در بین مردم آماده گردد، تا مبادا کشتن او بیشتر از وجودش موجب فساد و تباهی شود.

این است حکمت الهی در آشکار شدن باطن آدمیان و قرار گرفتن همگان در معرض امتحان خداوند.

در این باره نمونه‌های فراوان در سیره رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیؑ وجود دارد که پژوهشگر به آنها دست می یابد. ما، به خواست خداوند، مواردی از این نمونه‌ها را در ضمن مباحث آینده ذکر خواهیم کرد.

۱. کنایه از این که از دین اسلام هیچ اثر و نشانی در وجود آنها نیست و نمی ماند.

۲. اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۲۱، الرکن الاول، ب ۱.

د - عفو فراریان از میدان جهاد

فرار از میدان جهاد از گناهان کبیره است و خدای متعال برای این کار وعده آتش داده و فرموده است:

﴿ وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبئس المصير ﴾^۱؛ «وهر که در آن

هنگام به آنان پشت کند - مگر آن که [هدفش] کناره‌گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از هم‌زمانش] باشد - قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است، و چه بد سرانجامی است».

هر کس مرتکب این گناه کبیره شود شرعاً سزاوار تعزیر است؛ چرا که تعزیر برای هر گناهی در نظر گرفته شده است. با این حال، رسول خدا ﷺ مسلمانانی را که در روز احد از میدان جنگ گریختند و پیامبر ﷺ را با گروه اندکی از یاران مخلص و وفادارش تنها گذاشتند، مورد عفو قرار داد. و این یک اصل بزرگ از اصول عفو و گذشت در اسلام است که هم مسلمانان را در اسلامشان نگه می‌دارد و هم دیگران را به اسلام جذب می‌کند.

خدای متعال موضوع عفو و بخشودن این افراد را در دو آیه از سوره آل عمران ذکر کرده است:

﴿ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ ﴾^۲؛ «و [در نبرد احد] قطعاً

خدا وعده خود را با شما راست گردانید: آن‌گاه که به فرمان او، آنان را

۱. انفال / ۱۶.

۲. آل عمران / ۱۵۲.

می‌کشید تا آن‌که سست شدید و در کار [جنگ و بر سر تقسیم غنایم] با یکدیگر به نزاع برخاستید، و پس از آن که آنچه را دوست داشتید [یعنی غنایم] را [به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد، سپس برای آن که شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۱؛ «روزی که دو گروه [در احد] با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید، و قطعاً خدا از ایشان درگذشت که خدا آمرزگار بردبار است».

در احادیث شریف آمده است که گریختگان از میدان جنگ، نزد رسول خدا ﷺ بازگشتند و از آن حضرت به خاطر این جرم و گناه بزرگی که - چنان که در احادیث و اخبار عدیده‌ای آمده است - باعث شد پیشانی و لب مبارک حضرت شکاف بردارد و حمزه سیدالشهداء، عموی پیامبر خدا، و حنظله غسیل الملائكة و دهها مؤمن مجاهد به شهادت رسیدند، عذرخواهی نمودند. این است سیاست شکوهمند عفو و گذشت اسلامی.

هـ - پرداخت جریمه بابت ترسیده شدن زنان

اینک نمونه دیگری از عدالت پیشگی شگفت‌انگیز سیاست اسلام: پیامبر خدا ﷺ خالد بن ولید را با گروهی از مسلمانان برای دعوت بنی جذیمة به اسلام سوی آنان فرستاد. بنی جذیمة تیره‌ای از بنی مطلق‌اند که پیشتر اسلام آورده بودند، با آن که حضرت به این عده فرمان جنگ با بنی جذیمة نداده بود^۲ اما خالد، به

۱. آل عمران / ۱۵۵.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۳.

سبب کینه‌توزی و خونخواهی که میانشان بود، با بنی جذیمة جنگید و شماری از آنان را کشت. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. حضرت گریه کرد و برخاست و منبر رفت و دست به سوی آسمان برداشت و سه بار گفت:

«اللهم اني أبرأ إليك مما صنع خالد بن الوليد؛ بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیرازی می‌جویم.

بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیرازی می‌جویم.

بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیرازی می‌جویم.»

سپس، علی بن ابی طالب عليه السلام را فرا خواند و زنبیلی از طلا به او داد و فرمود نزد بنی جذیمة برود و دیه خون‌های ریخته شده و خسارت اموال از بین رفته‌شان را به آنان بدهد. حضرت علی عليه السلام نزد بنی جذیمة رفت و آن طلاها را به این صورت تقسیم کرد:

۱. ابتدا دیه کسانی را که بناحق کشته شده بودند، به ازای هر نفر هزار دینار طلا^۱، به ورثه آنها داد.

۲. بابت هر جنینی یک غره^۲ پرداخت کرد.

۳. مبلغی بابت از بین رفتن ظرف‌های آبخوری و غذاخوری سگ‌هایشان و ریسمان‌هایی که با آنها دست و پای شترانشان را می‌بستند پرداخت کرد.

۴. مبلغی بابت اشیایی که احتمالاً از بین رفته بود ولی خودشان اطلاع نداشتند، و احتمال داشت خالد یا همراهانش برداشته باشند یا در بجویحه جنگ تلف شده باشد، پرداخت کرد.

۵. مبلغی بابت به وحشت افتادن زن‌ها و بچه‌هایشان پرداخت کرد.

۶. به ازای اموالی که از دست داده بودند همان اندازه پرداخت کرد.

۷. باقیمانده طلاها را هم برای راضی شدن آنان از پیامبر خدا ﷺ پرداخت نمود.

۸. مبلغی هم برای خوشحال کردن عائله و خدمتکارانشان که بر اثر این کشتار مضطرب شده بودند، پرداخت.

۱. تقریباً معادل سه هزار دوپست و پنجاه گرم طلای خالص.

۲. غره: بنده یا کنیز. مراد دیه عبد یا آمه است.

علی علیه السلام پس از تقسیم طلاها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و نحوه توزیع آنها را به اطلاع حضرت رساند و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله من رفتم و برای هر خونی دیه‌اش را پرداختم، و برای هر جنینی یک غره، و در ازای هر مال از دست رفته‌ای به اندازه آن، و چون اضافه آمد بابت ظرف‌های آب و غذای سگ‌هایشان و ریسمان شترانشان مبلغی دادم. باز هم اضافه آمد، لذا بابت وحشت‌زدگی زن و بچه‌هایشان مبلغی پرداختم. باز اضافه آمد. لذا مبلغی بابت اموالی که از بین رفته بود و برخی از آنها را می‌دانستند و برخی را نمی‌دانستند پرداخت کردم. و باز اضافه آمد و اضافه‌اش را به آنها دادم تا از شما، ای رسول خدا، راضی شوند. چهره پیامبر صلی الله علیه و آله شکفت و خندید به طوری که دندانهای آسیای حضرت نمایان شده و فرمود: ای علی! تو عطا کردی تا از من راضی شوند، خدا از تو راضی باد! سپس فرمود: یا علی انما انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی^۱؛ ای علی، تو برای من حقیقتاً به منزله هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.

آری، این است فلسفه عدالت و احسان که قرآن کریم به آن فرمان می‌دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۲؛ «همانا خدا به عدالت و احسان

فرمان می‌دهد».

این همان کرامت انسانی است که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۳؛ «و هر آینه ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم»، و احکام و قوانین خود را در همین پیوند وضع کرده است:

دیه‌ای برای مقتولان، دیه‌ای برای جنین، پرداخت خسارت برای آنچه از بین رفته، و پرداخت خسارتی برای آنچه که احتمالاً از بین رفته و نمی‌دانستند، پرداخت

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۳۹-۱۴۳، ب ۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۴۲۳-۴۲۴، ب ۱۳، ح ۱. نیز بنگرید به: امالی صدوق، اعلام الوری، الکامل فی التاریخ، خصال صدوق، ارشاد مفید.

۲. نحل / ۹۰.

۳. اسراء / ۷۰.

مبلغی بابت دچار ترس و وحشت شدن زنان و بیچه‌ها، و پرداخت مبلغی برای راضی شدن آنها از پیامبر خدا ﷺ.

مگر پیامبر ﷺ چه تقصیر و گناهی کرده بود که می‌بایست آنها را راضی کند؟ پیداست که آن حضرت در این ماجرا کمترین تقصیری نداشت.

حاشا که از آن بزرگوار تقصیری سرزند....

هر تقصیری بود از جانب خالد بن ولید بود.

اما او ﷺ پیامبر مهر و رحمت است:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾^۱؛ «ما تو را جز رحمت برای

جهانیان نفرستادیم.»

اما چون خالد از جانب پیامبر ﷺ فرستاده شده است، پیامبر رحمت، خود را مسؤول اقدامات او می‌بیند.

در این جا سؤالی مطرح می‌شود که اگر خالد بن ولید واقعاً به خاطر کینه‌ای که از زمان جاهلیت با بنی جذیمه داشت دست به کشتار آنان زد پس چرا پیامبر خدا ﷺ خالد را قصاص نکرد و او را به قتل نرساند؟ چرا که در قتل عمد دیه در مرتبه بعد از قصاص است؟

برخی فقهای اسلام به این پرسش از جهات متعددی پاسخ داده‌اند که در این جا به چند تای آنها اشاره می‌کنیم:

۱. قصاص مشروط به تقاضای آن از سوی ولی دم است، و از آن جا که بنی جذیمه - یعنی اولیای دم - تقاضای قصاص نکردند لذا حکم دیه اجرا شده است.

۲. از آن جا که رسول خدا ﷺ، به حکم آیه شریفه ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ﴾^۲؛ «پیامبر نسبت به مؤمنان اولی از خود ایشان است»، بر همگان، حتی اولیای دم،

۱. انبیاء / ۱۰۷.

۲. احزاب / ۶.

ولایت مطلقه دارد لذا پیامبر ﷺ می تواند از قصاص صرف نظر کند و گزینه پرداخت دیه را برگزیند.

۳. مسأله تراحم اهمّ و مهم اقتضا می کرد که قصاص نکردن را بر قصاص که ممکن بود در آن شرایط خاص رسالت و خود پیامبر اکرم ﷺ پیامدهای منفی داشته باشد مقدم بدارد؛ چه آن که بلافاصله پس از فتح مکه، مسلمانان در آستانه فتوحات اسلامی و پیروزی گسترده قرار گرفتند و مردم گروه گروه به دین خدا در می آمدند. بنابراین، چنین قصاصی در آن شرایط ممکن بود به ایجاد رعب و وحشت و اضطراب در میان مسلمانان بینجامد که این زیانش برای حال و آینده اسلام بیشتر بود. در این خصوص، نمونه های بسیاری در تاریخ پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ وجود دارد که، به خواست خدای متعال، گوشه ای از آنها را در مباحث آینده ذکر خواهیم کرد.

و - دیه جنین سقط شده بر اثر ترساندن مادر

در کتاب وسائل و مستدرک به نقل از کافی شیخ کلینی و تهذیب شیخ طوسی و ارشاد شیخ مفید، از حضرت صادق ﷺ روایت شده است که فرمود:

« زنی بود که زنا می داد. خبرش به عمر رسید. مأموری در پی او فرستاد و دستور داد وی را نزد او بیاورند. زن که حامله بود از ترس و وحشت دچار درد و زایمان شده به خرابه ای رفت و پسری زایید؛ نوزاد جیغی زد و مرد. عمر از وحشت زدگی زن و مُردن نوزاد بشدت مضطرب شد. یکی از حاضران مجلس گفت: ای امیرمؤمنان، تو مقصر نیستی. دیگری گفت: حکمش چیست؟ عمر گفت: از ابوالحسن ﷺ بپرسید.

حضرت علی ﷺ به آنان فرمود: اگر اجتهاد کرده اید اشتباه کرده اید، و اگر طبق رأی خود نظر داده اید خطا کرده اید! سپس فرمود: چون مادر طفل را وحشت زده کرده ای باید دیه نوزاد را پردازی.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۲۶۷-۲۶۸، باب ۳۰، ح ۳۵۵۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۲۷، ب ۲۳، ح ۲۲۸۶۳.

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: از میان این عده فقط تو مرا ارشاد کردی»^۱.

ز - دیه کسی که بر اثر تشنگی مرده باشد

«مستدرک» به نقل از «دعائم»، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که: «آن حضرت دربارهٔ مردی که از عده‌ای آب خواست، و با آن که آب در اختیار داشتند، به او ندادند تا از تشنگی مُرد، چنین قضاوت کرد که دیه‌اش را باید پردازند»^۲.

ضامن بودن پزشک در صورتی که خطا کند:

در وسائل و مستدرک احادیث متعددی روایت شده است دربارهٔ این که چنانچه پزشک یا دامپزشک در تشخیص بیماری یا تجویز دارو اشتباه کنند و بر اثر آن بیماری یا حیوان بمیرد ضامن دیهٔ بیمار و حیوان می‌باشند.

صاحب وسائل به نقل از شیخ کلینی و شیخ طوسی رحمتهما، به سند آن دو بزرگوار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که طبابت یا دامپزشکی می‌کند باید از ولی بیمار یا صاحب دام رضایت‌نامه بگیرد در غیر این صورت، ضامن است»^۳.

همچنین از شیخ طوسی رحمته، به سندش، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «إن علیاً ضمن ختانا قطع حشفة غلام^۴؛ علی علیه السلام ختنه‌گری را که سر آلت پسر بچه‌ای را بریده بود ضامن دانست».

مستدرک، به نقل از کتاب الجعفریات، به سندش از امام زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی علیه السلام به زن ختنه‌گری که دختری را ختنه کرد که آن دختر بر اثر خونریزی مُرد، فرمود: ای مادر مرده! چرا چیزی باقی نگذاشتی!

۱. ر.ک: الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۵، فصل «في ذكر ما جاء من قضاياه في اماره عمر بن الخطاب».

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۳۲، ب ۳۴، ح ۲۲۸۸۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۶۰، ب ۲۴، ح ۳۵۵۸۲.

۴. همان، ج ۲۹، ص ۲۶۱، ب ۲۴، ح ۳۵۵۸۳.

و او را ضامن دیه دختر دانست»^۱.

در کجای تاریخ جهان، جز اسلام، چنین چیزی یافت می‌شود؟
کدام یک از رهبران کشورها و جهان، همانند رهبران اسلام رفتار می‌کنند؟
این شما و این تاریخ، آن را زیر و رو کنید، مطمئناً پاسخ منفی خواهید یافت. در
این خصوص نمونه‌ها و مثال‌های بسیار زیادی در تاریخ اسلام وجود دارد که این
بحث فشرده جای تفصیل و بیان جزئیات انسانیّت متجلی در زمینه‌های مختلف
سیاست اسلامی نیست.

نمونه‌هایی از سیاست معاصر

بعد از ملاحظه این موارد در تاریخ اسلام، اکنون به چند مورد از عملکرد سیاست
معاصر و غیر اسلامی توجه کنید تا دریابید که چه تفاوت بسیاری میان این دو سیاست
است. البته در این جا نیز به اشاره اجمالی بسنده می‌کنیم و از تفصیل می‌پرهیزیم:
۱. در ماجرای جنگ تریاک، انگلیسیها حدود بیست میلیون انسان را در هند کشتند.^۲
۲. و باز در همین هند، در دوران جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم،
انگلیسی‌ها با به راه انداختن قحطی ساختگی هشتصد هزار انسان را از بین بردند.^۳
۳. در جهان کمونیست به چند مورد از جنایات بزرگی که فقط لنین^۴ مرتکب شد
اشاره می‌کنیم:

الف) این رهبر سیاسی کمونیسم در صدد برآمد نظام مزارع اشتراکی را پیاده کند،
اما کشاورزان و کارگران زیر بار نرفتند. لذا دست به رعب‌آفرینی عمومی در کشور

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۲۵، ب ۱۹، ح ۲۲۸۵۵.

۲. نهر و، نگاهی به تاریخ جهان.

۳. گاندی، زندگی من.

۴. ولادمیر لنین (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴ م.) رهبر انقلاب کمونیستی روسیه و بنیانگذار حزب کمونیست در روسیه
سوسیالیست، دوران حکومت خود را با خودکامگی و ستمگری سپری کرد.

و ایجاد قحطی ساختگی عجیبی در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۲ م، زد که بیش از پانزده میلیون انسان قربانی آن شدند.^۱

ب) وی بار دیگر در سال ۱۹۲۸-۱۹۳۰ م، یورش به کارگران و کشاورزان را برای واداشتن آنان به پذیرش نظام کمونیستی آغاز کرد و با ملت جنگید و سازمان تروریستی - کمونیستی - لنینیستی «گیو» دست به ضرب و قتل و تبعید مردم زد و زندان‌ها پر شد، آن‌سان که به اعتراف گزارش‌های رسمی حزب کمونیست، شمار قربانیان به یکصد هزار نفر بالغ شد.

ج) درست دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م، مجدداً لنین، برای اجرای قانون زراعی فوق به هر قیمتی، ملت بیچاره را تحت فشار قرار داد که در نتیجه، به اعتراف مقامات رسمی کمونیسم پنج میلیون انسان قربانی آن شد.^۲

این جا بود که لنین پایه‌های نظام مزارع اشتراکی، را ریخت.^۳

پس از این همه بی‌رحمی، لنین با بی‌شرمی تمام اعلان دیکتاتوری می‌کند و بنای استبداد را بر می‌افرازد و می‌گوید: «کسی که به ضرورت دیکتاتوری طبقه انقلابی برای تضمین موفقیت آن اعتراف نکند، یا از تاریخ انقلاب چیزی نمی‌داند یا نمی‌خواهد چیزی در این زمینه بداند».^۴

۴. در جنگ جهانی دوم قریب هفتاد میلیون کشته و مفقودالائثر و مجروح و معلول، قربانی حکومت‌ها و سلطه‌گری آنها شدند.

۵. در جنگ آزادیبخش الجزایر بیش از یک میلیون انسان توسط استعمارگران فرانسوی به قتل رسیدند.

۶. در جنگ ویتنام، آمریکاییها فقط در طی یک عملیات (جیاب) نزدیک به نیم میلیون انسان را به قتل رساندند.

۱. الحزب الشيوعي في الميزان، ص ۴-۱۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

و جنایات و آدمکشیهای دیگری از این قبیل.

تفاوت از زمین تا آسمان

ملاحظه کردید که چه تفاوت بسیاری است میان «سیاست اسلامی» و «سیاست غیر اسلامی»؟ و ملاحظه کردید که چگونه اسلام در سیاست عملی خود، حتی وحشتزدگی یک زن و هراس یک کودک، و عقاب یک شتر و ظرف آب و غذای سگ و... را از نظر دور نمی‌دارد؟ و شخص اول کشور اسلامی پیش از آن که قاتلش دست به کاری زند که مستوجب قصاص شود، متعرض او نمی‌شود؟ این است اسلام و سیاست انسانی آن.

اما سیاست غیر اسلامی، انسان و کرامت انسانی و میلیون‌ها بشر را به هیچ می‌گیرد و کمترین ارزشی برایشان قائل نمی‌شود.

مباحث این کتاب

در این کتاب، ما گزیده‌های مختصری از سیاست حکیمانه رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام را که بهترین آینه سیاست اسلام است، و نمونه‌های درخشان گذرایی از خطوط سیاسی اسلام در همه عرصه‌های زندگی بشر، اعم از اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی، آزادیهای مشروع، مبارزه با جرایم، تأمین اجتماعی، عمران و کشاورزی، روابط بین‌الملل، افزایش جمعیت، صلح و جنگ، سیاست خارجی، مرزها و گمرکات، شناسنامه، گذرنامه، اقامت، هیأت حاکمه و سران حکومت، می‌آوریم تا آشکارا معلوم شود که: سیاست، در واقع، جزء جدایی‌ناپذیر اسلام است، و سیاست غیر اسلامی از سیاست اسلامی همانقدر عقب است که پیاده لنگ از سوار بر موشک و سفینه فضایی.

والله وليّ التوفيق (و هدایت و توفیق در دست خداست).

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ
إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ*؛ «و چیزهای پاکیزه
را بر ایشان حلال و چیزهای ناپاک را بر آنان حرام
می‌گرداند، و قید و بندهایی را که بر آنان بوده است از
دوش ایشان بر می‌دارد.»

سیاست حکیمانه

پیامبر خدا ﷺ

سیاست حکیمانه پیامبر اعظم ﷺ

پیامبر اعظم محمد ﷺ سرآمد سیاستمداران و بزرگترین سیاستمدار عالم بود؛ چرا که آن حضرت شاگرد خدای متعال و استاد جبرئیل و خواجه پیامبران ﷺ، و آموزگار همه انسان‌هاست.

سیاست او براساسی محیرالعقول و خیره کننده است. با همین سیاست خردمندانانه بود که توانست در مدت زمانی کوتاه، بیشترین شمار ممکن از انسان‌ها را پیرامون اسلام گرد آورد به طوری که تاریخ را مات و مبهوت ساخت و همگان را گیج کرد و خردمندان جهان در برابر شکوه و عظمت آن سر فرود آوردند، و در سراسر تاریخ طولانی جهان مثل و مانند آن نمی توان یافت.

در این جا گزیده‌هایی از این سیاست را به عنوان مشتم نمونه خروار، می آوریم، باشد که خدای متعال به مسلمانان این روزگار توفیق دهد تا این سیاست را در پیش گیرند و سرزمین‌های غصب شده خویش و حقوق پایمال شده و کرامت و حرمت هتک شده‌شان را باز یابند، و جهان را به پیش برند - چنان که پیامبر خدا ﷺ در آغاز اسلام انجام داد - و باعث شوند تا پیروان ادیان و مکاتب دیگر، با شور و شوق و علاقه به اسلام گردن نهند.

سیاست پایداری و مقاومت

پیامبر ﷺ، در آغاز دعوتش، پایداری و مقاومتی بی نظیر از خود نشان داد. زمانی که مشرکان، عمویش ابوطالب را نزد آن حضرت فرستادند تا نظر او را جلب کنند و از وی بخواهند که از دین و راه خویش دست بردارد، فرمود: «عمو جان! به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند تا از راهم دست بردارم این کار را نخواهم کرد»^۱.

و این مقاومت جانانه را در عرصه‌های گوناگون عملاً دنبال کرد:

- بارها کمر به قتل آن حضرت بستند اما ایستادگی نمود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾^۲؛

«و [یاد کن] هنگامی را که کافران درباره‌ی تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به

بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند».

- گفتند: پروردگارش از حمایت او دست کشیده و دشمنش می‌دارد، اما مقاومت

ورزید تا جایی که خدای متعال این آیات را درباره‌اش نازل فرمود:

﴿وَالضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾^۳؛

«سوگند به روشنایی روز. و سوگند به شب چون آرام گیرد. که

پروردگارت تو را وا نگذاشته و دشمن نداشته است».

- او را به باد ریشخند و تمسخر گرفتند اما پایداری کرد تا آن که خدای متعال فرمود:

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۴؛ «ما [شرّ] ریشخند کنندگان را از تو

برطرف خواهیم کرد».

۱. ر.ک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸ تفسیر سوره ص. نیز ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۵۴، ف ۱.

۲. انفال / ۳۰.

۳. الضحی / ۱-۳.

۴. حجر / ۹۵.

- او را به جنون و دیوانگی نسبت دادند، اما مقاومت کرد تا جایی که خدای متعال
درباره‌اش فرمود:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ
بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴾^۱؛ «به نام خداوند مهرگستر مهربان. نون، سوگند
به قلم و آنچه می‌نگارند. که، به لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی».

- او را به شاعری، نسبت دادند اما پایداری و رزید تا آن که خداوند در حق او فرمود:
﴿ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴾^۲؛
«و ما او را شعر نیاموختیم و این زبیده‌ او نیست. این [سخن] جز اندرز
و قرآنی روشن نیست».

- او را به دروغگویی متهم کردند اما پایداری و رزید تا جایی که خداوند این آیات
را بر او نازل فرمود:

﴿ يَس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾^۳؛ «یاسین.
سوگند به قرآن حکیم. که قطعاً تواز جمله پیامبرانی».

- او را به پیشگویی متهم کردند اما مقاومت کرد تا آن که خدای سبحان درباره‌اش
این آیه را فرستاد:

﴿ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ ﴾^۴؛ «پس، یادآوری کن که توبه
لطف پروردگارت، پیشگو نیستی».

- با او از در مکر و توطئه در آمدند اما پایداری و رزید و خداوند این آیه را بر او

۱. قلم / ۱-۲.

۲. یس / ۶۹.

۳. یس / ۱-۳.

۴. طور / ۲۹.

فرو فرستاد:

﴿ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴾^۱؛ و نیرنگ می‌زنند
و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیر کنندگان است.»

- گفتند: افسانه‌های پیشینیان است. اما مقاومت کرد و خداوند ارجمند این آیه را

فرو فرستاد:

﴿ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾^۲؛ «بگو: آن
[قرآن] را کسی نازل کرد، که راز آسمانها و زمین را می‌داند.»

- منافقان او را دروغگو خواندند، اما ایستادگی کرد تا آن که خدای متعال فرمود:

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾^۳؛ «همانا منافقان در
قعر دوزخ جای دارند.»

- با او ضدیت و دشمنی کردند اما مقاومت کرد تا آن که خدای متعال فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ﴾^۴؛ «کسانی که
با خدا و پیامبر او دشمنی می‌کنند، آنان در زمرهٔ زبونان خواهند بود.»

- پیشانی مبارکش را شکافتند اما پایداری کرد تا آن که خدای سبحان فرمود:

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾^۵؛ «و کسانی که
فرستادهٔ خدا را اذیت می‌کنند برایشان عذابی دردناک است.»

- به طرفش تیر و نیزه افکندند اما مقاومت کرد تا آن که خداوند ارجمند فرمود:

۱. انفال / ۳۰.

۲. فرقان / ۶.

۳. نساء / ۱۴۵.

۴. مجادلة / ۲۰.

۵. توبة / ۶۱.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴾^۱؛

«کسانی که خدا و فرستاده او را آزار می دهند خداوند ایشان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است».

آری، همه اش مقاومت، مقاومت، مقاومت.

سیاست شجاعت و دلاوری

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ نمونه اعلای شجاعتی است که ترس و عقب نشینی نمی شناسد. امیر مؤمنان علی علیه السلام که در شجاعت و شهامت کسی به گرد او نرسیده و نمی رسد و نخواهد رسید، همو که فرمود: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها»^۲؛ به خدا سوگند اگر همه عرب در جنگ با من همدستان شوند هرگز به آنها پشت نخواهم کرد»، درباره شجاعت پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «هرگاه جنگ شدت می گرفت و تنور نبرد شعله ور می شد ما پیامبر خدا را سپر خود می کردیم و به او پناه می بردیم»^۳.

در روایت دیگری می فرماید: «هرگاه جنگ شدت می یافت پیامبر خدا ﷺ را سپر خود می کردیم به طوری که از همه ما به دشمن نزدیکتر بود»^۴. نیز می فرماید: «در جنگ بدر ما به پیامبر ﷺ پناه می بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیکتر و در آن روز از همه مردم شجاعت تر بود»^۵.

در جنگ حنین، بیشتر یاران پیامبر ﷺ از گرداگردش گریختند به طوری که مشرکان شروع به نزدیک شدن به آن حضرت کردند و می خواستند خود را به ایشان

۱. احزاب / ۵۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵، به کارگزارش عثمان بن حنیف انصاری در بصره.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۹، گفتاری درباره اسلام ابوبکر و علی علیه السلام و ویژگی های هر یک از این دو.

۴. نهج البلاغه، ص ۵۲۰، غریب کلامه: ۹.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲، ب ۹ فی شجاعته.

برسانند و او را بکشند، و امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن صحنه هراس انگیز از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد.

آری، در یک چنین تنگنایی که دلاوران روحیه می‌بازند، پیامبر صلی الله علیه و آله با شجاعت فوق‌العاده‌ای خود را به میدان نبرد می‌زند و این رجز را می‌خواند: «أنا النبي لا كذب... أنا بن عبدالمطلب^۱؛ من پیامبرم، و این دروغ نیست... من فرزند عبدالمطلب‌ام». خدای متعال آیات متعددی از قرآن کریم را در این باره نازل کرده است، از جمله آیه شریفه:

﴿ اِذْ نُنصِئُونَ وَلَا تُلُونَ عَلَيَّ اَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي اٰخِرَاكُمْ فَاتَّبِكُمْ غَمًّا بَغَمٍّ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُم وَلَا مَا اَصَبَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾^۲؛ «[یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید، و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند. پس خداوند به سزای [این بی‌انضباطی] غمی بر غمتان افزود، تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه بر سر شما آمد اندوهگین نشوید، و خدا از آنچه می‌کنید آگاه است».

پیامبر صلی الله علیه و آله همان کسی است که عمران بن حصین درباره شجاعت او آن سخن معروفش را گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با هیچ سپاهی (در حال جنگ) رو به رو نشد مگر آن که نخستین کسی بود که حمله می‌کرد»^۳. آن حضرت در هر صحنه ترس و وحشتی و هر حادثه تلخی پیشگام بود و این، خود، باعث شجاعت در مسلمانان می‌شد؛ چرا که پیشگامی و شهامت پیشوای شجاع، پیروان را نیز به شجاعت و شهامت و پایداری وامی‌دارد. شیخ طبرسی در «مکارم الاخلاق» از انس بن مالک روایت می‌کند که گفت: «در مدینه صدای وحشتناکی شنیده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله بر اسب ابو طلحه نشست [و به طرف

۱. المناقب، ج ۱، ص ۲۱۱، فصل فی غزواته.

۲. آل عمران / ۱۵۳.

۳. عیون الاثر، ج ۲، ص ۴۲۲، ذکر جمل من اخلاقه.

صدا تاخت و برگشت و [فرمود:] نترسید [چیزی ندیدیم.] و اما این اسب ابو طلحة [اسب تیز تکی است]^۱.

در روایت دیگری از انس آمده است که گفت: « پیامبر خدا ﷺ شجاعترین، نیکوترین و بخشنده‌ترین مردم بود. شبی اهالی مدینه از شنیدن صدایی وحشتزده شدند. مردم به طرف صدا رفتند. به رسول خدا ﷺ که پیش از آنها رفته بود و داشت بر می‌گشت، برخوردند، در حالی که می‌فرمود: نترسید. حضرت سوار بر اسب ابو طلحة بود و شمشیر به گردنش آویخته بود، و می‌فرمود: نترسید. اسب تیز تکی است این [اسب ابو طلحة]^۲».

در متن حدیث، کلمه «بحر» آمده است و «بحر» چند معنا دارد. یکی از آن معانی «اسب تیز تک» است^۳. در صحاح اللغة نیز این حدیث به همین معنا تفسیر شده است^۴. آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که رسول خدا ﷺ نسبت به آنچه پیرامونش رخ می‌داده یا می‌گذشته همواره هشیار بوده است، به طوری که او نخستین کسی است که به محل حادثه می‌رسد و مسلمانان بعد از او به آن محل می‌رسند. این همان سیاست شجاعانه است که تاریخ کمتر رهبر و سیاستمداری نظیر او سراغ دارد.

رهبران مسلمان پیرو رسول خدا ﷺ باید این راه و رسم حضرت را شعار خود قرار دهند تا این که مسلمانان مطمئن شوند که در مسیر طولانی و دشوار سیاسی خویش به مقصد خواهند رسید؛ چرا که ملتها به رهبران خود می‌نگرند و در زندگی سیاسی خویش به راه و روش رهبرانشان می‌روند. رهبران شجاع، امت و ملت شجاع تربیت می‌کنند، و بالعکس، رهبران ترسو ملتی ترسو بار می‌آورند.

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۸-۱۹، ب ۱، ف ۲ فی شجاعته ﷺ.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۹، ب ۱، ف ۲ فی شجاعته ﷺ.

۳. المصباح المنیر، ص ۵۰.

۴. ماده «بحر».

سیاست عفو و گذشت بزرگ

چه بزرگ و بی نظیر است عفو و گذشت رسول خدا ﷺ از دشمنان! آن حضرت عفو و گذشت اسلام را به بهترین شکل نمایش داد، و به همگان فهماند که اسلام خیر همه را، از دوست و دشمنش، می خواهد. دینی نیست که نسبت به کسی کینه و دشمنی داشته باشد. و اگر گاه برخوردهای قاطعی از خود نشان می دهد، این برخاسته از بی رحمی و سنگدلی یا کینه توزی آن نیست بلکه ناشی از روح عدالت گستری در جامعه است. اینک به چند نمونه در این خصوص توجه کنید:

با غورث بن حارث

پیامبر ﷺ در یکی از غزواتش، یگه و تنها در سایه درختی به خواب نیمروزی (قیلوله) رفته بود. [بسیاری از] یارانش نیز دورتر از او قیلوله کرده بودند. در این هنگام غورث بن حارث [از لشکر کفار بود] آمد و بالای سر پیامبر ایستاد و شمشیرش را کشید و بالا برد و فریاد زد: ای ابوالقاسم، اینک کیست که تو را از چنگ من برهاند؟ پیامبر ﷺ فرمود: خدا.

[در حالی که او شمشیرش را بالا برد که بر سر پیامبر فرود آورد، تعادلش به هم خورد و] شمشیر از دست غورث افتاد. پیامبر ﷺ بیدرنگ شمشیر را برداشت و آن را به طرف غورث بالا برد و فرمود: ای غورث، اکنون چه کسی تو را از چنگ من می رهاند؟ غورث گفت: عفو تو. و تو بهترین عفو کننده ای.

پیامبر اکرم ﷺ او را عفو نمود.

غورث نزد قومش باز آمد و به ایشان گفت: «به خدا سوگند که من از نزد بهترین انسانها نزد شما آمده‌ام»^۱.

آیا تاریخ چنین کاری از بزرگان نقل می کند؟

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۷۵، ب ۱۵.

یک دشمن، در مسیر جنگ، شمشیرش را بر می‌کشد و با درنده‌خویی و بی‌شرمی قصد جان پیامبر ﷺ را می‌کند و بی‌اختیار قدرتش از او سلب می‌شود و پیامبر ﷺ شمشیر را به دست می‌گیرد اما در عین قدرت، از او در می‌گذرد و او را می‌بخشد. آری، این است عفو و گذشت اسلامی که در پیامبر خدا ﷺ تبلور می‌یابد.

خدایا، قوم مرا هدایت کن!

در جنگ اُحد، آزار و اذیت مشرکان در حق رسول خدا ﷺ شدت گرفت، چراکه عمویش حمزه کشته شد و پیکر پاکش را مثله [قطعه قطعه] کردند و جگرش را در آوردند و انگشتان دست و پایش و بینی‌اش را قطع کردند و گوشه‌هایش را بریدند، و به آن بزرگوار بی‌حرمتی‌ها نمودند. و در آن جنگ دهها مسلمان به قتل رسیدند. در یک چنین وضعی، یکی از صحابه نزد پیامبر ﷺ آمد و به حضرت پیشنهاد کرد که مشرکان را نفرین کند تا به عذاب الهی گرفتار آیند؛ چنان‌که مشرکان زمان پیامبران گذشته بر اثر نفرین پیامبرانشان گرفتار عذاب الهی می‌شدند.

اما او که پیامبر رحمت است و عفو و گذشت حیرت‌انگیز، راه و رسمش، این پیشنهاد را نپذیرفت و فرمود: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لِعَانَا، وَلَكِنْ بَعَثْتُ دَاعِيَا وَرَحْمَةً؛ من برای نفرین کردن مبعوث نشده‌ام بلکه برای دعوت و رحمت برانگیخته شده‌ام» «اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون؛ بار خدایا، قوم مرا هدایت کن، که اینان نادانند»^۱.

بخشیدن بادیه نشین

عربی بادیه نشین نزد پیامبر ﷺ آمد و گوشه‌ رداي آن حضرت را محکم کشید، به طوری که لبه ردا بر گردن مبارک او ردّ انداخت، و با خشونت تمام گفت: ای محمد،

۱. سنن النبی ﷺ، طباطبائی، ص ۴۱۳. نیز ر.ک: المناقب، ج ۱، ص ۱۹۲. در این کتاب آمده است که آن حضرت این دعای انسانی را در جنگ احد کرد. همچنین زمانی که از سوی گردنکشان قریش، یعنی ابوجهل و امثال او، مورد شدیدترین آزارها قرار گرفت همین دعا را کرد. در روز فتح مکه نیز به همین سان.

این دو شتر مرا از مال خدا که نزد توست برایم بار کن، که این مال نه از تو و نه از پدر تو است!

پیامبر اکرم ﷺ اندکی خاموش ماند و سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده او هستم... و فرمود: آیا نمی ترسی که قصاص این کاری که با من کردی از تو گرفته شود؟ گفت: نه.

فرمود: چرا؟

گفت: چون تو عفو و گذشت و بزرگواری داری و عفو می کنی و می بخشی، و بدی را به بدی جواب نمی دهی.

پیامبر ﷺ خندید و دستور داد یک شترش را جو بار کنند و دیگری را خرما^۱. آری، با چنین عفو و گذشتی بود که پیامبر ﷺ مردم را پیرامون اسلام گرد آورد و گروه‌های مختلف و پیروان ادیان و عقاید گوناگون را جذب آن نمود.

شما آزادید!

از دیگر نمونه‌های عفو بزرگ پیامبر اکرم ﷺ، رفتارش با اهل مکه است؛

اهل شرک و کفر...

اهل انکار و تعصبات جاهلی...

اهل تباهکاری و ستم...

اهل بی رحمی و خشونت...

همانان که، در دهها جنگ، اصحاب و یاران و نزدیکان و خویشان آن حضرت را کشتند. همانان که خود آن حضرت را از زادگاه شریفش و شهر خدا و شهر پدرانش و جایی که نیم قرن عبادتگاه او بود بیرون کردند.

همانان که مهاجران را انواع شکنجه‌ها کردند و تعدادی از آنان را کشتند.

همانان که بارها توطئه قتل پیامبر ﷺ را چیدند ولی هر بار با شکست مواجه شدند.

۱. ر.ک: مکارم الاخلاق، ص ۱۷، ب ۱، ف ۲ فی تواضعه و حیائه ﷺ.

همانان که انواع ستمها و بی رحمی ها در حق پیامبر ﷺ و یارانش روا داشتند. آری، اکنون پیامبر ﷺ بر همین مردم، فاتحانه و پیروزمندانه در آمده است. فکر می کنید اگر شخص دیگری به جای پیامبر ﷺ بود چه رفتاری می کرد؟ بدون شک، کشتار هولناکی به راه می انداخت؛ زیرا آنان که در مکه حضور داشتند همانانی بودند که به مسلمانان ستم روا داشتند، و نه فرزندان آنها. ابوسفیان و هند و دیگر مردان و زنان امثال آن دو بودند.

اما در فتح مکه چنین اتفاقی نیفتاد. در آن روز سعد بن عبادة پرچم دار [لشکر اسلام] بود و در کوچه و خیابانهای مکه پرچم را تکان می داد و این رجز را می خواند:

اليوم يوم الملحمة اليوم تسبي الحرة
امروز روز کشتار بزرگ است امروز زنان و دختران به اسارت می روند^۱

مقصودش این بود که: ما از مردم مکه چندان خواهیم کشت که از کشته ها پشته سازیم و علاوه بر آن، زنان مکه را، بسان زنان کافران محارب، به اسیری خواهیم گرفت. اهالی مکه نیز از چنین ارتشی که افراد آن سالیان دراز از مکه رانده شده و توسط همین مکیان شکنجه شده و ناموس و اموال و کرامتشان پایمال و غارت شده بود، یک چنین انتظاری داشتند.

اگر اهل مکه به جای ارتش اسلام می بودند و بر مسلمانان پیروز شده بودند بیگمان با مسلمانان از این بدتر رفتار می کردند، چنان که پیشتر این کار را کردند و قصاص قبل از جنایت نمودند و دست به «کشتار» و «اسیر کردن زنان و دختران» زدند. چه رسد به این که اگر حق قصاص داشتند.

آری، اگر اهل مکه به جای مسلمانان بودند قطعاً آنان را نابود می کردند.

اما رسول خدا ﷺ که پیامبر رحمت است، پیامبر گذشت است، پیامبر انسانیت است، پیامبر اسلام است، از این نحوه برخورد بشدت خودداری ورزید و بلکه، بر

عکس، نقطه درخشانی در تاریخ اسلام و انسانیت ثبت نمود. او به آن صحابی که فریاد کشتار و اسارت سر داده بود دستور داد برگردد، و به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود پرچم را برگیرد و با نرمی و آرامی وارد مکه شود، بر خلاف فریاد جنگ طلبانه سعد، با ملایمت و مهربانی در میان مردم مکه ندا سر دهد.

و علی علیه السلام در کوچه و خیابانهای مکه این جمله را ندا می داد:

اليوم يوم المرحمة اليوم تصان الحرمه

امروز روز مهربانی و رحمت است امروز حرمتها نگه داشته می شود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سپس اهالی مکه را جمع کرد و صدا زد: فکر می کنید با شما چه خواهیم کرد؟

گفتند: نیک رفتاری؛ تو برادری بخشنده و پسر برادری بخشنده ای.

فرمود: من به شما همان می گویم که برادرم یوسف علیه السلام [به برادرانش که او را در چاه انداخته بودند] گفت: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ﴾^۱؛ «بر شما گناهی نیست».
 آنگاه فرمود: «بروید، شما آزادید».

سپس فرمود: «ای مردم! هرکس بگوید: لا اله الا الله، در امان است؛ هرکس وارد کعبه شود در امان است؛ هرکس در خانه اش را ببندد و دست نگه دارد [و مقاومت نکند] در امان است؛ هرکس سلاحش را بر زمین نهد در امان است؛ هرکس وارد خانه ابوسفیان شود در امان است؛ و هرکس وارد خانه حکیم بن حزام شود در امان است»^۲.

بخشیدن ابوسفیان

چون پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه در آمد، ابوسفیان نزد آن حضرت آمد. و او کسی بود که

۱. یوسف / ۹۲.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۴، ب ۲۶. خانه ابوسفیان در بالای مکه بود و خانه حکیم بن حزام در پایین مکه. و این هر دو از سردمداران شرک بودند و در روز فتح مکه اسلام آوردند.

خون اعضای خاندان پیامبر ﷺ و یارانش از هر ده انگشتش می چکید. دلش آکنده از کینه تیزی و دشمنی نسبت به رسول خدا ﷺ و اسلام بود. از چشمانش شرارت و ویرانگری می ریخت.

هر انسان دیگری به جای پیامبر ﷺ بود قطعاً با شخصی چون ابوسفیان، این سرکرده توطئه‌ها و تباهی‌ها، با بی‌رحمانه‌ترین شکل برخورد می‌کرد و او را به سخت‌ترین شکل مجازات می‌نمود؛ اما رفتار رسول خدا ﷺ درست برعکس بود. او ابوسفیان را بخشید و از وی گذشت کرد و با مهربانی و ملامت به او فرمود: «آیا وقت آن نرسیده است که گواهی دهی معبودی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده خدا هستم؟». ابوسفیان گفت: پدر و مادرم به فدایت، تو چقدر بزرگواری و صله کننده به ارحام و بردباری!!^۱

بخشیدن زن یهودی

شیخ کلینی رحمته الله در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «زن یهودیه‌ای که گوشت گوسفندی را که پیامبر از آن خورد، زهرآلود کرده بود، نزد رسول خدا ﷺ آوردند، به او فرمود: چه چیز تو را وا داشت دست به این کار بزنی؟ جواب داد: با خودم گفتم: اگر او پیغمبر باشد صدمه‌ای به او نخواهد زد، و اگر پادشاه باشد مردم را از او آسوده خواهم ساخت!

پس، پیامبر خدا ﷺ از او درگذشت ...^۲.

کدام پادشاه یا رئیسی از شخصی که اقدام به چنین جنایتی کرده است، در می‌گذرد؟
آیا نظیر این ماجرا را در غیر از پیامبران و اولیاء سراغ دارید؟
هرگز، هرگز!

این است مقام نبوت، و این است پیوند استوار با آفریدگار، و این است اوج عفو و

۱. اعلام الوری، ص ۱۰۸، الرکن الاول، ب ۴ فی ذکر مغازی رسول الله بنفسه.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸، باب العفو، ح ۹.

گذشت. آری، اسلام همه فضایل و صفات نیک و پسندیده را در اوج آنها داراست. کدام رئیس و حاکم اسلامی در خط رسول خدا ﷺ است که اینگونه باشد؟ نمونه‌های عفو و گذشت پیامبر خدا ﷺ بسیار است، بسیار، و شمارش همه آنها کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد.

سیاست گرامیداشت هیأت‌های نمایندگی

پیامبر اکرم ﷺ در گرامیداشت هیأت‌هایی که به نمایندگی از سوی قبایل و عشایر و حتی از جانب یهود و نصاری و مشرکان و منافقان به حضورش می‌رسیدند ضرب المثل بود. او این هیأت‌ها را گرامی می‌داشت و احترام‌شان می‌نهاد. در تاریخ آمده است که آن حضرت از این هیأت‌ها شخصاً استقبال می‌کرد و برای رؤسای آنها در مجلسش جا باز می‌کرد و در کنارشان می‌نشست و با آنان به مهربانی سخن می‌گفت و آنان را با چهره‌ای باز و گشاده رویی می‌پذیرفت و بانر می‌و ملایمت و ملاحظت به گفتگو با آنان می‌پرداخت و از احوال خانواده و شهرها و محل سکونتشان جويا می‌شد و برایشان دعا می‌کرد و اگر نامهای نازیبایی داشتند آنها را به نامهایی زیبا تغییر می‌داد، در برابر نادانشان بردباری نشان می‌داد و از کسانی که به او بد کرده بودند گذشت می‌کرد. اگر از آنان اسیرانی در اختیار داشتند و تقاضای آزاد شدنشان را می‌کردند آنها را آزاد می‌کرد و به آغوش خانواده‌هایشان باز می‌گرداند. هرگاه هیأتی بر آن حضرت وارد می‌شد، به احترام آنان بهترین لباسهایش را می‌پوشید و به اصحابش نیز می‌فرمود چنین کنند. و به آنان پاداش و هدیه و آذوقه و لباس و امثال اینها می‌داد.

در یک جمله خلاصه کنیم: در تمام تاریخ، رسول خدا ﷺ یگانه شخصیتی است که در یک چنان شرایط سخت و دشواری اینگونه رفتار می‌کند. این برخوردهای بزرگوارانه باعث می‌شد که بسیاری از آنان اسلام آورند و از مذاهب باطل و بت پرستی و ادیان و آیین‌های منحرف‌شان دست بشویند.

تاریخ بسیاری از این موارد را ثبت کرده است و ما در این جا به چند نمونه بطور اختصار اشاره می‌کنیم^۱:

۱ - هیأت مزینة

اینان که شمارشان به چهارصد نفر می‌رسید به مدینه آمدند و خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند^۲. پیامبر اکرم ﷺ به آنان پاداش داد و با این جمله گرامیشان داشت: «شما هر جا که باشید مهاجر [در راه خدا] هستید. پس به خانه و کاشانه‌تان باز گردید»، و این افراد به سرزمینشان مراجعت نمودند و به دعوت بقیه قوم خود به اسلام پرداختند.

۲ - هیأت جهینه

اینان بر پیامبر ﷺ درآمدند و به ایشان سلام کردند. پیامبر اکرم ﷺ آنان را سرپناه داد و پاداش عطا کرد و پرسید: شما کیستید؟ عرض کردند: بنی غیلان^۳. پیامبر ﷺ فرمود: نه، شما «بنی رشدان» هستید [و بدین وسیله نام آنان را تغییر داد]. نام وادی آنان هم «غوی» بود و پیامبر ﷺ نام آنان را به «رشد» تغییر داد، و برایشان مسجدی تعیین نمود. آن‌گاه این هیأت [اسلام آوردند و] به خانه‌هایشان باز گشتند و به تبلیغ اسلام و دعوت به آن پرداختند.

۳ - هیأت اشجع

این هیأت که چند صد نفر بودند خدمت پیامبر ﷺ رسیدند. حضرت آنان را گرامی داشت و با مهربانی پذیرایی‌شان کرد، که بر اثر این رفتار حضرت، مسلمان شدند و برگشتند و به صدها مبلغ پر شور اسلام تبدیل شدند.

۱. برای تفصیل مطلب رجوع کنید به کتاب «محمد ﷺ والمرسلین و الانبیاء» و کتاب «بحار الأنوار»، ج ۱۲.

۲. آنان پس از ملاقات با پیامبر، اسلام آوردند.

۳. غیلان: نام درختی است که در راه مکه زیاد است (مجمع البحرین).

۴ - هیأت ثعلبیه

پیامبر اکرم ﷺ این هیأت را پذیرایی نمود و به آنان پاداش داد، خوشحال و خرسند بازگشتند و به دعوت و تبلیغ اسلام پرداختند.

۵ - هیأت تمیم

اینان به قصد میانجیگری برای آزادی اسیرانشان که ارتش اسلام آنها را در جنگهای اسلامی با کفار اسیر کرده بود به مدینه آمدند، پیامبر ﷺ در خانه‌اش بود. آنان که بیش از هشتاد نفر از سران تمیم بودند، پشت خانه حضرت ایستادند و فریاد زدند: ای محمد! نزد ما برون آی. پس، این آیه نازل شد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱؛

«کسانی که تو را از پس اتاقها [ی مسکونی] تو [به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند].»

رسول خدا ﷺ آنان را گرامی داشت و احترامشان نهاد و اسیرانشان را به آنان برگرداند و پس از آن که بخوبی پذیرایی شان نمود، صلّه عطایشان کرد، و این عده برگشتند و شروع به تبلیغ اسلام و دعوت به خدای یگانه نمودند.

۶ - هیأت فزارة

این هیأت متشکل از چند ده نفر نزد پیامبر ﷺ آمدند. پیامبر اکرم ﷺ به آنان خوشامد گفت و پذیرایی شان کرد و احترامشان نهاد، و چون در خشکسالی به سر می بردند از کم آبی شکوه نمودند و از حضرت تقاضا کردند برایشان دعا کند. رسول خدا ﷺ هم برای آنان دعا کرد و خداوند دعایش را مستجاب فرمود و باران

زیادی بر آنان فرو بارید و مشکل کمبود آب آنها برطرف شد.

۷ - هیأت محارب

این هیأت که ده نفر بودند خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و اسلام آوردند. پیامبر اکرم ﷺ آنان را گرامی داشت و پاداش و صلّه عطایشان کرد. این عده متعهد شدند که در بازگشت، خویشاوندان و نزدیکانشان را مسلمان کنند.

۸ - هیأت کلاب

سیزده مرد از قبیله کلاب که مسلمان شده بودند نزد پیامبر آمدند و بر آن حضرت با سلام اسلامی، یعنی: «السلام علیکم» سلام دادند. پیامبر ﷺ هم آنان را گرامی داشت و خوشامد گفت و پاداششان داد.

۹ - هیأت عقیل بن کعب

این هیأت هفت نفره نزد پیامبر ﷺ آمدند و اسلام آوردند، و پیامبر به آنان پاداش و عطایای بسیار بخشید، و راضی و خوشحال برگشتند و به تبلیغ اسلام در میان قوم خود و دیگران پرداختند.

۱۰ - هیأت بنی بکاء

این هیأت نزد پیامبر ﷺ آمدند، پیامبر ﷺ دستور داد آنها را منزل دهند و پذیرایی کنند و پاداش عطایشان کرد و دعا نمود که خداوند به آنان خیر و برکت عطا فرماید. و دست‌پُر و خرسند از نزد حضرت بازگشتند و به بیان اخلاق والا و فضایل پیامبر ﷺ در میان مردم پرداختند و به اسلام دعوت کردند.

۱۱ - هیأت سلیم

ابتدا یک نفر از آنها به نام قیس بن نسیبه نزد رسول خدا ﷺ آمد و با شنیدن

سخنان پیامبر و مشاهده خلق و خوی بزرگوارانه ایشان جذب فضایل و مهربانی حضرت شد و اسلام آورد و برای دعوت به اسلام و توحید نزد قومش بازگشت و برایشان به سخنرانی ایستاد و گفت:

«من گفته‌های رومیان و نیایش‌های ایرانیان و اشعار عرب و پیشگویی‌های پیشگویان و سخنان سخنوران را شنیده‌ام، اما سخن محمد ﷺ به چیزی از سخن آنان شباهت ندارد».

او زندگی خویش را وقف دعوت نمود و در ترغیب مردمش به اسلام کوشید و آنان را گروه گروه و تک تک به اسلام می‌گروانید.

این گونه بود تا آن که در سال فتح مکه با هفتصد نفر آمد که برخی از آنان به دست پیامبر ﷺ، اسلام آوردند و برخی هم در محضر آن حضرت اسلام خود را تجدید کردند.

تاریخ، داستان بسیار زیبایی را از بنی سلیم ثبت کرده است:

فردی به نام راشد، از بنی سلیم، خادم و نگهبان بُتی از بُت‌های بنی سلیم بود، پیامبر ﷺ، طبق معمول خود، به آنان دستور داده بود که بُت‌ها را بشکنند. راشد روباه

نری را دید که روی سر بُت بول می‌کند، دردم این بیت را خواند:

آیا چیزی که روباه نری بر سرش ادرار می‌کند پروردگار است؟!

چه خوار و ذلیل است کسی که روبه‌بان بر او ادرار می‌کند!

سپس به طرف بُت رفت و آن را درهم شکست، و نزد پیامبر ﷺ آمد.

پیامبر ﷺ به او فرمود: نامت چیست؟

عرض کرد: غاوی بن عبد العزی [بنده عزی (نام یکی از بُت‌های کفار)].

پیامبر ﷺ فرمود: نه، تو راشد بن عبد ربّه هستی [و بدین ترتیب نام او را

تغییر دادند].

راشد با مشاهده اخلاق رسول خدا ﷺ و شنیدن گفتار شیرین حضرت و

همچنین آیات قرآن اسلام آورد و بازگشت و به دعوت دیگران به اسلام پرداخت.

۱۲ - هیأت عامر بن صعصعة

این هیأت نزد پیامبر ﷺ آمدند و به آن حضرت سلام کردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند: بنی عامر بن صعصعة. پیامبر ﷺ به آنها خوشامد گفت و دستور فرمود بُتهایشان را بشکنند و خدای یگانه یکتا را پرستند، و پاره‌ای از فرایض اسلام را به ایشان آموخت، و گرامیشان داشت و عزت و احترامشان نمود. آنان مسلمان شده و به عنوان مبلغ نزد قوم خویش بازگشتند و به اسلام دعوت کردند.

۱۳ - هیأت عبدالقیس

پیامبر اکرم ﷺ طی نامه‌ای به اهالی بحرین بیست نفر از آنان را دعوت نمود تا به نزد او آیند، و آمدند. پیامبر ﷺ آنان را مورد عزت و احترام قرار داد و مدتی پذیرایی‌شان نمود و سپس فرمود: «خوب قومی هستند قوم عبدالقیس بن ربیعة. خدایا، عبدالقیس را پیامرز» و به بزرگ آنان، عبدالله فرمود: «در تو دو خصلت وجود دارد که خداوند آنها را دوست می‌دارد: بردباری و تأنی». حضرت به آنان قرآن و احکام اسلام و آداب و فضایل اخلاقی را آموخت و پاداششان داد و مرخصشان نمود. آنان برگشتند در حالی که خود را مبلغ اسلام می‌دانستند و به تبلیغ خداپرستی و دین اسلام پرداختند.

۱۴ - هیأت تغلب

این هیأت متشکل از مسلمانان و مسیحیان به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند. پیامبر ﷺ همه آنها را گرامی داشت و با خوشرویی و چهره‌ای گشاده با آنان برخورد نمود. مسیحیان صلیب طلا به گردن آویخته بودند. پیامبر ﷺ بر اساس دریافت جزیه با آنها صلح کرد و به مسلمانان پاداش و صله داد. سپس همگی بازگشتند در حالی که از اخلاق رسول خدا و فضایل او برای قوم و قبیله خویش سخن می‌گفتند.

۱۵ - هیأت بنی حنیفه

این افراد نزد پیامبر ﷺ آمدند و با مشاهده اخلاق رسول خدا ﷺ و عزت و احترام او نسبت به خود و فروتنی و برخورد آن حضرت اسلام آوردند. حضرت به آنان پاداش و هدایا و جوایز عطا فرمود و پاره‌ای از احکام اسلام و قوانین دین و فضایل و آداب اخلاقی را به آنان آموخت. و سپس بازگشتند و به تبلیغ اسلام پرداختند.

۱۶ - هیأت طیء

این هیأت در مدینه به خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیدند و بر اثر خوش برخوردی حضرت و تأثیر گفتار و کردار او در آنان، همگی اسلام آوردند. پیامبر اکرم ﷺ گرامیشان داشت و دستور داد از آنها پذیرائی کند و پاداش عطایشان کرد، و همگی دست پُر بازگشتند.

۱۷ - هیأت نجیب

این عده با شنیدن آوازه پیامبر ﷺ و صداقت و امانتداری و معجزات آن حضرت مسلمان شدند و خدمت رسول اکرم ﷺ رسیدند. پیامبر اکرم ﷺ آنان را مورد احترام قرار داد و به ایشان خوشامد گفت، و به بلال دستور داد از آنان به خوبی پذیرایی کند و پاداششان داد.

۱۸ - هیأت سعد هدیم

این عده که مشرک بودند به مدینه آمدند و با مشاهده اخلاق والای پیامبر اکرم ﷺ و برخورد مداراآمیز و توأم با عزت و احترام آن حضرت، همگی اسلام آوردند و با پیامبر ﷺ بیعت کردند و عهد بستند که همه اوامر و نواهی او را درباره جنگ و صلح و مال و زن و فرزند اطاعت کنند.

پیامبر ﷺ بر آنان امیری گماشت که ایشان را به طاعت خدا رهنمون شود و مطابق احکام الهی در میانشان حکم کند، و آنان را به عنوان فرستادگان خود در میان قومشان و دعوت کننده آنها به اسلام قرار داد. چندی نگذشت که بر اثر فعالیت تبلیغی این عده، قوم و قبیله آنها هم اسلام آوردند.

۱۹ - هیأت بلی

این عده که کافر بودند به مدینه آمدند و بر هم قبیله‌ای خود، رویف بن ثابت بلوی، که پیشتر مسلمان شده بود، وارد شدند. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد از آنها پذیرایی شود و مورد احترام قرار گیرند.

سپس نزد پیامبر اکرم ﷺ رسیدند و با مشاهده اخلاق والا و رفتار زیبای آن حضرت اسلام آوردند و پاره‌ای از دستورات دین و احکام حلال و حرام را آموختند. سپس پیامبر به آنان جوایز و عطایا داد و دست پُر به نزد قومشان بازگشتند و به تبلیغ اسلام و دعوت به خدای یگانه پرداختند که در نتیجه آن، بسیاری از قوم و قبیله آنها مسلمان شدند.

۲۰ - هیأت بهراء از یمن

این هیأت خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و اخلاق کریمانه و رفتار خوش حضرت، آنان را جذب کرد و همگی اسلام آوردند و پاره‌ای از فرایض الهی را تعلیم گرفتند و چون آهنگ مراجعت به دیار خویش کردند، پیامبر اکرم ﷺ به آنان پاداش و بخشش‌ها داد و ایشان را فرستادگان خود در نزد قومشان قرار داد که شمار زیادی از افراد قوم و قبیله‌شان به دست آن عده به اسلام گرویدند.

۲۱ - هیأت اُزد

این هیأت به مدینه آمد و خدمت رسول خدا ﷺ رسید و همگی اسلام آوردند.

از جمله سخنانی که پیامبر اکرم ﷺ به آنان فرمود این بود: «خیر مقدم می‌گویم به شما که خوبرترین و روراست‌ترین و خوش‌گفتارترین و امانت‌دارترین مردمان هستید».

اسلام آنان را مورد تأیید قرار داد، و هدایا و پاداشها عطاایشان فرمود، و دست پُر به دیار خویش بازگشتند و به دعوت قوم خود به اسلام پرداختند.

۲۲ - هیأت همدان

آنان به خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمدند و آن حضرت با این جملات آنان را ستود: «نیکوتیره‌ای است همدان. در یاری رساندن پر شتاب است و در برابر رنجها و بلاها صبور».

حضرت این هیأت را گرامی داشت و دستور داد از آنها پذیرایی شود و پاداش عطاایشان نمود. پس، همگی اسلام آوردند و به سرزمین‌شان بازگشتند و به دعوت به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ پرداختند.

۲۳ - هیأت غامد

اینان که در کفر به سر می‌بردند، وارد مدینه شدند، در حالی که چندین هیأت دیگر نیز در مدینه بودند.

هیأت غامد در قبرستان مدینه که به آن «بقیع الغرقد» می‌گفتند، فرود آمدند و زیباترین لباسهای خود را پوشیدند و خود را تر و تمیز کردند و به نزد پیامبر ﷺ رفتند، و چون عزت و احترام و حسن استقبال او را از خود و نیکخویی و مهربانی‌اش را دیدند اسلام آوردند و مقداری از قرآن را فرا گرفتند، و هنگامی که قصد مراجعت نمودند پیامبر اکرم ﷺ به آنان جوایز و هدایا داد، و این هیأت نزد قوم خویش بازگشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.

۲۴ - هیأت نخع

مالک اشتر نخعی از همین قبیله است. اینان از یمن آمدند و بر پیامبر خدا ﷺ

وارد شدند. پیامبر اکرم ﷺ در حق آنها چنین دعا کرد: «اللهم بارک بالنخع؛ بار خدایا، به نخع برکت ده».

آنان با مشاهده پیامبر ﷺ و رفتار و برخورد زیبای او، هم خود و هم به نمایندگی از طرف قومشان اسلام آوردند؛ چرا که وکیل و نماینده آنها نیز بودند. پیامبر ﷺ به ایشان عطایا و هدایا داد و هیأت نزد قومش بازگشت.

پس از مدتی، دویست تن دیگر به نمایندگی از قومشان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و به اسلام اقرار و به احکام آن گردن نهادند. پیامبر اکرم ﷺ نیز بیش از پیش آنان را مورد گرامیداشت و احترام قرار داد و برایشان دعای خیر نمود.

۲۵ - هیأت رهاویان

رهاویان تیره‌ای از مذحج هستند. هیأتی از آنان به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و با مشاهده پیامبر ﷺ و سیمای زیبا و گفتار زیبا و کردار زیبا و برخورد زیبایی با آنان همگی اسلام آوردند، و برخی سوره‌های قرآن را آموختند و هدایایی به رسول خدا ﷺ اهدا کردند و پیامبر ﷺ هم متقابلاً هدایایی به آنان داد، و آن هیأت نزد قوم و قبیله خویش بازگشتند و به دعوت به اسلام پرداختند.

۲۶ - هیأت حضموت

اینان که ملوک حضموت بودند به مدینه آمدند و بر رسول خدا ﷺ وارد شدند. رئیس ایشان، وائل بن حجر حضمی، به پیامبر ﷺ عرض کرد: ما آمده‌ایم و خواهان اسلام و هجرت هستیم.

رسول خدا ﷺ، برای تجلیل و گرامیداشت آنان، دستور داد در میان مسلمانان جار زنند که همگی در مسجد جمع شوند. و برای وائل و هیأت همراهش دعا کرد. مسلمانان در مسجد جمع شدند و از هیأت با خوشرویی و درود و سلام و احترام بسیار استقبال کردند.

آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود که از آنان پذیرایی کنند. و پس از احترام و اکرام بسیار به آنان، عطایا و هدایای بسیار عطایشان نمود. همه اعضای هیأت اسلام آوردند و با پیامبر ﷺ خداحافظی کردند و به نزد قوم و قبیله خویش بازگشتند و به دعوت آنها به اسلام پرداختند.

۲۷ - هیأت کِنْدَة

اینان نزد رسول خدا ﷺ آمدند. پیامبر اکرم ﷺ هم خود، آنان را گرامی داشت و هم به مسلمانان فرمود که ایشان را گرامی بدارند؛ مسلمانان نیز هیأت کِنْدَة را پذیرایی کردند و احترام بسیار نمودند. سپس عطایا و دَهَشها به ایشان دادند. هیأت کِنْدَة اسلام آوردند و به سرزمین خویش مراجعت کردند و به توحید و پرستش خدای یگانه فراخواندند.

۲۸ - هیأت أُسْلَم

این هیأت خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و با بیان این جمله «ما به خدا و رسولش ایمان داریم» اسلام آوردند. پیامبر اکرم ﷺ به ایشان فرمود: «اُسْلَم را خداوند سالم بدارد»؛ و نوشته‌ای در بیان صدقه [زکات] و برخی فرایض برایشان نوشت، و پاداش و عطایای بسیار به آنان بخشید. آن‌گاه این هیأت به نزد مردم خویش بازگشتند و به رسول خدا ﷺ دعوت کردند و بسیاری از قوم و قبیله‌شان اسلام آوردند.

۲۹ - هیأت جِیْشَان

این هیأت به خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید، و رسول خدا ﷺ آنان را گرامی و بزرگ داشت و به مسلمانان نیز فرمود که از آنان پذیرایی به عمل آورند، و آنها نیز چنین کردند. هیأت به دست پیامبر ﷺ اسلام آورد و با حضرت نماز خواندند. آن‌گاه به نزد

قبیله خویش بازگشتند و به تبلیغ اسلام و دعوت مردم به خدای یگانه پرداختند.

* * *

اینها نمونه‌هایی بود از هیأت‌های نمایندگی‌ای که نزد رسول خدا ﷺ آمدند، و چگونگی رفتار پیامبر ﷺ با آنها و سیاست حکیمانه آن حضرت با هیأتها و جلب آنان به اسلام و خدا، و به دست آوردن دل‌های ایشان. علاوه بر اینها، صدها و صدها هیأت نمایندگی دیگر نیز به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و پیامبر با آنان نیز همین برخوردها و رفتارهای پسندیده را داشت.

آری، با این سیاست خردمندانه و فراگیر و وحدت بخش و چشم‌پوشی و گذشت از بدیها و انگشت نهادن روی خوبیها و اظهار آنها بود که پیامبر ﷺ توانست از آن مردمی که در همه ابعاد و از جمیع جهات و جنبه‌ها: تربیت، معرفت، اطلاعات، خواندن و نوشتن، معاشرت، کشاورزی و دامداری، جنگ و صلح و خلاصه در همه چیز و از همه جهت غوطه‌ور در جهل و نادانی بودند، امتی بزرگ و با عظمت بیافریند که تاریخ را خیره و خردمندان عالم را حیرت زده کرد.

حتی خدای متعال، خود، که از آنان پیش از ورودشان به اسلام با وصف «جاهلیت»^۱ یاد می‌کند، اکنون بعد از گرویدنشان به اسلام، آنها را «بهترین امت» می‌خواند و می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۲؛ «شما بهترین امتی هستی که برای مردم پدیدار گشته‌اید».

در این عصر و زمان نیز که اهریمن کفر از هر سو برای بلعیدن و درهم شکستن و نابود کردن اسلام و مسلمانان دهان گشوده است، مسلمانان باید چنین رفتار و برخوردی داشته باشند. باید سیاست‌شان، سیاست ایجاد وحدت، پرهیز از تفرقه‌افکنی، گذشت

۱. مثلاً در سوره مائده، آیه ۵۰ می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾ و در سوره احزاب آیه ۳۳ می‌فرماید:

﴿تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ و در سوره فتح آیه ۲۶ می‌فرماید: ﴿حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾.

۲. آل عمران / ۱۱۰.

و چشم‌پوشی، و تشویق باشد تا به خواست خداوند، مسلمانان بار دیگر به نیرویی مقتدر و شکست‌ناپذیر تبدیل شوند.

سیاست وفاداری و خوش‌عهدی

سیاست پیامبر اکرم ﷺ که به معنای صحیح آن عبارت است از: اداره کشور و مردم، آن‌گونه که خدای متعال دوست دارد و می‌پسندد، بر وفای به وعده و پایبندی به قول و تعهد اخلاقی استوار است.

مورخان داستان‌های شگفت‌انگیز بسیاری در این باره آورده‌اند که ما در این جا شماری از آنها را به عنوان نمونه، می‌آوریم:

۱ - سه شب انتظار

پیش از بعثت، پیامبر اکرم ﷺ در مکه مکرمه با شخصی قرار گذاشت و فرمود منتظرش می‌ماند تا او بیاید. آن شخص رفت و قرارش را فراموش کرد. پیامبر اکرم ﷺ سه شب در همان محل قرار منتظر او ماند. بعد از سه شب آن جوان آمد و دید پیامبر ﷺ همچنان در آن جا منتظر او است!^۱

۲ - دوست خدیجه

نقل کرده‌اند که حضرت خدیجه ؓ دوستی داشت که وقتی خویشاوندان و دوستان او و تمامی قریش وی را ترک کردند و با او قطع رابطه نمودند، آن زن به خدیجه سر می‌زد و به دیدنش می‌آمد و او را از تنهایی در می‌آورد. چون خدیجه ؓ از دنیا رفت، پیامبر ﷺ برای آن خانم وفادار هدایا می‌فرستاد و می‌فرمود: «او خدیجه را دوست می‌داشت، او در زمان حیات خدیجه نزد ما می‌آمد و خوش‌عهدی از ایمان است»^۲.

۱. ر.ک: مکارم الأخلاق، ص ۲۱، ب ۱، ف ۲ «فی الرفق بأئمه ﷺ».

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۳ - هیأت نمایندگی نجاشی

آورده‌اند که هیأتی از سوی نجاشی نزد رسول خدا ﷺ آمد. حضرت از آنها پذیرایی به عمل آورد و مورد احترام قرارشان داد. آن حضرت شخصاً به برخی کارهای آنها رسیدگی می‌کرد و نیازهایشان را برآورده می‌ساخت. بعضی اصحاب عرض کردند: شما زحمت نکشید. ما به جای شما این کارها را انجام می‌دهیم. حضرت فرمود: آنها دوستان و اصحاب ما را گرامی داشتند و من دوست دارم محبت آنان را جبران کنم!^۱

۴ - با والدین رضاعی

آورده‌اند که پدر و مادر و برادر رضاعی پیامبر ﷺ به نزد ایشان آمدند. حضرت برادر رضاعی‌اش را در آغوش کشید و عزت و احترامش نمود، و برای پدر و مادر رضاعی‌اش نیز فرشی پهن کرد که بنشینند، و هدایا و عطایا به آنها داد. با خواهر رضاعی‌اش (شیماء) نیز همین‌گونه محترمانه رفتار کرد.^۲

۵ - بازگشت با انصار

پس از آن که خدای متعال مکه مکرمه را برای پیامبر گرامی‌اش فتح کرد، آن حضرت در مکه نماند و انصار را که در سختی‌ها و دشواری‌ها با او و همراه او بودند رها ننمود تا تنها به مدینه باز گردند؛ بلکه یکی از یارانش را امیر مکه قرار داد و خود به همراه انصار که در زمان دشواری و مشقت از ایشان تبعیت کرده و پناه و یاری‌اش داده بودند، به مدینه مراجعت کرد. این در حالی است که مکه زادگاه شریف آن

۱. ر.ک: السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱.

۲. ر.ک: البداية و النهایة، ج ۴، ص ۴۱۸.

حضرت و شهر پدرانش بود، و بیش از پنجاه سال از عمر مبارکش را در آن جا گذراند، و کعبه و آرامگاه پدران و نیاکانش و آثار و نشانه‌های آنان و آثار پیامبران پیشین، یعنی آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام و دیگران در این شهر قرار داشت. و این، همه به خاطر وفاداری نسبت به انصار بود.

و فرمود: «امروز روز نیکی کردن و وفاداری است». سپس رو به انصار کرد و فرمود: «زندگی زندگی شماست و مُردن، مُردن شما»^۱.

این رفتار در تاریخ بزرگان و رهبران و انقلابیون بی‌نظیر و منحصر به فرد است؛ چراکه این افراد اگر بر اثر انقلاب از زادگاهشان بیرون رانده شده‌اند، پس از پیروزی بر گروه ستمگر و از میان بردن ضد انقلابیون، به شهر و دیار خود باز گشته‌اند، بجز شخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پس از بازگشت به مکه مکرمه، حتی یک شب هم در آن جا نماند بلکه با انصار به مدینه منوره بازگشت و تا آخر عمر که به لقاء الله پیوست در این شهر باقی ماند.

سیاستِ مهربانی با همه

در تمام تاریخ، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رکورددار مهربانی و رحمت است به طوری که در تاریخ زندگی هیچ یک از بزرگان و رهبران جهان نظیر آن را نمی‌توان یافت. در این جا به ذکر چند نمونه از هزاران نمونه‌ای که در کتاب‌های تاریخ آورده شده‌اند، می‌پردازیم:

با عرب بادیه‌نشین

بادیه‌نشین نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و از آن حضرت چیزی خواست. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او داد و فرمود: آیا به تو احسان کردم؟
بادیه‌نشین گفت: نه، هیچ احسانی نکردی!!

۱. ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۱۷، باب فتح مکه.

گروهی از مهاجران و انصار در آن جا حضور داشتند. مسلمانان با شنیدن این سخن اعرابی عصبانی شدند و نتوانستند این گستاخی و سنگدلی او را تحمل کنند. لذا یکی از صحابه برخاست که او را توبیخ و سرزنش کند اما پیامبر ﷺ اشاره کرد که خویشتنداری کنند. سپس برخاست و به منزل رفت و بیشتر آنچه که به او داده بودند برایش فرستادند آن‌گاه فرمود: آیا به تو احسان کردم؟
بادیه‌نشین گفت: آری، خداوند به تو و خانواده و عشیره‌ات پاداش نیک دهداد و خداحافظی کرد و رفت.

پیامبر اکرم ﷺ رو به یارانش کرد و فرمود: «حکایت من و این اعرابی حکایت مردی است که شترش رمیده و مردم دنبالش می‌کنند اما او بیشتر می‌رمد و می‌گریزد، و صاحبش به آنها صدا می‌زند: مرا با شترم واگذارید؛ چون من بهتر از شما آن را می‌شناسم. و به طرف شتر رفت و جلو آن ایستاد و مقداری خار و خاشاک برداشت و او را برگرداند، و شتر آمد و زانو زد، و مرد پای آن را بست و سوارش شد. من هم وقتی آن مرد چنان گفت، اگر شما را می‌گذاشتم، او را می‌کشتید و وارد جهنم می‌شدید»^۱.

مهربانی با مردم خودش

پس از آنکه مشرکان، رسول خدا ﷺ را تکذیب کردند و آزار و اذیتش رساندند و به صورت مبارکش آب دهان انداختند و به آن حضرت تحقیر و توهین روا داشتند. و تحریمش کردند و یارانش را کشتند و شکنجه دادند و آواره کردند و همه جا تحت تعقیب قرارشان دادند، و خلاصه در طول آن سالهای سخت و طاقت‌فرسا هرچه از دستشان برآمد بر سر رسول خدا ﷺ آوردند. جبرئیل از نزد خدای متعال بر او نازل شد و چنین گفت: «خداوند بزرگ سخنان قومت را نسبت به تو شنید و رفتار آنها را با تو دید، و به فرشته کوهها دستور داد که از تو فرمان برد و هرچه درباره آنها فرمایی اطاعت کند». فرشته کوهها به پیامبر ﷺ سلام داد و گفت: «هرچه می‌خواهی به من امر کن. اگر

۱. ر.ک: الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضی عیاض، ج ۱، ص ۱۲۴.

می خواهی دو کوه ابو قییس و ثور را بر سرشان خراب کنم». پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نه، چون امیدوارم خداوند از نسل آنها کسانی را پدید آورد که خدای یگانه را بپرستند و شریکی برایش قرار ندهند»^۱.

کوتاه برگزار کردن نماز

پیامبر اکرم ﷺ هرگاه به تنهایی نماز می خواند، نمازش را طول می داد و در رکوع و سجده اذکار زیادی می گفت و آیات زیادی از قرآن تلاوت می کرد و تسبیح و حمد و ذکر «لا اله الا الله، والله اکبر» بسیار می گفت. اما وقتی نماز را به جماعت می خواند آن را مختصر برگزار می کرد، تا جایی که در حدیث آمده است: «پیامبر ﷺ هرگاه نماز جماعت می خواند از همه مختصرتر می خواند، و هرگاه به تنهایی می خواند از همه طولانی تر برگزار می کرد»^۲. و همچنین در نقل است که: پیامبر ﷺ به خاطر مراعات حال کودکانی که با مادرانشان به مسجد می آمدند نمازش را کوتاه برگزار می کرد^۳.

کوتاهی موعظه و سخنرانی

گفته اند که: آن حضرت موعظه ها و سخنرانی هایش را کوتاه برگزار می کرد؛ چون می ترسید باعث ملال و خستگی یارانش شود. زیاد برایشان وعظ نمی کرد و هرگاه هم موعظه می نمود آن را به درازا نمی کشاند بلکه کم موعظه می کرد و همان کم هم، کوتاه و مختصر بود^۴.

البته، گاهی اوقات، و به اقتضای مقام، خطبه هایی طولانی ایراد می فرمود.

۱. ر.ک: العمدة، ص ۳۳۵-۳۳۶، ف ۳۶ «في فنون شتى»، ح ۵۶۱.

۲. ر.ک: دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. ر.ک: مکارم الأخلاق، ص ۲۴، ب ۱، ف ۲ «في جمل من احواله و اخلاقه ﷺ».

۴. همان.

اگر مشکل آفرین نبود!

پیامبر اکرم ﷺ همواره سعی داشت و ملاحظه می‌کرد که با گفتار یا کرداری، مسلمانان را به زحمت و مشقت نیندازد. این جمله، بارها از حضرت نقل شده که فرموده است: «لولا أن أشقّ علی أمتی...^۱؛ اگر باعث زحمت و مشقت اتم نمی‌شد». «لولا قومك حدیثو عهد بالاسلام...^۲؛ اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند». و امثال این تعبیرات و جملات.

کمک کردن به زنان

شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در راهی می‌رفت که دید کنیزکی نشسته است و گریه می‌کند. به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ کنیزک گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، خانواده‌ام به من چهار درهم دادند که برایشان چیزی بخرم، اما آن چهار درهم گم شد و حالا جرأت نمی‌کنم نزد آنها برگردم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار درهم به او داد و فرمود: به خانه‌ات برگرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت، و وقتی برگشت دید آن کنیز هنوز کنار راه نشسته است و گریه می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا به خانه‌ات نمی‌روی؟ گفت: ای رسول خدا، چون در بازگشت دیر کرده‌ام می‌ترسم مرا کتک بزنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیشاپیش من حرکت کن و خانه‌تان را به من نشان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و جلو در خانه آنها ایستاد و فرمود: «السلام علیکم یا أهل الدار؛ سلام بر شما ای اهل خانه».

۱. عوالمی اللآلی: ج ۱، ص ۴۵، ف ۴، ح ۶۱؛ ج ۲، ص ۲۱، المسلك الرابع، ح ۴۳.

۲. العمدة، ص ۳۱۷، ح ۵۳۲.

... جواب دادند: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا. پیامبر ﷺ فرمود: این کنیزک دیر کرده است. او را اذیت نکنید. گفتند: به میمنت قدم شما، او آزاد است^۱.
براستی کدام رهبر و پیشوایی است که شخصاً برای رفع چنین مشکلات کوچکی از مردمش اقدام کند، جز رسول خدا ﷺ یا کسانی که رهرو راه اویند؟

مهربانی با حیوانات

محبت و مهربانی پیامبر خدا ﷺ حتی شامل حال حیوانات هم می‌شد، و پیوسته نسبت به حیوانات سفارش می‌فرمود. در این خصوص روایات فراوانی از آن حضرت رسیده است، از جمله:
«إن الله كتب عليكم الاحسان في كل شيء^۲؛ خداوند نیکی کردن بر هر کس و هر چیز را واجب ساخته است.»

«فاذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة^۳؛ وقتی ذبح می‌کنید، نیکو ذبح کنید.»
«و إذا قتلتم فأحسنوا القتلة^۴؛ وقتی می‌کشید [حیوانی را ذبح می‌کنید] نیکو بکشید.»
«ولیحد أحدكم شفرته، ولیرح ذبیحته^۵؛ کارد خود را خوب تیز کنید تا حیوان راحت ذبح شود.»

سیاست عطا و سخاوت به دوست و دشمن

رسول خدا ﷺ در داد و دهش و جود و کرم ضرب المثل بود تا جایی که می‌گویند: آن حضرت چونان کسی داد و دهش می‌کرد که از نادار شدن نمی‌هراسد.

۱. ر.ک: الخصال، ص ۴۹۰-۴۹۱، ابواب الاثنی عشر، ح ۶۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۳۱۵، باب ۸، ح ۷.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

عطا به مهاجران ...

عطا به انصار ...

عطا به مردم مدینه ...

عطا به روستائیان و عشایر ...

عطا به مسلمانان ...

عطا به منافقان ...

و حتی به کفار عطا می‌کرد تا از این طریق دلهای آنان را به دست آورد و از توطئه‌گری علیه اسلام و مسلمانان بازشان دارد.

تاریخ از داد و دهش‌های منحصر به فرد پیامبر اکرم ﷺ حتی به دشمنانش و دشمنان اسلام، امثال ابوسفیان و اولادش و هم مسلکانشان، یاد کرده است. برای نمونه، در خبر آمده است که از غنایم جنگ حنین حتی به دشمنان اسلام، همچون ابوسفیان و پسرش معاویه، و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حرث بن هشام و سهیل بن عمرو و اقرع بن حابس و عینة بن حصن، و همام برادر سهیل، و مالک بن عوف و علقمة بن علاة [که بعد از فتح مکه به ظاهر اسلام آورده بودند] عطای فراوان کرد، و به هر یک از آنها صد شتر به همراه ساریانشان، و بلکه بیشتر و گاهی هم کمتر، بخشید.^۱ در «اعلام الوری»^۲ و «السیرة النبویة»^۳ آمده است: «سپس، رسول خدا ﷺ با یارانش به جعرانه^۴ بازگشت و در آن جا غنایمی را که از جنگ حنین به دست آورده بود، به جهت تألیف قلوب، میان قریش و دیگر عربها تقسیم کرد، و انصار هیچ سهمی، کم یا زیاد، از این غنایم نبردند.

بعضی گفته‌اند: اندکی به انصار داد ولی بیشتر آنها را به منافقان عطا فرمود.

۱. ر.ک: سفینة البحار: ج ۱، ص ۲۷، باب الالف بعد اللام؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. اعلام الوری: ص ۱۱۸، الرکن الاول، ب ۴.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام: ج ۴، ص ۱۰۱.

۴. محلی است در چهار فرسخی مکه که پیامبر اکرم ﷺ غنایم جنگ حنین را در آنجا تقسیم کرد.

محمد بن اسحاق گوید: به ابوسفیان بن حرب صد شتر داد، به پسرش معاویه نیز صد شتر. به حکیم بن حزام از بنی اسد بن عبدالعزی صد شتر؛ به نصیر بن حارث بن کلدة صد شتر؛ به علاء بن حارثة ثقفی، هم پیمان بنی زهرة صد شتر؛ به حارث بن هشام از بنی مخزوم صد شتر؛ به جبیر بن مطعم از بنی نوفل بن عبد مناف صد شتر؛ به مالک بن عوف نصری صد شتر؛ به علقمة بن علاء صد شتر؛ به اقرع بن حابس صد شتر؛ به عیینة بن حصن صد شتر؛ به سهیل بن عمرو صد شتر؛ به حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس صد شتر؛ و به صفوان بن امیة صد شتر.

به تعدادی از قریش هم کمتر از صد شتر عطا فرمود، از جمله به: مخرمة بن نوفل زهری، عمیر بن وهب جمحی، هشام بن عمرو برادر بنی عامر بن لؤی. به سعید بن یربوع بن عنکشة بن عامر بن مخزوم پنجاه شتر، و به سهمی نیز پنجاه شتر بخشید^۱.

همچنین، به گفته مورخان، آن حضرت به عده‌ای دیگر از مؤلفه قلوبهم و سران شرک که اسلام آوردند، به جهت جلب دلهای آنان و قوم و قبیله‌شان، و نیز به دیگر قریشیان مکه، و همچنین به سایر قبایل عرب سهم داد. ابن هشام در سیره‌اش شماری از این افراد را به شرح زیر، بر شمرده است:

طلیق بن سفیان بنی امیة؛

خالد بن أسید بن ابی العیص بن امیة؛

شیبة بن عثمان بن ابی طلحة بن عبد الدار؛

ابو السنابل بن بعکک بن حارث بن عمیلة؛

عکرمة بن عامر بن هاشم بن عبد مناف؛

زهیر بن ابی امیة بن مغیره؛

خالد بن هشام بن مغیره؛

هشام بن ولید بن مغیره؛

۱. همان، ج ۴، ص ۱۰۲.

سفیان بن عبدالأسد؛
سائب بن ابي السائب بن عائذ؛
مطیع بن أسود بن حارثة؛
أبو جهم بن حذيفة بن غانم؛
أحیحة بن أمية بن خلف؛
عمیر بن وهب بن خلف؛
عدي بن قيس بن حذافة؛
هشام بن عمرو بن ربيعة بن حارث؛
نوفل بن معاوية بن عمرو بن صخر؛
علقمة بن علاء بن عوف؛
لبید بن ربيعة بن كلاب؛
خالد بن هوذة بن ربيعة؛
عباس بن مرداس بن ابي عامر.

این، تنها یک نمونه از سیاست عطا و بخششی است که پیامبر خدا ﷺ در روزگار بنیادگذاری نخستین حکومت اسلامی در روی زمین، اعمال می‌کرد و شاید در سرتاسر تاریخ بشر منحصر به فرد باشد؛ چرا که در آن زمان یک شتر، ثروتی برای شخص محسوب می‌شد، درست مانند کسی که امروز یک اتومبیل لوکس یا امثال آن داشته باشد، و بلکه بیشتر از این ارزش داشت؛ چون یک شتر هم نقش اتومبیل را داشت هم از گوشت و شیر و گُرکش استفاده می‌شد.

آن رفتار سخاوتمندانه پیامبر اکرم ﷺ در آن روزگار مانند این است که در زمان ما شخصی پس از پیروزی بر مخالفان و اطاعت آنان، به هر یک از سران مخالف صد یا پنجاه دستگاه خودرو و امثال آن بدهد.

آیا تاریخ چنین چیزی را سراغ دارد؟

تمام کسانی که در راه رسول خدا ﷺ حرکت می‌کنند و پیرو خط آن بزرگوار

هستند و خواهان تقویت اسلام در جهان، از رهگذر محبت و رفتار و گفتار نیکو، می‌باشند باید از این سیاست اسلام در دلجویی از دشمنان و قوم و قبیله دشمنان و پیروان دشمنان، تبعیت کنند، درست آن‌گونه که رسول خدا ﷺ رفتار می‌کرد، نه اینکه به خشونت و شمشیر متوسل شوند، کاری که استعمارگران امروز می‌کنند.

زره پیامبر ﷺ گرو نهاده می‌شود

از نمونه‌های عطا و سخاوت بی‌نظیر پیامبر ﷺ که تاریخ برای ما ثبت کرده آن است که وقتی حضرت از دنیا رفت، زره‌اش، برای تأمین مخارج خانواده‌اش، در گرو بود. در «قرب الاسناد» از حضرت امام صادق علیه السلام از پدر گرامی‌اش امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «پیامبر خدا ﷺ نه درهم و دیناری به ارث گذاشت، نه غلام و کنیزی، و نه گوسفند و شتری؛ بلکه زمانی که از دنیا رفت زره‌اش هم نزد یکی از یهودیان مدینه، در قبال بیست صاع جو که برای تأمین مخارج خانواده‌اش قرض کرده بود، گرو بود»^۱.

شیخ طبرسی در «مکارم الاخلاق» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «رسول خدا ﷺ زمانی که از دنیا رفت زره‌اش نزد مردی یهودی، در برابر سی صاع جو که برای تأمین روزی خانواده‌اش گرفته بود، گرو بود»^۲. هر صاع تقریباً سه کیلوگرم است.

چه بیست صاع قرض کرده باشد و چه سی صاع، فرقی نمی‌کند. آنچه مهم است این است که رسول خدا ﷺ در آخر عمر خود تقریباً شصت یا نود کیلو جو قرض می‌کند و زره خود را گرو می‌گذارد. و این از شگفتیهای تاریخ است؛ چه:

پیامبری که صدها شتر به دشمنانش می‌بخشد...

پیامبری که دنیا سر در فرمانش فرود آورده است!

۱. قرب الاسناد، ص ۴۴.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۵، ب ۱، ف ۲ «في جمل من احواله واخلاقه ﷺ».

پیامبری که میلیاردها پول در اختیارش بوده.
در حالی از دنیا می‌رود که زره‌اش در گرو مقداری جو برای تأمین غذای
خانواده‌اش می‌باشد!

او آنچه به دست می‌آورد، از شتر و گوسفند و طلا و نقره و خوراک و غیره به
دیگران می‌بخشد به طوری که خودش برای خرجی خانواده‌اش می‌ماند و پولی که با
آن هزینه ساده خانواده‌اش را تأمین کند نمی‌یابد. نه چند کیلو جو در خانه دارد، نه
پولی که با آن مقداری جو بخرد، و نه حتی جامه‌ای و اثاثی و کالایی که برای قرض
گرفتن چند کیلو جو گرو بگذارد، به طوری که مجبور می‌شود زره خود را گرو نهد.
آیا این از عجیب‌ترین عجایب تاریخ نیست؟!
آری، رهبران مسلمانان باید به چنین پیامبری اقتدا کنند؛ چرا که او، به فرموده
صریح قرآن کریم، الگویی نیکوست:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ

وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به]

رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید
دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند».

پیامبر ﷺ مقروض از دنیا می‌رود

«الدين هم بالليل وذلّ بالنهار»^۲؛ قرضداری مایه اندوه در شب و خواری در روز است». این یکی از بیانات پیامبر خدا ﷺ است. اما این قرض قرضی است که انسان به خاطر امیال و خواسته‌های نفسانی‌اش گرفته باشد، اما یک دین (قرض) دیگر هست که مایه سرفرازی در شب و افتخار در روز می‌باشد و آن وامداری به اسلام و مسلمانان است.

۱. احزاب / ۲۱.

۲. عوالمی اللّٰه، ج ۲، ص ۲۵۶، ب ۱۲، باب الدین، ح ۱.

آری، پیامبر خدا ﷺ با آن که میلیون میلیون غنیمت و هدایا برایش آورده می شد، مع ذلک غالباً بدهکار بود و بسیاری اوقات از این و آن قرض می کرد، به طوری که وقتی از دنیا رفت مقروض بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مات رسول الله ﷺ وعلیه دین^۱؛ رسول خدا ﷺ، از دنیا رفت در حالی که مقروض بود» تا حدی که امیرمؤمنان علیه السلام عده‌ای را مأمور کرد که در ایام حج در کوچه‌ها و خیابانها جار بزنند و به مردم اعلان کنند که هرکس از رسول خدا ﷺ طلبکار است برای دریافت طلب خود به علی علیه السلام مراجعه کند؛ چون یکی از سفارشها و وصیت‌های پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که قرضهای آن حضرت را بپردازد، و فرمود: «علي مني وأنا منه ولا يقضي عني ديني إلا أنا أو علي^۲؛ علی از من است و من از علی، و دین مرا ادا نکند مگر خودم یا علی»، و فرمود: «علي بن أبي طالب ينجز عداتي ويقضي ديني^۳؛ علی بن ابی طالب وعده‌های مرا عملی می سازد و دینم را ادا می کند».

قتاده گوید: «شنیده‌ایم که علی علیه السلام سه سال در موسم حج جار زد: هرکس از رسول خدا ﷺ طلبی دارد نزد ما آید تا قرضش را بدهیم»^۴.
بعضی گفته‌اند: دین پیامبر علیه السلام همان وعده‌های اوست^۵، و هشتاد هزار درهم بود که [علی علیه السلام] پرداخت نمود^۶.

اما به نظر من، عطف کلمه «عدات» به «دیون» با «واو»، یا برعکس: «دیونی و عداتی» یا «عداتی و دیونی»، که در بیانات متعددی از پیامبر علیه السلام آمده است،

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۹، کتاب العلل، ح ۴۶.

۲. المناقب، ج ۲، ص ۱۳۲، فصل الاستنابة و الولاية.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۶، ب ۹۱، در ضمن ح ۱۱۳.

۴. المناقب، همان.

۵. منظور آن که پیامبر علیه السلام مقروض و بدهکار نبوده بلکه وعده‌های مالی به افراد داده بود که حضرت علی علیه السلام آنها را ادا کرد و مجموعاً به هشتاد هزار درهم بالغ شده است.

۶. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۷۴، ب ۶۰.

همچنین استفاده از دو تعبیر متفاوت «یُنجز» و «یَقْضی» در یک حدیث که به نحو مستفیض نقل شده است، به علاوه تصریح به این که وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت زره اش در گرو چند صاع جو بود، مجموعاً این اجتهاد و برداشت را نفی می‌کند. و البته این بدهکاری پیامبر ﷺ در واقع بیانگر گشاده‌دستی فوق العاده او و سخاوت شگفت‌انگیز و بی‌نظیر آن حضرت است نه چیز دیگر. پس، رهبران مسلمانان باید به پیامبر ﷺ تأسی جویند و روش او را در پیش گیرند و راه او را بپیمایند.

حضرت علی علیه السلام نیز به شهادت می‌رسد در حالی که مقروض است

وصی و جانشین رسول خدا ﷺ، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به او تأسی جست. در تاریخ آمده است که آن حضرت هنگامی که به شهادت رسید دارای هایش هفتصد درهم بود اما قرضهایش هشتصد هزار درهم.

به پاره‌ای متون تاریخ در این خصوص نظری می‌افکنیم:

علامه مجلسی رحمته الله به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آورده است: ابوبکر زمانی که از دنیا رفت دارای اش چهل و چند هزار درهم بود. عمر که از دنیا رفت دارای اش هشتاد و چند هزار درهم بود. و عثمان که مُرد ثروت بیشماری از خود برجای نهاد؛ و حضرت علی علیه السلام زمانی که از دنیا رفت فقط هفتصد درهم بر جای نهاد که از عطایش اضافه آمده بود که برای یکی از خدمتکارانش کنار گذاشته بود^۱.

نیز علامه مجلسی رحمته الله به نقل از کتاب کشف المحجّة سید بن طاووس، به سندش از امام محمد باقر علیه السلام آورده است که فرمود: «علی علیه السلام وقتی از دنیا رفت، هشتصد هزار درهم قرض داشت، پس، حسن علیه السلام یکی از املاکش را به پانصد هزار درهم و یکی دیگر را به سیصد هزار درهم فروخت و قرضهای آن حضرت را ادا کرد. این [قرض بالا آوردن] از آن جهت بود که [اولاً] چیزی از خمس باقی نمی‌گذاشت،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۱۹، باب ۹۸، ح ۳.

و [ثانیاً] مشکلات و گرفتاریها به سراغش می‌آمد^۱».

و این همان نمونه‌ای درست از پیشوای مسلمانان است.

چرا این قرضها به وجود می‌آمد؟ و در چه راهی هزینه می‌شد؟

مسلم و بدیهی است که این پولهای قرض شده برای رفع نیازها و گرفتاریهای مسلمانان و مستمندان و یتیمان و بیوه زنان و مستضعفان خرج می‌شد، و گرنه علی بن ابی طالب علیه السلام که لباسش، در زمستان و تابستان جز یک شلووار و یک پیراهن نبود، و خوراکش فقط نان جو و نمک، یا شیر بود، چه نیازی دارد که برای شخص خودش قرض بگیرد؟

و این است آن امام و پیشوا و رهبری که امت اسلام به او افتخار می‌کند.

امام حسن و حسین علیهما السلام نیز مقروض از دنیا می‌روند

امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به جد و پدر بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام تاسی جستند و هرچه دارایی داشتند در راه اسلام و رفع نیازهای مسلمانان خرج کردند به طوری که وقتی از دنیا رفتند مقروض بودند.

متون زیر را با هم می‌خوانیم:

شیخ کلینی رحمته الله در کافی، به سندش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مات الحسن علیه السلام و علیه دین، و قتل الحسين علیه السلام و علیه دین^۲؛ حسن علیه السلام مقروض از دنیا رفت، حسین علیه السلام نیز زمانی که به شهادت رسید مقروض بود».

سید بن طاووس رحمته الله از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حسین علیه السلام زمانی که کشته شد مقروض بود، و علی بن الحسين علیهما السلام ملکش را به سیصد هزار فروخت تا بدهکاری او و قول و وعده‌هایی را که داده بود ادا کند»^۳.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۳۳۸-۳۳۹، باب ۹۸، ح ۲۳.

۲. کافی، ج ۵، ص ۹۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۲۲-۳۲۳، ب ۲، ح ۲۳۷۶۸.

در حدیث دیگری آمده است: «همّ علی بن الحسین علیهما السلام بدین آیه حتی قضاه الله^۱؛ علی بن الحسین علیهما السلام به ادای قرضهای پدرش پرداخت تا آن که خداوند آنها را ادا نمود». نیز در حدیث دیگری از امام صادق علیهما السلام آمده است: «رسول خدا ﷺ مقروض از دنیا رفت؛ علی علیهما السلام مقروض از دنیا رفت، و حسین علیهما السلام نیز زمانی که به شهادت رسید مقروض بود»^۲.

تماس مستقیم با مردم به منظور تربیت آنان

پیامبر اکرم ﷺ بیشتر اوقات، شخصاً به تربیت افراد امت می پرداخت، و هرگاه فرصت دست می داد با آنان به گفتگو می نشست و از هر دری سخن می گفت و اشتباهات آنها را تصحیح می کرد، و این به قصد جلب قلوب آنان به خدا و پیامبرش و هدایت بیشتر و عمیق تر آنان به راه خدا و مسیر درست بود.

این مطلب در شماری از آیات قرآن کریم آمده است، مانند آیه شریفه:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳؛ «هر آینه خدا بر مؤمنان مانت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

و آیه شریفه:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ

۱. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۹۲، ب ۴، ح ۱۵۶۹۶.

۲. ر.ک: من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۲، باب الدين والقرض، ح ۳۶۸۳.

۳. آل عمران / ۱۶۴.

و يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١﴾؛ «اوست آن که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

نیز - در نقل دعای ابراهیم خلیل عليه السلام - می‌فرماید:

﴿ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ ﴿٢﴾؛
«ای پروردگار ما، در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان بخواند و کتاب و حکمت بیاموزدشان و آنان را پاک گرداند، براستی که تو توانا و حکیمی».

و می‌فرماید:

﴿ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿٣﴾؛
«چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک گرداند، و کتاب و حکمت بیاموزدتان و آنچه را نمی‌دانسته‌اید به شما آموزش دهد».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام گفتگو با مسلمانان، همانند یک معلم مهربان و مربی دلسوز که دوست دارد شاگردانش را از نظر روحی و فرهنگی و تربیتی ارتقا دهد، با مسلمانان کاملاً درهم می‌آمیخت.

در این باره به چند نمونه زیر که در تاریخ و حدیث شریف آمده است، توجه کنید:

۱. جمعة / ۲.

۲. بقره / ۱۲۹.

۳. بقره / ۱۵۱.

سه بار تکرار می‌کرد

از ابن عباس روایت شده است که: «پیامبر خدا ﷺ هرگاه حدیث می‌فرمود یا سؤالی می‌کرد، برای آن که خوب فهمیده شود، آن را سه بار تکرار می‌کرد»^۱. شاید معنای خبر این باشد: تا مخاطبان بفهمند و هنگام نقل حدیث از او، اشتباهاً چیز دیگری نقل نکنند. از این خبر چنین پیداست که آن حضرت به صورت عادت، سخنان شریفش را غالباً تکرار می‌کرده است. کدام آموزگار یا مربی و یا راهنماست که برای تفهیم مطالب این‌گونه رفتار کند؟ آری، رسول خدا ﷺ و همه کسانی که در مکتب او شاگردی کرده‌اند.

ملحق شدن به گفتگوی دیگران

از زید بن ثابت روایت شده است که: «هرگاه با پیامبر ﷺ می‌نشستیم، اگر ما سخن از آخرت به میان می‌آوردیم او نیز با ما همراهی می‌کرد، و اگر از دنیا سخن می‌گفتیم او نیز با ما وارد بحث می‌شد، و اگر از خورد و خوراک صحبت می‌کردیم او نیز با ما هم‌سخن می‌شد، پس همه این‌ها را من از قول رسول خدا ﷺ برای شما می‌گویم»^۲. البته دنیا و خورد و خوراک چیزهایی است که پیامبر خدا ﷺ هرگز به آنها نمی‌اندیشد اما برای رعایت عواطف و احساسات مسلمانان و برای این که از آن حضرت رمیده نشوند، وقتی با آنان می‌نشند با ایشان هم‌سخن می‌شود و از دنیا و خورد و خوراک نیز صحبت می‌کند.

پُشتی خود را به میهمان می‌دهد

از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «بر پیامبر خدا ﷺ در آمدم، بر

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ۱۶، ص ۲۳۳، باب ۹، ح ۳۵.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۱.

متکابیی تکیه داده بود، متکا را به من داد و فرمود: ای سلمان! هیچ مسلمانی نیست که بر برادر مسلمانش وارد شود و او به احترامش پُشتی به او دهد مگر آن که خداوند وی را پیامرزد»^۱.

آری، پیامبر ﷺ پُشتی خود را به سلمان می‌دهد تا از این رهگذر همبستگی و انسجام میان رهبر و پیرو را تعمیق بخشد، و به مسلمانان پیامرزد که در همه ابعاد و کلیه زمینه‌ها این همبستگی و همجوشی را داشته باشند.

جامه خود را برای میهمان پهن می‌کند

از جریر بن عبدالله روایت شده است که گفت: «پیامبر ﷺ وارد یکی از اتاق‌های خود گردید و اتاق پر شد^۲. جریر آمد و بیرون اتاق نشست. پیامبر اکرم ﷺ او را دید و ردایش را در آورد و آن را تا کرد و به طرف جریر انداخت و فرمود: روی این بنشین! جریر ردا را برداشت و به صورت خود کشید و آن را بوسید»^۳.
آری، پیامبر ﷺ برای تعمیم یکسانی روش زندگی میان توده مردم و رهبر آنها ردایش را به یکی از مسلمانان می‌دهد تا روی آن بنشیند و روی خاک ننشیند.

روی خاک می‌نشیند

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «رسول خدا ﷺ روی زمین می‌نشست و روی زمین غذا می‌خورد، و گوسفندش را می‌دوشید، و [حتی] اگر غلامی، او را به نان جوین دعوت می‌کرد، دعوت او را می‌پذیرفت»^۴.
رسول خدا ﷺ با این کار، عملاً زندگی میان پیامبر و امت را در یک سطح قرار

۱. همان.

۲. یعنی به دلیل پر بودن اتاق از مسلمانان یا برخی افراد خانواده‌اش دیگر جا برای نشستن شخص دیگری نبود.

۳. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵، ب ۹، فی الرفق بأمته.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۰۸-۱۰۹، ب ۷، ح ۱۵۷۸۰.

می داد، چرا که در آن زمان شماری از مسلمانان حتی فرشی که زیر پا بیندازند نداشتند و خاک نشین بودند، روی زمین خالی می نشستند و روی زمین خالی غذا می خوردند.

در مجلسش شناخته نمی شد

از ابوذر روایت شده است که گفت: «پیامبر خدا ﷺ در جمع یارانش طوری می نشست که اگر غریبی وارد می شد نمی دانست او کدام یک از آنان است، تا این که می پرسید»^۱.

من شاه نیستم

از ابن مسعود روایت است که گفت: «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و در حالی که دست و پایش می لرزید شروع به صحبت کرد. حضرت فرمود: راحت باش، من که پادشاه نیستم، مادر من [هم] گوشت نمک سود می خورده است»^۲.
یعنی من، در معاشرتهای شخصی ام، فردی همانند شما هستم. مادرم زنی بوده که در خورد و خوراک بالاتر از بقیه مردم نبوده، بلکه مثل همه مردم گوشت نمک سود می خورده است.

الاغ سوار می شود

از انس بن مالک روایت شده است که گفت: «پیامبر ﷺ از بیماران عیادت می کرد، در تشییع جنازه ها شرکت می جست، دعوت غلامان را [نیز] می پذیرفت، بر الاغ سوار می شد. در جنگ خیبر و قریظه و نضیر، سوار بر الاغی بود که افسارش ریسمانی از لیف خرما و پالانش نیز از لیف خرما بود»^۳.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹، ب ۹، در ضمن ح ۳۵.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۶، ب ۱، ف ۲ «فی تواضعه و حیائه ﷺ» [کنایه از این که من نیز مانند شما زندگی می کنم].

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۶۸، ب ۱۳، ح ۹۴۱۷. (در آن زمان مردمان کم درآمد و طبقات پایین جامعه سوار الاغ می شدند و پیامبر اکرم ﷺ برای هم رنگی با آنان سوار بر الاغ می شدند).

آغازگر سلام است

پیامبر خدا ﷺ هرگاه بر عده‌ای می‌گذشت سلام می‌کرد، تا جایی که یکی از اصحابش گوید که در هنگام برخورد با پیامبر ﷺ هرگاه خواست به آن حضرت سلام کند، پیامبر ﷺ پیش دستی می‌نمود و به او سلام می‌کرد^۱.

عرب بادیه‌نشین را می‌بخشد

از انس روایت شده است که: بادیه‌نشین به پیامبر ﷺ رسید و ردایش را گرفت و چنان محکم کشید که کناره ردا در گردن حضرت رَدّ انداخت، و گفت: ای محمد، دستور بده از مال خدا که نزد توست به من بدهند! رسول خدا ﷺ سرش را به طرف او برگرداند و خندید و دستور داد چیزی به وی دهند^۲.

مجلسش دایره وار بود

از انس بن مالک، خادم پیامبر ﷺ، روایت شده است که گفت: «ما هرگاه نزد پیامبر می‌رفتیم حلقه‌وار می‌نشستیم»^۳. این اخلاق والاست که برای مجلس، بالا و پایینی قرار نمی‌دهد، و به شخصیت هیچ کس در آن مجلس صدمه‌ای نمی‌رسد و نه نزد مردم و نه نزد خودش بی‌احترامی نمی‌شود؛ چرا که هر فردی در این مجلس دایره‌وار، هم نفر اول محسوب می‌شود و هم آخر و هم وسط.... آری، پیامبر اکرم ﷺ این اخلاق عالی را به عنوان سیاست جلساتش با مسلمانان اتخاذ می‌کند.

دنیا، پس از گذشت بیش از ده قرن، این روش و اخلاق را از پیامبر اکرم ﷺ

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴، ب ۳۷.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۷، ب ۱: ف ۲ «في تواضعه وحيائه».

۳. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶، ب ۹ «في مشيه ﷺ».

می‌آموزد. به همین دلیل امروزه در بسیاری از کشورهای جهان نشستهای پارلمان و هیأت دولت و سیاستمداران را دایره‌وار می‌بینیم.

اگر بخواهیم از اخلاق پیامبر اکرم ﷺ در رفتار و معاشرتش با مردم سخن بگوییم، سخن بسیار به درازا می‌کشد و این صفحات گنجایش آن را ندارد. پس به همین نمونه‌ها بسنده می‌کنیم، باشد که رهبران اسلامی عصر ما از آنها پیروی کنند و این تصویر زیبای اسلام و پیامبر ﷺ را منعکس کنند و در نتیجه، موجبات سعادت دنیا و آخرت مردم را در سایه اسلام زیبای فریاد آورند.

براستی که تو دارای اخلاق والا هستی

در پایان این فصل، خبری را که از تربیت شده رسول خدا ﷺ روایت شده است، باز می‌گوییم؛ همو که هنگام ولادت چشمانش را به روی پیامبر خدا ﷺ گشود، و پیش از او به روی هیچ کس چشم باز نکرد؛ همو که پیامبر ﷺ در واپسین لحظات زندگی گرمی‌اش، در دامن او چشم برهم نهاد و نه در دامن هیچ کس دیگر: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چرا که او بیش از هر کس دیگر پیامبر خدا ﷺ را می‌شناخت.

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هرگز نشد که پیامبر خدا ﷺ با کسی دست بدهد و ابتدا دستش را از دست وی بکشد تا آن که او دستش را می‌کشید. هرگز نشد که کسی برای کاری یا صحبتی با آن حضرت به گفتگو پردازد و اول آن حضرت خداحافظی کند و برود، تا آن که او می‌رفت.

هرگز نشد که کسی با او به بحث پردازد و او سکوت کند تا آن که آن شخص ساکت می‌شد [در گفتگو با او همراهی می‌کرد].

هرگز دیده نشد که در حضور دیگران پایش را دراز کند.

هرگز بر سر دو راهی انتخاب قرار نگرفت مگر این که آن را که سخت‌تر بود برمی‌گزید. هرگز برای ستمی که در حق او می‌شد انتقام نگرفت، مگر آن‌گاه که حرمت‌های خدا هتک می‌شد، در این هنگام به خاطر خدای متعال خشم می‌گرفت.

تا زنده بود هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد.
هرگز از او چیزی خواسته نشد که «نه» بگوید.
هرگز دست ردّ به سینه سائل نمی زد بلکه یا حاجتش را بر می آورد یا با زبان خوش جوابش می کرد.

نمازش را [در جماعت] مختصرتر از همه، و در عین حال کامل، می گزارد.
خطبه هایش از همه مردم کوتاهتر، و از همه کم‌گوتر بود.
وقتی می آمد از بوی خوشش دانسته می شد [که او دارد می آید].
وقتی با عده‌ای غذا می خورد، اولین کسی بود که دست به غذا می برد و آخرین کسی بود که دست می کشید.

هرگاه غذا می خورد از برابرش می خورد اما اگر خرما بود دستش [در ظرف] می چرخید [و از هر طرف بر می داشت].

هنگام آب خوردن با سه نفس می نوشید.
آب را مزه مزه میکرد و یکباره سر نمی کشید.
دست راستش برای خوردن و آشامیدن و گرفتن و دادن بود، و جز با دست راست نمی گرفت و نمی داد و برای بقیه بدنش از دست چپ استفاده می کرد.
در همه کارهایش، پوشیدن لباس و کفش و پیاده شدن از مرکب، دوست داشت از دست راست شروع کند.

هرگاه دعا می کرد سه بار دعا می کرد، و هرگاه سخن می گفت یک بار می گفت، و هرگاه اجازه می گرفت سه بار تکرار می کرد.

گفتارش روشن و شمرده بود و هر شنونده‌ای آن را به روشنی در می یافت.
هرگاه سخن می گفت چیزی شبیه نور از میان دندانهایش خارج می شد.
چون او را می دیدی می گفتی: دندان‌های پیشینش فاصله دار است اما چنین نبود.
نگاهش با گوشه چشم بود [به کسی خیره نمی شد].
به هیچ کس سخن ناخوشایند نمی گفت.

وقتی راه می رفت گویی از سرایشی پایین می رود.
می فرمود: بهترین شما کسی است که خوش اخلاق تر باشد.
از هیچ طعم و مزه ای نکوهش و یا ستایش نمی کرد.
اصحابش در حضور او به بگومگو و بحث و جدل نمی پرداختند.
و هرکس از او سخن می گفت، اظهار می داشت: من با چشم خود کسی را به مانند
او، نه قبل و نه بعد از آن حضرت، ندیدم^۱.
گفتنی است که این حدیث شریف جداً نیاز به شرح و بسط فراوان دارد، منتها
ضیق مجال در این کتاب ما را و او می دارد تا شرح آن را به فرصتی دیگر موقوف کنیم.
اما، با این حال، از این اشاره نگذریم که هر پیشوای سیاسی اسلامی موظف است
تا می تواند خود را به اخلاق والا و رفتار مهربانانه و محبت آمیز با مردم، در بالاترین و
عالی ترین حد آن، آراسته گرداند تا غیر مسلمانان را به حوزه اسلام بکشاند، و
مسلمانان را بر اسلامشان پایدار دارد؛ چرا که بهترین و ساده ترین و سریع ترین و
عمیق ترین عامل برای کاشتن بذر محبت در دل ها، همانا اخلاق والا و رفتار
عطوفت آمیز و مهربانانه و انسانی با مردم است.
این یکی از بزرگترین سیاست ها و روش ها برای اداره مردم می باشد.

سیاست پیامبر ﷺ در دیگر زمینه ها

تاریخ و زندگی پیامبر اکرم ﷺ تماماً، راه و روش است و حکمت و عقلانیت، در
همه ابعاد و همه جهات:
سیاستش در بسیج سپاهیان و اعزام ارتش به جنگ...
سیاستش در چگونگی جمع قوا در جنگ و کسب پیروزی سریع و در عین حال
خارج نشدن از چارچوب اسلام و انسانیت.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۲۳، ب ۱، ف ۲ «فی جمل من احواله و اخلاقه ﷺ».

سیاستش در رفتار با مجروحان، معلولان، اسیران و وابستگان و خانواده‌های آنها، و فرزندان و همسران کشته شدگان.

سیاستش در قضاوت و رفع دعاوی میان یارانش، و نحوه برقراری قضاوت عادلانه و صحیح با حفظ محبت و علاقه مردم نسبت به خدا و پیامبر، و خارج نشدن از چارچوب اسلام. سیاستش در تحصیل پول [زکات] از ثروتمندان و تجار و کسبه، و کشاورزان و دامداران و غیره و در عین حال حفظ علاقه و محبت آنان نسبت به اسلام و خدای متعال و پیامبر ﷺ. سیاستش در توزیع ثروتها و درآمدها به نسبت‌های متفاوت، میان مسلمانان و منافقان و حتی مشرکان برای دلجویی از آنها، در مناسبت‌های مختلف.

سیاستش در نشست و برخاست با مسلمانان و منافقان، و گفتگو با آنها، و در عین حال، حفظ وقار و تواضع خویش به نحوی که به هیچ یک از آنها لطمه‌ای نخورد. سیاستش در دعوت خویشاوندان و عشایر و قبایل و یهود و نصاری به پذیرش اسلام، و چگونگی جمع میان داراها و نادارها و فرادستها و فرودستها و پدران و فرزندان و مردان و زنان و کشاندن تدریجی آنها به اسلام.

سیاستش در نشان دادن معجزات و این‌که چگونه، کی، و برای چه کسی باشد؟ به طوری که هم مسلمانان را نگهدارد و هم کفار را به اسلام بکشاند، و در عین حال هر عملش معجزه نباشد تا مردم بتوانند او را الگو و سرمشق خود قرار دهند، و فلسفه ارسال رسل و حکمت خدای متعال در این باب باطل نشود.

سیاستش در جمع میان نرمش و قدرت به طوری که نه نرمش از روی ضعف داشته باشد، نه فروتنی از روی ذلت و نه قدرت همراه با خشونت، و نه سختگیری توأم با زورگویی و شدت.

سیاستش در جمع میان صراحت در حق‌گویی و حیای اسلامی، به طوری که نه صراحتش مردم را طرد کند، و نه حیا و آزرش به افراد وقیح و فرصت‌طلب اجازه دهد اسلام را بازیچه قرار دهند.

سیاستش درباره هجرت و چند و چون آن و زمان هجرت و راهی را که برای آن

برگزید، به طوری که آن هجرت، هم در آن زمان، پر خیر و برکت بود و هم برای آینده اسلام تا به امروز.

سیاستش در دعوت سران جهان و پادشاهان به اسلام، و روش آن، و انتخاب فرستادگان برای این کار و توصیه‌های آن حضرت به ایشان.

سیاستش [در رفتار] با همسرانش، و تقسیم اوقات خود بین آنها، و جمع میان رسیدگی به کارهای مهم خود و مسؤولیت رسالت از یک سو، و راضی نگه داشتن همسرانش با وجود تفاوت سنی و قومی و زبانی و ظاهری و عادات آنها از سوی دیگر.

سیاستش در تأسیس فوری مساجد در گوشه و کنار شبه جزیره عربستان، به محض دست دادن فرصت، تا کانونی برای اجتماع مسلمانان و پایگاهی برای دعوت و تبلیغ، و جمع نیرو و امکانات برای جنگ و قضاوت، و جمع‌آوری بیت المال و توزیع آن، و دیگر اقدامات مربوط به سیاست و اداره کشور و مردم باشد.

سیاستش در باقی نگه داشتن دو گروه متقابل «مهاجران» و «انصار» در پیرامون خود و تأیید هر یک از آنها در مناسبت‌های مختلف و تشویق هر کدام آنها به واسطه دیگری، در گفتار و عمل.

و امثال اینها...

در یک کلام، تمام سیره تابناک آن حضرت و تاریخ شکوهمندش، سیاست بزرگ و حکیمانه‌ای است که خردمندان عالم را، در هر جا و هر زمان، به حیرت افکنده است.

باید هم چنین باشد؛ چرا که این سیاستها، تماماً، به فرمان خداوند بزرگ بوده است؛ خداوندی که آفریننده هر چیز و آگاه و دانا به اسرار است. خود خدای عزوجل درباره پیامبر بزرگش چنین می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ عَلَّمَهُ شَدِيدُ

الْقُوَىٰ ۖ ﴾^۱؛ «و از روی هوس سخن نمی‌گوید. این سخنش بجز وحیی که

وحی می‌شود نیست. آن را [فرشته] شدیدالقوی به او آموخته است.».

سیاست پیامبر ﷺ، در واقع، همان حکم خدای متعال است، و حکم خدای عزوجل هم بهترین و جامع‌ترین و حکیمانه‌ترین سیاست است؛ چرا که او آفریدگار است و به همه چیز دانا و بر هر کاری تواناست.

آنچه گفته آمد قطره‌ای از دریا و نمی از یم و مُستی از خروار بود در باب سیره رسول خدا ﷺ و سیاست او در این زمینه، و این که آن حضرت در طول تاریخ آکنده از فضیلت‌هایش سعی کرد آن را عمق بخشد.

اینها را می‌گوییم تا افرادی بی‌اطلاع از اسلام در صدد شناساندن اسلام برنیایند، و راه بر کسانی که با قلم‌هایشان چهره اسلام را زشت و مسخ می‌کنند بسته شود، و دامن پاک اسلام از هر کردار و رفتاری که امروزه در بیشتر کشورهای اسلامی به نام اسلام صورت می‌گیرد و اسلام از آن‌ها بی‌زار است، مبرا گردد.

چه، اسلام را باید تنها از راه و رسم پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت او  گرفت، و از رهگذر تاریخ پیامبر و خاندان پاک او آموخت، و بر پایه رفتارهای محمد بن عبدالله ﷺ و اهل بیت ، تفسیر کرد و بس.

از این مختصری که گفته شد، خواننده محترم می‌تواند دریابد که: اسلام و سیاست درست، همچون دوطرفی هستند که از یک پستان شیر می‌خورند، و هر یک مفسر دیگری است.

سیاست درست همان اسلام است، و اسلام همان سیاست درست است. پس، سیاست درست جز در اسلام نیست، و اسلام جز با سیاست درست همراه نمی‌باشد.

جز این، هرچه گفته شود نادرست است و قرآن کریم و سنت پاک و سیره پیامبر ﷺ، و تاریخ اهل بیت طاهرین  ناقض آن می‌باشند.

قال رسول الله ﷺ :

يا علي! أنت محك هذه الأمة*؛ «ای علی! تو سنگ محک
این امت هستی».

سیاست حکیمانه امیر مؤمنان علیؑ

*ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۳۳، ب ۱۲۲، ح ۱۵ به نقل از الاختصاص. در این حدیث آمده است:
«ماه شب چهارده، سنگ محک مؤمنان، وارث دو مشعر و پدر سلطان حسن و حسین».

سیاست حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نمونه کامل دیگری است که، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سیاست اسلام را، با دقت و زیبایی و جامعیت تمام، منعکس می‌کند. دلیل این سخن هم صدها آیه از قرآن کریم است که دربارهٔ افضلیت و اولویت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده یا تأویل و یا تفسیر شده است.

و نیز هزاران حدیث شریف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ را پر کرده‌اند، و ما در این جا به چند مورد، به عنوان نمونه، اشاره می‌کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**علي مع الحق والحق مع علي**^۱؛ علی؛ حق است و حق با علی».

«**علي مع القرآن والقرآن مع علي**^۲؛ علی با قرآن است و قرآن با علی».

«ای عمار بن یاسر! اگر دیدی علی به راهی می‌رود و مردم به راهی دیگر، تو با علی همراه شو»^۳.

«**أنا مدينة العلم و علي بابها**^۴؛ من شهر دانش هستم و علی دروازه آن است».

۱. المناقب، ج ۳، ص ۶۲، «فصل في أنه مع الحق والحق معه».

۲. كشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۸، «في بيان أنه مع الحق والحق معه».

۳. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۳، ص ۱۸۶، ح ۷۱۶۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت.

۴. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۴۶۳۷، ط ۱، سال ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م، دارالکتب العلمیة، بیروت.

«أنا دار الحكمة وعلي بابها^۱؛ من خائنه حكمت هستم و علی در آن است».
 «علي مني بمنزلة رأسي من بدني^۲؛ علی نسبت به من همچون سر من نسبت به بدنم می باشد».

و بسیاری دیگر از این گونه احادیث.

بنابراین، سیاست عملی امیرمؤمنان علیه السلام و رفتار و کردار آن حضرت بهترین درس برای رهبران و مسلمانان است تا زندگی عملی سیاسی خود را بر آن منطبق سازند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این گونه است؛ چرا که - بنا به فرموده خود پیامبر صلی الله علیه و آله - او پیامبر است و علی علیه السلام وصی^۳. او یک «صنو»^۴ است^۵ و علی صنو دیگرش، او بازوست و علی ساعد^۶.

در فصل پیشین نمونه‌هایی از سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله را در ادوار مختلف زندگی پر برکت و باشکوهش آوردیم. اکنون، در این مجال اندک، نمونه‌هایی از سیاست امیرمؤمنان علیه السلام درباره احوال مختلف تاریخ با عظمت آن بزرگوار می آوریم، تا هم مانندی باشد برای آن نمونه‌ها، هم راه و روشی زنده و برجسته برای همگان، و هم دلیل راستین و محکمی بر حکیمانه بودن اسلام و عدالت و انسانیّت آن در عرصه

۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴، ط ۴، دارالکتب العربی؛ نیز رک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، ح ۳۷۲۳، ط دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ تحفة الاحوزی، ج ۱۰، ص ۱۵۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت.
۲. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۱، ح ۳۴۷۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت؛ فیض الغدیر، ج ۴، ص ۳۵۷، ط المکتبة التجاریة الکبری، مصر.
۳. اشاره است به این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «ای علی! تو وصی من و امام امت من هستی» امالی شیخ صدوق، ص ۱۲، ح ۱۰، مجلس سوم.
۴. «صنو»: یار مهربان و دلسوز از برادر و فرزند و عمو. «الصنوان»: دو درخت خرما که از یک بیخ روییده باشد. دو چاه نزدیک به هم که آب آنها از یک چشمه باشد. دو برادر دوقلو - فرهنگ لاروس.
۵. اشاره است به این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «تو نسبت به من همانند یک صنو به صنو دیگری» الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۵۲، ب ۸.
۶. اشاره است به این فرموده حضرت علی علیه السلام که: «من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند بازو به شانه، و همانند ذراع به بازو هستم...». شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۳۱۵، الحکم المنسوبة ۶۲۵.

حکومت و حاکمیت و فرمانروایی، تا غفلت زدگان به هوش آیند، و ستمگران و معاندان پاسخ دندان شکن گیرند و زبان در کام کشند، و هم روزنه‌ای باشد که از طریق آن راه را برای پژوهندگان بگشاییم تا درباره دوره‌های گوناگون حکومت امیر مؤمنان علیه السلام با هر خامه‌ای بنگارند، و در سطوح گوناگون قلم زنند تا این خلأ هولناکی را که در جامعه اسلامی به وجود آمده است پر کنند؛ جامعه‌ای که با عشق و علاقه تمام خواهان شناخت این سیره تابناک، از رهگذر تحلیل‌های استوار و درست و متین است. بویژه در سالیان اخیر که مسلمانان سراسر جهان، اندک اندک به عمق توطئه‌های استعمار در کشورهای اسلامی پی برده‌اند، و در جستجوی استقلال فکری در عرصه حکومت برآمده‌اند؛ استقلالی مبتنی بر شالوده‌های صحیح اسلام و پیاده کردن آن‌ها در جوامع اسلامی معاصر.

سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و تاریخ امیر مؤمنان علیه السلام بهترین درس و سرمشق برای پایه‌گذاری حکومت اسلامی در جهان معاصر است.

و این امر نیاز به هزاران کتاب در سطوح مختلف در این باره دارد.

یکی از ساده‌ترین و ژرف‌ترین راهها برای رسیدن به این منظور، پیوند و تماس فکری عمیق بین حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها است. از طریق این هم‌اندیشی می‌توان یک فرمول درست و سالم و قابل اجرا در عصر حاضر از حکومت راستین اسلامی ارائه داد.

زندگی شخصی

«رهبر» در همه چیز برای ملت، درس و برای نسل‌ها، راه است. از این رو، رهبر مسؤول همه کارهایی است که ملت، بر اثر آموختن از او، انجام می‌دهند. اگر اعمال و رفتار رهبر خوب باشد، مردم از او خوبی می‌آموزند و اگر بد باشد بدی.

زندگانی شخصی رهبر، بهترین مدرسه برای نسل‌های پیرو آن رهبر است؛ به همین دلیل امیر مؤمنان علیه السلام سیاست و تلاشش این بود که زندگی شخصی‌اش را بر شالوده ایمان

و زهد بنا نماید. در این جا به نمونه‌هایی در این خصوص اشاره می‌کنیم:

نه گفتن به دنیا و آنچه دنیایی است

هیچ چیز در نظر علی بن ابی طالب علیه السلام خوارتر و بی‌مقدارتر از دنیا و مافیها نبود. پول، حکومت، قدرت، فرش، لباس، کاخ، خوردن و آشامیدن و... همگی نزد علی علیه السلام هیچ است و جز به اندازه نیاز ضروری از آنها بهره نمی‌گیرد. شاید عمیق‌ترین مثال برای دنیا از نگاه امیرمؤمنان علیه السلام همان باشد که در آن سخن جاویدانش بیان فرموده است: «والله لندیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم^۱؛ به خدا سوگند که این دنیای شما در چشم من حقیرتر از یک تکه استخوان خوک در دست فردی جذامی است».

وه که چه سخن پرشکوهی! استخوان خوکی در دست مجذومی!

خود خوک نفرت‌انگیز است چه رسد به استخوانش. شخص مبتلا به جذام حتی اگر همه دنیا هم در دستش باشد، انسان رغبت به آن نمی‌کند؛ چرا که تمام دنیا به سرایت جذام نمی‌ارزد، حال چه رسد به استخوان خوکی در دست فرد جذامی، چه کسی رغبت می‌کند آن را از دست او بگیرد. حضرت علی علیه السلام دنیا را از این هم نفرت‌انگیزتر تلقی می‌کند.

خشتی روی خشت نهاد

علامه مجلسی در بحارالأنوار، به نقل از کافی از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «علی علیه السلام پنج سال حکومت کرد و آجری بر آجر و خشتی روی خشت نهاد، و نه تیولی داد، و نه سفید و سرخی [سیم و زر] به ارث نهاد»^۲. آجری بر آجر نهاد، یعنی: هرگز خانه‌ای از آجر پخته بنا نکرد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۶.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۷۸، ب ۹، ح ۱۱۶.

خشتی روی خشت نهاد، یعنی: هرگز خانه از خشت خام برپا نکرد.
تیولی نداد، یعنی: هرگز زمین و ملکی برای خود برنداشت.
و سفید و سرخی به ارث نهاد، یعنی: هرگز زر و سیم و درهم و دیناری برای
وارثانش برجای نهاد.

بجز یک پوست قوچ

بحارالانوار از مناقب از مسند احمد بن حنبل از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که
می فرمود: «ما بجز یک پوست قوچ دباغی نشده نداشتیم، که شب‌ها من و فاطمه روی
آن می خوابیدیم، و در روز شتر آبکش خود را روی آن علف می دادیم»^۱.

الگو برای مؤمنان

همچنین در بحارالانوار آمده است: حضرت علی علیه السلام را دیدند که ازاری زبر
پوشیده که به پنج درهم خریده بود. و نیز ازاری وصله شده به پایش دیدند؛ سبب را
پرسیدند، فرمود:

«مؤمنان از آن الگو می گیرند؛ دل، با پوشیدن آن خاشع می شود؛ نفس رام
می گردد؛ اسراف‌کار راه میانه روی در پیش می گیرد؛ به شعار پاکان شبیه تر است؛
و سزاوارتر به آن است که مسلمان به آن اقتدا کند»^۲.

آری، یکسان نمودن ظاهر و باطن «به شعار پاکان شبیه تر است».

همه این فواید در ازار زبر و خشنی نهفته است که امیر مؤمنان علی بن
ابی طالب علیه السلام می پوشد.

این است، عمق معنوی و تعالی روحی و نفی خویشتن و فانی شدن در خدا، که
همگی در شخصیت رهبر اسلامی گرد آمده‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۳، ب ۹۸، در ضمن ح ۶.

۲. همان.

کندن آستین

نیز در بحار آمده است: «علی بن ابی طالب علیه السلام فقیری را دید که آستین جامه‌اش کنده شده است. پس، آستین پیراهن خویش را کند و به او داد»^۱.

چند سال با یک لباس

امیرمؤمنان علیه السلام، رئیس کل کشور پهناور اسلامی، مدت چهار سال یا بیشتر در تردّد میان کوفه و بصره گذرانید، اما در این مدت طولانی با پول بیت المال مسلمانان حتی یک جامه نیز برای خود نخرید، و از بیت المال بصره و کوفه دره‌می بدین منظور بر نداشت؛ بلکه در تمام این مدت با همان لباسهایی سر کرد که از مدینه آورده بود، و اگر هم از مقرّری و سهم خاص خود چیزی خرید در حدّ ضعیف‌ترین و کم بضاعت‌ترین مسلمان دیگری بود که در سراسر جهان اسلام به سر می‌برد.

* متون زیر را با هم می‌خوانیم:

در بحارالانوار، از مناقب، از اصبع بن نباتة آورده است که گفت: حضرت علی علیه السلام به میان مردم بصره رفت و فرمود: «ای مردم بصره! بر من خشم مگیرید، این - اشاره به پیراهنش فرمود - را خانواده‌ام بافته‌اند»^۲.

و فرمود: «من با این دو تکه لباسم و اسباب سفر و شترم به شهر شما آمده‌ام، و اگر با غیر آنچه آمده‌ام از شهرتان رفتم من خیانتکارم»^۳.

در بحارالانوار، از کشف الغمّة^۴، روایت شده است که: هارون بن عنتره گفت: پدرم برایم نقل کرد: در خورنق^۵ بر علی بن ابی طالب علیه السلام در آمدم، دیدم زیر بالاپوشی کهنه

۱. همان.

۲. مناقب، ج ۲، ص ۹۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۲۵، باب ۹۸، ح ۷.

۴. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵. جایی بوده در کوفه، و امروزه در حومه حیره است.

به خود می‌لرزد، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! خدای متعال در این مال که متعلق به عموم است برای تو و خانواده‌ات سهمی قرار داده است و تو با خودت چنین می‌کنی! فرمود: «به خدا سوگند من از اموال شما چیزی بر نمی‌دارم، و این بالاپوش را هم که می‌بینی، با خود از مدینه آورده‌ام، و غیر آن چیزی ندارم»^۱.
آیا در چنین کشوری، با وجود چنین سیاست شخصی رهبر کل آن، به احدی ستم می‌شود؟

آیا در سایه چنین نظامی احدی برهنه می‌ماند؟
آیا کسی گرسنه می‌ماند؟
این است اسلام عزیز و بزرگ.

خوراک امیر مؤمنان علیه السلام

کشور اسلامی را خیرات و برکات فرا گرفته است و به برکت اسلام، مسلمانان و غیر مسلمانان در وفور نعمت غوطه‌ورند.
در کوفه - پایتخت حکومت امیر مؤمنان علیه السلام - جز افراد برخوردار و ثروتمند نمی‌یابی. اما در چنین موقعیت و شرایطی، باز حاکم کوفه و فرمانروای کشور پهناور اسلامی، و پیشوای اسلام، امیر مؤمنان علیه السلام را می‌بینی که خوراکش، خوراک پایین‌ترین اقشار جامعه است.

* به متون زیر توجه فرمایید:

مجلسی رحمته الله علیه، به نقل از «فضائل احمد»؛ آورده است که: حضرت علی علیه السلام فرمود:
«همه مردم کوفه مرفه [نسبی] شده‌اند، و پایین‌ترین آنها نان گندم می‌خورد و در سایه می‌نشیند [خانه دارد]، و از آب فرات می‌نوشد»^۲.

امام باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام به مردم نان گندم و

۱. بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۳۳۴، ب ۹۸، ح ۱۵.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷، ب ۹۸، ضمن ح ۹.

گوشت می خوراند، و خود به منزلش می رفت و نان جو و روغن و سرکه می خورد»^۱. از سوید بن غفله روایت است که گفت: «عصر هنگام بر علی بن ابی طالب علیه السلام در آمدم، دیدم نشسته است و در برابرش کاسه دوغی است که بوی ترشی آن به مشامم خورد. و در دستش گرده نانی است که سبوسهای جو را روی آن می دیدم، گاه آن را با دستش خرد می کرد و گاه که با دست شکسته نمی شد با زانویش می شکست و داخل کاسه می ریخت. فرمود: پیش آی و از این غذای ما میل کن.

تا آن که سوید گوید: من به کنیز حضرت که نزدیک او ایستاده بود، گفتم: وای بر تو فضّه! از خدا بترس و به فکر این پیرمرد باش! چرا آرد نانش را غربال نمی کنی؟ حضرت علی علیه السلام به من فرمود: به او چه گفتمی؟ من حقیقت را به حضرت گفتم. فرمود: پدر و مادرم فدای آن کسی که هرگز آرد نانش غربال نشد و هرگز، تا زنده بود، سه روز از نان گندم سیر نخورد»^۲. و مقصود حضرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

سالی یک بار گوشت می خورد

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام سالی فقط یک بار، آن هم در روز عید قربان، گوشت می خورد؛ چرا که در این روز، به سبب وفور گوشت قربانی، همه مسلمانان گوشت می خوردند.

آری، امام امت، برای همدردی و همراهی با ضعیف ترین اقشار جامعه، فقط سالی یک بار گوشت می خورد، آن هم در روزی که همه گوشت می خوردند. این رفتار امام در ایام خلافت ظاهری آن حضرت بود که مسؤولیت امت را به عهده داشت. علامه مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الانوار» از «الخرائج» قطب راوندی نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «بدان که رهبر شما از دنیایش به دو تکه جامه کهنه [ردا و ازار] بسنده کرده است... با دو قرص نان سدّ جوع می کند... و در سال فقط یک بار قدری

۱. همان، ج ۴۰، ص ۱۰۲، ب ۱۰۷، ح ۱.

۲. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۹۹-۳۰۰، ب ۷۲، ح ۱۹۹۴۹.

گوشت می خورد، آن هم در عید قربان»^۱.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فقط به مردم مدینه نظر ندارد که غالباً گوشت برای خوردن پیدا می کنند، و یا به مردم کوفه که همه رقم گوشت، از گاو و گوسفند و شتر و مرغ و ماهی و دیگر پرندگان، به وفور در آن یافت می شود. بلکه اقصی نقاط کشور اسلامی و اهالی روستاهای دور دست، و فقرای چادر نشین نیز برایش مهم است. اینها هر روز گوشت برای خوردن پیدا نمی کنند.

حضرت علی علیه السلام امام و پیشوای همه امت است. همان طور که آنها موظفند به کردار و رفتار او اقتدا کنند، آن حضرت نیز وظیفه خود می داند که در خوراک و پوشاک - و حتی مسکن - همسطح ضعیف ترین قشر رعیت خویش باشد. براستی که او یک انسان بس بزرگ است.

و براستی که این راه و رسم او، شکوهمند است.

و از اینها بزرگتر، اسلامی است که چنین رهبری را تربیت می کند.

صدای سرخ شدن گوشت در خانه علی علیه السلام

یکی از عجیب و غریب ترین مطالبی که تاریخ از زندگی شخصی امیر مؤمنان علیه السلام ثبت کرده، این است که یک بار آن حضرت صدای سرخ شدن گوشت در خانه اش شنید و به نظرش عجیب آمد؛ چرا که سابقه نداشت در ایام خلافت حضرت علی علیه السلام در خانه او گوشتی سرخ شود.

شیخ مفید به سندش از ابن دأب - در حدیثی طولانی - آورده است که: «حضرت علی علیه السلام در خانه اش صدای سرخ شدن گوشت شنید. از جا برخاست و می گفت: در خانه علی بن ابی طالب و سرخ شدن سینه شتر؟!»

راوی گوید: اعضای خانواده حضرت علی علیه السلام هراسان شدند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان! فلان همسر شما در قبیله اش شتری نحر شده و خانواده اش سهم او را

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۱۸، ب ۹۸، ح ۲؛ همچنین ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۴۵.

برداشته‌اند و برایش هدیه آورده‌اند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: [حال که چنین است] پس بخورید، نوش جان. ترس حضرت علی علیه السلام در واقع، از این بود که آن گوشت هدیه یکی از رعایایش باشد، و قبول هدیه برای والی مسلمانان خیانت به مسلمین است^۱. از این حدیث فهمیده می‌شود که وجود گوشت در خانه امیرمؤمنان علیه السلام در ایام خلافتش چیزی بود، که باعث تعجب می‌شده و باور نکردنی بوده است. آری، نظارت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر رفتارهای شخصی در خانه‌اش دقیق و محتاطانه است، به طوری که خود را در برابر سرخ شدن گوشت در خانه‌اش مسؤول می‌داند و می‌فرماید: «علی بن ابی طالب و به گردن گرفتن سرخ شدن گوشت؟!» و خانواده اگر هم بیمناک می‌شوند چون می‌دانند که حضرت علی علیه السلام در خصوص حق، قاطع و سازش‌ناپذیر است، لذا توضیح می‌دهند که آن‌ها بر خلاف اراده حضرتش کاری نکرده‌اند و چیزی را که خلاف رضایت ایشان باشد در خانه‌اش از او پنهان نداشته‌اند.

با این همه، حضرت مانع صلۀ رحم میان همسرش و خویشاوندان او نمی‌شود بلکه آن را تشویق هم می‌نماید و برایشان دعا می‌کند. آری، حضرت علی علیه السلام از چنین غذایی که همه مسلمانان به مانند آن دسترسی ندارند، نمی‌خورد. آیا تاریخ، چنین مرد بزرگی - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به خود دیده است؟ او را به ما هم نشان دهید!

ذخیره کردن اموال امت، ممنوع!

امیرمؤمنان علی علیه السلام، به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموال مسلمانان را انبار نمی‌کرد بلکه به محض وصول، آنها را میان مردم توزیع می‌نمود. آری، رهبر اسلامی باید این‌گونه باشد.

۱. الاختصاص، ص ۱۵۳، از کتاب ابن دأب فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام.

به متن زیر توجه کنید:

ابن شهر آشوب رحمته الله در کتاب «مناقب آل ابی طالب» از سالم جحدری روایت کرده است که گفت: «من شاهد بودم که شب هنگام، مقداری پول برای علی بن ابی طالب علیه السلام آوردند، فرمود: این مال را قسمت کنید عرض کردند: ای امیر مؤمنان! شب شده است، بگذارید برای فردا.

فرمود: شما تعهد می‌کنید که من تا فردا زنده باشم؟

عرض کردند: ما چه کاره ایم [دست ما نیست].

فرمود: تأخیر نکنید، همین حالا تقسیم کنید.

پس، شمعی آوردند و همان شب آن پولها را قسمت کردند»^۱.

کدام رهبر در جهان امروز است که این‌گونه رفتار کند؟ احدی را چنین نمی‌یابید. این جاست که به درستی در می‌یابیم چگونه امیر مؤمنان علی علیه السلام توانست با آن روش تابناکش تا به امروز بر تاریخ حکومت کند و به مشعلی پر شکوه و با عظمت فرا راه انسانها تبدیل شود.

شاید این پرسش پیش آید که: چرا تقسیم در شب؟ در صورتی که آن پول، در شب به کار مسلمانان نمی‌آمد و فردا از آن استفاده می‌کردند؟

در پاسخ می‌گوییم: به چند دلیل:

اول: رفع مسؤولیت از پیشوای مؤمنی که مسؤولیت را گران‌ترین بار بر دوش خود می‌بیند.

دوم: دلگرم شدن بعضی مؤمنان نیازمند به آن پول و تصمیم‌گیری درباره امور مالی فردایشان.

سوم: شتاب در کار خیر، که در آیات و روایات به آن توصیه شده است، مانند این آیات:

۱. المناقب، ج ۲، ص ۹۵، «فصل في المسابقة بالزهد والقناعة».

﴿ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾^۱؛ «و به سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان بشتابید».

﴿ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾^۲؛ «و در کارهای نیک می‌شتابند و اینان از نیکانند».

﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ﴾^۳؛ «آنان در کارهای خیر شتاب به خرج می‌دادند».

﴿ أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴾^۴؛ «اینان در کارهای نیک می‌شتابند و در انجام آنها سبقت می‌جویند».

و این حدیث شریف که: «فتعجل الخیر ما استطعت^۵؛ تا می‌توانی در کار خیر تعجیل کن».

برای خود بر نمی‌دارد

در سیره امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که آن حضرت اموال را تقسیم می‌کرد و برای خودش با آن که نیاز داشت، چیزی بر نمی‌داشت.

ابن شهر آشوب رحمته الله در «مناقب» آورده است که گاهی اوقات حضرت، حتی سه درهم که با آن ایزاری و یا دیگر مایحتاج خود را بخرد، نداشت، و با این حال همه اموال بیت‌المال را بین مردم توزیع می‌کرد و بعد در آن‌جا نمازی می‌خواند و می‌گفت: «الحمد لله الذي أخرجني منه كما دخلته^۶؛ سپاس خدایی را که مرا از این بیت‌المال همان‌گونه که داخل شدم خارج ساخت» [یعنی دست خالی، بدون آن که چیزی برای خود بردارم].

۱. آل عمران / ۱۳۳.

۲. آل عمران / ۱۱۴.

۳. انبیاء / ۹۰.

۴. مؤمنون / ۶۱.

۵. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۴۱، ب ۴، ح ۸۱.

۶. المناقب، ج ۲، ص ۹۵ «فصل في المسابقة بالزهد والقناعة».

ساده زیستی

ساده زیستی در زندگی شخصی چیزی است که امیر مؤمنان علیه السلام بدان مشهور است. او هرگز به تجملات اعتنایی نداشت، و حتی ثانیه‌ای از وقت خود را در این راه صرف نمی‌کرد. یک رهبر اسلامی باید این‌گونه باشد تا بتواند تمام اوقات خویش را صرف کارهای مسلمانان و مستضعفان نماید.

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» به نقل از «مناقب»، از ابو الجیش بلخی آورده است که گفت: «علی بن ابی طالب از بازار کوفه می‌گذشت که پیراهنش به چهار پایه‌ای گیر کرد و پاره شد، حضرت آن را دست گرفت و پیش خیاطان برد و گفت: خدایتان خیر دهد! این را برایم بدوزید»^۱.

اشعث عبدی گوید: «آدینه روزی علی علیه السلام را دیدم که در فرات غسل کرد و سپس پیراهن کرباسی به سه درهم خرید و نماز جمعه را با مردم گزارد در حالی که هنوز گریبان آن پیراهن دوخته نشده بود»^۲.

زمخشری گوید: «علی علیه السلام پیراهنی خرید و اضافی آستینهایش را که از انگشتانش بیرون زده بود جدا کرد و به فروشنده گفت: سر آستینهایش را درز بگیر»^۳.

حضرت علی علیه السلام نزد سلمانی رفت و خواست شاربش را کوتاه کند. و چون مشغول ذکر خدا بود لبهایش تکان می‌خورد، سلمانی گفت: ای امیر مؤمنان! یک لحظه ذکر نگویند تا شارب شما اصلاح شود. حضرت علی علیه السلام فرمود: زیاد سخت نگیر. و حتی یک لحظه ذکر خدا را ترک نکرد.

آری، در حدیث شریف آمده است: «إن الله جميل يحب الجمال»^۴؛ خداوند زیباست، زیبایی را دوست دارد».

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۲، ب ۹۸، ح ۵.

۲. المناقب، ج ۲، ص ۹۶ «فصل في المسابقة بالزهد والقناعة».

۳. بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۲، ب ۹۸، ح ۴.

۴. کافی، ج ۶، ص ۴۳۸، «باب التجمل و اظهار النعمة»، ح ۱.

اما زیبایی، منحصر به ماده نیست بلکه روح و معنویات نیز زیبايند، و بلکه زیبایی آنها از زیبایی مادیات بیشتر است.

امام امیرمؤمنان علیه السلام نسبت زیباییها را به یکدیگر کاملاً می شناسد و زیبایی مهم تر را بر زیبایی مهم برمیگزیند. یک لحظه ذکر خدا زیبایی مهم تر است، و اصلاح شارب زیبایی مهم.

نسبت ارث به دین

بیشتر مردم وقتی از دنیا می روند ماترکشان بیشتر از قرضها و بدهکاریهایشان است، و لذا بدهکاریها داده می شود و مابقی به ورثه می رسد و میانشان قسمت می شود. اما امیرمؤمنان علیه السلام درست برعکس بود. زمانی که به شهادت رسید قرضها و بدهکاریهایش چند برابر ماترک او بود. بیش از صد برابر. ماترکش هفتصد درهم بود که از مقرری اش [از بیت المال] اضافه آمده بود و تصمیم داشت با آن مبلغ برای خانواده اش خدمتکاری بخرد. اما بدهکاریهایش هشتصد هزار درهم بود^۱. بیشتر نیز، هنگام سخن از سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره توضیح دادیم.

فروختن شمشیر برای خریدن شلوار

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» به نقل از مجمع از ابو رجاء آورده است که: حضرت علی علیه السلام شمشیری به بازار آورد و فرمود: چه کسی این را از من می خرد؟ سوگند به آن که جان علی در دست اوست اگر پول یک شلوار می داشتم این را نمی فروختم. من گفتم: من به شما یک ازار می فروشم، و پولش را وقتی عطایان را گرفتید به من بدهید. و ازاری، به وعده زمان دریافت عطایش، به حضرت دادم، و چون عطا [و حقوق] خود را گرفت پول ازار را به من داد^۲.

۱. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۲۲، ب ۲، ج ۲۳۷۶۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۰ مناقب علی و ذکر طرف من اخباره فی عدله و زهده.

هدایایش را میان مسلمانان قسمت می‌کند

یکی از عادات معروف و به یادگار مانده از امیر مؤمنان علیه السلام این است که آن بزرگوار هدایایی را که به شخص آن حضرت پیش کش می‌شد به خودش اختصاص نمی‌داد بلکه گاه آنها را بین مسلمانان توزیع می‌کرد و زمانی هم آنان را شریک هدایا می‌ساخت. متون زیر را با هم بخوانیم:

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار» به نقل از «مناقب» چنین آورده است:

حکیم بن اوس گفت: چند بار میوه برای امیر مؤمنان علیه السلام آورده شد، حضرت دستور داد آنها را بفروشند و پولش را به بیت المال دهند.^۱

نیز گوید: علی علیه السلام خیکهای عسل را برایمان می‌فرستاد و آنها را میان ما تقسیم می‌کرد و سپس دستور می‌داد ته آنها را با قاشق تمیز کنند.^۲

عاصم بن میثم گوید: چند سبد آفروشه (نوعی حلوا) برای خصوص حضرت علی علیه السلام، هدیه آوردند. حضرت سفره خواست و آنها را در سفره نهاد و همه دورهم نشستند و خوردند.^۳

از ابو حریر نقل شده است که: مجوسیان در روز نوز جامه‌هایی سیمین پراز شکر به حضرت علی علیه السلام اهدا کردند. آن حضرت شکرها را میان یارانش تقسیم کرد و آنها را بابت جزیه مجوسیان به حساب آورد.^۴

همو گوید: دهقانی جامه‌ای زربفت برای علی علیه السلام فرستاد. عمرو بن حریرث آن را به چهار هزار درهم، به وعده دریافت حقوقش از بیت المال، از آن حضرت خرید.^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۷، ب ۱۰۷، ح ۲۴.

۲. همان.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۱ «فصل في المسابقة بالعدل و الامانة».

۴. همان.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۸، ب ۱۰۷، ح ۲۵.

شگفتا از این همه عظمت! براستی که بزرگ مردی بود امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.
جامه‌ای زربفت به ارزش چهار هزار درهم به شخص او هدیه می‌شود و او آن را
می‌فروشد و پولش را به بیت المال می‌دهد!
و بعد جامه‌ای زبر و خشن به سه درهم می‌خرد و می‌پوشد و خدا را شکر می‌کند.
آیا نظیر چنین انسانی یافت می‌شود؟
این است مکتب اسلام، و تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و سیاست احکام آسمانی.

آبکشی و هیزم شکنی می‌کند

امیرمؤمنان علی علیه السلام، همچون فقیرترین مردمان، شخصاً از چاه آب می‌کشید و با
دستان مبارکش هیزم شکنی می‌کرد تا سرمشقی باشد برای همه مسلمانان در سراسر
تاریخ، و الگویی والا برای رهبران مسلمانان، آن حضرت بقیه کارهایش را نیز
شخصاً انجام می‌داد. مثلاً، شیخ کلینی - رضوان الله علیه - و دیگران در کتاب «کافی» و
جز آن، به سندشان از زید بن حسن از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:
«علی علیه السلام در خوراک و رفتار شبیه‌ترین مردمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود: خود نان و
روغن می‌خورد و به مردم نان و گوشت می‌خوراند. از چاه آب می‌کشید و
هیزم شکنی می‌کرد»^۱.

خودش زره‌اش را وصله می‌زد، خودش جامه‌اش را می‌دوخت، و خودش
کفشش را پینه می‌زد^۲.

در یک کلمه: حضرت علی علیه السلام هرگز زحمت خود را به دوش کسی نمی‌انداخت،
و امور شخصی‌اش را خودش انجام می‌داد. خود را در هیچ چیز برتر از دیگران
نمی‌شمرد بلکه در سطحی پایین‌تر از زندگی اغلب مردم زندگی می‌کرد. در حالی که
خدای متعال آن حضرت را بر همه اولیاء و ائمه و پیامبران صلی الله علیه و آله، برتری بخشیده است،

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۵، ب ۸، ح ۱۷۶.

۲. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳۳: «ومن خطبة له صلی الله علیه و آله عند خروجه لقتال اهل البصرة».

به استثنای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خود امیر مؤمنان درباره ایشان فرمود: «أنا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله؛ من غلامی از غلامان محمد صلی الله علیه و آله هستم».

آری، این راه و رسم و رفتار جاویدان و بی نظیر امیر مؤمنان علیه السلام این نتایج را در پی داشت:

۱. حضرت علی علیه السلام را در رأس هرم بزرگان، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، قرار داد.

۲. انسانهای طاغوت صفت را در گذشته و حال و آینده درهم شکست.

۳. راه انسانیت و عظمت را به رهبران و ملّت‌ها آموخت و نشان داد.

او، خود، فلسفه این زهد و دنیاگریزی را بیان نموده و فرموده است: «خداوند مرا پیشوای خلقتش قرار داد، و از این رو بر من واجب فرمود که درباره خودم و خورد و خوراکم و پوشاکم همچون مردمان مستضعف باشم تا نادار به ناداری من اقتدا کند، و ثروتمند را ثروتش به طغیان نکشاند»^۲.

نپذیرفتن هدیه

هدیه‌ای که به حکام و قضات داده می‌شود غالباً برای این است که دل آنها را به دست آورند تا حق را ناحق و ناحق را حق کنند.

به همین دلیل، در احادیث شریف تأکید فراوان شده است بر این که حکام و قضات و دیگر کسانی که صاحب مقام و منصبی هستند و رتق و فتق امور در دست آنهاست، از پذیرفتن هدیه خودداری کنند تا این ریشه‌های ستم و بیدادگری و اجحاف که جامعه را ناامن می‌کند، بخشکند.

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار» به نقل از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره آیه شریفه ﴿أَكْلُونَ لِّلْسُحْتِ﴾^۳؛ «خورندگان حرام‌اند». آورده است که فرمود: «هو الرجل یقضي

۱. التوحید، ص ۱۷۴، ب ۲۸، ح ۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰، باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم والملبس اذا ولی الامر، ح ۱.

۳. مائده / ۴۲.

لأخيه الحاجة ثم يقبل هديته^۱؛ حرام‌خوار کسی است که برای برادرش کاری انجام می‌دهد و آن‌گاه هدیه‌اش را می‌پذیرد».

نیز از قول جابر بن عبدالله آورده است که گفت: «هدية الأمراء غلول^۲؛ هدیه پذیرفتن اُمرا، خیانت است».

شیخ انصاری رحمته الله در «مکاسب» از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وإن أخذ الوالي هدية كان غلولاً^۳؛ و اگر والی هدیه‌ای بپذیرد این خیانت است».

در حدیثی دیگر آمده است: «إن هدایا العمال غلول^۴؛ هدایای کارگزاران خیانت است». و نیز آمده است: «هدایا العمل سحت^۵؛ هدایایی که در قبال انجام کاری داده شود حرام است».

امیرمؤمنان علی علیه السلام در همه فضایل سرآمد بود، لهذا هدایای شخصی را برای خودش نمی‌پذیرفت تا کسی در او طمع نکند و احدی در این که بتواند آن حضرت را به نحوی جانبدار خود کند چشم امید نبندد.

آن حضرت، خود، واقعه‌ای را نقل می‌کند که در آن شخصی هدیه‌ای به ایشان می‌دهد و حضرت آن را نمی‌پذیرد، و در برابر آن بشدت موضع‌گیری می‌کند: در یکی از خطبه‌هایش - بعد از ذکر ماجرای عقیل و جواب رد دادن به او^۶ - می‌فرماید: «و از این عجیب‌تر ماجرای آن شخصی^۷ است که شبانگاه ظرفی شیرینی و کلوچه در خانه ما آورد که من از آن، چنان حالم به هم خورد که انگار با زهر ماریا استفراغ آن تهیه شده باشد».

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۳، ب ۳، ح ۵.

۲. همان، ح ۶.

۳. مکاسب، ج ۱، ص ۲۳۹، «المسألة الثامنة»، و ص ۲۴۶ «حکم الهدية».

۴. مکاسب، ج ۱، ص ۲۴۶، «حکم الهدية».

۵. همان.

۶. عقیل به امید این نزد حضرت رفته بود که بیشتر از بقیه مسلمانان به او عطا یا دهد.

۷. این شخص، اشعث بن قیس است.

گفتم: آیا این صله است یا زکات یا صدقه؟ همه اینها بر ما اهل بیت حرام است.
گفت: هیچ کدام؛ بلکه هدیه است.

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! از راه دین خدا آمده‌ای که مرا بفریبی؟ عقلت را از دست داده‌ای؟ یا دیوانه‌ای؟ یا هذیان می‌گویی؟

به خدا قسم، اگر هفت اقلیم - با همه آنچه زیر افلاک آنهاست - به من داده شود که در قبال آن با گرفتن پر کاهی از دهان موری خدا را معصیت کنم هرگز چنین نخواهم کرد. این دنیای شما نزد من بی ارزش تر از برگی است که ملخی در دهان می‌جود^۱.
آری، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام این‌گونه رفتار می‌کند تا نه مظلومی از او بهراسد و نه ظالمی در او طمع کند.

تا زمانی که حق چنین باشد، و البته «علی مع الحق والحق مع علی^۲؛ علی با حق است، و حق با علی است، و بر یک محور می‌چرخند»، دیگر تعجبی ندارد که در تاریخ امیر مؤمنان علیه السلام چنین روش‌های شجاعانه‌ای را شاهد باشیم.

پس، بر حکومتگران و قاضیان و سران جامعه است که روش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را اولاً در زندگی شخصی خود پیاده کنند تا جامعه از ظلم و تعدی در امان شود؛ ثانیاً آن را در زمینه سیاست و اقتصاد و جامعه و تعلیم و تربیت و غیره به کار گیرند.

سیاست رفتار با نزدیکان

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به سان حکومتگران دنیا نبود که در تأمین خواستها و نیازها اولویت را به نزدیکانشان می‌دهند و اگر چیزی اضافه آمد آن را به بقیه مردم می‌دهند. بلکه - در رابطه با عموم مسلمانان - فرقی میان نزدیکان و خویشاوندانش با دیگران نمی‌گذاشت، و در همه زمینه‌ها آنها را با سایر مردم به یک چشم می‌نگریست و یکسان رفتار می‌کرد.

۱. نهج البلاغه، خ ۲۲۴: «ومن کلام له بتیراً من الظلم».

۲. الفصول المختارة، ص ۱۳۵، ۲۲۴.

و این، در واقع، همان سیاست حکیمانه اسلامی است که امیرمؤمنان علیه السلام آن را پیش از آن که درباره بقیه مردم پیاده کند و از آن‌ها بخواهد که آن را به کار بندند، درباره خودش و نزدیکانش اجرا نمود.

پس، هرکه خواهان سیاست اسلامی است، باید آن را از علی بن ابی طالب علیه السلام، این شاگرد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دست پرورده قرآن و حجت خداوند بر همه مردم، بیاموزد. در این جا نمونه‌هایی از نحوه رفتار آن حضرت با نزدیکان و خویشاوندانش را، در مسائل عمومی، ذکر می‌کنیم:

با برادرش عقیل

شیخ بزرگوار کلینی رحمته الله در کتاب ارزشمند «کافی»، و شیخ جلیل القدر مفید رحمته الله در «الإختصاص» با سندهای صحیح خویش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «چون علی علیه السلام زمام حکومت را به دست گرفت، بر منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جای آورد و آن‌گاه گفت: به خدا سوگند که تا خرما بُنی برایم در یثرب برپاست، هرگز از بیت المال شما چیزی برای خود برنخواهم داشت. حال، می‌پندارید: آیا من که از خویشان دریغ می‌دارم، به شما [بی‌جهت و بناحق] عطا می‌کنم. عقیل برخاست و گفت: به خدا سوگند که تو مرا با آن سیاه مدینه یکسان قرار می‌دهی!!»

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بنشین، در این جا غیر از تو کسی نبود که سخن بگوید؟ تو بر آن سیاه هیچ برتری نداری مگر به پیشینه [در اسلام] و تقوا^۱. آری، برادر امیرمؤمنان، برادر سرور اوصیاء، برادر رئیس کُلّ مسلمانان، در حقوق و بیت المال بر هیچ کس برتری ندارد. بلکه برتری فقط نزد خداوند است، آن هم به واسطه سبقت در اسلام و تقوای الهی.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۸۲، خطبة امیرالمؤمنین علیه السلام، ح ۲۰۴؛ الاختصاص، ص ۱۵۱ «من کتاب ابن داب فی فضل امیرالمؤمنین علیه السلام».

بازهم با برادرش عقیل

ابن شهر آشوب در « مناقب » به نقل از « جمل انساب الاشراف » آورده است: « عقیل بر علی علیه السلام وارد شد. حضرت به حسن علیه السلام فرمود: به عمویت چیزی ببوشان. حسن علیه السلام یکی از پیراهنها و ردهای خود را به عقیل داد. شب که شد، شام نان و نمک آوردند. عقیل گفت: غیر از اینها چیزی نیست؟ حضرت فرمود: مگر اینها نعمت خدا نیستند؟ پس، خدا را فراوان شکر و سپاس. عقیل گفت: چیزی به من بده که قرضم را بدهم، و زودتر خلاصم کن تا از نزد تو بروم. حضرت فرمود: چقدر بدهکاری، ای ابا یزید؟ گفت: صد هزار درهم. حضرت فرمود: به خدا این مقدار ندارم. صبر کن تا عطایم را بگیرم و مبلغی به تو بدهم. اگر نبود که خانواده‌ام هم چیزی می‌خواهند، همه آن را به تو می‌دادم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست و تو مرا وعده گرفتن حقوقت را می‌دهی؟ مگر چقدر حقوق توست و چقدر می‌تواند باشد، به فرض که همه‌اش را هم به من بدهی؟ حضرت فرمود: حقوق من و تو از بیت المال با سایر مسلمانان یکی است. آن دو بالای ساختمان امارت (دارالخلافه) گفتگو می‌کردند و مشرف بر صندوقهایی بودند که پایین قرار داشت و متعلق به بازاریان بود. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: ای ابا یزید، حال که حرف مرا نمی‌پذیری، پایین برو و قفل آن صندوقها را بشکن و آنچه در آنهاست بردار. عقیل گفت: در این صندوقها چیست؟ فرمود: اموال تجار. عقیل گفت: به من می‌گویی صندوقهای کسانی را بشکنم که با توکل به خداوند داراییهای خود را در آنها گذاشته‌اند؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تو هم به من می‌گویی که بیت المال مسلمانان را باز کنم و اموال آن را که با توکل به خداوند در آن نهاده و بر دَرَش قفل زده‌اند، به تو بدهم؟ سپس با جملاتی که ایمان و اخلاق عقیل را بر می‌انگیخت، به او فرمود: اگر بخواهی، شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر می‌دارم و با هم به حیره می‌رویم. در آن جا بازرگانان ثروتمندی هستند. به یکی از آنها حمله می‌کنیم و اموالش را می‌گیریم! عقیل گفت: مگر من برای دزدی آمده‌ام؟ حضرت فرمود: دزدی کردن از یک نفر بهتر از دزدی کردن از همه مسلمانان است^۱. این عصاره سیاست اسلامی با نزدیکان و خویشاوندان در منطق امیرمؤمنان علیه السلام است. او دادن چیز اضافه به برادر خلیفه خدا در زمین را سرقت از همه مسلمانان تلقی می‌کند.

و باز هم با برادرش عقیل

در خطبه ۲۲۴ «نهج البلاغه» آمده است:

«به خدا سوگند برادرم عقیل را در گرسنگی شدیدی دیدم به طوری که درخواست یک من از گندم‌های [بیت المال] شما را از من داشت، و کودکنش را دیدم که از فقر، سر و وضعی ژولیده و رنگهایی غبار گرفته داشتند، گویی رخسارشان با نیل سیاه شده بود. او بارها و با اصرار درخواستش را گفت. و من به گفته‌اش گوش فرا دادم به طوری که خیال کرد من دینم را به او می‌فروشم و از راه خود جدا می‌شوم و در پی او می‌روم. اما من آهن پاره‌ای را در آتش گداختم و آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن عبرت گیرد. پس از درد آن همچون کسی که به بیماری و دردی سخت مبتلا باشد، نالید، و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! زنان ماتم زده در ماتم تو ناله سر دهند! آیا از تکه آهنی که انسانی آن را به بازیچه گداخته است می‌نالی، اما مرا

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹ «فصل في المسابقة بالعدل والامانة».

به طرف آتشی که خداوند جبار از سر خشم برافروخته است می‌کشانی؟! تو از این درد می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم؟!»^۱

در این جملات، شگفتیهاست. این شگفتیها زمانی خود را بیشتر نمایان می‌سازد که آنها را با اعمال و رفتار حکومتگران، قاضیان، کارکنان و... مقایسه کنیم.

در این جا به چند عبارت حضرت بیشتر توجه می‌کنیم:

«درخواست یک من از گندمهای شما را از من داشت»: گندمها متعلق به امت است نه مال امیرمؤمنان، هرچند عالیترین مقام کشوری و امام منصوب از جانب خدای متعال بر همه مردم باشد.

«دینم را به او می‌فروشم»: در منطق امیرمؤمنان علیه السلام دادن حتی یک من از گندمهای مسلمانان به برادر فقیرش عقیل، هرچند از شدت فقر و گرسنگی رنگ در رخسار فرزندانش نباشد، دین فروشی است.

«تکه آهنی را گداختم»: در آن زمان عقیل نابینا بود. حضرت آهنی را می‌گدازد و فقط به بدن او نزدیک می‌کند بدون آن که بچسباند، تا عقیل دریابد که آتش و حرارت سرنوشت هر حق‌ستیز و خلافکاری است. و بدین ترتیب، امیرمؤمنان علیه السلام به برادرش می‌فهماند که چرا حاضر نیست یک من گندم، بیشتر از عطا و حشش به او بدهد.

«زنان فرزند مرده در عزای تو بنشینند»: آری، این کار که در نزد بسیاری از مردم کوچک و کم‌اهمیت است، از نظر علی بن ابی‌طالب علیه السلام چنان بزرگ و مهم است که حق دارد این جمله را به برادرش بگوید. چون، حق بزرگ و با اهمیت است هرچند به ظاهر کوچک و اندک باشد.

«و من از آتش دوزخ ننالم؟!»: در فلسفه امیرمؤمنان علیه السلام حتی به اندازه یک من خیانت در اموال مسلمانان مستوجب آتش دوزخ است.

پس، باید سردمداران، دولتمردان، وزیران، کارکنان و... چشمانشان را باز کنند تا موضع و مسؤولیت خویش را خوب بشناسند.

با خواهرش

شیخ مفید رحمته الله علیه در «الاختصاص» حدیثی طولانی آورده که در آن آمده است: «امیر مؤمنان رحمته الله علیه خود و فرزندان را بر هیچ یک از مسلمانان برتری نمی داد. روزی خواهرش ام هانی، دختر ابوطالب، نزد علی رحمته الله علیه رفت و حضرت بیست درهم به او داد. ام هانی از کنیز عجمش پرسید: امیر مؤمنان رحمته الله علیه به تو چقدر داد؟ گفت: بیست درهم. ام هانی خشمگین [و برای اعتراض به اینکه او را با کنیزش یکسان قرار داده اند] نزد علی رحمته الله علیه آمد. حضرت به او فرمود: برگرد - خدایت رحمت کند - ما در کتاب خدا برتری برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم»^۱.

خواهر امیر مؤمنان، دختر ابوطالب، دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بانویی هاشمی و قرشی و عرب اصیل هم که باشد، نباید در عطا بر کنیزی غیر عرب ترجیح داده شود. این است سیاست عادلانه اسلام که امیر مؤمنان رحمته الله علیه آن را به نمایش گذاشت تا معیار درستی برای همه نسلها و عصرها باشد، و در هر زمان و مکانی رهبران با آن سنجیده شوند.

با دخترش

مورخان نقل کرده اند که: «از بصره مرواریدی برای امیر مؤمنان رحمته الله علیه تحفه فرستادند که نمی شد برایش قیمت تعیین کرد. دخترش ام کلثوم عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اجازه می دهید این را برای زینت در گردنم آویزم؟ حضرت علی رحمته الله علیه به خزانه دار بیت المال، ابو رافع، فرمود: ابو رافع! این را به بیت المال ببر آن گاه به دخترش فرمود: من نمی توانم این کار را بکنم مگر آن گاه که حتی یک زن مسلمان باقی نماند مگر آن که مثل تو چنین گردنبندی داشته باشد»^۲.

دختر امیر مؤمنان رحمته الله علیه نباید چیزی را که همه زنان مسلمان نمی پوشند بپوشد. آیا در

۱. الاختصاص، ص ۱۵۱، و من کتاب ابن دأب فی فضل امیر المؤمنین رحمته الله علیه.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۰۶، ب ۹۱، ح ۱۱۷.

قاموس سیاست و سیاستمداران، نظیر این رفتار یافت می‌شود؟
آیا سطح زندگی و جامعه‌های زنان رهبران دنیا، مثل ضعیف‌ترین و فقیرترین زنان جامعه است؟
این است سیاست اسلام که ما جهان را به آن فرا می‌خوانیم تا همگان از کرامت انسانی که خداوند برای انسان قرار داده و انسان برای آن آفریده شده است، برخوردار شوند.

با همسرش

«مناقب» به نقل از امّ عثمان - امّ ولد امیر مؤمنان علیه السلام - آورده است که گفت: «به خدمت حضرت علی علیه السلام که در رُحبه نشسته بود، رسیدم. گردنبندهایی از قرنفل در برابرش بود. گفتم: ای امیر مؤمنان! از این قرنفلها گردنبندی برای دخترم عطا کن. حضرت با دستش درهمی به طرف من پرتاب کرد و فرمود: این را بگیر. سپس فرمود: اینها، در درجه اول، مال مسلمانان است. صبر کن تا سهم خود را از اینها دریافت کنیم، آن‌گاه گردنبندی به دخترت بدهیم»^۱.

با دامادش

عبدالله بن جعفر، برادرزاده حضرت علی علیه السلام و داماد او یعنی شوهر دخترش، بزرگ بانوی هاشمیان حضرت زینب کبری علیها السلام بود. او مردی پاک و با ایمان و از سادات بنی هاشم و بخشنده بود و مردم را اطعام می‌کرد. سفره‌اش در تابستان و زمستان و شب و روز پهن بود و از مردم پذیرایی می‌نمود.
یک بار دچار تنگدستی شد، و نزد عمویش امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! خواهش می‌کنم دستور دهید به من کمکی یا خرجی دهند. به خدا قسم هیچ خرجی ندارم مگر این که چارپایم را بفروشم.

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۰۹، «فصل في المسابقة بالعدل والامانة».

فرمود: «نه، به خدا قسم نمی‌توانم چیزی به تو دهم مگر این که به عمویت دستور دهی دزدی کند و به تو بدهد»^۱.

این است سیره و رفتار امیرمؤمنان علیه السلام با نزدیکان و خویشاوندانش! اجرای دقیق سیاست اسلام در همه سطوح.

سیاست حضرت علی علیه السلام با کارکنانش

نظارت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر کارکنانش در رأس سیاست اداری آن حضرت بود. علی بن ابی طالب علیه السلام - بر خلاف بسیاری از حکومتگران و سیاستمداران - کارمندانش را برای این نمی‌خواهد که از او تعریف و تمجید کنند، بلکه آنها را برای این می‌خواهد که از خدای سبحان تمجید و ستایش نمایند. می‌خواهد آنها به طور دقیق و کامل و دائم در راه خدا باشند. از این رو، همان گونه که نصب آنها به دست اوست، خود را در برابر اعمال و رفتار آنها نیز مسؤول می‌داند.

لذا آنها را نصیحت و راهنمایی می‌کرد، و چنانچه رفتار ناشایستی از ایشان سر می‌زد توبیخشان می‌نمود، و اگر هیچ یک از این‌ها سود نمی‌بخشید بر کنارشان می‌کرد، و در صورتی که مستحق مجازات بودند آنان را مجازات می‌کرد.

مصونیت دیپلماتیک، مصونیت اداری، مصونیت شغلی و امثال این اصطلاحات، چنانچه دیپلماتی از مسیر حق خارج گردد و مدیر کجراهه رود، و کارمند اقدام به کارهای ناشایستی چون اجحاف و ستم و بی‌توجهی به مردم کند، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام مفهوم می‌ندارد.

زیرا، اصل اساسی در گزینش کارمند و ادامه کار او، در منطق امیرمؤمنان علیه السلام فقط یک چیز است: «خدا و مردم». این اصل اساسی در انتخاب کارمند و در ابقای او به کارش می‌باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۰ «مناقب علی و ذکر طرف من اخباره فی عدله و زهده».

در این زمینه، تاریخ داستانی را ثبت کرده است: یکی از نزدیکان امیر مؤمنان علیه السلام کاری کرد که مستوجب کیفر بود. لذا از ترس فرار کرد. مردم او را گرفتند و نزد امیر مؤمنان علیه السلام آوردند. وی به امام گفت: «به خدا قسم که بودن با تو خواری است و ترک کردنت کفر»^۱. یعنی: تو میان دوستانت و غیر دوستانت هیچ فرقی نمی‌گذاری و با آنها همان‌گونه بی‌گذشت رفتار می‌کنی که با دیگران.

عزل بیدرنگ کارگزار

تاریخ می‌گوید: زنی از بنی همدان، به نام «سوده بنت عماره»، از یکی از کارگزاران، نزد حضرت علی علیه السلام شکایت کرد و حضرت او را عزل نمود. تفصیل ماجرا چنین است:

اریلی در «کشف الغمّة»، به نقل از کتاب «ابن طلحة» از سوده همدانی دختر عماره آورده است که: وی نزد معاویه رفت و گفت: «به خدا سوگند من از فردی که امیر مؤمنان علیه السلام برای تحصیل صدقات ما گماشته بود و او به ما ستم ورزید، نزد آن حضرت به شکایت رفتم، دیدم به نماز ایستاده است. با دیدن من نمازش را قطع کرد و با مهربانی و لطف و ملایمت رو به من کرد و فرمود: کاری داری؟

گفتم: آری. و ماجرا را برایش گفتم. او گریست و سپس سرش را به آسمان برداشت و گفت: «بار خدایا، تو خود بر من و بر ایشان گواهی. و می‌دانی که من به آنها نگفتم که بر بندگان ستم کنند و یا حقّی را زیر پا بگذارند». آن‌گاه قطعه‌ای پوست برداشت و در آن نوشت:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾^۲: «شمارا از

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۳ «فصل في حلمه و شفقتة علیه السلام».

۲. اعراف / ۸۵.

جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانۀ و ترازو را تمام نهدید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن، فساد مکنید. این برای شما بهتر است اگر مؤمنید».

چون این نامه‌ام را خواندی آنچه را از پُست ما در دست توست نگهدار تا کسی بیاید و آن را بگیرد. والسلام».

سوده گفت: سپس آن نوشته را به من داد بدون آن که با گِل مهر و مومش کند. من نامه را برای صاحبش بردم و او عزل شد و از نزد ما رفت»^۱.

بحث فقهی و حکم شرعی این مسأله مجال گسترده دیگری می‌طلبد که این کتاب جای آن نیست؛ چون در این کتاب بنا را بر اختصار و اشاره گذرا به روش سیاسی امیر مؤمنان علی علیه السلام گذاشته‌ایم تا از آن و از سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله درسهای سیاست صحیح را برای تاریخ معاصر خویش بیاموزیم و الهام بگیریم.

آموزش عملی به کارگزار

نیز اربلی درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده است که: «علی علیه السلام مردی از قبیله ثقیف را بر عکبرا^۲ گماشته بود. او گفت: علی علیه السلام به من فرمود: فردا پس از خواندن نماز ظهر نزد من باز آی. من در موعد مقرر نزد او بازگشتم... دیدم نشسته و در کنارش کاسه‌ای و کوزه آبی قرار دارد، ظرف سربسته مهر شده‌ای را خواست. با خودم گفتم: مرا امین دانسته به طوری که جواهری را به من می‌سپارد.

اما چون مهر را شکست و ظرف را گشود، دیدم، در آن مقداری آرد است. آردها را بیرون آورد و در کاسه ریخت و با آب قاطی کرد و خودش نوشید و به من هم نوشاند. من طاقت نیاوردم و گفتم: ای امیر مؤمنان! در عراق با این همه وفور نعمت که می‌بینی، چنین می‌کنی!

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. شهری در نزدیکی بغداد از ناحیه سامراء.

فرمود: به خدا سوگند من از روی بخل و خست بر این مهر نرده‌ام، بلکه به اندازه کفافم می‌خرم و می‌ترسم سر آن را باز کنند و از جای دیگر در آن بریزند، و من دوست ندارم جز حلال و پاک وارد شکمم کنم. لذا، همان قدر که می‌بینی، از آن مراقبت می‌کنم. سپس فرمود: زنه‌ار، از خوردن چیزی که نمی‌دانی حلال است یا حرام»^۱.

بر کنار کردن به سبب بلند کردن صدا

محدث نوری رحمته الله در «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «عوالي اللآلی» آورده است: روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام ابو الاسود دؤلی را به منصب قضا گماشت و بعد برکنارش نمود، أبو‌الأسود به حضرت گفت: چرا مرا عزل کردی در حالی که نه خیانت کرده‌ام و نه جنایت.

فرمود: «دیدم صدایت را از صدای خصمت بالاتر می‌بری»^۲.

طرفین دعوا هر دو انسانند و در منطق اسلام محترم می‌باشند، و قاضی حق ندارد کوچکترین اهانتی به آنها روا دارد. و بلند کردن صدا روی آنها، خود نوعی اهانت است و از آداب قضایی اسلام به دور می‌باشد.

بنابراین، قاضی که این کار را می‌کند باید معزول شود، حتی اگر در علم و فضیلت و اخلاق و نزدیکی به امیر مؤمنان علیه السلام شخصی همچون أبو‌الأسود دؤلی باشد؛ چرا که در منطق علی بن ابی طالب علیه السلام حق جای سازش ندارد.

محدث قمی رحمته الله درباره ابو‌الاسود دؤلی می‌نویسد:

«أبو‌الأسود دؤلی مردی فاضل و فصیح از طبقه نخست شعرای اسلام است. او شیعه امیر مؤمنان علیه السلام و از بزرگان و سرشناسان تابعین بود. اهل بصره بود و از شهسواران و خردمندان به شمار می‌آید»^۳.

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۷۵، «في وصف زهده في الدنيا و سنته في رفضها».

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۹، ب ۱۱، ح ۲۱۵۸۱.

۳. سفينة البحار، ج ۱، ص ۶۶۹، «باب السین بعده الواو».

أبو الأسود همان کسی است که به دستور امیر مؤمنان علیه السلام و راهنمایی آن حضرت علم «نحو» را پایه ریزی کرد.

حسابت را برایم بفرست!

با آن که روش امیر مؤمنان علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت آن حضرت و در زمان حیات حاکمان پیش از او، بهترین معرف برای آینده زندگی آن بزرگوار بود، و کارگزاران و کارکنانی که به اطراف و اکناف می فرستاد با راه و رسم امیر مؤمنان علیه السلام بخوبی آشنا بودند، اما با این همه، حضرت علی علیه السلام همواره اعمال و رفتار کارگزاران و عمالش را زیر نظر داشت و از آنها حساب می کشید تا مبادا فردی از آنها به مردم ستم کند. برای مثال، وقتی شنید که یکی از کارگزارانش کمی بد رفتاری کرده است به او چنین نوشت:

«اما بعد، راجع به تو مطلبی شنیده‌ام که اگر راست باشد هر آینه پروردگارت را به خشم آورده‌ای و از امامت نافرمانی کرده‌ای، و امانتت [=مقام و منصب] را خوار ساخته‌ای. شنیده‌ام که زمینها را برهنه کرده‌ای و هرچه در اختیار توست گرفته‌ای و بالا کشیده‌ای. پس، حسابت را برایم بفرست. و بدان که حسابرسی خداوند سخت‌تر از حسابرسی مردم است. والسلام»^۱.

در منطق اسلام، مردم آزادند، و هیچ کس حق حسابرسی از آنها را ندارد، و به کسی نمی توان گفت: «این را از کجا آورده‌ای»؛ چرا که فرموده‌اند: «ضع أمر أخیک علی أحسنه»^۲؛ کار برادرت را به بهترین محمل حمل کن. این را در اصطلاح فقها «أصالة الصحة» می گویند. بجز در پاره‌ای موارد که طبق اصل «اهم و مهم» مستثنا می شود. این هر دو قاعده از خود شریعت اسلام استفاده می شوند.

اما کارگزار و حکمران و کارمند عالیرتبه از این قاعده جدایند و باید به آنها گفت:

۱. نهج البلاغة، نامه ۴۰، «ومن کتاب له علیه السلام الی بعض عماله».

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۴، مجلس ۶۲، ح ۸.

«این را از کجا آورده‌ای؟»، و باید داراییها و اموالشان مورد حسابرسی قرار گیرد، و باید از حسابرسی خداوند که سخت‌تر و دشوارتر است ترسانده شوند، تا پایه‌های عدالت، استوار گردد و مردم از ستم و تعدی در امان بمانند.

اگر خیانت کنی!

امیر مؤمنان علیه السلام به یکی از کارگزارانش - زیاد بن ابیه که جانشین کارگزارش عبدالله بن عباس در بصره بود - نامه‌ای چنین نوشت:

«صادقانه به خداوند سوگند می‌خورم که اگر بشنوم در اموال مسلمانان، از ریزی یا درشت آن، خیانت کرده‌ای... چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال و گران پشت و از فقر و ناداری، خوار گردی. والسلام»^۱.

کارگزار، یعنی کارمندی که امام علیه السلام برای اداره کشور و شهرها انتخاب می‌کند، باید دو شرط و دو ویژگی در او وجود داشته باشد: علم و عدالت هم باید با احکام اسلام و حلال و حرام و چگونگی وساطت در کارها میان خدای متعال و خلق او آشنا باشد، و هم عادل و مؤمن و خیر رسان باشد، نه فاسق و ستمگر و اهل اجحاف.

اما کارگزاری که علم و عدالت در او جمع است، دیگر این همه تهدید سخت برای چیست؟

علتش آن است که حق، قاطع و انعطاف‌ناپذیر است، و تیزتر از تیغ شمشیر است. آری، خیانت به اموال مسلمانان، خیانت به مسلمانان، خیانت به امیر مؤمنان و خیانت به خداوند بزرگ است. و هرکس این همه خیانت مرتکب شود البته که سزاوار چنین سرزنش و نکوهشی است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۰.

امیرمؤمنان علیه السلام کارگزاران کشور را این‌گونه تأدیب می‌کند، و این‌گونه باید امام [حاکم]، کارگزاران و کارکنان و کارمندان را تربیت کند تا مسلمانان از خیانت و تعدی در امان بمانند.

حضرت علی علیه السلام در سخن دیگری می‌فرماید: «إن أعظم الخيانة خيانة الأمة وأفظع الغش غش الأئمة^۱؛ بزرگترین خیانت خیانت به امت است، و زشت‌ترین نیرنگ، نیرنگ‌بازی پیشوایان است.»

مسئولیت سرزمین‌ها و حیوانات

در یکی از خطبه‌هایی که امیرمؤمنان علیه السلام در اوایل خلافتش ایراد فرمود، چنین آمده است: «إتقوا الله في عبادة و بلاده، فإنكم مسؤولون حتى عن البقاع والبهائم^۲؛ از خدا بترسید و رعایت حال بندگان و سرزمین‌هایش را بکنید، چرا که شما حتی درباره سرزمین‌ها و حیوانات مسؤولید و بازخواست خواهید شد.»

در منطق امیرمؤمنان علیه السلام مسئولیت تنها اختصاص به اسلام و ایمان و مسلمانان و مؤمنان و یا به زن و مرد و یا به طور کلی، بشر ندارد بلکه همه آنچه را که خدای متعال آفریده است و بشر می‌تواند از آن در طریق خیر یا شر، به حق یا به باطل، و در راه راست یا کجراهه و غیره، استفاده کند، در بر می‌گیرد. مردم در برابر زمین و خاک و کشور و بیابان و دریا و... مسؤولند و این مسئولیت ابعاد گوناگونی دارد: نسبت به سکونت در آنها، کشت و زراعت در آنها، رها کردنشان، و زیاده روی در آنها و امثال اینها. حتی نسبت به حیوانات و بهایم نیز انسان مسؤولیت دارد و در خصوص رفتاری که با آنها می‌کند: ظلم یا محبت، استفاده خوب یا بد، اسراف و تبذیر، و غیره باید در پیشگاه خدای متعال پاسخگو باشد.

اینهاست حدود مسئولیت در سیاست و دیدگاه علی بن ابی طالب علیه السلام. و این باید

۱. نهج البلاغة، نامه ۲۶: «ومن عهد له علیه السلام الى بعض عمّاله وقد بعته على الصدقة».

۲. همان، خطبة ۱۶۷: «ومن خطبة له علیه السلام في اوائل خلافته».

درس عبرتی باشد برای مردم و رهبران، و باید حرکت خود را بر طبق راه و رفتار امیر مؤمنان علیه السلام تصحیح کنند.

آزادی در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام

در دوره امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مردم از آزادی گسترده اسلامی برخوردار بودند. این ویژگی زمانی نمایان تر می شود که خشونت ها و بی رحمی های دوره عثمان بن عفان را به یاد آوریم، به طوری که صحابی بزرگواری چون ابوذر - رضوان الله علیه - که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بارها و بارها او را ستود، مجال امر به معروف و نهی از منکر نمی یافت.

این آزادی اسلامی که امیر مؤمنان علیه السلام میدان را برایش باز کرد شبیه ترین نمونه نسبت به آزادی هایی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صدر اسلام به مردم داد. برای مثال، همان گونه که در مدینه منوره و پیرامون آن مشرکان و یهودیان و مسیحیان و منافقان در کنار مسلمانان زندگی می کردند؛ خانه هایشان کنار هم بود و در بازار با هم بودند و با یکدیگر داد و ستد می کردند و در سایه اسلام از آزادی برخوردار بودند، در عصر امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و مشرکان و بلکه همه انسان ها - از هر کیش و آیینی - در سایه اسلام، با عزت و احترام و در رفاه و خوشی زندگی می کردند. آن حضرت می فرمود: «الناس صنفان إما أخ لك في الدين، وإما نظير لك في الخلق»؛ مردم [نسبت به شما] دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند و یا هم نوع تو».

این جمله بی نظیر و شکوهمند و جاویدان، زمینه را برای احترام بشر، از آن حیث که بشر است، می گشاید تا مردم از این دیدگاه به او بنگرند، و همگان را زیر چتر عدالت و حق انسانیت گرد می آورد.

بی گزافه می گوئیم: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - تنها کسی

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ «و من كتابه له علیه السلام كتبه للاشتر النخعي لما ولّاه على مصر واعمالها...».

است که، با سخنان خود، شالوده‌های عمیق آزادی را ریخت، و با رفتار و کردارش آن را در میان امت به اجرا در آورد. در نهج البلاغة، در ترغیب و تشویق به آزادی می‌فرماید: «ألا حرّ يدع هذه اللماظة^۱؛ آیا آزاده‌ای نیست که این پسمانده غذا در دهان^۲ را رها کند». و می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً^۳؛ بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است». و باز می‌فرماید: «أیها الناس إن آدم لم یلد عبداً ولا أمة، وإن الناس کلهم أحرار ولكن الله خول بعضکم بعضاً^۴؛ ای مردم! آدم نه غلامی به دنیا آورد و نه کنیزی. مردم همه آزادند اما خداوند بعضی از شما را در اختیار بعضی دیگر قرار داد».

و بدین سان، حضرت علی علیه السلام نخستین کسی بود که این سخنان را در زندگی عملی‌اش پیاده کرد و حکومت اسلامی عادلانه و آزادی را که همه مردم در آن آزادند، بنیاد نهاد. درست همانند دولتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأسیس کرد. اینک چند نمونه در این خصوص:

ابن کواء

ابن کواء، مردی منافق و خارجی مذهب و ملعون^۵ و از مخالفان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، آن هم در زمانی که حکومت حضرت علی علیه السلام در اوج خود به سر می‌برد و در آن روزگار، بزرگترین و پهناورترین حکومت در روی زمین بود، و حضرت علی علیه السلام - علاوه بر این که امام منصوب از جانب خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - بزرگترین حکمران بر کره خاکی نیز بود. این شخص در محافل عمومی و به گونه‌ای ددمنشانه به امیر مؤمنان علیه السلام اعتراض می‌کرد.

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «المناقب»، با سندش، آورده است^۶ که: حضرت

۱. نهج البلاغة، حکمت ۴۵۶.

۲. کنایه از دنیاست یعنی: آیا آزاده‌ای یافت نمی‌شود که این دنیای پست را برای اهلس واگذارد؟

۳. نهج البلاغة، نامه ۳۱، «ومن وصيته له علیه السلام للحسن بن علی علیه السلام کتبها الیه بحاضرین».

۴. کافی، ج ۸، ص ۶۸، ح ۲۶.

۵. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۹۹ «باب الکاف بعده الواو».

۶. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۳۰، ب ۲۶، ح ۶۳۹.

علی علیه السلام در حال خواندن نماز صبح بود که ابن کواء از پشت سر حضرت، شروع به خواندن این آیه کرد:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱؛ «و [خدا] به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی کرد که اگر مشرک شوی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد».

حضرت به احترام قرآن سکوت کرد تا آن ملعون آیه را به پایان برد. امام قرائتش را ادامه داد. دوباره ابن کواء همان آیه را خواند. باز حضرت علی علیه السلام به احترام قرآن، خاموش ماند و پس از تمام شدن آیه مجدداً نمازش را ادامه داد. ابن کواء برای بار سوم آیه را خواند: «به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی کرد که اگر مشرک شوی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد». و حضرت علی علیه السلام برای سومین بار به احترام قرآن سکوت کرد، و چون ابن کواء آیه را به پایان برد حضرت این آیه را قرائت کرد: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^۲؛ «پس، صبور باش که وعده خدا راست است، و مبادا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا ندارند». آن‌گاه سوره را تمام کرد و به رکوع رفت^۳.

این چه آزادی است که به مردی منافق اجازه می‌دهد به شخص اول جهان اسلام، آن هم شخصی چون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در حال نماز حمله برد و او را به مشرک و برباد رفتن اعمالش متهم کند، ولی او به احترام قرآن کریم سکوت می‌کند، و این حمله و سکوت سه بار تکرار می‌شود و در نهایت امام نمازش را به پایان می‌برد بدون آن که به ابن کواء کاری داشته باشد، و ابن کواء هم در پی کار خود می‌رود به طوری که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

۱. زمر / ۶۵.

۲. روم / ۶۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۴۸، ب ۱۰۴، ح ۱.

این آزادی کجا و آزادی کشورهای آزاد در جهان امروز کجا؟
 آیا هرگز یک فرد معمولی جرأت می‌کند با یک رئیس یا رهبر چنین رفتاری بکند؟
 و به فرض که چنین اتفاقی بیفتد، آیا به خیر و خوشی پایان می‌پذیرد؟
 تاریخ به این پرسشها جواب منفی می‌دهد؛ حتی در امروز و در آزادترین
 کشورهای جهان. و این است آزادی اسلامی که حضرت علی علیه السلام آن را پیاده کرد.
 پس، بشنوند کسانی که می‌گویند: در اسلام آزادی نیست.

ابو هریره

ابو هریره که در برهه‌ای از دوران قبل از حضرت علی علیه السلام، در ناز و نعمت بار آمده
 بود، با عصر علی بن ابی طالب علیه السلام، با حق ناب و اسلام دقیق و رعایت همه جانبه
 عدالت، روبه‌رو شد، از این رو، این حکومت، خوشایند او قرار نگرفت و در برابر
 حضرت علی علیه السلام ایستاد و به مخالفت با او پرداخت و می‌خواست سیاست اسلام و
 اجرای احکام قرآن را به علی بن ابی طالب علیه السلام بیاموزد!
 تو گویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده بود که بارها و بارها از فضایل و خوبیهای
 حضرت علی علیه السلام گفته بود. گفته‌هایی چون:
 «علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيثما دار»؛ علی با حق است و حق با علی و بر
 یک محور می‌چرخند».

«علي وارث علمي و حکمتي»؛ علی وارث دانش و حکمت من است».
 «أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»؛ من شهر علم هستم و
 علی دروازه آن، پس هر که خواهد به شهر در آید باید از دروازه آن وارد شود».
 و صدها و هزارها سخن دیگر از این قبیل.

۱. الفصول المختارة، ص ۹۷.

۲. ر.ک: خصائص الائمة، ص ۷۵ «قطعة من الاخبار المروية في ايجاب ولاء امير المؤمنين علیه السلام».

۳. الفصول المختارة، ص ۲۲۰ و ۲۲۴.

این از طرف ابو هریره. اما هیچ یک از این رفتارها و برخوردهای او در حضرت علی علیه السلام کمترین تأثیری نگذاشت و باعث نشد که آن حضرت موضع خود را در برابر ابو هریره تغییر دهد؛ بلکه، برعکس، نیازها و گرفتاریهای او را برطرف می کرد. به این قطعه تاریخی توجه کنید:

علامه مجلسی رحمته الله به نقل از «المناقب» آورده است:

«ابو هریره - که روز گذشته از حضرت علی علیه السلام بدگفته بود - نزد آن حضرت آمد و خواهشهای خود را مطرح کرد و حضرت آنها را برآورده ساخت. یاران حضرت علی علیه السلام بر او خرده گرفتند، اما حضرت فرمود: من شرم می کنم که جهالت او بر علم و معرفت من، و جرمش بر عفو و گذشت من، و درخواستش بر سخاوت و بخشش من چیره آید»^۱.

و اما در مقابل می بینیم که ابوذر رضی الله عنه، این صحابی بزرگ و جلیل القدر، در مجلس عثمان که نیازی به معرفی ندارد، از حکم شرعی سخن می گوید اما سزایی جز ضرب و حبس و تبعید و گرسنگی و خواری و مرگ نمی بیند!

ولی ابو هریره - که به سبب احادیث ساختگی اش از پیامبر صلی الله علیه و آله شهرت دارد - اولاً: جرأت می کند که روبه روی علی بن ابی طالب علیه السلام از او بدگویی کند! ثانیاً: از آزادی اسلامی که امیر مؤمنان علیه السلام آن را به اجرا در آورده است آگاه است و لذا بیم آن که مورد خشم و یا کیفر قرار گیرد، ندارد.

ثالثاً: علی بن ابی طالب علیه السلام، با آن که می داند ابو هریره در این رفتارش گنهگار و عصیانگر است و حق را زیر پا نهاده و در پی باطل و ستم است، او را مجازات نمی کند. رابعاً: ابو هریره فردای آن روز، جرأت می کند که نزد حضرت علی علیه السلام بیاید و حوایجش را بنخواهد.

خامساً: حضرت علی علیه السلام هم واقعاً حوایجش را برآورده می سازد. به طوری که انگار اصلاً چیزی اتفاق نیفتاده است.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۴۹، ب ۱۰۴، ح ۱.

و بعد به یارانش که بر او خرده می‌گیرند، با منطق علم و گذشت و بخشندگی جواب می‌دهد.
آری، آزادی اسلامی در یک چنین سطح بالایی است.

حقوق خوارج

خوارج با امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام جنگیدند و به روی او و یارانش شمشیر کشیدند و هزاران هزار زن و مرد مؤمن، از یاران و شیعیان حضرت علی علیه السلام را به قتل رساندند، و جنگی بزرگ بر ضد آن حضرت به راه انداختند...
اما، با این همه، در تاریخ آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام «حقوق خوارج از بیت المال را قطع نکرد»^۱.

این چه آزادی است!؟

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که در خط خدای متعال و خط پیامبران و اولیای الهی هستند، که بگذریم، آیا نظیر این آزادی در تاریخ یافت می‌شود؟

بیعت با سوسمار!

بیست و پنج سال بعد از آن که مسلمانان در غدیر خم به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بازگشتش از حجة الوداع، با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند^۲، پس از کشته شدن عثمان مجدداً با آن حضرت دست بیعت دادند. در میان بیعت کنندگان هشت نفر از منافقان نیز بودند.
این عده بیعت خود را با حضرت شکستند و با سوسماری در صحرا بیعت کردند!
این قطعه تاریخی را بخوانید:
مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب»^۳ ابن شهرآشوب، و قطب

۱. بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۱۲۴، ب ۱، ح ۱۰۰.

۲. تفصیل مطلب را در «الغدیر» علامه امینی ببینید.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۲۶۱.

راوندی در «الخرائج»^۱ و شیخ صدوق در «خصال»^۲ و صفار در «بصائر الدرجات»^۳ و دیگران با سندهای خود از اصبح بن نباته آورده‌اند که گفت:

امیر مؤمنان علیه السلام به ما دستور داد که از کوفه به مداین برویم. ما روز یکشنبه حرکت کردیم اما عمرو بن حریث با هفت نفر نیامدند و به جایی در حیره، موسوم به خورنق، رفتند و عمرو گفت: برای گردش می‌رویم و روز چهارشنبه حرکت می‌کنیم و پیش از آن که علی نماز جمعه را برگزار کند به او ملحق می‌شویم.

این عده مشغول خوردن ناهار بودند که سوسماری دیدند و آن را شکار کردند. عمرو بن حریث آن را گرفت و دستش را راست نگه داشت و گفت: بیعت کنید. این امیر مؤمنان است! آن هفت نفر و خود عمرو با سوسمار بیعت کردند و بعد رهایش ساختند و رفتند. عمرو گفت: علی بن ابی طالب مدعی است که غیب می‌داند، ولی ما او را خلع کردیم و به جای وی با سوسماری بیعت نمودیم.

آنان روز جمعه وارد مداین شدند و حضرت مشغول ایراد خطبه بود. بدون آن که از هم جدا شوند همگی جلو در مسجد پیاده شدند، و چون به مسجد در آمدند امیر مؤمنان علیه السلام از بالای منبر آنها را دید و صحبتش را قطع کرد و فرمود:

«ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار حدیث آموخت که هر حدیثی هزار در و هر در هزار کلید دارد. خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِهِمْ﴾^۴؛ «روزی که هر مردمی را با

پیشوایشان فراخوانیم».

من برای شما به خدا سوگند می‌خورم که روز قیامت هشت نفر برانگیخته می‌شوند و به نام پیشوایشان که سوسماری است فرا خوانده می‌شوند. اگر بخواهم

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶، ب ۲؛ ج ۲، ص ۷۴۶-۷۴۷، ب ۱۵.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۴۴-۶۴۵ «علم رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام الف باب»، ح ۲۶.

۳. بصائر الدرجات، ص ۳۰۶، ب ۱۶، ح ۱۵.

۴. اسراء / ۷۱.

می توانم از این هشت تن نام ببرم».

اصبغ بن نباته گفت: در این هنگام دیدم عمرو بن حریث از خجالت و ملامت و ترس و وحشت به زمین افتاد چنان که برگ خرما از بن می افتد^۱. چگونه این هشت نفر به خود اجازه می دهند بیعتشان را بشکنند، آن هم با کسی چون امیرمؤمنان علیه السلام که قرآن کریم، در آیه مباهله، او را «نفس» رسول خدا صلی الله علیه و آله تلقی کرده است؟^۲ بعد، چنان در گمراهی فرو می روند که، برای اهانت هرچه بیشتر به امیرمؤمنان علیه السلام، این قسمت کننده بهشت و دوزخ، با سوسماری بیعت می کنند. اما موضع امیرمؤمنان علیه السلام در برابر آن ها موضع محبت و مهربانی است. آنان را می شناسد و از کاری که کرده اند آگاهشان می کند و با این حال از بردن نام ایشان خودداری می کند تا مبادا مردم به آنان صدمه ای بزنند. لکن، با وجود این همه گذشت و محبت، آن هشت نفر همچنان بر نفاق و گمراهی خویش اصرار می ورزند. آری، چنین آزادی فقط در اسلام وجود دارد و بس. و تنها یک حاکم اسلامی عادل، همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و رهروان راستین راه آنان، می توانند آن را به نمایش بگذارند.

پا درمیانی در ازدواج

کوفه آمیزه ای از عرب و ایرانی و دیگر اقوام و نژادهایی را که در ادوار پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسلام گرویدند، در خود گرد آورده بود. بعضی از اینها، در نتیجه ضعف پایه ها و اصول جهانی اسلام در جانهایشان، بشدت دارای حس

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸۶-۲۸۷، ب ۱۱۴، ح ۷.

۲. در آیه: ﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾؛ «پس، هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» (آل عمران / ۶۱).

نژادگرایی و قومیت‌گرایی و ناسیونالیستی بودند. از این رو، برخی عربها حاضر نبودند به غیر عربها زن بدهند.

غیر عربها نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند و این موضوع را با حضرت در میان نهادند و از ایشان خواهش کردند که عربها را نصیحت کند و نقش میانجی را در این باره ایفا نماید. حضرت علی علیه السلام این کار را کرد اما عربها نپذیرفتند.

این چه آزادی است که امیر مؤمنان علیه السلام برای ازدواج و ساطت می‌کند اما وساطتش قبول نمی‌شود، و آب از آب هم تکان نمی‌خورد. این، آزادی اسلام است.

نماز تراویح

پیامبر صلی الله علیه و آله نمازهای مستحبی ماه رمضان را فرادی می‌خواند و اجازه نداد که به صورت جماعت خوانده شوند. به طوری که وقتی در یکی از شبهای ماه رمضان، مسلمانان پشت سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جماعت ایستادند حضرت نمازش را تمام کرد و از مسجد خارج شد و به خانه‌اش رفت و به آن‌ها اجازه نداد نافله‌ها را به جماعت بخوانند!

در دوره ابوبکر و نیز در برهه‌ای از عهد عمر بن خطاب وضع چنین بود، تا آن که عمر اجازه داد این نمازهای مستحبی به جماعت خوانده شود و «نماز تراویح» نام گرفت. عثمان بن عفان نیز به این بدعت ادامه داد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام که روی کار آمد، از نماز تراویح منع کرد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه آن را نداد. مع ذلک، جماعتی از مسلمانان که سالیان درازی به خواندن تراویح خو گرفته بودند علیه ممنوعیت نماز تراویح تظاهرات کردند. چون خبر به امیر مؤمنان علیه السلام رسید دستور داد کاری به آنها نداشته باشند و بگذارند هر طور می‌خواهند عمل کنند. این یکی از مصادیق آزادی در اسلام است؛ چه، رئیس کل اسلام و مسلمانان مردم

۱. ر.ک: الطرائف، ج ۲، ص ۴۵۴-۴۵۵ «ابداع عمر و قوله نعمة البدعة».

را و او می‌گذارد که با او مخالفت کنند و آنان را کمترین مجازاتی هم نمی‌کند.

از خدا بترس!

در «مناقب» به نقل از «مسند» احمد بن حنبل آمده است:

جعده بن نعهجه خارجی، به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای علی! از خدا بترس، روزی خواهی مُرد.

حضرت علی علیه السلام به او فرمود: «نه، به خدا سوگند که من کشته خواهم شد، با ضربتی بر این - اشاره به سر مبارکش کرد - این قضای حتمی [خداوند] است، و به من [از جانب پیامبر] خبر قطعی داده شده است:

﴿ وَ قَدْ حَابَ مَنْ أَفْتَرَى ﴾^۱؛ «و زیان کرد آن که دروغ بست»^۲.

کیست که جرأت کند به فرمانروای بزرگترین دولت جهان چنین سخن بگوید و نامش در دفتر مُردگان ثبت نشود؟ در منطق غیر اسلامی، سزای چنین کسی جز زندان و شکنجه و سرانجام، قتل نیست.

اما یک مرد خارجی مسلک، با آزادی تمام و خیال راحت و بدون کمترین ترس و وحشتی این سخن را می‌گوید و با این جمله به شخصیتی چون امیرمؤمنان علیه السلام اهانت می‌کند، ولی هیچ کیفری از سوی امیرمؤمنان علیه السلام متوجه او نمی‌شود جز این که دری از درهای غیب را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او آموخت می‌گشاید و در کنار آن به آیه‌ای از قرآن تمسک می‌جوید که آن گوینده خارجی را دروغ‌گو می‌شمارد. و آن آیه این است: «و زیان کرد هر که دروغ بست». آن خارجی که گفت: «تو خواهی مرد» دروغ گفت، چرا که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

۱. طه / ۶۱.

۲. المناقب، ج ۲، ص ۹۶ «فصل في المسابقة بالزهد والقناعة».

يُرْزُقُونَ^۱؛ «وگمان میر کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند»^۲.

این منطق سخن است که جایگزین منطق شمشیر می شود.
و این آزادی فقط در اسلام یافت می شود و بس.

سؤال کردن برای تخریب

مرحوم محدث قمی به نقل از کتاب «الخطب» عبدالعزیز جلودی آورده است:
امیر مؤمنان علیه السلام به ایراد سخنرانی پرداخت و فرمود: «از من پرسید؛ که از هرچه تحت
عرش است پرسید پاسخش را می دهم. بعد از من هرکس چنین سخنی بگوید یا از
روی نادانی ادعا می کند و یا دروغگو و افترا زنده است».

مردی سبزه و لاغر و دراز با موهای مجعد که شبیه یهودیان عرب بود و نوشته ای
مصحف مانند به گردن داشت، از گوشه مجلس برخاست و خطاب به حضرت
علی علیه السلام داد زد: ای کسی که مدعی چیزی هستی که نمی دانی، و دم از چیزی می زنی که
نمی فهمی، من می پرسم، جوابم را بده.

یاران علی علیه السلام و شیعیان او از هر سو پریدند و قصد جان آن مرد را کردند.
حضرت علی علیه السلام بانگ زد که: رهایش کنید و شتاب مورزید؛ که با شتابزدگی
حجتهای خدا اقامه نمی شود، و براهین خداوند آشکار نمی گردد.
سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: هرچه دلت می خواهد و با هر زبانی که
می خواهی سؤال کن؛ جوابت را می دهم.

آن گاه مرد سؤالاتی کرد و حضرت پاسخش را داد.
مرد سرش را تکان داد و گفت: «گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه

۱. آل عمران / ۱۶۹.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱، ب ۱، ح ۱۸۸.

نیست. و محمد فرستاده خداست»^۱.

این است معنای آزادی در نظر علی بن ابی طالب علیه السلام.

منطق سخن...، نه منطق زور و خشونت.

منطق گفتگو... به جای منطق گلوله.

آزادی بیان باعث می شود که پرسنده خیره سر تسلیم گردد و به مؤمنی با ادب تبدیل شود. منطق برهان زمینه را برای یهودی کینه توز باز می کند تا مسلمانی مطیع شود. این است منطق اسلام، و معنای آزادی از نظر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.

بخشیدن دشنام

مورخان در تاریخ زندگی امیرمؤمنان علیه السلام آورده اند که آن حضرت در ایام خلافتش در کوفه، روزی در جمع عده ای نشسته بود که زن زیبایی از کنار آنها رد شد و آن عده نگاههایشان را به آن زن دوختند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: چشمان این نرینگان آزمند است و همین باعث کوری آنها می شود. پس، هرگاه یکی از شما چشمش به زنی افتاد و خوشش آمد برود با همسر خودش همبستر شود، چرا که او هم زنی است مثل زن خودش. در این هنگام مردی از خوارج - که در آن جا حاضر بود - گفت: خدا این کافر را بکشد، چقدر دانا است!

مردم پریدند که او را بکشند؛ اما حضرت علی علیه السلام فرمود: آرام باشید، جواب ناسزا ناسزا است و یا بخشیدن گناه»^۲.

تاریخ، این جریان را تا اینجا بیان کرده است؛ و بقیه ماجرا را ندیده ام، آیا امیرمؤمنان علیه السلام مقابله به مثل کرد و ناسزای او را پاسخ داد، چرا که خداوند می فرماید: ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾^۳؛ «پس هر که به شما تعدی کرد

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۸۶، باب السین المهملة.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۳۴-۴۳۵، ب ۲۶، ح ۶۴۳.

۳. بقرة / ۱۹۴.

به مانند تعدّی که به شما کرده است به او تعدی کنید»، یا او را بخشید و متعزّض نشد. ظاهراً او را بخشیده است؛ چون اگر حضرت علی علیه السلام با او کاری می‌کرد قطعاً تاریخ آن را نیز ثبت می‌نمود، و همین که ثبت نکرده ظاهراً دلیل آن است که وی را بخشیده است.

اگر آزادی بیان نبود، قطعاً این مرد خارجی جرأت نمی‌کرد به امیر مؤمنان علیه السلام جسارت کند و روز روشن و جلو چشم خودش و در حضور یارانش او را به کفر نسبت دهد. امام علیه السلام با سیاست خردمندانه و حکمت سیاسی‌اش مردم را آزاد گذاشت که هرچه می‌خواهند بگویند. شاید برای این که سوپاپ اطمینانی باشد و افراد صاحب غرض و مرض از این طریق تخلیه روانی شوند و کار به شمشیر و به راه افتادن جنگی ولو کوچک در داخل کوفه کشیده نشود.

این بدان معنا نیست که اسلام به این مرد خارجی مسلک اجازه می‌دهد چنین سخنانی را به زبان آورد، هرگز، این سخن مرد خارجی از بدترین حرامها و زشت‌ترین گناهان است. بلکه مقصود این است که توضیح دهیم عالیت‌ترین مقام حکومتی اسلام آنقدر به مردم آزادی می‌دهد که به خود اجازه می‌دهند حتی چنین رفتارهای زشتی را انجام دهند.

تحلیل این موضع

و گرنه حکم شرعی اولیه چنین انسانی قتل است؛ چون کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام دشنام دهد مجازاتش کشته شدن است. محقق حلّی در «شرائع»^۱ و صاحب جواهر در شرحش می‌گوید: «کسی که امام عادل را سب کند قتلش واجب است، و در این حکم، من اختلافی نمی‌یابم؛ بلکه ظاهر «منتهی» و «تذکره» حکایت از اجماع بر آن دارد، و جمعی هم بر این اجماع تصریح کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس بشنود که کسی مرا ناسزا می‌گوید بر او واجب است که کسی را که دشنام

۱. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۷ «فی قتال اهل البغی»؛ ج ۲، ص ۹۴۸ «فی شروط المقدوف و احکامه».

می دهد بکشد، و به حاکم مراجعه نکند، و اگر به حاکم مراجعه کرد او نیز باید کسی را که به من ناسزا گفته است به قتل برساند».

در این باره هم فرقی میان پیامبر و ائمه علیهم السلام نیست و دشنام دهنده آنان نیز همین حکم را دارد»^۱.

مرحوم علامه مجلسی در «بحار»، با چندین سند از ابن عباس روایت آورده است که وی از یکی از مجالس قریش می گذشت که علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا می گفتند. به عصاکش خود - در آن زمان ابن عباس نابینا بود - گفت: اینها چه می گویند؟ گفت: به علی علیه السلام ناسزا می گویند.

گفت: مرا نزدیک آنها ببر.

چون به ایشان نزدیک شد، ایستاد و گفت: کدام یک از شما به خدا ناسزا می گفت؟ گفتند: سبحان الله! کسی که به خدا ناسزا بگوید مشرک است.

ابن عباس گفت: کدام یک از شما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می گفت؟

گفتند: کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا گوید کافر است.

گفت: کدام یک از شما به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا می گفت؟

گفتند: ما بودیم.

گفت: خدا را گواه می گیرم، خدا را گواه می گیرم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرکس به علی ناسزا گوید به من ناسزا گفته و هرکس به من ناسزا گوید به خدای عزوجل ناسزا گفته است»^۲.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که عبدالله بن سلیمان عامری روایت کرده، آمده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حکم مردی که بشنوم علی را دشنام می دهد و از او براءت می جوید چیست؟ فرمود: «به خدا قسم که خونسش حلال است»^۳.

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴۴ «من سب الامام العادل وجب قتله».

۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۱۱، ب ۸۸، ح ۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۲۱۵، ب ۲۷، ح ۳۴۵۹.

« روایت است که هرکس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا یکی از اهل بیتش علیهم السلام به بدی یا به چیزی که شایسته آنها نیست یاد کند، یا در مورد آنها طعن کند قتلش واجب است»^۱.
در «دعائم الاسلام» آمده است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام درباره کسی که به حضرت علی علیه السلام ناسزا می گوید، سؤال کرد، فرمود: «سزاوار است که حتی یک روز زنده نماند». سپس فرمود: «کسی که امام را سب کند کشته می شود همچنان که اگر کسی پیامبر صلی الله علیه و آله را سب کند باید کشته شود»^۲.
اینها نمونه‌ای بود از دهها حدیثی که در این باره وارد شده است و من نیازی نمی بینم که همه آنها را در این مجال مختصر بازگو کنم.

قاعده اهمّ و مهمّ در اسلام

اما، با این همه، امیر مؤمنان علیه السلام آن مرد خارجی را که دشنامش داد نکشت و دستور هم نداد او را بکشند، بلکه حتی به یارانش که می خواستند او را بکشند اجازه این کار را نداد و مانع شد. به خاطر مصلحتی مهم تر، و یا به این دلیل که در کشتن او مفسده بود، و این مصلحت و مفسده یا به شخص امیر مؤمنان علیه السلام، در آن شرایط خاص، مربوط می شده یا به کلّ اسلام و مسلمانان در آن فضای خاصی که آنان را در میان گرفته بود، و یا به هر دو.

این مصلحت ممکن است، صرف نشان دادن گذشت و بخشش اسلام باشد....
و مفسده ممکن است این باشد که: بعضی افراد نادان تصور کنند اسلام خشن و بی رحم است.

یا به مغرضان و شیطان صفتان بهانه دهد که تبلیغ کنند اسلام بی رحم و کینه توز است.
و یا به دلایل دیگری جز اینها. و اینها مهمتر از اجرای یک حکم از احکام مجازاتهای اسلام است، و بیشتر در خور اهتمام و اولی به اجرایند؛ چون، گاه تأثیر

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۶، ب ۲۳، ح ۲۲۲۰۱.

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۹ - ۴۶۰، کتاب الحدود، ف ۳، ح ۱۶۲۰.

منفی تبلیغات سوء بر اسلام و مسلمانان بیشتر از تأثیر مثبت اجرای برخی احکام اسلام است. در این خصوص، محقق قمی رحمته الله علیه سخنی دارد که مضمون آن چنین است: «آنچه که علما به آن فتوا داده‌اند و ادعای اجماع فقها را بر آن کرده‌اند، و شرع مقدس بر آن تصریح نموده، این است که دشنام دهنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باید کشته شود اما شرطش این است که در اجرای این حکم بیم فساد نباشد»^۱.

از همین رو، در کتاب ارزشمند کافی، در حدیثی با سند صحیح، از زرارة روایت شده است که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نه این است که خوش ندارم گفته شود: محمد از عده‌ای کمک گرفت و چون بر دشمنش پیروز شد آن عده را کشت، هر آینه عده زیادی را [که مستحق قتل بودند] گردن می‌زدم»^۲. بنابراین، نگرانی از تبلیغ سوء علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله باعث شد که پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن شمار بسیاری که مستحق قتل و یا واجب القتل بودند صرف نظر کند.

از اصول سیاست اسلام

و این یک اصل عمیق از اصول سیاست اسلام است که بسیاری از احکام سیاست داخلی و خارجی اسلام را می‌توان از آن استنباط کرد.

البته، معنایش این نیست که تمام احکام خدای متعال با استهزا و تمسخر دیگران تغییر می‌کند؛ بلکه به این معناست که استهزا کردن یا تهمت زدن به اسلام یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا امامان و پیشوایان اسلام علیهم السلام و یا حتی مراجع دینی و تبلیغ علیه آنان، به نحوی که موجب ضعف اسلام و تضعیف مسلمانان و باعث وهن یا دشمن شادی آنان، و مانند اینها گردد، و از طرفی باعث تشجیع ستمگران و کافران شود و زبان آنها را به بدگویی از اسلام و مسلمانان باز کند... اینها چیزهایی است که موجب می‌شود گاه از اجرای بعضی مواد کیفرهای اسلامی صرف نظر شود تا از این طریق اعتلای اسلام

۱. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۱۲.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۴۵، «حدیث اسلام علی صلی الله علیه و آله»، ح ۵۴۴.

و عظمت و شکوه آن حفظ گردد؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«الإسلام یعلو ولا یعلی علیه^۱؛ اسلام برتر است و چیزی برتر از آن نیست».

در یک جمله: چنانچه بر اجرای یک مجازات اسلامی فساد مترتب گردد که از نظر شرعی معلوم شود رعایت آن مهمتر از رعایت آن مجازات است، از اجرای مجازات صرف نظر می شود.

احادیث شریف به این مطلب صراحت دارند، از جمله حدیثی که شیوخ جلیل القدر کلینی^۲ و صدوق^۳ و طوسی^۴ (رضوان الله علیهم)، با سند صحیح، از هشام بن سالم روایت کرده اند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: حکم مرد ناسزاگو به حضرت علی علیه السلام چیست؟ فرمود: به خدا قسم که مهدورالدم است. سپس فرمود: البته اگر دامن بی گناهی را نگیرد.

عرض کردم: چرا دامن بی گناهی را بگیرد؟

فرمود: مؤمنی به جای کافری کشته شود. و بیشتر از این توضیح نداد.

علامه مجلسی رحمته الله علیه - در مرآة العقول - در توضیح سخن امام می گوید: «یعنی: به سبب قتل او، بی گناهی گرفتار نشود».

به این دلایل، حضرت علی علیه السلام از کشتن شخصی که به او ناسزا گفت صرف نظر کرد و به دیگران هم اجازه نداد به او صدمه ای بزنند.

هرگاه ماجرای ناسزاگفتن به حضرت علی علیه السلام را در حضورش و گذشت آن حضرت از شخص ناسزاگو را - با همه اختصارش - با ماجراهای دیگری از سیاستمداران بیشتر کشورهای اسلامی امروز مقایسه کنیم، معلوم خواهد شد که تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۴۲، ب ۱، ح ۲۰۹۸۵.

۲. ر.ک: کافی، ج ۷، ص ۲۶۹ - ۲۷۰، باب النوادر، ح ۴۴.

۳. ر.ک: ثواب الاعمال، ص ۲۱۱، عقاب الناصب و الجاحد لامیر المؤمنین علیه السلام.

۴. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۶ - ۸۷، ب ۶، ح ۱۰۱؛ التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۵، ح ۵۲.

امروز اگر کسی به یکی از سران غالب کشورهای اسلامی ناسزا گوید، بویژه اگر روبه‌رو و در حضور اطرافیان باشد، کمترین مجازاتش زندان و شکنجه و محرومیت از حقوق قانونی و کسب و کار و امثال اینهاست، و حتی ممکن است کارش به اعدام یا جان دادن زیر شکنجه‌های وحشیانه باشد.

نیک یاد دارم که در عهد «عبدالکریم قاسم» در عراق قانونی وضع شد که به موجب آن هرکس به عبدالکریم اهانت کند مجازاتش ده سال زندان با اعمال شاقه بود.

این جاست که به آزادی در سایه حکومت امیرمؤمنان علیه السلام که اجراکننده دقیق اسلام بود، پی می‌بریم.

خودداری از بیعت

پس از کشته شدن عثمان بن عفان، مسلمانان با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند بجز شماری از منافقان که از بیعت کردن سر باز زدند. اما امیرمؤمنان علیه السلام آنها را مجبور به بیعت نکرد.

برخی صحابه خواستند آن عده را به بیعت کردن وادارند و در این باره از امیرمؤمنان علیه السلام اجازه طلبیدند، لیکن امام علیه السلام پاسخ منفی داد و درخواست آنان را بشدت رد کرد؛ تا بدین ترتیب به آزادی اسلامی جامه عمل بپوشاند و منطق سخن را و سخن منطقی را بر کرسی بنشانند، نه سخن شمشیر و منطق زور را.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است: «پس، حضرت علی علیه السلام به مسجد رفت و مردم با او بیعت کردند... و سعد بن ابی وقاص را آوردند، حضرت به او گفت: بیعت کن. گفت: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نمی‌کنم. حضرت فرمود: رهایش کنید. بعد ابن عمر را آوردند، و گفتند: بیعت کن. گفت: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نمی‌کنم. حضرت فرمود: ضامن برایم بیاور. گفت: ضامن ندارم. اشتر گفت: اجازه دهید گردنش را بزنم. حضرت فرمود: رهایش کنید. من خودم ضامن او هستم.

انصار بیعت کردند بجز شماری اندک نظیر حسان بن ثابت و کعب بن مالک و سلمه بن مخلد و ابو سعید خدری و محمد بن مسلمة و نعمان بن بشیر و زید بن ثابت و کعب بن مالک و رافع بن خدیج و فضالة بن عبیده و کعب بن عجرة که همگی طرفدار عثمان بودند»^۱.

واکنش امیر مؤمنان علیه السلام در برابر این مخالفتها و سر بر تافتنها چیزی جز نصیحت و دعوت به حق نبود.

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار»، به نقل از «الارشاد» آورده است که: «چون سعد و کسانی که نامشان را بردیم از امیر مؤمنان علیه السلام کناره گرفتند و از بیعت با او خودداری ورزیدند، حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن‌گاه سخنانی ایراد کرد و از جمله، فرمود: «سوگند به خدا که خصم را نصیحت می‌کنم و داد مظلوم را می‌ستانم. از سعد و ابن مسلمة و اسامه و عبدالله و حسان بن ثابت خبرهایی به من رسیده است که خوشایند من نیست، و داوری میان خود و ایشان را به خدا وا می‌گذارم»^۲.

و این تمام عکس العمل امیر مؤمنان علیه السلام در برابر کسانی است که بی هیچ دلیل و منطقی از بیعت با او سر باز زدند.

اینجاست که آزادی اسلامی از سوی یک فرمانروای عادل اسلامی خود را نشان می‌دهد: منطق سخن و شمشیر منطق، نه منطق شمشیر.

با وجود آگاهی‌ام از پیمان شکنی آنها

زبیر و طلحه همراه با توده مسلمانان با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند اما وقتی دیدند که حضرت از دادن حقوق از بیت المال بین آن دو و سایر مسلمانان فرق نمی‌گذارد، و همچنین با درخواست ایشان مبنی بر واگذاری حکومت بصره و کوفه به آنها موافقت نکرد - علتش هم این بود که امام علیه السلام از توطئه و تباخی میان آن دو با

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۷-۸، ب ۱، ح ۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۳، ب ۱، ح ۱۹.

معاویه در این خصوص مطلع بود - از امیرمؤمنان علیه السلام اجازه خواستند که به عمره روند. حضرت علی علیه السلام می دانست که طلحه و زبیر قصد عمره ندارند بلکه در پی پیمان شکنی و جنگ افروزی هستند، اما با این حال، به آن دو اجازه رفتن داد، تا که نشان دهد رئیس کشور، آزادی شکوهمند اسلامی را پاس می دارد.

زمانی که آن دو از حضرت اجازه خواستند برای عمره خارج شوند، به ایشان فرمود: «لا والله ما تریدان العمره، ولكن تریدان البصره؛ به خدا سوگند که شما قصد عمره ندارید بلکه آهنگ بصره دارید». همچنین زمانی که خبر اجازه طلبیدن طلحه و زبیر برای رفتن به عمره را به ابن عباس می داد، فرمود: «و من با آن که می دانم نیت خیانت و عهد شکنی در دل دارند، به آنها اجازه دادم، و از خداوند در برابرشان یاری می طلبم. بزودی خدا نیرنگ آنها را دفع خواهد کرد و مرا بر ایشان چیره می گرداند»^۱.

مخالفت شریح

ابن ابی الحدید، در «شرح نهج البلاغه» آن جا که به ذکر برخی از احوال شریح می پردازد، می گوید: «با آن که شریح در بسیاری از مسائل فقهی با علی علیه السلام مخالفت می کرد و این مسائل در کتابهای فقها آمده است، مع ذلک حضرت او را بر مسند قضا ابقا کرد، یک بار حضرت علی علیه السلام بر او خشم گرفت و وی را از کوفه بیرون کرد اما از منصب قضا عزلش ننمود بلکه منصب قضای «بانقیه» را که روستایی نزدیک کوفه بود و بیشتر ساکنانش یهودی بودند، به وی سپرد، و شریح مدتی در آن جا بود تا آن که حضرت از وی راضی شد و به کوفه اش بازگرداند»^۲.

آیا ناراضی هست؟

پس از آن که کار بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام تمام شد و توده مسلمانان بیعت کردند

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۹، ب ۱۱۴، ح ۲۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۹ «نسب شریح و ذکر بعض اخباره».

حضرت دست به کاری زد که در تاریخ بی مانند بود:

ابن شهر آشوب در « مناقب » به نقل از راغب از عمار بن عباس آورده است که: چون حضرت علی علیه السلام بر منبر رفت به ما فرمود: « برخیزید و به میان صفوف جمعیت روید و صدا زنید: آیا کسی هست که ناراضی باشد؟ و مردم از هر سو فریاد زدند: بار خدایا! ما از رسول تو و پسر عمویش راضی و تسلیم و فرمانبردار آنان هستیم^۱.
امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه حقیقی منصوب از جانب خدای متعال است، با این حال در ابتدای کار، از پذیرفتن بیعت سر باز می زند تا بعداً کسی نگوید بیعت با زور و اجبار صورت گرفته است. بعد هم که مردم آزادانه با ایشان بیعت می کنند و کسانی را هم که بیعت نکردند مجبور به بیعت نکرد، باز دستور می دهد که میان صفوف مردم بروند شاید کسی باشد که ناراضی و بی میل است و امیر مؤمنان به او آزادی بیعت و پیمان و گفتگو و بحث دهد.

این چه آزادی حیرت انگیزی است در اسلام که شخص اول مملکت، پس از اتمام بیعت، به کار می بندد؟
آری، این آزادی از ویژگی های اسلام عزیز است.

موضع حسن بصری

حسن بصری - آن طور که مورخان نوشته اند - « کسی است که می گویند نسبت به حضرت علی علیه السلام بغض داشته و آن حضرت را نکوهش می کرده و می گفته است: اگر علی در مدینه می ماند و خرمای حَشَف - پست ترین نوع خرما - می خورد برایش بهتر از آن بود که وارد این کار شود.

او از کسانی است که از یاری دادن به حضرت علی علیه السلام دست کشیدند. و حضرت علی علیه السلام درباره او می فرمود: « هر قومی یک سامری دارد و او [حسن بصری] سامری

۱. المناقب، ج ۲، ص ۲۵۹ (فصل في إخباره بالغيب).

این امت است، با این تفاوت که «لامِسَّاس»^۱ نمی‌گوید بلکه «لاقتال» می‌گوید^۲. همین آدم مشغول وضو گرفتن از جوی آبی است که حضرت علی علیه السلام به او برمی‌خورد و می‌فرماید: وضوی کامل بگیر، ای جوان. حسن بصری می‌گوید: تو دیروز مردانی را کشتی که وضوی کامل می‌گرفتند. حضرت فرمود: و تو برای آنان اندوهگینی؟ حسن گفت: آری.

حضرت فرمود: پس، خدا اندوهت را دراز کند^۳.

این تمام پاسخی است که حضرت علی علیه السلام به حسن بصری می‌دهد.

سخن در برابر سخن. جواب ناسزا به دعایی بر آن.

و این است معنای آزادی عمیق و شکوهمند اسلامی.

موضع اشعث

ابن شهر آشوب در «مناقب» آورده است:

«در خبری، از حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که [در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام] اشعث بن قیس کندی در خانه‌اش مأذنه‌ای ساخت و هرگاه، در اوقات نماز، صدای اذان را از مسجد جامع کوفه می‌شنید بالای آن مأذنه می‌رفت و [خطاب به علی علیه السلام که برای نماز به مسجد می‌رفت] بانگ بر می‌آورد: ای مرد، تو دروغگو و جادوگری...»

عکس العمل امام علیه السلام در برابر این جنایت شرم‌آور چه بود؟

هیچ. فقط خبر دادن از سرنوشت این مرد وقیح.

امام حسن علیه السلام در ادامه سخنانش فرمود: «پدرم او را «عنق النار»^۴ - و در روایتی:

«عرف النار»^۵ - می‌نامید.

۱. طه / ۹۷، (یعنی: به من دست نزنید).

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۲، «باب الحاء بعده السین».

۳. همان.

۴. گردن آتش، تنوره آتش.

۵. یال آتش یا موج آتش.

معنای آن از حضرت سؤال شد، فرمود: چون مرگ اشعث فرا رسد تنوره‌ای از آتش از آسمان بر او فرود می‌آید و او را می‌سوزاند و در حالی که تبدیل به زغال شده است دفن می‌شود».

این کَلّ عکس العمل حضرت علی علیه السلام در برابر کار اشعث بن قیس است؛ کاری که هرکس نظیر آن را در حکومت هر طاغوتی انجام دهد کمترین بلایی که - در واکنش به عمل او - بر سرش می‌آید زندان و شکنجه و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی است. اما امیر مؤمنان علیه السلام سلطان حقیقی و خلیفه خدا و رئیسی است که اسلام را، با دقت و استواری، پیاده می‌کند.

«چون مرگ اشعث در رسید کسانی که بر بالینش بودند آتشی را دیدند که تنوره‌کشان بر او درآمد و وی را سوزاند و اشعث فریاد می‌کشید و می‌گفت: بدبخت شدم، نابود شدم»^۱.

پرداخت دیه مخالفی که به قتل رسید

چون امیر مؤمنان علیه السلام تصمیم گرفت برای مقابله با معاویه و فرونشاندن غائله او رهسپار صفین شود، خطبه‌ای ایراد کرد و در آن مردم را به جهاد برانگیخت. مردی با آن حضرت مخالفت ورزید و مردم او را به قتل رساندند و امام علیه السلام دیه او را پرداخت. ماجرا را علامه مجلسی رحمته الله در «بحار» به نقل از کتاب نصر بن مزاحم، به روایت معبد چنین آورده است:

«علی علیه السلام بر منبرش به خطبه ایستاد... و شنیدم که می‌فرمود: پیش به سوی دشمنان خدا. پیش به سوی دشمنان قرآن و سنتها. پیش به سوی پس مانده‌های احزاب و قاتلان مهاجرین و انصار.

در این هنگام، مردی از بنی فزاره با آن حضرت ابراز مخالفت نمود. مردم او را زیر مشت و لگد گرفتند و چندان زدند که مُرد. امیر مؤمنان علیه السلام دیه او را از بیت المال پرداخت. اشتر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مبادا آنچه که دیدی تو را سست گرداند،

و سخنانی که از این تیره روز خیانتکار شنیدی تو را از یاری ما نومید سازد»^۱.
 از این حدیث پیداست که آن مرد با امیرمؤمنان علیه السلام به درشتی سخن گفته است اما،
 با این حال، امام او را مقتول بیت المال تلقی نموده و دیه اش را از آن پرداخت کرده است.
 چنین آزادی گفتار و عقیده و بیانی در کجا یافت می شود؟ جز در اسلام؟
 امیرمؤمنان علیه السلام مردم را به جنگ با دشمن خدا و دشمن رسول خدا، معاویه بن
 ابی سفیان، فرا می خواند، و مردی با او ابراز مخالفت می کند و مردم او را می کشند، و
 امیرمؤمنان علیه السلام به وارثانش دیه می دهد.
 کجا و در کدام سازمان این کره زمین، حتی در آزادترین کشورهای جهان امروز،
 نظیر این رفتار یافت می شود؟

اینچنین، امیرمؤمنان علیه السلام با رفتار خویش اسلام را در همه ابعاد، از جمله بُعد
 آزادی، به گونه ای ژرف و فراگیر به نمایش گذاشت، و در سطوح گوناگون و امور
 مختلف به مردم آزادی داد و در همه عرصه ها رکورد دار شد تا حکام اسلامی راه و
 رسم او را در پیش گیرند و بر پایه سیاست خردمندانه حضرت علی علیه السلام در همه
 زمینه ها، سیاستهای خود را اصلاح کنند.

برابری در سیاست امیرمؤمنان علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام - همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - سیاست خویش را بر شالوده برابری
 عادلانه میان افراد مختلف امت قرار داد و بیت المال را که همگان در آن یکسانند میان
 آنان به یکسان تقسیم می کرد. و این از ویژگیهای برجسته علی بن ابی طالب علیه السلام بود به
 طوری که در یکی از زیارتهای آن حضرت، وقتی صفات نادر او شمارش می شود از
 این ویژگی هم نام برده می شود: «القاسم بالسوية، والعدل في الرعية»^۲؛ قسمت کننده
 [بیت المال] به یکسان، و عدالت گستر در میان رعیت».

۱. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۹۸، ب ۱۱، ح ۳۷۰.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۶۴، ب ۵، ح ۶.

اجرای این سیاست در دسرهای زیادی برای امام علیه السلام به همراه داشت و باعث جداییها، جنگها، پراکنده شدن بعضی سران و بزرگان از گرد او شد، اما امیر مؤمنان علیه السلام که در صدد پیاده کردن مو به مو و دقیق اسلام بود، به هیچ یک از اینها اهمیتی نداد. در این جا، به ذکر نمونه‌هایی از مساوات طلبی امیر مؤمنان علیه السلام که تاریخ ثبت کرده است، می‌پردازیم:

آغازیدن از خود

امیر مؤمنان علیه السلام رعایت برابری را نخست از خویشتن آغاز کرد و آن‌گاه درباره دیگران پیاده نمود تا مردم بهانه‌ای برای اعتراض نداشته باشند. پس از آن که عثمان کشته شد و مسلمانان با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند، حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، مردم را به پرهیزگاری و ترس از خدا دعوت نمود و سپس به تشریح سیاستهای خویش درباره کشور و مردم پرداخت. آن‌گاه از منبر فرود آمده دستور داد بیت المال را گشودند، و به عمار فرمود: «ای عمار! به بیت المال برو و به هر نفر سه دینار عطا کن و سه دینار هم برای من بیاور. عمار و ابوالهیثم با جمعی از مسلمانان به بیت المال رفتند و امیر مؤمنان علیه السلام خود، به مسجد قبا رفت تا نماز بگزارد... طلحه و زبیر و عقیل از پذیرفتن سه درهم ابا کردند»^۱.

سهل و غلامش یکسانند

سهل بن حنیف، از انصار و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی بود که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و... شرکت داشت. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت از سهل بن حنیف یاد کرد و فرمود: «کان من النقباء؛ او از مهتران بود». سپس فرمود: «ماسبقه أحد من قریش ولا من

۱. ر.ک: المناقب، ج ۲، ص ۲۵۹ «فصل فی اخباره بالغیب».

الناس بمنقبة وأثنى عليه^۱؛ هیچ یک از افراد قریش و سایر مردمان در منقبتی از او پیشی نگرفتند و او را ستود.»

این حصر - به تعبیر فقها - حصر اضافی است. یعنی نسبت به شرکت کنندگان در جنگ بدر، یا انصار و یا باقی ماندگان از انصار چنین است، و از این افراد کسی در هیچ فضیلتی بر او پیشی نگرفته است، نه اهل بیت پیامبر ﷺ.

در بزرگداشت سهل از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، روایت شده است که وقتی از دنیا رفت، حضرت بیست و پنج تکبیر بر او گفتند.

شیخ کلینی (رضوان الله علیه) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ برای [نماز میت] حمزه هفتاد تکبیر گفت. و علی علیه السلام برای سهل بن حنیف بیست و پنج تکبیر. حضرت فرمود: پنج تا پنج تا تکبیر می گفت، [یعنی] هر گروهی از مردم که [برای شرکت در نماز بر جنازه او] می آمدند و می گفتند: ای امیرمؤمنان! ما به نماز بر سهل نرسیدیم، حضرت جنازه اش را بر زمین می نهاد و پنج تکبیر می گفت و تا زمانی که به آرامگاهش رسید پنج بار این کار تکرار شد [یعنی پنج بار بر او نماز خواندند، که هر نماز میت دارای پنج تکبیر است، و مجموعاً می شود بیست و پنج تکبیر]»^۲.

این مرد بزرگ با این مقام والا نیز مشمول عدالت و برابری حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و حضرت به او و غلام سیاهش که به تازگی آزادش کرده بود حقوق یکسان از بیت المال داد.

شیخ مفید رحمته الله در «الاختصاص» از ابن دأب روایت کرده است که: «حضرت علی علیه السلام بیت المال مدینه را به عمار بن یاسر و ابو الهیثم بن تیهان سپرد و نوشت: عرب و قریش و انصاری و عجم و هرکس از هر قبیله عرب و نژاد عجم که مسلمان است یکسانند.

سهل بن حنیف غلام سیاه خود را آورد و گفت: به این چقدر می دهی؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تو، خود، چند گرفتی؟

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۶ «باب السین بعده الهاء».

۲. کافی، ج ۳، ص ۱۸۶، باب «من زاد علی خمس تکبیرات»، ح ۳.

عرض کرد: سه دینار. بقیه مردم نیز همین مقدار گرفته‌اند.
حضرت فرمود: به غلامش هم، به اندازه خودش، سه دینار بدهید^۱.
در «مناقب» آمده است: «سهل بن حنیف برخاست و دست غلامش را گرفت و گفت: من این غلام را آزاد کردم. پس، حضرت به او نیز همانند سهل بن حنیف سه دینار عطا داد»^۲.

خواهر حضرت و کنیزش یکسان حقوق می‌گیرند

شیخ مفید (رضوان الله علیه) به نقل از ابن دأب، در حدیثی طولانی آورده است: «ام هانی بنت ابی طالب، خواهر امیر مؤمنان علیه السلام بر آن حضرت درآمد و حضرت بیست درهم به او داد. ام هانی از کنیزش که غیر عرب بود، پرسید: امیر مؤمنان علیه السلام به تو چقدر داد؟ گفت: بیست درهم.
ام هانی با ناراحتی [و برای اعتراض] برگشت. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: برو، خدایت رحمت کند. ما در کتاب خدا برتری برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم»^۳.

برتری ندادن اشراف و بزرگان

مرحوم علامه مجلسی به نقل از شیوخ جلیل القدر: مفید و کلینی و طوسی و ابن ادریس (رضوان الله علیهم اجمعین) با سندهای مختلف آورده است که: چون مردم از گرد حضرت پراکندند و بسیاری از آنها برای رسیدن به مال و منال دنیا نزد معاویه گریختند، گروهی از شیعیان نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند و گفتند: یا امیر مؤمنان! این اموال [بیت المال] را عطا کن و این بزرگان عرب و قریش را بر موالی و غیر عربها، و نیز کسانی را که بیم آن می‌رود با تو مخالفت کنند و به معاویه پیوندند، برتری ده

۱. الاختصاص، ص ۱۵۲ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام».

۲. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۱ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

۳. الاختصاص، ص ۱۵۱ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام».

[و حقوق بیشتری از بیت‌المال پرداخت کن]، وقتی کارها سر و سامان یافت و بر اوضاع مسلط گشتی دوباره به یکسان تقسیم کن و با مردم عدالت نما. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر شما! به من می‌گویید پیروزی را با ستم کردن بر مسلمانانی که زیر دست منند، بجویم؟ نه، به خدا سوگند که تا چرخ روزگار می‌چرخد و در آسمان اختری می‌تابد چنین نخواهم کرد. به خدا اگر این اموال مال خود من بود به یکسان میانشان تقسیم می‌کردم، چه رسد که اموال آنها [مردم] است!'.^۱

بحث با طلحه و زبیر

طلحه و زبیر از رفتار امیرمؤمنان علیه السلام با آنان و رعایت برابری میان آن دو با سایر مسلمانان در پرداخت از بیت‌المال ناراحت شدند و با آن حضرت به بحث پرداختند؛ اما در منطق امیرمؤمنان علیه السلام حق بالاتر از این دو نفر و به پیروی شدن سزاوارتر است. در «مناقب آل ابی‌طالب»، به نقل از ابوالهثیم بن تیهان و عبدالله بن ابی‌رافع آمده است که: «طلحه و زبیر نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و گفتند: عُمر به ما این‌گونه عطا نمی‌داد. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما چگونه عطا می‌کرد؟

آن دو خاموش ماندند.

حضرت فرمود: مگر نه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طور برابر میان مسلمانان قسمت می‌کرد؟ گفتند: چرا.

فرمود: به نظر شما آیا روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولی به تبعیت است یا روش عمر؟ گفتند: روش رسول خدا.

اما ادامه دادند: یا امیرمؤمنان! ما حق پیشگامی [در پذیرش اسلام] و خویشاوندی داریم و رنج برده‌ایم.

حضرت فرمود: شما پیشگام‌ترید یا من؟ گفتند: تو.

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۸-۱۰۹، ۱۲۲، ب ۱۰۷، ح ۱۵، ۲۷، ۲۹.

فرمود: شما [با پیامبر] خویشاوندترید یا من؟
گفتند: تو.

فرمود: شما بیشتر [در راه اسلام] رنج برده‌اید یا من؟
گفتند: تو.

حضرت به کارگش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند که من و این کارگرم
یکسان هستیم»^۱.

این است روشی که امیر مؤمنان علیه السلام در پیش گرفت تا مشعلی باشد فرا راه نسلهای
آینده، و چراغ امیدی برای ستم‌دیدگان و مستضعفان، و مهارى برای کنترل سرکشی
مستکبران و طغیانگران. نه دارا را بر نادار ترجیحی است، نه سفید را بر سیاه، نه عرب
را بر غیر عرب، نه شریف را بر وضعی و... مگر با تقوا، آن هم در قیامت، نه به دادن
حق اضافی از بیت‌المالی که خداوند آنان را در آن برابر قرار داده است.

عفو و گذشت حضرت علی علیه السلام

شخص اول حکومت اسلامی حق دارد، در صورتی که مصلحتی مهمتر از مصلحت
اجرای مجازات اسلامی در میان باشد، مجرم را عفو کند یا در مجازات او تخفیف دهد.
این اهمیت منبعث از روح شریعت اسلامی است که منبع آن عبارت است از: قرآن
کریم، سنت شریف، اجماع فقها، و عقل.

و امیر مؤمنان علی علیه السلام بهتر از هرکس دیگر، این مصلحتها و این اولویتهای امور
مهمتر را می‌شناسد. از همین روست که در تاریخ زندگی آن حضرت موارد فراوانی از
عفو مجرمان و صرف نظر کردن از اجرای مجازاتهای اسلامی درباره آنان را ملاحظه
می‌کنیم، و این به خاطر به کار بستن همین اهمیت و اولویت‌ها بوده است.
در این جا به ذکر پاره‌ای از این موارد می‌پردازیم:

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۰ «فصل بالمسابقة بالعدل والأمانة».

عفو مروان

مروان بن حکم از سران منافقان و از کسانی بود که سپاه عایشه و طلحة و زبیر را در جنگ جمل بر ضد امیرمؤمنان علیه السلام تجهیز و تشویق کرد. او به منظور درهم شکستن وحدت مسلمانان آتش جنگ را برافروخته و بصریان را تحریک نموده بود. جنگی که دهها هزار مسلمان نمازگزارِ روزه‌گیر قربانی آن شدند. اما، با این همه، امیرمؤمنان علیه السلام پس از اسیر شدن مروان او را مورد عفو قرار داد.

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است:
«مالک اشتر در جنگ جمل، مروان بن حکم را اسیر کرد. حضرت او را مورد سرزنش و عتاب قرار داد و آزادش کرد»^۱.

نیز، به نقل از «خرائج»، روایت دیگری در این باب آورده است که ذیلاً می‌خوانید:
«از ابو صیرفی از مردی از قبیله مراد روایت شده است که گفت: در روز بصره [جنگ جمل] من بالاسر امیرمؤمنان علیه السلام ایستاده بودم که، بعد از جنگ، ابن عباس نزد ایشان آمد و گفت: عرضی دارم. حضرت فرمود: خوب می‌دانم برای چه آمده‌ای؟ برای پسر حکم [مروان بن حکم] امان می‌خواهی؟ ابن عباس گفت: آری، می‌خواهم به او امان دهی. حضرت فرمود: امانش دادم. اما برو و او را نزد من بیاور، و هنگام آوردنش او را در ترک خودت سوار کن؛ چون این کار بیشتر او را خوار و تحقیر می‌کند.
ابن عباس رفت و مروان را در حالی که مثل بوزینه‌ای پشت سرش سوار کرده بود، آورد.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: بیعت می‌کنی؟

گفت: آری، از ته دل.

فرمود: خدا از دلها آگاه‌تر است.

چون دستش را گشود که بیعت کند حضرت دستش را از دست مروان به زور بیرون

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۰، ب ۱۰۴، ح ۲.

کشید و فرمود: من به این دست نیازی ندارم. دستی یهودی است. اگر بیست بار هم با دستش بیعت کند با ماتحتش بیعت می‌شکند.

سپس فرمود: برو پسر حکم، ترسیدی که سرت را در این معرکه از دست بدهی»^۱. «بُغَات» [شورشگران، یاغیان] کسانی هستند که علیه امام عادل قیام کنند، و حکم شرعی اسرای اینان، در صورتی که دسته و گروهی داشته باشند، قتل است. اصحاب جمل هم همگی «باغی» بودند و دار و دسته داشتند. بنابراین، حکم اولیه خداوند درباره مروان قتل بود. اما امیر مؤمنان علیه السلام در آن هنگام مصلحت اسلام را در این دید که از مروان گذشت کند، و این در حالی بود که آن حضرت از خباثت و بد سگالی مروان آگاه بود و می‌دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله او و همه کسانی را که تا قیام قیامت از صلب او بیرون می‌آیند - بجز مؤمنانشان را که اندکی بیش نخواهند بود - لعنت کرده، و نیز می‌دانست که او در آینده چه فتنه‌گریها و ستمها پدید خواهد آورد. با وجود همه اینها، با ملاحظه روح شریعت، مصلحت عفو مروان در آن موقعیت مهمتر بود.

عفو عایشه

عایشه نیز، بنا به نصّ قرآن کریم «باغی» بود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۲؛

«و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند میان آنها صلح افکنید، و چنانچه یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی کرد با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا برگردد».

عایشه با خلیفه شرعی منصوب از جانب خدا و پیامبرش و منتخب مردم جنگید.

۱. بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۲۲۹ - ۲۳۰، ب ۴، ح ۱۸۱.

۲. حجرات / ۹.

بنابراین، باغی است، و کيفر «باغی»، چه مرد و چه زن، در اسلام قتل است. خود عایشه نیز همین توقع را از امیرمؤمنان علیه السلام داشته است، لذا وقتی - پس از شکست خوردن از آن حضرت - چشمش به امیرمؤمنان علیه السلام افتاد با حالت مهرجویی و التماس گفت: «چیره گشتی، آقای کن». یعنی به لطف و فضل خودت ببخش، و حکم اولیه اسلام را در حق من اجرا مکن بلکه از اختیار عفو که داری استفاده نما. امیرمؤمنان علیه السلام به خاطر مصلحت اسلام که در آن زمان مهمتر از مصلحت کشتن فردی چون عایشه بود، او را عفو کرد و هرچند عایشه، شورشی و بلکه سرکرده شورشیان، و سبب شعله‌ور شدن جنگی خانمانسوز بود که بسیاری از مسلمانان را نابود کرد. در بحار آمده است: امیرمؤمنان علیه السلام عایشه را بر بهترین کجاوه نشانید و او را همراه نود یا هفتاد زن از بصره به مدینه فرستاد^۱.

عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر از کینه توزان نسبت به حضرت علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و همو بود که پدرش را به شعله‌ور ساختن آتش جنگ جمل ترغیب می‌کرد. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما زال الزبیر منا حتی نشأ ابنه المشؤوم عبدالله؛ زبیر همواره از ما بود تا آن‌گاه که پسر نحس او عبدالله بزرگ شد». عبدالله به بنی‌هاشم بغض داشت و حضرت علی علیه السلام را لعن و نفرین می‌کرد و ناسزا می‌گفت^۲.

این آدم شورشی که به روی جانشین رسول خدا شمشیر کشید، این فردی که در منطق اسلام «باغی» تلقی می‌شود، مستحق کشته شدن بود اما امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ جمل او را بخشید.

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است:

۱. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۰، ب ۱۰۴، ح ۲.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۳۳، باب الغین بعده الباء.

عایشه برادر خود محمد بن ابی بکر را نزد امیر مؤمنان فرستاد تا از آن حضرت برای عبدالله بن زبیر امان و عفو بطلبد. امیر مؤمنان علیه السلام هم او را به همراه دیگر کسانی که در جنگ جمل شرکت داشتند، امان داد.^۱

عفو موسی بن طلحة

در «بحار» آمده است: «موسی بن طلحة بن عبیدالله را آوردند. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: سه مرتبه بگو: استغفرالله و اتوب الیه. او گفت، و حضرت علی علیه السلام آزادش کرد. سپس به او فرمود: هرکجا که می خواهی، برو و اگر اسلحه یا مرکبی از خود در لشکر ما می بینی بردار و درباره آیندهات از خدا بترس و در خانهات بنشین»^۲.

عفو کسی که سوء قصد به جان او را داشت

در «مناقب آل ابی طالب» به نقل از اصبع بن نباتة، آمده است که گفت: «نماز ظهر را با امیر مؤمنان علیه السلام خواندیم که ناگاه مردی در هیأت مسافران وارد شد. علی علیه السلام فرمود: از کجا می آیی؟ گفت: از شام. فرمود: برای چه آمده ای؟ گفت: کاری دارم. فرمود: به من بگو و گرنه خودم می گویم که چرا آمده ای. مرد گفت: بگو چرا آمده ام، ای امیر مؤمنان. فرمود: فلان روز از فلان ماه از فلان سال، معاویه جار زد که: هرکس علی را بکشد ده هزار دینار جایزه دارد. و فلان کس برخاست و گفت: من می کشم. معاویه به او گفت: تو؟

۱. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۰، ب ۱۰۴، ح ۲.

۲. همان.

و چون به منزلش رفت، پشیمان شد و گفت: بروم و پسر عموی پیامبر خدا ﷺ و پدر دو پسر او را بکشم؟

روز دوم، جارچی معاویه جار زد که: هرکس علی را بکشد بیست هزار دینار جایزه دارد. یک نفر دیگر برخاست و گفت: من می‌کشم. معاویه گفت: تو؟

او هم بعداً پشیمان شد و از معاویه پوزش خواست و معاویه او را معاف داشت. روز سوم جارچی اش جار زد: هرکس علی را بکشد سی هزار دینار جایزه دارد. و تو برخاستی، و تو حمیری هستی. مرد گفت: درست است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: حالا نظرت چیست؟ می‌خواهی مأموریتت را انجام دهی یا کار دیگری بکنی؟ مرد گفت: نه؛ بر می‌گردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای قنبر، شترش را آماده کن و توشه‌ای برایش فراهم آر و خرجی اش را به او بده.^۱

این یکی دیگر از نمونه‌های مثال زدنی عفو و گذشت شگفت‌انگیزی است که حضرت علی علیه السلام در زندگی درخشانش به کار بست. می‌داند که آن مرد قصد کشتن او را داشته است و با این حال رهایش می‌کند که هر جا می‌خواهد برود، و از این بالاتر به قنبر دستور می‌دهد شتر او را آماده کند و زاد و توشه برایش فراهم آورد و خرجی او را هم بدهد. نظیر این رفتار را جز در اسلام ناب می‌توان یافت؟

عفو اسیران صفین

در «مناقب» از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:
«کان علی علیه السلام إذا أخذ أسیراً فی حروب الشام أخذ سلاحه ودابته واستحلفه أن لا یعین

۱. المناقب، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۱ «فصل فی اخباره بالغیب».

علیه^۱؛ علی علیه السلام در جنگهای شام هرگاه اسیری می‌گرفت سلاح و مرکبش را می‌ستاند و او را سوگند می‌داد که بر ضد وی یاری نکند».

عده‌ای محارب که به روی امیر مؤمنان علیه السلام شمشیر کشیده‌اند و بعضی از آنها بعضی از مؤمنان را که در سپاه حضرت علی علیه السلام بودند کشته‌اند و حالا سپاهشان شکست خورده و به چنگ امیر مؤمنان علیه السلام افتاده‌اند، اما آن حضرت کاری به آنها ندارد و آزادشان می‌کند، در حالی که گروهشان، یعنی معاویه و یاران‌ش، هنوز هستند. این است سیاست عفو و بخشش شکوهمند امیر مؤمنان علیه السلام تا از این طریق دشمنان را به اسلام جذب کند، و منافقان و سوجدویان را به پیوستن به صفوف مؤمنان ترغیب نماید، و دل‌های مؤمنان را قوی‌تر و ایمانشان را افزون‌تر گرداند.

برگرداندن اموال خوارج به آنها

و نیز در «مناقب» به نقل از عرفجة از پدرش، آورده است که: «چون علی علیه السلام سپاهیان نهروان را کشت، آنچه را [از اموال نهروانیان] که در سپاهشان بود آورد و هرکس چیزی از اموالش را می‌شناخت بر می‌داشت تا جایی که یک دیگ باقی ماند و آن هم برداشته شد»^۲.

لغو فرمان تازیانه

همچنین در «مناقب» آورده است که: «به امیر مؤمنان علیه السلام خبر رسید که لبید بن عطاردمیمی سخنی [سزاوار کیفر] گفته است. دستور داد او را آوردند و امر کرد وی را در میان بنی‌اسد بچرخانند. نعیم بن دجاجة اسدی برخاست و لبید را فراری داد. امیر مؤمنان علیه السلام در پی او فرستاد و وی را آوردند و دستور داد تازیانه‌اش بزنند. گفت: به خدا قسم که بودن با تو خواری است و جدایی از تو کفر است.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۴ «فصل في حلمه و شفقتة».

۲. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۴ «فصل في حلمه و شفقتة».

حضرت چون این سخن را از او شنید، فرمود: تو را بخشیدیم. خدای عزوجل می فرماید:

﴿ اَدْفَعْ بِالتِّي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ ﴾^۱؛ «بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن».

این که گفتی: «بودن با تو خواری است» یک بدی است که به دست آوردی. و این که گفتی: «جدایی از تو کفر است» یک خوبی است که به دست آوردی، و آن به این دفع می شود»^۲.

عفو و بخشش - زمانی که مصالح مهمتری آن را ایجاب می کند - حکم حاکم را نقض می کند. عفو حکم خداست؛ تازیانه هم حکم خداست. اما حکم مهم خداوند به واسطه حکم مهمتر او نقض می شود. با این گذشت و مهربانی و مدارا، اسلام را برای مسلمانان باقی نگه می دارد، و دل‌های غیر مسلمانان را به دست می آورد و آنها را به اسلام می کشاند.

حضور همیشگی امیرمؤمنان علیه السلام در میان مردم

معمولاً صاحبان قدرت و منصب به دور از جامعه زندگی می کنند، و حاضر نیستند کارهای کوچک را خودشان شخصاً انجام دهند؛ به چند دلیل:

۱. تکبر و خودبرتربینی و طاغوتگری.

۲. ترس از جامعه‌ای که به آن ستم می کنند.

۳. فرار از انبوه کارهایی که بر عهده آنهاست.

اما هیچ یک از این دلایل و عوامل در امیرمؤمنان علیه السلام مطلقاً وجود ندارد. او با تکبر و خود برتر بینی و طاغوتگری بیشترین فاصله را دارد. امیرمؤمنان علیه السلام به هیچ کس ستم نمی کند که در نتیجه بترسد وارد جامعه شود و به میان مردم آید. سرور اوصیاء همواره جویای رنج و زحمت در راه خداست؛ پس چگونه از آن فرار می کند.

۱. مؤمنون / ۹۶.

۲. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۳ «فصل في حلمه و شفقتة».

آن حضرت، در کنار کارهای بزرگ، کارهای کوچک و کم‌اهمیت را نیز خود، شخصاً، انجام می‌داد، و نیازهای مردم را برآورده می‌ساخت و شب و روز در گرما و سرما در پی رفع نیازهای مردم بود، همین امر باعث می‌شد که ناتوانان و مستمندان و مستضعفان خیالشان آسوده باشد که مردم به آنها ستم نمی‌کنند؛ چون می‌دانند که امیر مؤمنان علیه السلام مدام در کوچه‌ها و بازارها و معابر عمومی و مراکز تجمع مردم می‌گردد، و در صورتی که ستمی به آنها شود یاریشان می‌رساند و جلو ستم را می‌گیرد. این رفتار حضرت علی علیه السلام همچنین مانع از آن می‌شود که گردنکشان و مستکبران به مردم ستم و آزار رسانند؛ چون می‌دانند که حضرت علی علیه السلام در کمین آنهاست و شخصاً در میان افراد جامعه حضور دارد؛ بنابراین در هر لحظه و در هر مکانی ممکن است حضرت علی علیه السلام شاهد و حاضر باشد و آنها را در حین ارتکاب جرم دستگیر کند. در این جا به ذکر نمونه‌هایی از حضور همیشگی امیر مؤمنان علیه السلام در میان مردم می‌پردازیم تا رهبران مسلمانان از آنها عبرت گیرند و ملت خود را رها نکنند و در برجهای عاج بخزند و از جامعه فاصله بگیرند و در نتیجه، ستمگران آسوده خاطر از این که کسی مانع آنها نیست به ستمگری پردازند و ستم‌دیدگان از ستم و تعدی ستمکاران در ترس و هراس باشند.

پا در میانی کردن نزد قصاب

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار»، به نقل از «خرائج» آورده است:
روایت شده است که قصابی به کنیزی گوشت فروخت و به او ظلم کرد. کنیز با گریه از مغازه قصاب بیرون آمد و حضرت علی علیه السلام را دید. قضیه را به حضرت گفت: حضرت علی علیه السلام همراه کنیز نزد قصاب رفت و از او خواست که در حق وی انصاف را رعایت کند، و به نصیحت قصاب پرداخت و فرمود: «برای تو فقیر و غنی باید یکسان باشند و به مردم ظلم نکنی»^۱.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۰۳-۲۰۴، ب ۱۱۰، ح ۱۸.

وساطت کردن نزد خرما فروش

ابن شهر آشوب در « مناقب » به نقل از ابو مطر بصری آورده است:
 امیرمؤمنان علیه السلام از بازار خرمافروشان می‌گذشت که دید کنیزکی گریه می‌کند.
 فرمود: چرا می‌گریی، ای کنیزک؟
 گفت: آقا، چند درهم به من داد و من از این خرما خریدم و برایشان بردم، اما آن
 را نپسندیدند، و برگرداندم ولی فروشنده پس نمی‌گیرد.
 حضرت به خرما فروش فرمود: ای بنده خدا، او یک نوکر است و اختیاری از خود
 ندارد؛ بنابراین، درهمهایش را برگردان و خرما را بگیر.
 خرما فروش برخاست و مشتت به سینه حضرت زد.
 مردم گفتند: این امیرمؤمنان است.
 نفس مرد [از ترس] بند آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهمهایش را
 پس داد، و گفت: ای امیرمؤمنان! از من راضی شو.
 حضرت فرمود: وقتی از تو راضی می‌شوم که خودت را اصلاح کنی.
 یا فرمود: زمانی از تو راضی می‌شوم که حق و حقوق مردم را ادا کنی^۱.
 از این داستان معلوم می‌شود که یا امیرمؤمنان علیه السلام تازه وارد آن شهر - بصره یا کوفه - شده
 بوده یا مرد خرمافروش. به همین دلیل، امیرمؤمنان علیه السلام را نشناخته و به او مشت زده است.
 امیرمؤمنان علیه السلام او را به خاطر مشتت که زده بود مجازات نکرد؛ چون از نظر امام
 یک قضیه شخصی است و علی علیه السلام به شخص خودش اهمیتی نمی‌دهد. علاوه بر این،
 وظیفه امام علیه السلام در آن لحظه دفع ستم از کنیزک بوده، و اگر امام به مسأله شخصی
 خودش می‌پرداخت شاید این وظیفه پایمال می‌شد.
 همین موضوعات به ظاهر کوچک است که جامعه را از جنبه‌های گوناگون تربیت
 می‌کند؛ چرا که شخص اول مملکت اسلامی در بین مردم حضور دارد و شخصاً مشکلات

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۲ «فصل في حمله و شفقتة».

آنها را رفع و رجوع می‌کند و ستمگران را نصیحت می‌نماید و حق ستمدیدگان را می‌گیرد.

آشتی دادن میان زن و شوهر

نیز در «مناقب» از امام محمد بن علی الباقر علیه السلام آورده است که آن حضرت در خبری فرمود: «چله تابستان بود و حضرت علی علیه السلام به خانه‌اش بر می‌گشت که دید زنی ایستاده است و می‌گوید: شوهرم به من ظلم کرده و تهدیدم کرده و قسم خورده است که مرا می‌زند. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای بنده خدا، صبر کن تا هوا خنک شود و انشاء الله، [برای وساطت] با تو می‌آیم.

زن گفت: آن وقت، شوهرم بیشتر از من عصبانی می‌شود. حضرت سرش را پایین انداخت و بعد آن را بلند کرد و فرمود: نه به خدا، باید حق مظلوم بی‌واهمه گرفته شود.

خانه‌ات کجاست؟

پس، به در خانه او رفت و گفت: سلام علیکم (سلام بر شما).

جوانی بیرون آمد.

حضرت علی علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا، از خدا بترس. تو این زن را ترسانده‌ای و بیرونش کرده‌ای.

جوان - که امیر مؤمنان علیه السلام را نمی‌شناخت - گفت: به تو چه مربوط است. به خدا قسم حالا که این حرف را زدی، او را آتش می‌زنم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من تو را به معروف دعوت می‌کنم و از منکر نهی می‌کنم و تو با منکر و نفی معروف جواب مرا می‌دهی؟

در این هنگام، مردم از هر طرف جمع شدند و می‌گفتند: سلام بر شما ای امیر مؤمنان. جوان، دست و پایش را گم کرد و گفت: مرا ببخش ای امیر مؤمنان. به خدا که خاک پای او می‌شوم.

حضرت علی علیه السلام شمشیرش را غلاف کرد و به زن فرمود: ای بنده خدا، به خانه‌ات

درآی، و کاری مکن که شوهرت مجبور شود دست به چنین کارهایی بزند»^۱.

ستم‌دیده را یاری می‌رسانم

شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن نعمان مفید^۲ در کتاب خود «الاختصاص» حدیثی مفصل از ابن دأب روایت کرده که در آن آمده است:
کوفیان نقل می‌کنند که: سعید بن قیس همدانی حضرت علی^۳ را دید که در گرمای شدید در میدان جلو باغی ایستاده است. عرض کرد: یا امیرمؤمنان، در این ساعت روز [چرا اینجا ایستاده‌اید]؟!
فرمود: «فقط برای این بیرون آمده‌ام که ستم‌دیده‌ای را یاری رسانم یا غمزده‌ای را کمک کنم»^۲.

ضعیف‌تر از من

نیز شیخ مفید آورده است: «نقل کرده‌اند که آن حضرت در وضوخانه مسجد با مردم وضو می‌گرفت که مردی به او تنه زد و حضرت پرت شد و به زمین افتاد. تازیانه‌اش را برداشت و به او ضربه‌ای زد. سپس فرمود: این به خاطر کاری نبود که با من کردی بلکه ممکن است کسی ضعیف‌تر از من بیاید و این کار را با او بکنی و صدمه ببیند و ضامن شوی»^۳.

منع کردن از راه رفتن پشت سرش

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «کافی» و «محاسن» با سندهای صحیحی، از امام صادق^۴ آورده است:
«امیرمؤمنان^۵ سوار بر مرکب به میان یارانش رفت. یاران حضرت پیاده پشت

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۰۶ «في المسابقة بالتواضع».

۲. الاختصاص، ص ۱۵۷ «من کتاب ابن دأب في فضل امیرالمؤمنین^۶».

۳. همان، ص ۱۵۹.

سرایشان به راه افتادند. حضرت به طرف آنها رو کرد و فرمود: کاری دارید؟ عرض کردند: نه، ای امیر مؤمنان. بلکه دوست داریم همراه شما بیاییم. حضرت فرمود: برگردید؛ چون راه رفتن پیاده با سواره مایه تباهی شخص سوار، و خواری فرد پیاده است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: باری دیگر نیز همین اتفاق افتاد و حضرت سواره بیرون آمد و یارانش پشت سر او پیاده به راه افتادند. حضرت فرمود: برگردید؛ زیرا، بلند شدن صدای کفشها پشت سر مردان مایه تباهی دل‌های احمقان است^۱. در «مناقب» به نقل از زاذان آورده است که: «آن حضرت در بازارها تنها می‌رفت، برای این که گمشده‌ای را راهنمایی کند یا به ناتوانی کمک نماید. از فروشنده و بقال که می‌گذشت قرآن را برایش باز می‌کرد و این آیه را می‌خواند:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾^۲؛ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان برتری در زمین و یا تباهی نیستند، و عاقبت از آن پرهیزگاران است»^۳.

آری، امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته در میان مردم و در متن جامعه بود، با مشکلات آنها زندگی می‌کند و معضلات و گرفتاریهایشان را حل می‌کند و با گفتار و دانش و رفتار و کردارش به تربیت آنان می‌پردازد.

اجرای دقیق اسلام

امیر مؤمنان علیه السلام اسلام را در همه زمینه‌ها، از ریز و درشت، دقیقاً اجرا می‌کرد؛ چرا که کار کوچک، اگر حکم خدا باشد، بزرگ است، و بزرگ هم بزرگ است چون حکم خداست.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۵، ب ۱۰۵، ح ۲.

۲. قصص / ۸۳.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۱۰۴ «فصل في المسابقة بالتواضع».

پس، معیار و ملاک، حکم خداست، و با این حساب هر چیزی که منتسب به خدا باشد بزرگ است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام با این دیدگاه واقعی و ژرف، رفتارش را با مردم و در همه ابعاد و ادوار مختلف زندگی تنظیم می‌کرد. چنان‌که در زندگی خصوصی و شخصی‌اش نیز همین باریک‌بینی و ژرف‌نگری را داشت. در این جا نکاتی را در این باره ذکر می‌کنیم تا بهترین سرمشقی باشد برای سیاستمداران مسلمان و رهبران کشورهای اسلامی.

خاموش کردن چراغ

در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب، به نقل از ابن مردویه، آمده است که گفت: «در گفتگویی شنیدم که: شبی حضرت علی علیه السلام در بیت المال بود و عمرو بن عاص به نزد او رفت. حضرت چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشست، و روا نشمرد که به ناحق در زیر نور چراغ بنشیند»^۱.

مگر در آن چند لحظه‌ای که عمرو بن عاص می‌خواست صحبت کند چقدر از روغن آن چراغ مصرف می‌شد؟ قطعاً مقدار بسیار اندکی.

اما علی بن ابی طالب علیه السلام الگو و سرمشق است. اگر درباره اموال مسلمانان تا این اندازه واقع‌بین و دقیق باشد، دیگر کار به این جا نمی‌رسد که امروز برخی سران کشورهای اسلامی رسیده‌اند و میلیارد میلیارد اموال مسلمانان را بی‌محابا حیف و میل می‌کنند.

سختگیر درباره احکام خدا

در «مناقب» ایضاً به نقل از ابن مردویه، آمده است: «چون امیرمؤمنان علیه السلام از یمن آمد بیدرنگ به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و یکی از اصحابش را جانشین خود بر سپاهیان همراهش گماشت. آن مرد به هر یک از افراد

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۰ «فصل في المسابقة بالعدل والامانة».

جامه‌ای کتانی که حضرت علی علیه السلام با خود آورده بود، داد. وقتی سپاهیان نزدیک آمدند و حضرت علی علیه السلام به استقبالشان رفت، دید جامه‌هایی نو پوشیده‌اند.

فرمود: وای بر تو، این چه وضعی است؟
عرض کرد: این جامه‌ها را پوشاندمشان که وقتی به میان مردم می‌آیند زیبا باشند.
فرمود: وای بر تو، پیش از آن که به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسند؟
راوی گوید: علی علیه السلام جامه‌ها را از تن آن عده درآورد و به جای خود برگرداند.
ابو سعید خدری می‌گوید: مردم از این کار علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست و خطبه‌ای ایراد کرده فرمود: ای مردم! از علی شکایت نکنید، به خدا سوگند که او درباره [احکام] خدا سختگیر است!^۱

شکستن ظروف طلا

در «مناقب»، به نقل از زاذان، آورده است:
«قبر، چند جام زرین و سیمین به نزد حضرت علی علیه السلام که در رحبه [میدان کوفه] بود آورد و عرض کرد: شما هرچه هست تقسیم می‌کنی، و من اینها را برای خودتان پنهان کردم.
حضرت شمشیرش را برکشید و فرمود: وای بر تو! می‌خواستی آتشی به خانه‌ام وارد کنی؟ سپس آنها را در برابر شمشیرش چید و ضربه زد، به طوری که سی و چند تکه شدند؛ و فرمود: کارشناسان را بیاورید. آنها آمدند و حضرت فرمود: اینها را سهم‌بندی کنید»^۲.

بدیهی است که این جامهای زرین و سیمین وقتی سالم باشند به مراتب با ارزش‌تر از شکسته آنهاست، اما از آن جا که ظروف طلا و نقره حرام است، شاید به این دلیل

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰۸ «فصل في المسابقة بالعدل والامانة».

امیرمؤمنان آنها را شکسته تا از حرمت درآید و میان مردم تقسیم کرده است. این چنین امیرمؤمنان علیه السلام در اجرای دقیق اسلام رکورد شکنی می‌کند.

نفی ناسیونالیسم و قوم‌گرایی

«ناسیونالیسم» و نژادپرستی یکی از روش‌های فکری استعمار برای ضربه زدن به مسلمانان و نابود کردن آنها و از بین بردن وحدت و ایجاد تفرقه در میان جوامع اسلامی است. استعمارگران با اجرای اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» بر جهان اسلام و مسلمانان مسلط شدند، و این چیزی است که امروز ما آن را آشکارا و روشن مشاهده می‌کنیم.

اما اسلام به این قوم‌گرایها و شعارهای ناسیونالیستی خاتمه داد، آن‌گاه که قرآن کریم اعلان کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۱؛ «ای مردم! ما شما

را از نر و ماده‌ای آفریدیم و قومها و قبیله‌ها قرارتان دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست: بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لیس لعربی علی عجمی فضل إلا بالتقوی^۲؛ هیچ عربی را بر عجمی برتری نیست مگر به تقوا».

و فرمود: «کلکم من آدم، و آدم من تراب^۳؛ همه شما از آدم هستید و آدم از خاک بود». امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز همین راه را رفت و هرگونه قوم‌گرایی را با شدت و شهامت تمام رد کرد و از این طریق قرآن را به کار بست و فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پیاده نمود.

۱. حجرات / ۱۳.

۲. تحف العقول، ص ۳۴ «خطبته فی حجة الوداع».

۳. همان.

زن عرب با زن غیر عرب یکی است

ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه»، به نقل از ابو اسحاق همدانی آورده است که گفت: «روزی دو زن نزد حضرت علی علیه السلام آمدند، یکی عرب بود و دیگری از موالی. آن دو از حضرت چیزی درخواست کردند و امام به هر دو به یکسان چند درهم و مقداری غذا داد.

یکی از آن دو گفت: من یک زن عرب هستم و این عجم است.

حضرت فرمود: به خدا قسم که من در این بیت المال برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نمی‌بینم»^۱.

خواهرش و زن غیر عرب یکسانند

بیشتر گفتیم که امیر مؤمنان علیه السلام خواهر خود را که عرب و قرشی و هاشمی بود و از نزدیکترین مردم به وی محسوب می‌شد، بر کنیزی غیر عرب ترجیح نداد و مقدار بیشتری از بیت المال به او عطا نکرد.

آن حضرت در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «لأسوین بین الأسود والأحمر^۲؛ من میان سیاه و سفید فرقی نخواهم گذاشت».

در زمانی که خواست بیت المال را تقسیم کند، نوشت: «عرب و قرشی و انصاری و عجم و همه قبایل عرب و تیره‌های عجم که اسلام را پذیرفته‌اند، یکسانند»^۳.

اینچنین امیر مؤمنان علیه السلام معیار اصلی و چارچوب کلی را اسلام قرار داد، که همه قوم‌گرایها، قبیله پرستیها و آداب و رسوم غیر اسلامی و جداسازیها و تبعیضات غیر انسانی در برخورد با صخره سخت و استوار آن خرد و متلاشی می‌شوند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱ «مناقب علی علیه السلام و ذکر طرف من اخباره فی عدله وزهده».

۲. الاختصاص، ص ۱۵۱ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام».

۳. همان، ص ۱۵۲.

سیاست حضرت علی علیه السلام در ابعاد مختلف

سیاست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در ابعاد مختلف و در هر کاری که انجام داد، سیاستی حکیمانه و خردمندانه و برگرفته از سیاست خدای متعال بود؛ خدایی که آفریننده بشر است و به بهترین سیاست‌ها و راهکارهای اداره بشر داناست و قرآن کریم را که جامع‌ترین قانون اساسی و دستورالعمل سیاسی است نازل کرده است. و سیاستی تابع سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین و حکیمانه‌ترین و عمیق‌ترین سیاستی است که یک انسان در روی زمین به اجرا گذاشته است. علی‌هذا، سیره امیرمؤمنان علیه السلام و رفتار او، سرتاسر، سیاست حکیمانه است؛ چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه در زمان حاکمان پیش از خود، و چه در زمان خلافت ظاهری خودش.

حفظ وحدت اسلامی

امیرمؤمنان علی علیه السلام کمترین زمینه‌ای را برای سوء استفاده شیادان و کسانی که می‌خواهند میان مسلمانان اختلاف افکنند باقی نگذاشت. اربلی رحمته الله در کتاب «کشف الغمّة» به سندش از امام حسین علیه السلام آورده است که: «مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به سعایت از عده‌ای پرداخت. حضرت به من فرمود که قنبر را صدا بزنم. [قنبر آمد و] حضرت علی علیه السلام به او فرمود: نزد این شخص شکایت کننده برو و به او بگو: تو به گوش ما چیزهایی رساندی که خدا خوش ندارد. حالا برو پی کارت»^۱.

منطق عدالت

عدالت، شالوده سیاست امیرمؤمنان علیه السلام در هر کاری بود. به طوری که آن حضرت به کارگزارانش توصیه می‌کرد که حتی با اهل کتاب، از جمله یهود که قرآن کریم آنها

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۸ «وامّا مناقبه».

را ﴿ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا ﴾^۱؛ «سرسخت‌ترین دشمنان ایمان آورندگان» معرفی می‌کند، عادلانه رفتار کنند.

برای مثال، شیخ کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف «کافی» به سندش از مردی ثقفی که از کارگزاران امیر مؤمنان علیه السلام بود، آورده است که گفت:

«علی بن ابی طالب علیه السلام مرا بر بانقیاء و یکی از روستاهای کوفه [برای تحصیل زکات] گماشت و در حضور مردم به من فرمود: در خراجت دقت کن و بکوش و از درهمی فروگذار مکنی. هر وقت خواستی به محل مأموریت بروی به من سری بزن. مرد گوید: من نزد حضرت آمدم. به من فرمود: مبادا به خاطر درهمی خراج، مسلمانی را یا یهودی و یا نصرانی را [کتک] بزنی، یا به خاطر درهمی حیوانی را که صاحبش با آن کار می‌کند بفروشی؛ بلکه ما مأموریم که از مردم مازادشان را بستانیم»^۲.

اصلاح مسیر مسلمانان

امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانست که معاویه در صفین کشته نمی‌شود و زنده می‌ماند و در زمین فساد می‌کند و جامعه را به تباهی می‌کشاند. اما با او جنگید تا مسیر مسلمانان را تصحیح کند و از معاویه و حکومت او و کسانی که بعد از او می‌آیند و بنای خدمتشان را بر پی‌ریزی‌های معاویه می‌سازند سلب مشروعیت کند.

متون فراوانی در تاریخ امیر مؤمنان علیه السلام وجود دارد که همگی گواه این امرند. برای مثال، ابن شهر آشوب به نقل از مینا آورده است که گفت:

«علی علیه السلام در سپاهش هیاهویی شنید، فرمود: چه خبر است؟ گفتند: معاویه کشته شد.

فرمود: به صاحب کعبه سوگند که او کشته نشود تا آن که این امت بر او همداستان شوند.

۱. مائده / ۸۲.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۴۰، باب ادب المصدق، ح ۸.

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! پس چرا با او می‌جنگی؟
فرمود: می‌خواهم میان خودم و خدا عذری داشته باشم^۱.
نیز به نقل از مروان اصغر آورده است:
«سواری از شام وارد شد، و علی علیه السلام در کوفه بود. او خبر مرگ معاویه را داد. وی را
نزد علی علیه السلام بردند. حضرت علی علیه السلام از او پرسید: تو شاهد مرگ او بودی؟ مرد گفت:
آری، خاک هم روی او ریختم.
حضرت فرمود: دروغ می‌گویند.
عرض شد: ای امیرمؤمنان از کجا می‌دانی که دروغ می‌گویند.
حضرت فرمود: معاویه نمی‌میرد تا فلان و بهمان کارها را در زمان حکومتش انجام دهد.
عرض کرد: شما که این را می‌دانی، پس چرا با او می‌جنگی؟
فرمود: برای اتمام حجّت^۲».

دور نگری و دور اندیشی

یکی از ویژگی‌های نمایان امیرمؤمنان علیه السلام در سیاستش: دورنگری است.
این را هرکس که به عصمت امیرمؤمنان علیه السلام معتقد باشد به راحتی تمام می‌پذیرد،
به علاوه این که دهها دلیل نقلی و عقلی بر آن وجود دارد.
بعد از به شهادت رسیدن امیرمؤمنان علیه السلام روزی معاویه از ضرار بن ضمیره درباره
اوصاف آن حضرت پرسید. نخستین جمله‌ای که ضرار در وصف امام علیه السلام گفت این
بود: «به خدا سوگند که او انسانی دوراندیش بود»^۳.
به همین دلیل هم، طلحه و زبیر را بر کوفه و بصره حکومت نداد. و معاویه را بر امارت
ابقا نکرد. چون می‌دانست که آن دو به همراه معاویه علیه امیرمؤمنان علیه السلام توطئه کرده‌اند.

۱. المناقب، ج ۲، ص ۲۵۹ «فصل في اخباره بالغيب».

۲. همان.

۳. الفضائل، شاذان بن جبرئیل، ص ۹۷.

متون زیر را با هم می خوانیم:

حتی یک شب معاویه را حاکم قرار نمی دهم

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از ابن سحیم از پدرش آورده است که گفت: چون با حضرت علی علیه السلام بیعت شد، مغیره بن شعبه نزد او آمد و گفت: معاویه کسی است که می دانی، و کسی که پیش از تو بود او را بر شام گماشت. پس، تو نیز فعلاً او را در مقامش ابقا کن تا اوضاع اسلام استقرار گیرد، آن گاه اگر خواستی، او را برکنار کن. امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ مغیره سخنانی گفت، از جمله فرمود: «حاضر نیستم حتی یک شب سپاه معاویه را بر دو مرد مسلمان حاکم گردانم و بدین سبب مورد بازخواست خداوند بزرگ واقع شوم.... سپس این آیه را خواند:

﴿وَمَا كُنْتَ تُتَّخَذُ الْمُضِلِّينَ عِزًّا﴾^۱؛ «و من کسی نیستم که گمراه گران را کمک خود بگیرم»^۲.

نیز در «بحار» به نقل از: ابن ابی الحدید آورده است: حضرت علی علیه السلام به زیبر، در روزی که با او بیعت کرد، فرمود: «من بیم آن دارم که به من خیانت کنی و بیعتم را بشکنی؟».

زیبر گفت: «اصلاً ترس؛ چون هرگز چنین کاری از من سر نخواهد زد». حضرت علی علیه السلام فرمود: خدا را گواه و ضامن خود در این کار می گیری؟ گفت: آری، خدا را گواه و ضامن می گیرم»^۳.

راوی - بعد از حدیثی طولانی - گوید: «معاویه مردی از بنی عبس را با نامه ای نزد زیبر بن عوام فرستاد. در آن نامه آمده بود: اما بعد؛ من از اهل شام برای تو بیعت

۱. کشف / ۵۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۴، ب ۱، ح ۲۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵، ب ۱، ح ۱.

خواسته‌ام و آنها پذیرفته‌اند و پیمان استوار داده‌اند. پس، زودتر خود را به کوفه و بصره برسان و مگذار پسر ابوطالب پیش از تو به آن جا رود، که اگر این دو شهر را از دست دهی دیگر چیزی به دست نخواهی آورد. و برای طلحة بن عبیدالله بعد از تو بیعت گرفته‌ام. بنابراین، به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را به آن فرا خوانید، و در این باره جدّ و جهد کنید.

چون این نامه به زبیر رسید خوشحال شد و آن را به اطلاع طلحة رسانید و برایش خواند، و در خیرخواهی معاویه نسبت به خود شک نکردند و هر دو بر مخالفت با علی علیه السلام همداستان شدند.

طلحة و زبیر چند روز بعد از بیعت با حضرت علی علیه السلام نزد او آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! شما خود شاهد بودید که در تمام دوران حکومت عثمان ما مورد بی‌مهری بودیم، و می‌دانی که عثمان به بنی‌امیه نظر داشت. اکنون که خداوند حکومت را بعد از عثمان به تو داده است ما را بر جایی بگمار.

حضرت علی علیه السلام به آن دو فرمود: فعلاً به قسمتی که خداوند نصیب شما کرده است راضی باشید تا فکر کنم. اما بدانید که من فقط کسی از یارانم را در امانتم [حکومت] شریک می‌کنم که تدبیر و امانتداری او را بیسندم، و ماهیت او را شناخته باشم. طلحة و زبیر نومیدانه حضرت علی علیه السلام را ترک کردند، و بعد آمدند و از آن حضرت اجازه خواستند که به عمره روند.

به روایتی: آن دو از حضرت علی علیه السلام درخواست کردند حکومت دو شهر بصره و کوفه را به ایشان بسپارد. علی علیه السلام فرمود: باید بیندیشم. و بعد هم حکومت این دو شهر را به آنها نسپرد^۱.

اینها همه از دوران پیشی امیرمؤمنان علیه السلام در کشورداری بود؛ زیرا اگر معاویه و طلحة و زبیر را به ولایت می‌گماشت، آنها که اکنون برگه مشروعیت خود را با امضای امیرمؤمنان علیه السلام در دست داشتند، علیه امیرمؤمنان علیه السلام توطئه می‌کردند.

سیاست اسلام
در زمینه اقتصاد

سیاست اسلام در زمینه اقتصاد

بی‌گمان، اقتصاد، اهمیت زیادی در عرصه سیاست دارد. هرچه توازن و همترازی اقتصادی قوی‌تر باشد سیاست درست‌تر و استوارتر است. ببینیم که اسلام چگونه از دولت پهناور و گسترده^۱ و پرجمعیت اسلامی، امتی چنان ثروتمند ساخت که از فقر در آن خبری نبود.

حتی یک فقیر نباید باشد

به داستان زیر بنگرید و در ابعاد گوناگون آن تأمل کنید:
شیخ حرّ عاملی در کتاب «وسائل الشیعة» آورده است که: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در کوچه‌های کوفه راه می‌رفت که دید مردی از مردم تکدی می‌کند. امام از مردمی که پیرامون او بودند پرسید: این چیست؟
عرض کردند: پیرمردی نصرانی و از کار افتاده است و پولی ندارد که با آن زندگی

۱. جرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» و دیگران در نوشته‌های خود پیرامون وسعت دولت اسلامی و تمدن اسلام، می‌گویند: دولت اسلامی پیوسته گسترش یافت تا آن که در ظرف دو قرن تا آغاز قرن سوم هجری، یعنی در عهد امام جواد علیه السلام، نزدیک به سه چهارم کره مسکون را در بر گرفت: یعنی افریقا و هند و بخش بزرگی از چین و اسپانیا و قسمت عظیمی از روسیه و جاهای دیگر به تصرف مسلمانان و تحت حاکمیت اسلام درآمد.

کند، لذا [برای امرار معاش به] مردم پناه آورده و....
 امام علیه السلام با عصبانیت فرمود: تا جوان بود از او کار کشیدید، و حالا که پیر شده
 رهایش کرده‌اید؟
 سپس، برای آن مرد نصرانی مبلغی از بیت‌المال به صورت مادام‌العمر مقرری
 تعیین نمود^۱.

این داستان نشان می‌دهد که در دولت اسلامی فقر، تقریباً جایی نداشته است به
 طوری که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام یک فقیر می‌بیند تعجب می‌کند و آن را پدیده‌ای غیر
 طبیعی و نازیبنده برای جامعه اسلامی و نظام اقتصادی اسلام می‌داند.
 و آن‌گاه، برای او از بیت‌المال مسلمانان حقوقی در نظر می‌گیرد که با آن امرار
 معاش کند، در صورتی که یک مسیحی بود و به اسلام اعتقاد نداشت. این برای آن بود
 که در کشور اسلامی حتی یک مورد از فقر و گرسنگی وجود نداشته باشد، و برای این
 که جهان و خود مسلمانان نیز بدانند که حکومت اسلامی نه تنها از مسلمانان
 فقرزدایی می‌کند و سطح زندگی فقرا را بالا می‌برد بلکه حتی از کفاری که تحت
 حمایت دولت اسلامی هستند، فقر را می‌زداید.

در افریقا فقر نبود

قاره سیاه که - به رغم همه پیشرفت‌های اقتصادی جهان در زمینه‌های گوناگون -
 هنوز هم زیرگام‌های گرسنگی و فقر و بینوایی خُرد می‌شود و روزی صدها و هزاران
 نفر در آن می‌میرند....

این قاره‌ای که بر روی مخازن عظیم ثروت خفته است، و مستکبران جهان این
 ثروت را به یغما می‌برند بدون آن که حتی نانی و گندمی برای سدّ جوع به آن بدهند.
 همین قاره - بیش از ده قرن قبل - به برکت حکومت اسلام بر آن، از توانگری و
 ثروت برخوردار بود.

۱. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۶۶، ب ۱۹، ح ۱۹۹۹۶.

مورخان نقل کرده‌اند که: حکمران افریقا در دوره اسلامی - دقیقاً در دوران امام محمد باقر علیه السلام پنجمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام، آغاز قرن دوم هجری - نامه‌ای به پایتخت اسلام فرستاد و درباره صدقات و زکوات انبوهی که نزد او جمع شده بود استفسار کرد که با آن‌ها چه کند؟

جواب داده شد: آن‌ها را خرج فقرا و مستضعفان کن.

نامه نوشت که: این کار را کرده‌ایم اما صدقات فراوانی زیاد آمده است. با آنها چه کنیم؟

جواب داده شد: کسانی را مأمور کن که در شهرها جار بزنند: «هرکس محتاج است نزد والی رود و مایحتاج خود را از صدقات بگیرد». و عده‌ای را مأمور کن که از فقرا و نیازمندان جستجو کنند؛ زیرا ممکن است کسانی باشند که حیا مانع مراجعه آن‌ها به والی شود.

والی به پایتخت اسلامی نوشت: این کار را هم کرده‌ایم، و باز هم صدقات اضافه آمده است.

جواب داده شد: آن را صرف مصالح عموم مسلمانان کن.

آیا افریقا در سرتاسر تاریخ خود و بعد از اسلام چنین وضعی را به خود دیده است؟ آیا جهان دیده یا خوانده و یا شنیده است که یک نظام اقتصادی بتواند ریشه‌های فقر را از جامعه برکند تا جایی که مشاهده یک فقیر در طول و عرض کشور اسلامی مایه تعجب و حیرت گردد، حتی اگر آن فقیر مسیحی و غیر مسلمان باشد؟ آیا جهان معاصر و انواع تجربه‌ها و مکاتب اقتصادی آن توانسته است یک چنین نظام اقتصادی وضع کند؟

بدیهی است که پاسخ همه این پرسش‌ها منفی است.

امروز که تمدن‌ها به اوج خود و نظام‌های اقتصادی به ستیغ خود رسیده‌اند تقریباً در همه کشورها فقر، بالهای سیاهش را گسترده، و فقرا زمین را پر کرده‌اند و گرسنگی و محرومیت، شرق و غرب و جنوب و شمال را فرا گرفته است.

و شاید در حجاز

حجاز و یمامه^۱ سرزمینی خشک و بی‌آب و علف است و بویژه در تاریخ گذشته‌اش منطقه‌ای کم‌آب بوده و به ندرت در آن آبی و چشمه‌ای یافت می‌شد، طبیعی است که مردم چنین سرزمینی از گرسنگی و بدبختی بنالند. اما هنوز از ظهور اسلام نیم قرن نگذشته بود که رهبر دولت اسلامی و پیشوای مسلمانان، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه‌ای که در حضور توده‌های مسلمانان ایراد کرد و طی آن علت ساده‌زیستی و زهدش را بیان می‌کند، فرمود:

«ولعل بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص ولا عهد له

بالشعب^۲؛ شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که قرص نانی نداشته باشد یا مزه

سیری را نچشیده باشد».

امام، که پیشوای بزرگترین دولت آن روزگار بر روی کره زمین بود، با قطع و جزم نمی‌فرماید که در گوشه و کنار کشور پهناورش یک فقیر وجود دارد که در طول زندگی‌اش هیچ‌گاه یک شکم سیر غذا نخورده و یا انسانی هست که امید به دست آوردن یک قرص نان هم ندارد؛ چراکه آن حضرت به این درجه از فقر اطمینان ندارد. بلکه سخنش را با تعبیر «شاید» اظهار می‌کند، و به بیان علت زهد پیشگی‌اش و غذای سیر نخوردنش می‌پردازد. امام باید با مستضعف‌ترین فرد جامعه همدردی کند و خودش را، از نظر معیشت، همسطح او قرار دهد. پس، حضرت علی علیه السلام چگونه می‌تواند از غذا سیر بخورد در حالی که احتمال می‌دهد فردی از امت در گوشه‌ای از دولت اسلامی باشد که گرسنه است.

اما مسأله مردن از گرسنگی، نظیر آنچه امروز در برخی کشورهای جهان فراوان است، چیزی است که تاریخ دولت صحیح اسلام، حتی یک مورد برای آن ذکر نمی‌کند.

۱. یمامه: اراضی شرق مکه را گویند. و به قولی از یمن است. رجوع کنید به قاموس و مجمع البحرین.

۲. به خواست خداوند، بزودی قسمتی از این خطبه را خواهیم آورد.

در سوئد

کشور سوئد، اکنون، از مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای متمدن جهان به شمار می‌آید، اما این کشور همچنان از فقر شدید رنج می‌برد و فقرا و تهیدستان آن در نهایت گرسنگی و بدبختی زندگی می‌کنند.

برای مثال، یکی از نشریات درباره استکهلم، پایتخت سوئد، می‌نویسد: «در سرمای سوئد، بعضی‌ها از شدت فقر زیر برف می‌خوابند، و بعضی از آن‌ها لای کاغذهای روزنامه‌ها می‌خوابند و صبح رفتگران با جسد یخ زده آنها مواجه می‌شوند»^۱. وقتی پیشرفته‌ترین کشور جهان - البته آن طور که می‌گویند - با این فقر و بدبختی دست به گریبان است، بقیه کشورهای جهان چگونه خواهند بود؟!

آیا اقتصاد اسلام که - سیزده قرن پیش - فقر را ریشه کن می‌کند به طوری که پیشوا و رهبر آن وجود فقر و بودن یک فقیر در سراسر کشور را امری قطعی و حتمی نمی‌داند، براستی اقتصادی با عظمت نیست؟

متون دینی

متون فراوان موجود در شریعت اسلام، احکام شرعی، و عملکرد و رفتار رهبران مسلمانان، یعنی پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام، مجموعاً این محیط و فضای را پدید آورد که فقر و گرسنگی در آن حتی یک جای پا برای خود نیابد. اینک به ذکر نمونه‌هایی که مشتت از خروار است، می‌پردازیم:

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که فرمود: «ما آمن بی من أمسی شبعاً و أمسی جاره جائعاً»^۲؛ به من ایمان نیاورده است کسی که شب سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه به سربرد. در نهج البلاغه آمده است: «خدای سبحان غذای فقرا را در داراییهای ثروتمندان

۱. مجله «الوطن العربي»، چاپ فرانسه، شماره ۹۴، سال ۱۹۷۸ م.

۲. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۲۷، ب ۴۴، ح ۳۰۶۷۵.

قرار داده است. پس، فقیری گرسنه نمی ماند مگر به کامیابی توانگران، و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان بازخواست خواهد کرد»^۱.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «إن الناس ما افتقروا، ولا احتاجوا، ولا جاعوا، ولا عروا إلا بذنوب الأغنياء»^۲؛ ... مردم، فقیر یا محتاج یا گرسنه و یا برهنه نشدند مگر به سبب گناهان توانگران».

امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی می فرماید: «... سرپرستی خانواده‌ای از مسلمانان را به عهده گیرم و گرسنگی و برهنگی آنها را برطرف کنم و آبرویشان را از ریخته شدن در برابر مردم حفظ نمایم، برایم محبوب تر است از این که دهها حج گذارم.... حضرت تا هفتاد حج برشمرد»^۳.

کرامت اقتصادی

قاعده معروفی است که می گوید: «کرامت اقتصادی، کرامت اجتماعی می آورد». این، در جوامعی که از لحاظ رشد و فهم و آگاهی در همه ابعاد، کامل نیستند، یک واقعیت است. و از آن جا که بسیاری از جوامع در بسیاری از مقاطع تاریخی این گونه بوده‌اند و هستند و احتمالاً در آینده نیز چنین خواهند بود، لذا اسلام از این واقعیت غفلت نورزیده و به آن توجه نشان داده است تا این که مؤمنان و نیکان در جامعه مورد تحقیر و بی‌اعتنایی قرار نگیرند و عزت و حرمتشان حفظ شود.

به همین دلیل است که می بینیم در روایات اهل بیت علیهم السلام تشویق و تأکید فراوانی به کسب هرچه بیشتر کرامت اقتصادی شده است. ابواب تجارت در کتابهای «وسائل الشیعة»، «مستدرک الوسائل»، «بحار الانوار»، «جامع الاحکام» و دیگر دانشنامه‌های حدیثی پر از این گونه احادیث شریفی است که از پیامبر و خاندان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۱۲، ب ۱، ح ۱۱۳۹۲.

۳. همان، ص ۳۷۳، ب ۲، ح ۱۲۲۷۳.

پاکش (علیه و علیهم الصلاة والسلام) روایت شده است.

در مطاوی این احادیث شریف، نکته‌های ظریف و دقیقی وجود دارد که در این جا به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

تجارت موالی

ثقة الاسلام کلینی رحمته الله در کتاب شریف «کافی» به سندش از امام صادق رحمته الله آورده است که فرمود:

«موالی نزد امیرمؤمنان رحمته الله آمدند و گفتند: از این عرب‌ها به تو شکوه می‌کنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما و آنها به طور برابر عطا می‌داد، و سلمان و بلال و صهیب را از عربها زن داد. اما اینها از زن دادن به ما خودداری می‌کنند و می‌گویند: ما این کار را نمی‌کنیم. امیرمؤمنان رحمته الله نزد عربها رفت و با آنها در این باره سخن گفت. عربها فریاد زدند: ای ابا الحسن! ما این کار را نمی‌کنیم، ما این کار را نمی‌کنیم. امیرمؤمنان رحمته الله خشمگین و رداکشان بیرون آمد و فرمود: ای گروه موالی! اینها با شما به سان یهود و نصارا رفتار می‌کنند. از شما زن می‌گیرند ولی به شما زن نمی‌دهند، و همانند آنچه می‌گیرند به شما نمی‌دهند. پس، بروید و تجارت کنید، خدا به شما برکت دهد؛ زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: روزی ده قسمت است، نه قسمت آن در تجارت و کاسبی و یک قسمت در کارهای دیگر»^۱.

این حدیث شریف در بردارنده چند موضوع اسلامی و بسیار مهم است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مردمی بودنِ عالترین مقام دولت اسلامی به طوری که موالی که قشر مستضعف و بی‌قدر و قیمت جامعه به شمار می‌رفتند، نزد ایشان می‌روند و او با حوصله تمام آن‌ها را می‌پذیرد و به سخنانشان گوش می‌دهد و به آنها، همانند بقیه مردم، میدان می‌دهد.
۲. مساوات شکوهمند اسلامی بر پایه عدالت و انسانیت، تا جایی که غیر عرب در

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۱۸-۳۱۹، باب النوادر، ح ۹۵.

سرزمین عرب جرأت می‌کند از عرب‌ها به خاطر رفتار حقارت آمیزشان نسبت به خود، نزد رئیس مملکت شکایت کند. چنین چیزی فقط در اسلام یافت می‌شود.

۳. امیرمؤمنان علیه السلام که عالیترین مقام دینی و دنیوی است، شخصاً به وساطت می‌پردازد و نزد عربها می‌رود تا آنها را در این حکم مهم اسلامی، یعنی برابری عرب و غیر عرب در امر ازدواج بر اساس اسلام و انسانیت، نصیحت کند.

۴. آزادی فوق العاده اسلامی که به مردم عادی اجازه می‌دهد وساطت شخصی مثل امیرمؤمنان علیه السلام را نپذیرند و دست ردّ به سینه او زنند.

۵. عدالت بزرگ اسلامی؛ چرا که امیرمؤمنان علیه السلام در برابر عربها عکس العمل خشن نشان نمی‌دهد و مثلاً آنها را مجازات و یا از پاره‌ای حقوق محروم نمی‌کند و امثال این اقدامات که بیشتر سران در چنین مواردی انجام می‌دهند.

۶. امیرمؤمنان علیه السلام عربهایی را که حاضر نشدند به یک حکم بسیار بزرگ اسلامی و یا مهم سیاسی تن دهند، در این موضع نژادپرستانه و کینه‌توزانه که اسلام برای نفی آن و امثال آن آمده است، به یهود و نصارا تشبیه می‌کند، و بدین وسیله به این نکته سیاسی مهم در اسلام که مسلمانان را همسطح قرار می‌دهد و اتحاد فراگیر اسلامی بر شالوده آن استوار است، عمق می‌بخشد.

۷. نشان دادن راه کرامت اجتماعی به موالی، که در یک چنان جوامعی که هنوز در همه ابعاد، روح اسلام را نپذیرفته‌اند، عبارت است از به دست آوردن کرامت اقتصادی... تا این که مسلمانان، و لو از رهگذر کرامت اقتصادی، منسجم شوند و قومیت‌ها در سایه اسلام به اتحاد و یکپارچگی گرایند؛ چرا که قومیت‌ها غالباً در محیط‌های فقیر لانه می‌کنند؛ بنابراین، با آمدن ثروت و زمین و اتومبیل و تجارت و کاخ و امثال این‌ها، قوم‌گرایی مثل آب در نمک و هیزم در آتش ذوب می‌گردد و خاکستر می‌شود.

موالی هم این دستورالعمل حکیمانه اجتماعی را از امیرمؤمنان علیه السلام آموختند و راه تجارت را پیمودند تا آن که بسیاری از آنان تاجر و سرمایه‌دار شدند و آن‌گاه از عرب‌ها زن گرفتند و به آن‌ها زن دادند، و پیوند و همبستگی عرب و عجم در سایه اسلام بزرگ استوار گشت.

قال الإمام اميرالمؤمنين عليه السلام :
«إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةَ تَجْمَعُ الطَّبَّ كُلَّهُ؛ فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ
هِيَ أَنَّ هِمَّةَ طَبِّ رَا دِرْ خُودِ كَرْدِ آوْرْدَه اِسْتِ: ﴿كُلُوا
وَأَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾*؛ «بِخُورِيدِ وَبِشَامِيدِ اِمَّا
زِيَادَه رُوي نَكْنِيد»***.

سیاست اسلام در زمینه بهداشت و سلامت

* اعراف / ۳۱.

** بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ب ۸۸، ح ۴۲.

سیاست اسلام در زمینه بهداشت و سلامت

اسلام، برای ریشه کن کردن بیماری از سراسر کشور اسلامی و عموم مسلمانان، برنامه‌های حکیمانه‌ای وضع کرده است. در فهرست احادیث شریف رسیده از پیامبر اسلام ﷺ و امامان پاک اهل بیتش (علیهم الصلاة والسلام) صدها و بلکه هزاران حدیث اختصاص به بیان مسائل بهداشتی دارد.

برای تفصیل مطلب نگاه کنید به کتاب «بحار الأنوار»^۱ مرحوم علامه مجلسی که تقریباً یکصد هزار حدیث را در خود جای داده است، و کتاب «وسائل الشیعة» شیخ حرّ عاملی که شامل حدود چهل هزار حدیث می‌باشد. در این دو کتاب، فصل‌هایی مختص بهداشت و طبّ می‌یابیم که احادیث فراوانی در آن‌ها ذکر شده است.

به همین دلیل [توصیه‌های فراوان بهداشتی در اسلام] است که انسان - در حکومت اسلامی - بیماران زیاد و بیماری‌های شیوع یافتنی کمتر می‌یابد.

بهداشت عمومی بالهای پهناور خود را بر سر کشور اسلامی گشوده بود و تا سقوط دولت اسلامی این وضع ادامه داشت. به طوری که برای یک شهر دارای مثلاً یکصد هزار جمعیت، تعداد اندکی پزشک کافی بود، و بعضی آن‌ها در طول روز یا اصلاً مراجعه کننده‌ای نداشتند و یا انگشت شمار بودند.

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۹، ابواب الطب و معالجة الامراض و خواص الادویة.

ما، در عین حال که پیشرفت پزشکی جدید را در زمینه‌های تشریح و کشف میکروبها و غیره انکار نمی‌کنیم، اما مایلیم پرسیم: چرا امروزه پزشکی - با همه توانایی و قدرتی که به دست آورده - از درمان بیماری‌ها ناتوان و در برابر این انبوه هولناک امراض گوناگون دستش بسته است؟ و در هر شهری هزاران بیمار و دهها و بلکه صدها پزشک و شمار انبوهی داروخانه و انبارهای دارویی می‌بینی؟ اگر این شمار فراوان را با دوره اسلام و شمار بیماران آن روزگار بسنجیم نسبت یک به صد یا بسیار کمتر از این خواهد بود^۱. آیا این دلیل بر درستی و کامیابی اسلام در سیاست بهداشتی‌اش و شکست غیر اسلام در این زمینه نیست؟ هر سال هزاران نفر بر شمار پزشکان افزوده می‌شود. بیمارستانها افزایش می‌یابند. تجربه‌های بهداشتی رو به پیشرفت است. [اما] بیماران دنیا را پر کرده‌اند. بیماریه‌ها بر کشورها سایه افکنده است. آیا این سیاست بهداشتی بالنده است؟ یا یک پدیده شکست خورده بهداشتی؟!

۱. آمارهای جدید در کشورهای مختلف جهان در این زمینه برآستی حیرت‌انگیز است؛ چه در کشورهای غربی یا شرقی یا - به اصطلاح - کشورهای در حال توسعه. یکی از پزشکان متخصص بیماری دیابت که در شهری کوچک با جمعیتی تقریباً نیم میلیون مشغول طبابت بود در ملاقاتی که با او داشتم به من گفت: «من خودم نه هزار بیمار دیابتی دارم که مشغول معالجه آن‌ها هستم». این بیماری تنها یکی از هزاران بیماری دیگر، و این طبیب یکی از صدها طبیب است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. غرض این نیست که از منزلت پزشکان و وظیفه انسانی آنان بکاهیم؛ چرا که در بین پزشکان افراد مؤمن و نیک و پایبند به موازین اسلام و انسانیت وجود دارند که به مسؤولیت خویش در برابر خدا و تاریخ آگاهند، بلکه مقصود بیان ضعف و ناتوانی سیاست بهداشتی معاصر است.

یک مقایسه

با بازرسی از درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی می‌توان به این حقیقت پی برد. نسبت متدینین و افراد پایبند به تعالیم و آموزش‌های بهداشتی اسلام در این مراکز بسیار کمتر از افراد غیر متدین و کسانی است که به رهنمودهای اسلام در زمینه بهداشت عمومی بی‌توجهند.

شاید گزاره نگفته باشم اگر بگویم که این نسبت یک به صد است.

این مقایسه ساده، تصویری گذرا و سریع از جایگاه بهداشت در اسلام به دست می‌دهد. در این بررسی مختصر مجال ذکر علل و عوامل بهداشت که اسلام برای همگانی کردن سلامتی و بهداشت وضع کرده است، نیست بلکه آن را به بحث‌های خاص خود وامی‌گذاریم، و در این جا فقط به پاره‌ای کتاب‌ها که در این خصوص نوشته شده‌اند توجه می‌دهیم مثل «طب النبی ﷺ»^۱، «طب الصادق علیه السلام»^۲، «طب الائمة علیه السلام»^۳، «شرح توحید المفضل» علامه خلیلی در دو جلد و غیره.

کاهش خون

در این جا فقط به یک نمونه از آنچه پیرامون سیاست بهداشتی اسلام گفتیم، اشاره می‌کنیم:

در گذشته، غالب مسلمانان به پیروی از توصیه‌های مکرر و مؤکد شریعت اسلام، حداقل سالی یک بار خون خود را کم می‌کردند، بویژه در فصل بهار؛ زیرا در این فصل همچنان که همه موجودات عالم طبیعت، یعنی انسان و حیوان و گیاه و دستگاه‌ها و نیروها و...، به شور و هیجان می‌آیند، خون نیز دچار شور و غلیان می‌شود.

۱. نوشته ابوالعباس مستغفری (۳۵۰-۴۳۲ هـ.) متولد و متوفای شهر نسف واقع در نزدیکی سمرقند.

۲. تألیف میرزا محمد رازی نجفی متولد سال ۱۳۱۸ هـ.

۳. اثر عبدالله و حسین، پسران بسطام، از بزرگان قرن چهارم هجری.

آن‌ها این کاهش خون را از دو طریق انجام می‌دادند: حجامت و فصد. در احادیث شریف آمده است که خون گرفتن از مرگ ناگهانی، یعنی سکته قلبی، و فلج منتهی به مرگ ناگهانی [سکته مغزی] مصون می‌دارد.

از جمله این احادیث، حدیثی است از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که می‌فرماید: «الدم هو عبد و ربما قتل العبد سیده^۱؛ خون بنده‌ای است و ای بسا بنده‌ای که خواهشش را کشت». اما طب جدید از عمل خونگیری بشدت منع می‌کند. یک بار وقتی من به پزشکی پیشنهاد کردم که اجازه دهد از یکی از نزدیکانمان که مبتلا به فشار خون بود خون بگیریم، لبخندی زد و گفت: «ما به این کار اعتقادی نداریم».

نتیجه این کار- و البته عوامل دیگر- آن شد که سکته قلبی در همه جا انتشار یافت. در صورتی که در گذشته، کشورهای اسلامی نمی‌دانستند سکته قلبی چیست، و کسانی که نیم قرن پیش زندگی می‌کرده‌اند خوب می‌دانند که اگر فردی دچار سکته قلبی می‌شد مردم تعجب و حیرت می‌کردند.

پیرمردی متدین به من گفت که: وقتی جوان بود در یکی از محلات شهرش یک نفر بر اثر سکته قلبی از دنیا رفت. مردم که از شنیدن این خبر متعجب شده بودند و حتی بعضی‌ها آن را باور نمی‌کردند، دوان دوان به طرف خانه آن شخص می‌رفتند. اما امروز که طب جدید جای طب اسلامی را گرفته است، شمار افرادی که بر اثر ایست قلبی از دنیا می‌روند، بسیار زیاد است. شاید مبالغه نکرده باشم اگر بگویم که نسبت آن به ۳۵٪ می‌رسد. یعنی حدود یک سوم مردم بر اثر سکته قلبی که ناشی از لختگی خون است می‌میرند، و لخته شدن خون، خود، مولود کم نکردن خون از طریق حجامت یا فصد و امثال آن می‌باشد.

پی‌بردن به اشتباه

اما، سرانجام- و بعد از آن که میلیون‌ها انسان قربانی این اشتباه شدند و با سکته

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۹، ب ۷، ح ۵.

قلبی جان خود را از دست دادند - نادرستی این نظر برای طب جدید آشکار شد و دریافت که کاستن از خون برای بدن و بهداشت و سلامت انسان سودمند است. لذا، امروزه پزشکان به مردم توصیه می‌کنند که خون خود را کم کنند. برای مثال، در اوایل ماه ژانویه سال ۱۹۷۲ میلادی، رادیو انگلیس در برنامه پزشکی خود که هر هفته اختصاص به یک موضوع دارد، اعلام کرد:

«خونگیری یا اهدای خون یک اقدام بهداشتی و لازم برای هر انسانی است. این کار از تصلب شرایین جلوگیری می‌کند. تصلب شرایین غالباً به لخته شدن خون که، خود، زمینه ساز انسداد دریچه قلب و از کار افتادن قلب و در نتیجه «ایست قلبی» می‌باشد، منجر می‌شود. عمل «حجامت» یا «نیشتر زنی» که مسلمانان انجام می‌دادند، باعث شده بود که درصد مرگ و میرهای ناگهانی در بین آنها بسیار اندک باشد.»

این بود شمه‌ای از سیاست بهداشتی اسلام برای همگانی ساختن سلامت و بهداشت در جامعه.

﴿ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ *؛

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سیاست اسلام در زمینه فرهنگ

سیاست اسلام در زمینه فرهنگ

هیچ ملتی یا عقیده‌ای یا مکتبی و یا نظامی نمی‌یابید که همانند اسلام درهای علوم و فرهنگ را گشوده باشد، یا به سان اسلام، به دانش و دانش‌آموزی فرا خوانده باشد. اسلام بارها و بارها به علم فرا خوانده، و از علما و دانشمندان بشدت تجلیل کرده و مقام آن‌ها را بالا برده است.

جایگاه علم در قرآن

نگاهی پژوهشگرانه و دقیق به قرآن کریم، و از نظر گذراندن آیاتی که در آن‌ها از علم و اندیشه و علما و اندیشمندان سخن رفته است، پژوهنده را به گنجی بزرگ و ثروتی انبوه می‌رساند. برای مثال، در بیش از هزاروپانصد آیه، از این موضوعات سخن به میان آمده است: علم، معرفت، تعقل، تذکر، و تدبیر که همگی ذیل عنوان «فرهنگ» جای می‌گیرند.

حال اگر توجه کنیم که کل آیات قرآن تقریباً ۶۴۰۰ آیه است، و اگر توجه کنیم که این آیات مربوط به همه چیز اسلام می‌شود: اصول، فروع، احکام، اخلاق، روح، بدن، علوم طبیعی، جانوران، گیاهان، فلسفه، پزشکی، جامعه، سیاست، اقتصاد، روابط بین الملل، روابط فردی، خانوادگی، ملی، منطقه‌ای، عبادات، معاملات،

ارتش، پلیس، امنیّت، حاکم، مردم و غیره. و از مجموع این‌ها تقریباً یک چهارم اختصاص به فرهنگ دارد. آری، اگر به همه این نکات توجه کنیم و آنها را کنار یکدیگر بگذاریم، آشکارا معلوم می‌شود که قرآن کریم تا چه اندازه به فرهنگ اهمیت می‌دهد، و هیچ نظام یا دین و یا مکتبی به پای آن نمی‌رسد. آیا - در همه تاریخ - کتابی پیدا می‌کنید که برای قانونگذاری و اجرا در زمینه‌های مختلف باشد و فرهنگ یک چهارم آن را به خود اختصاص داده باشد؟ هرگز!

جایگاه علم در سنت

سنت و احادیث شریف روایت شده از پیامبر خدا ﷺ و امامان از اهل بیت پاک او علیهم‌السلام نیز آکنده از دانش و معرفت است. کافی است بدانید که تنها در یک کتاب از مجموعه‌های حدیثی، یعنی کتاب بحارالانوار، نزدیک به سه هزار حدیث یا بیشتر درباره علم و معرفت گرد آمده است. این پیشینه فرهنگی گسترده و ژرف، منعکس کننده قسمتی از اهتمام اسلام به فرهنگ و اندیشه است.

نمونه‌ها

محض نمونه، احادیثی را ذکر می‌کنیم تا دریابیم که اسلام تا چه حدّ به فرهنگ و دانش تشویق کرده است:

۱. «اطلبوا العلم ولو بالصین!»؛ دانش را بجوئید اگرچه در چین باشد».

اگر توجه کنیم که گوینده این سخن کم‌نظیر و بزرگ، یعنی پیامبر اسلام ﷺ، در حجاز و در زمانی زندگی می‌کرده که دو سال طول می‌کشیده است تا کسی از آن‌جا به

چین برود و برگردد. به علاوه خطرهای فراوان که در دریاها و صحراها مسافر چین را تهدید می‌کرد، خطراتی از قبیل غرق شدن، گم شدن، هلاک شدن از تشنگی و گرسنگی، طعمه درندگان شدن و جز اینها... آری، اگر اینها را در نظر بگیریم آن‌گاه تا حدی به عمق این سخن پیامبر پی خواهیم برد.

۲. «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد»^۱؛ از گهواره تا گور دانش بجویید».

شاید در تاریخ سخن دیگری - جز این دُرْدانه سخن پیامبر ﷺ - نیابیم که نشان دهد نخستین و واپسین وظیفه انسان علم و دانش‌اندوزی است؛ زیرا، انسان مدرسه‌اش را از گهواره آغاز می‌کند و زمانی از آن فارغ التحصیل می‌شود که در گور نهاده شود.

۳. «العلماء ورثة الأنبياء»^۲؛ عالمان وارثان پیامبرانند».

پیامبران ﷺ گل سرسبد انسان‌ها هستند. آنان سفیران میان خدا و خلق او می‌باشند. این مقامی است که خداوند از میان مردم، هرکس را که بخواهد برای آن بر می‌گزیند. بنابراین، با اختیار خود مردم نیست بلکه انتخاب خدای متعال است. اما هر انسانی می‌تواند وارث این گل‌های سرسبد شود. راهش تحصیل علم و عالم شدن است. و این خود بهترین دلیل بر مقام و منزلت والای علم است.

۴. «...فالناس موتی وأهل العلم أحياء»^۳؛ ...مردم مانند امواتند، و عالمان همیشه زنده‌اند».

زندگان با زندگی همسازی دارند، و مُردگان هیچ همسازی و سنخیتی با زندگی ندارند؛ چراکه هر چیزی با همجنس خود همسازی دارد. این سخن امیرمؤمنان علی ﷺ عالیترین بیان این مطلب است؛ چه، مردم - اگر عالم و دانشمند نباشند - در حقیقت مرده هستند و مردگان در این زندگی حقیقی ندارند، اما دانشمندان و اهل علم زنده‌اند و اینها هستند که سزاوار زندگی و مستحق حیات هستند.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۱، پاورقی.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۶۰، مجلس ۱۴.

۳. دیوان الامام علی ﷺ، ص ۲۴.

نادان، هرچند در این دنیا زنده باشد، به منزله مُرده است. و دانشمند، اگرچه قرن‌ها پیش رخت از این دنیا بریسته باشد، به منزله زنده است.

۵. «لیت السیاط علی رؤوس أصحابی حتی یتفقهاوا^۱؛ کاش بر سر یارانم تازیانه می‌کوفتم تا فقیه (فهمیده و دانا) شوند».

دنیای امروز به آموزش اجباری که در برخی کشورها اعمال می‌شود و عموم مردم تحت تعلیم اجباری قرار دارند، می‌بالد؛ غافل از این که نخستین طراح این برنامه نوه پیامبر خدا ﷺ، امام جعفر صادق علیه السلام است که گوینده این جمله بی‌همتاست. آن حضرت آرزو می‌کند که می‌توانست یارانش را، حتی اگر شده به ضرب تازیانه، به آموختن دین و فراگیری دانش مجبور سازد.

۶. «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة^۲؛ تحصیل دانش بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است».

این اجبار همگانی و فراگیر در عرصه آموزش و فرهنگ، به طوری که هر مرد و زنی را شامل شود، جز در اسلام در جای دیگر وجود ندارد. این از ویژگی‌های اسلام است که کار ترغیب و تشویق به فرهنگ را به حدی برساند که آن را با محکمترین رشته‌ها، به آسمان گره زند. یعنی تحصیل علم را یک وظیفه و واجب شرعی الهی می‌داند. از این گذشته، آن را با هزار قید و شرط، همچون شرط سنّی یا جنسی یا شغلی و امثال این‌ها که در نظام آموزشی جهان امروز مرسوم است، مقید و محدود نمی‌گرداند. بلکه هر مسلمانی، جوان باشد یا میانسال و یا پیر، زن باشد یا مرد، و از هر نژادی و رنگی و زبانی و قومی و قبیله‌ای که باشد، موظف به تحصیل علم است. احادیث شریف در تشویق به فرهنگ و توصیه به دانش اندوزی هرچه بیشتر، بسیار زیاد است، و در این نوشته که بنا را بر اختصار نهاده‌ایم، جای ذکر آنها نیست. آیا چنین تأکیدات و توصیه‌هایی را در غیر اسلام می‌یابید؟ هرگز!

۱. المحاسن، ص ۲۲۹، ح ۱۶۵.

۲. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۲، ص ۱۷۶.

شناخت حرفه‌ها و صنعت‌ها

اسلام، در عرصه فرهنگ، گامی بلندتر برمی‌دارد و دستور اکید به آموختن همه صنعت‌ها و اختراعات و حرفه‌ها و شغل‌ها می‌دهد و آموختن آن‌ها را واجب کفایی می‌شمارد.

واجب کفایی به این معناست که اگر همه مسلمانان حرفه‌ای یا صنعتی را رها کنند به طوری که سیستم زندگی، اگرچه به طور نسبی، تعطیل شود همگی در گناه و معصیت شریک و در برابر خدای متعال مسؤولند.

شیخ الفقها شیخ مرتضی انصاری رحمته الله در کتاب «مکاسب» می‌گوید: «آموختن حرفه‌ها واجب کفایی است بویژه اگر پرداختن دیگری به آن حرفه ناممکن باشد»^۱. بنابراین، آموختن هواپیماسازی، از نظر اسلام یک وظیفه مقدس است. آموختن ماشین‌سازی - از هر شکل و هر نوعش - یک وظیفه مقدس است. آموختن ساخت ماهواره‌ها، فضاپیماها، شکافت اتم یک وظیفه مقدس است. به طور کلی، هر صنعتی یا حرفه‌ای یا اختراعی که ندانستن آن به اسلام و مسلمانان زیان بزند، فراگرفتنش از نظر اسلام یک واجب و وظیفه مقدس است.

معنای «واجب» فقط «مرجح» نیست بلکه - در اصطلاح اسلام - واجب، آن چیزی است که اگر مسلمانان در آن سستی ورزند و از انجام دادنش شانه خالی کنند، همگی مستحق عذاب خداوند هستند و نه فقط کسی که می‌توانسته آن را انجام دهد و نداده است. و اگر تعدادی از مسلمانان آن را انجام دهند به طوری که با همان تعداد، نیاز جامعه اسلامی برآورده شود و جهان اسلام و همه مستضعفان دنیا را - یعنی همان کسانی که خدای سبحان دستور داده است به خاطر اعلائی کلمه حق و به خاطر آن‌ها جهاد شود و فرموده: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ﴾^۲؛ «شمارا چه

۱. مکاسب، ج ۱، ص ۱۳ «تقسیم‌المکاسب بحسب الاحکام الخمسة».

۲. نساء / ۷۵.

می‌شود که در راه خدا و مستضعفان نمی‌جنگید»۔ کفایت کند، برای کسی که آن کار را انجام می‌دهد مزد دنیوی و پاداش اخروی است، و کار او در واقع، عبادت محسوب می‌شود، یعنی همان چیزی که خدای متعال مردم را فقط به خاطر آن آفریده است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ «و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آن که عبادت کنند».

قال الإمام أمير المؤمنين عليه السلام:
«لاتكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً*؛ بنده دیگران
مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است.»

سیاست آزادی در اسلام

* نهج البلاغة، نامه ۳۱ «ومن وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليه السلام كتبها اليه بحاضرين.»

سیاست آزادی در اسلام

آزادی‌هایی که اسلام برای مسلمانان و عموم مردم قایل شده است به گونه‌ای است که تاریخ جهان، نظیر و ماندی برای آن ندیده است و حتی در عصر ما، که غریبها دوست دارند آن را «عصر آزادی» بنامند، مانند ندارد. اسلام به هر فردی از مسلمانان و بلکه غیر مسلمانان در کلیه زمینه‌های مشروع و قانونی آزادی کامل می‌دهد تا زمانی که به آزادی دیگران صدمه نزند^۱.

آزادی اندیشه و عقیده

نخستین چیزی که اسلام مردم را در آن آزاد قرار داده است: اندیشه، و انتخاب دین است. اسلام هرگز مردم را به داشتن دین معینی مجبور نمی‌کند، هر چند در کشور اسلامی و تحت حمایت آن باشند.

قرآن کریم این آزادی اندیشه و عقیده را چنین اعلان کرده است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۲؛ «در دین اجباری نیست».

پیامبر خدا ﷺ این اصل را در تمام جنگ‌های دفاعی و غزواتش پیاده کرد. پیروزی‌های

۱. مقداری از آزادی‌های اسلامی را در بخش «سیاست پیامبر ﷺ و سیاست امیرمؤمنان علی عليه السلام» آورده‌ایم.

۲. بقره / ۲۵۶.

پیاپی که خدای متعال نصیب پیامبر گرامی اش می کرد هرگز او را وا نمی داشت که مردم را به پذیرش اسلام مجبور کند بلکه اسلام را به آنها پیشنهاد می کرد. هرکس می خواست می پذیرفت و هرکس نمی پذیرفت مجبور به پذیرش نمی شد.

در فتح مکه

روشن ترین گواه این سخن، فتح مکه است. مکه مدت سیزده سال انواع ستمها و فشارها را بر پیامبر خدا ﷺ روا داشت: از کشتن مسلمانان گرفته تا شکنجه و دشنام و اهانت و بایکوت و ترک وصلت و داد و ستد، و صحبت نکردن، و تبعید و زندانی کردن آنها و... همین مکه بود که توطئه قتل رسول خدا ﷺ را چید تا آن که خدای متعال به آن حضرت دستور داد شبانه از مکه خارج شود و پیامبر خدا ﷺ با ترس و نگرانی شهر را ترک کرد.

همین مکه بود که حرکت ضد پیامبر را به مدت تقریباً بیست سال رهبری کرد. همین مکه بود که برای نابودی اسلام و مسلمانان دهها جنگ خونین ویرانگر به راه انداخت و...

اما بعد نوبت پیروزی پیامبر ﷺ بر مکه شد و زمان وعده خدای متعال به پیامبر بزرگوار فرا رسید که فرموده بود:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾^۱؛ «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به وعده گاه باز می گرداند».

و به مسلمانان تبعید شده و مهاجر و شکنجه شده در راه خدا که وعده شان داده بود:

﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾^۲؛ «شما بدون شک، به خواست خدا با خاطری آسوده وارد مسجدالحرام خواهید شد».

۱. قصص / ۸۵.

۲. فتح / ۲۷.

رسول خدا ﷺ با ارتش اسلام به چنین شهری درآمد. فکر می‌کنید پیامبر ﷺ احدی از مشرکان را به پذیرش اسلام مجبور ساخت؟ هرگز! چرا که آزادی عقیده از اصول قانون اساسی اسلام است. این موضعگیری پیامبر خدا ﷺ، در برابر مردم مکه، در تاریخ کشورگشاییها و پیروزی‌ها منحصر به فرد است، البته بجز در تاریخ پیامبران و اوصیاء و اولیای الهی. پیامبر اکرم ﷺ برای تعمیق و گسترش خوبیها و محبت همگانی، اقدامات بیشتری انجام داد. مثلاً یکی از مسلمانان بیرق اسلام را برداشت و در کوچه و بازارهای مکه می‌گشت و فریاد می‌زد: «امروز روز کشتار و انتقام است، امروز روز اسیری زنان و دختران است»^۱. خبر به رسول خدا ﷺ رسید، به علی علیه السلام دستور داد پرچم را بردارد و شعاری بر ضد آن شعار سر دهد. حضرت علی علیه السلام بیرق اسلام را به دست گرفت و در کوچه‌ها و خیابان‌های مکه فریاد زد: «اليوم يوم الرحمة، اليوم تصان الحرمة؛ امروز روز رحمت و محبت است. امروز زنان و دختران درامانند».

براستی کدام فاتح - غیر از رسول خدا ﷺ - است که با شهری چون مکه با موضعی آن چنان که با پیامبر ﷺ داشت، این گونه رفتار کند؟ این است اسلام؛ اسلامی که برای سعادت همه انسان‌ها آمده است؛ حتی آن کسی که به اسلام ایمان نمی‌آورد، اسلام، خیر و خوبی او را می‌خواهد و دوستدار نجات اوست. این است ابعاد آزادی مقدس از نظر اسلام.

فتح سرزمین‌ها

روش پیامبر خدا ﷺ این بود که وقتی سرزمینی را فتح می‌کرد برای آن، حاکمی یا قاضی یا معلم قرآن و احکام می‌فرستاد. و این افراد به نشر فرهنگ اسلامی در میان مردم آن سرزمین می‌پرداختند. اگر کسی می‌پذیرفت و ایمان می‌آورد که بسیار خوب، و اگر ایمان نمی‌آورد کسی مزاحم او نمی‌شد!

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۳۰، ب ۲۶، ح ۲۲.

کفار در مکه و مدینه

گواه آشکار بر این سخن، وجود شمار فراوانی از یهود و نصارا و مشرکان در مکه مکرمه و مدینه منوره و روستاها و آبادی‌های پیرامون این دو شهر است که تا زمان رحلت رسول اکرم ﷺ در این اماکن زندگی می‌کردند بدون آن که پیامبر ﷺ آنان را به پذیرفتن اسلام مجبور گرداند، بلکه به حال خود رهایشان کرد.

آیات قرآن

اساس این آزادی عمیق و وسیع، آیات چندی از قرآن کریم است. قرآن این اساس را با روشی انسانی و عاطفی و در نهایت ظرافت و زیبایی مطرح کرده است. با هم این آیات را می‌خوانیم:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛ «در دین اجبار نیست. راه از بیراهه روشن گشته است. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد هر آینه به دستگیره استوار گسست‌ناپذیر چنگ زده است، و خدا شنوا و داناست.»

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۲؛ «و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طاغوت است که ایشان را از روشنایی به تاریکی‌ها می‌برند.»

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ

۱. بقره / ۲۵۶.

۲. بقره / ۲۵۷.

لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴿۱﴾؛ «آنان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده -
که نام او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛
[همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند
باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر
ایشان حرام می‌گرداند، و از [روش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان
بوده است بر می‌دارد».

﴿ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴾^۲؛ «و هر دو راه [خیر و شر] را به او نمودیم».
﴿ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴾^۳؛ «قطعاً، این
[آیات] اندرزی است، تا هر که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در
پیش گیرد».

﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ
سَبِيلًا ﴾^۴؛ «بگو: بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم، جز اینکه
هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش (در پیش) گیرد».
﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴾^۵؛ «ما راه را به او
نشان دادیم؛ یا سپاسگزار است و یا ناسپاس».

دیگر آزادی‌ها

از نظر اسلام، انسان در انجام هرکاری، به هر شکلی و صورتی، و در هر زمان و

۱. اعراف / ۱۵۷.

۲. بلد / ۱۰.

۳. مزمل / ۱۹؛ انسان / ۲۹.

۴. فرقان / ۵۷.

۵. انسان / ۳.

مکانی آزاد است. دلیلش آیات پیشگفته و نیز این آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۱؛ «پیامبر به مؤمنان بیشتر از خودشان ولایت دارد...».

از این آیه استفاده می‌شود که هر انسانی ولیّ خویش است و نسبت به خود و مایملکش آزادی عمل دارد.^۲

فقه‌های اسلام از این آیه، این قاعده ثابت و اساسی را استنباط کرده‌اند: «مردم اختیاردار اموالشان و خودشان هستند».

در حدیث شریف از پیامبر ﷺ آمده است که: «إِنَّ النَّاسَ مَسْلُطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^۳؛ مردم اختیار دار اموال خود هستند». از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب عليه السلام نیز وارد شده است که: «لا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حراً»^۴؛ بنده غیر خودت مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است».

این آیات و احادیث شریف، مؤید و مؤکد آنند که انسان در رفتارهای شخصی‌اش در همه ابعاد زندگی آزاد است و می‌تواند نسبت به خودش و اموالش هرگونه و هرگاه و هرجا که بخواهد دخل و تصرف کند مگر در جایی که این آزادی عمل او، زیانهای شخصی، مانند خودکشی و اسراف و حیف و میل اموال، یا زیانهای اجتماعی مثل قتل دیگران و ظلم کردن به آنها یا غصب اموالشان و غیره، به همراه داشته باشد. در یک جمله: هرگونه عمل و رفتار شخص درباره خودش یا اموالش یا نیروهایش یا در نیروهای طبیعت - به شرط آن که موجب تضییع حق شخص دیگری نشود - مجاز و رواست، و در انجام آن (در چارچوب گستره اسلامی) آزادی کامل

۱. احزاب / ۶.

۲. در تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۳۷، در ذیل تفسیر سوره احزاب شمار فراوانی از احادیث شریف در این خصوص نقل شده است.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۳، ب ۳۳، ح ۷.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱ «من وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليه السلام كتبها اليه بحاضرين».

دارد؛ زیرا اسلام به هر مسلمانی آزادی کسب و تجارت، آزادی کار و شغل، آزادی سفر و اقامت، آزادی سخنرانی و نوشتن، و خلاصه آزادی در همه امور را می‌دهد. از دیدگاه اسلام، تاجر آزاد است که از هر نقطه‌ای به هر نقطه دیگر تجارت کند بدون آن که نیازی به گرفتن اجازه یا پروانه یا پرداخت گمرک و عوارض داشته باشد. کشورهای اسلامی هم که در آنها تجارت می‌کند برایش مرز ندارد!! از دیدگاه اسلام، مسافر آزاد است که از هر جا که خواست به هر کجا که مایل بود سفر کند و در هر شهر و کشوری که خواست اقامت گزیند بدون آن که از او گذرنامه و ویزا و اجازه اقامت خواسته شود یا از نام او و نام پدر و مادرش و نام ایل و تبارش و نزدیکان و دوستانش یا از هدف سفرش یا آخرین مقصدش پرس و جو شود^۱. از دیدگاه اسلام، کارگران و صنعتگران و پیشه‌وران، در شغل و صنعتی که انتخاب می‌کنند، آزادند و کسی حق ندارد مخالفت و ممانعت کند یا نیازی به پروانه کسب و امثال آن ندارند.

از دیدگاه اسلام، نویسنده آزاد است آنچه می‌خواهد بنویسد و یا بدون هیچ سانسور یا اجازه‌ای، آن را منتشر کند مگر مطالبی که به سلامت روانی و فکری و بهداشتی جامعه و امثال اینها لطمه بزنند.

۱. یکی از نویسندگان می‌گوید: وضع انسان در این جهان از حشرات هم بدتر شده است؛ زیرا حشرات صبح که می‌شود از لانه‌هایشان بیرون می‌آیند و آزادانه به هر کجا که می‌خواهند می‌روند. اما انسان در این عصر طلایی!! هرگاه بخواهد یک قدم از جای خود بردارد از هر سو موانع بروز می‌کند و جز با شکستن هزار و یک قید و بند نمی‌تواند از آن موانع بگذرد.

سیاست اسلام
در مبارزه با جرایم

سیاست اسلام در مبارزه با جرایم

اسلام به روشی با جرم و جنایت مبارزه کرد که هیچ یک از کشورها، حتی بعد از اسلام، آن را در خواب هم نمی‌دیدند! این شریعت الهی، با قوانین مترقی خود، از مردم، امتی پاک می‌سازد که هرگز مرتکب جرم و جنایتی نمی‌شود!!

اگر به دولت بزرگ اسلامی، از زمان بعثت شکوهمند پیامبر تا دو قرن پس از آن، بنگریم مشاهده می‌کنیم که - مثلاً در زمینه سرقت - تاریخ، سرقت‌های اندکی در این دولت بسیار پهناور ثبت کرده است. در حالی که امروزه شاهد آنیم که امریکا (که خود را ابر قدرت و ابر تمدن جهان می‌داند) برای نحوه مبارزه با این خطر جدی و رهایی از شش میلیون دزد در ظرف بیست و پنج سال، از دنیا استمداد می‌کند. در نسبت میان این دو دقت کنید:

دویست سال در یک دولت پهناور، سرقت‌هایی بسیار اندک.

یک ربع قرن در کشوری چون امریکا، شش میلیون دزد^۱.

اخیراً در یکی از جراید گزارش وحشتناکی پیرامون درصد جرایم در آمریکای

متمدن امروز منتشر شده است:

در آمریکا هر سال:

۱. هفده هزار و دویست و هشتاد قتل اتفاق می‌افتد.

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره مراجعه کنید به کتاب «مجازات‌ها در اسلام» اثر مؤلف.

۲. هفتاد و هفت هزار و هفتصد و شصت مورد تجاوز جنسی به دختر یا پسر و یا زنان رخ می‌دهد.

۳. پنجاه و یک هزار و هشتصد و چهل مورد سرقت، اعم از سرقت از بانک‌ها و مغازه‌ها و منازل و افراد و غیره، اتفاق می‌افتد.

و این یعنی آن‌که هر ساعتی که بر امریکا می‌گذرد بیش از هفده مورد جنایت در آن رخ می‌دهد. یعنی بیش از دو قتل، نه تجاوز به عنف، و شش سرقت.

آنچه گفتیم در مورد این سه نوع جرم و جنایت بود. سایر جرم‌ها - به شهادت دادگاه‌ها و ادارات پلیس و دستگاه‌های امنیتی و دیگران - هر سال به میلیون‌ها مورد می‌رسد^۱.

علما مجازات سارق را نمی‌دانند

ماجرای زیر آشکارا نشان از قدرت اسلام در جرم‌زدایی دارد:

«معتصم عباسی در مجلسی بزرگ که بزرگان علما و فقها در آن گرد آمده بودند بر تخت حکومت نشسته بود. در این جمع امام محمد بن علی الجواد علیه السلام نیز که در آستانه دهه دوم از عمر شریفش بود، حضور داشت و در آن جمع هنوز کودک به نظر می‌آمد. در این هنگام، دزدی را آوردند که محکوم به سرقت شده بود. پس از آن که از نظر شرعی برای معتصم ثابت شد که وی سارق و مجرم است، رو به فقهای حاضر در جلسه کرد و حکم سارق را از آنان جویا شد. همه فقها به اجماع گفتند که باید دستش قطع شود چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا﴾^۲؛ «دست مرد و زن سارق را قطع کنید به سزای کاری که کرده‌اند»، اما در این که از کجا قطع شود اختلاف نظر پیش آمد. بعضی از فقهاء از جمله ابو داود گفت: از ساعد قطع می‌شود؛ چون خداوند در آیه تیمم می‌فرماید: ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾^۳؛ «پس، صورتها و دست‌هایتان را مسح

۱. یک روزنامه ایرانی، به تاریخ ۲۷ / جمادی الثانی / ۱۴۰۱ هـ.

۲. مائده / ۳۸.

۳. نساء / ۴۳.

کنید». در این جا قرآن کلمه «دستها» را مطلق آورده ولی مرادش ساعد است. جمعی دیگر از فقها گفتند: از آرنج قطع می شود؛ چون خداوند در آیه وضو می فرماید: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ^۱؛ صورت هایتان و دست هایتان را تا آرنج بشویید»، کلمه «دستها» را مطلق آورده و مرادش آرنج است.

امام جواد علیه السلام سکوت اختیار کرده بود و چیزی نمی گفت و هیچ یک از این نظرات را تأیید نکرد. معتصم که دید امام هیچ یک از این اقوال را تأیید ننمود، انتظار نظر سومی را از آن حضرت داشت، لذا رو به امام کرد و گفت:

تو چه می گویی؟ پسر عمو؟!

امام فرمود: گفتند و شنیدی.

معتصم گفت: باید نظرت را بگویی. نظرت چیست؟

امام فرمود: حال که چاره ای نیست، باید بگوییم که همه این ها در سنت اشتباه کردند. باید از بند آخر انگشتان قطع شود، و کف دست باقی بماند.

معتصم گفت: به چه دلیل؟

امام فرمود: به دلیل این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سجده بر هفت عضو بدن است: صورت، و دو دست، و دو زانو، و دو انگشت شصت پا». بنابراین، چنانچه دست از ساعد یا آرنج قطع شود، دیگر دستی برای سجده کردنش باقی نمی ماند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿وَ أَنْ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ﴾؛ «همانا سجده گاهها از آن خداست» و منظور، این اعضای هفتگانه است ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۲؛ «پس، کسی را با خدا نخوانید»، و آن چه از آن خداست، قطع نمی شود.

معتصم از این پاسخ خوشش آمد و دستور داد دست آن سارق را از بند انگشتان قطع کنند و کف دست بماند»^۳.

۱. مائده / ۶.

۲. جن / ۱۸.

۳. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۲۵۲-۲۵۳، ب ۴، ح ۳۴۶۹۰.

قال رسول الله ﷺ :

«...فمن ترك مالا فلورثته ومن ترك ديناً فعلي*؛ هرکه مالی برجای نهد از آن وارثان اوست ، و هرکه مقروض بمیرد پرداخت آن به عهده من است.»

سیاست اسلام در زمینه تأمین اجتماعی

* وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۲۴، ب ۳، ح ۲۳۹۶۹.

سیاست اسلام در زمینه تأمین اجتماعی

در تأمین اجتماعی اسلام، عشق به انسانیت در رأس آن قرار دارد. و لذا، چون اسلام از زاویه انسانیت می‌نگرد، این تأمین سازگار با انسانیت و عمیقاً فضیلت‌آمیز است و قطعاً تاریخ پیش از اسلام و تمدن‌های پس از اسلام تا کنون تأمین اجتماعی به عمق تأمین اجتماعی اسلام را ندیده است.

اسلام می‌گوید: هر شخصی فوت کند و بدهکار باشد پیشوای مسلمانان موظف است بدهیهای او را پرداخت کند، و هرکس فوت کند و مال و ثروتی از خود باقی گذارد همه آن دارایی متعلق به وارثان اوست، و چیزی از آن، برای حاکم مسلمین نیست.

آیا حتی در بزرگترین تمدن‌ها چنین تأمین اجتماعی سراغ دارید؟
قطعاً، نه.

انبوه نصوص دینی

در میان نصوص شریعت اسلام شمار انبوهی روایت در این باب آمده است، و این خود نشانگر میزان توجه اسلام به این بُعد مهم اجتماعی می‌باشد؛ چراکه این گونه احادیث بارها از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده است.

متون زیر را با هم می‌خوانیم:

احادیث نبوی

امام جعفر صادق علیه السلام ششمین امام از اهل بیت علیهم السلام، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «أنا أولى بكل مؤمن من نفسه، وعليّ علیه السلام أولى به من بعدي^۱؛ من بر هر مؤمنی از خود او ولایت بیشتری دارم، و بعد از من علی علیه السلام اولی به اوست».

عرض شد: معنای این فرمایش چیست؟

فرمود: معنایش این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «مَنْ تَرَكَ دِينًا، أَوْ ضِياعاً فَعَلِيّ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلورثته^۲؛ هرکس [بمیرد و] از خود بدهی یا عائله‌ای [بی سرپرست] بر جای نهد بر عهده من است، و هرکس مالی بر جای نهد متعلق به وارثان اوست».

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها چیزی که سبب گردید عامهٔ یهود اسلام آورند، همین سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چون خیالشان از جانب خود و عائله‌شان [حتی پس از مرگشان] آسوده شد».

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردی که مدیون بود نماز [میّت] نمی خواند. روزی جنازه‌ای آوردند، فرمود: آیا میّت شما دینی دارد؟ عرض کردند: بله، دو دینار. فرمود: خودتان بر مرده‌تان نماز بخوانید.

قتاده گفت: پرداخت آن را به عهده می‌گیرم ای رسول خدا.

جابر گوید: در این هنگام، پیامبر بر او نماز خواند. پس از آن که خدا به پیامبرش گشایش داد، فرمود: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلورثته، وَمَنْ تَرَكَ دِيناً فَعَلِيّ^۳؛ من به مؤمنان سزاوارتر از خود آنها هستم. بنابراین، هرکس بمیرد و مالی بر جای نهد، از آن وارثان اوست. و هرکس بدهی بر جای نهد [ادای آن] بر عهده من است».

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آورده است که آن

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۴۰، سوره احزاب، ح ۲۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۶ «باب ما يجب من حق الامام علی الرعية و حق الرعية علی الامام»، ح ۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۵۱، باب ۳، ح ۳، به نقل از خلاف.

حضرت می فرمود: «هر طلبکاری بدهکار خود را نزد حاکمی از حاکمان مسلمانان ببرد و برای حاکم روشن شود که بدهکار در عُسرت است، دین از گردن او برداشته می شود و به عهده حاکم مسلمانان قرار می گیرد و باید آن را از بیت المال مسلمین بپردازد»^۱.

در احادیث ائمه طاهرين عليهم السلام

از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَتَرَكَ دَيْنًا، فَعَلَيْنَا دَيْنَهُ، وَإِلَيْنَا عِيَالُهُ، وَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلُورِثْتَهُ»^۲؛ هرکس بمیرد و بدهی داشته باشد پرداخت بدهی او به عهده ماست، و تأمین عائله اش با ماست. و هرکس بمیرد و مالی بر جای نهد از آن وارثان اوست». از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب عليه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله هیچ گاه از منبرش فرو نمی آمد مگر آن که می فرمود: «مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلُورِثْتَهُ، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا، فَعَلَيْيَّ»^۳؛ هرکس بمیرد و مالی بر جای نهد آن مال از آن وارثان اوست، و هرکس قرضی یا عائله ای بر جای نهد [ادا و تأمین آنها] بر عهده من است».

کلینی و طوسی رضی الله عنهما از امام کاظم عليه السلام روایت کرده اند که فرمود: «هرکس این روزی را از راه حلالش طلب کند تا به وسیله آن خودش و خانواده اش را تأمین نماید همچون مجاهد در راه خدای عزوجل است، و اگر در مانده شد، با ضمانت خدا و رسول او به اندازه خرجی خانواده اش قرض کند. اگر مُرد و قرضش را ادا نکرد، امام باید آن را بپردازد، و اگر نپردازد گنااهش به گردن اوست»^۴.

نیز آن دو بزرگوار به سند خود، از امام صادق عليه السلام آورده اند که فرمود: «الإمام يقضي عن المؤمنين الديون»^۵؛ امام بدهیهای مؤمنان را پرداخت کند».

شیخ طوسی - رحمة الله عليه - به سندش از امام باقر عليه السلام آورده است که: عطاء به آن

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۴، سوره بقره، احکام الربا.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۴۷-۲۴۸، ب ۳، ح ۳۲۹۳۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۰۷، ب ۲، ح ۲۱۱۵۸.

۴. کافی، ج ۵، ص ۹۳، باب الدین، ح ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۴، ب ۸۱، ح ۶.

۵. کافی، ج ۵، ص ۹۴، باب الدین، ح ۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۴، ب ۸۱، ح ۴.

حضرت عرض کرد: قربانت گردم، من مقداری قرض دارم و هرگاه به یاد آن می‌افتم حالم دگرگون می‌شود. فرمود: عجباً! مگر نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ در خطبه‌هایش فرمود: هرکس [بمیرد و] عائله‌ای بر جای نهد تأمین آنها بر عهده من است، هرکس بدهی بر جای نهد پرداخت آن بر عهده من است، و هرکس مال و ثروتی بر جای نهد از آن خانواده‌اوست. پس، ضمانت رسول خدا ﷺ در زمان مماتش همچون ضمانت او در زمان حیاتش می‌باشد. و ضمانت او در زمان حیاتش همانند ضمانت او در زمان مماتش می‌باشد.

مرد عرض کرد: راحت‌م نمودی، خدا مرا فدایت گرداند.^۱

عیاشی در تفسیرش آورده است که مردی از اهالی جزیره به ابوالحسن الرضا علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿فَنظَرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ...﴾^۲؛ «پس، مهلتی تا گشایشی».

به من از این مهلتی که خداوند فرموده است، خبر دهید که آیا اندازه‌ای دارد که به این معسر داده شود و تا آن زمان صبر شود، در حالی که مال فلان آدم را گرفته و خرج خانواده‌اش کرده و نه زراعتی دارد که منتظر درو آنها ماند، نه طلبی که منتظر سررسیدش بود، و نه مال‌التجاره‌ای در سفر که چشم به راه آمدنش ماند. حضرت فرمود: «آری، آن قدر مهلت می‌دهد که خبر [اعسارش] به امام برسد، و امام بدهی او را از سهم بدهکاران می‌پردازد»^۳.

شیخ صدوق رحمته الله در «معانی الاخبار»، به سندش از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و فرمود: هرکس (بمیرد و) بدهی یا عائله‌ای بی‌سرپرست بر جای نهد، به عهده من است و نزد من آیند، و هرکس مالی بر جای نهد، آن مال از آن وارثان اوست. بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله، از پدران و مادران آنها به ایشان سزاوارتر

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۱، ب ۸۴، ح ۱۱.

۲. بقره / ۲۸۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، سوره بقره، ح ۵۲۰.

بود، و (حتی) از خودشان هم بر آنان ولایت بیشتری داشت. بعد از ایشان، امیرمؤمنان علیه السلام این حکم را داشت، و از همان وظیفه و اختیاری برخوردار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود^۱.

شیخ مفید (رضوان الله علیه) در «امالی» خود، به سندش از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفت؛ رخسار مبارکش تغییر کرد و رنگش روشن شد، بعد رو به مردم کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان! بعثت من و قیامت همانند این دو [انگشت من] است... ای مردم! هرکس بمیرد و مالی بر جای نهد از آن خانواده و وارثان اوست، و هرکس یتیمی یا عائله بی سرپرستی بر جای نهد [تأمین آنها] بر عهده من است و نزد من آیند»^۲.

از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «اگر کسی از شخصی طلبکار باشد و آن شخص نتواند بدهی خود را پرداخت کند، چنانچه پولی را که گرفته با اسراف و یا در معصیت خرج نکرده باشد، طلبکار باید به او مهلت بدهد تا آن که خداوند وی را روزی کند و قرضش را بدهد، و اگر امام دادگر وجود داشت او موظف است بدهی آن شخص را پرداخت کند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس [بمیرد و] مالی از خود بر جای نهد از آن ورثه اوست، و هرکس بدهی یا عائله بی سرپرستی بر جای نهد بر عهده من است و نزد من آیند. آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله ضمانت کرده، امام موظف به انجام آن است»^۳.

این یکی از بندهای «تأمین اجتماعی» در اسلام است که نشانگر عمق انسانگرایی و انسان دوستی در اسلام و بویژه در این نظام خاص [تأمین اجتماعی] است. درست برعکس کاری که تعدادی از نظامهای دنیای متمدن و پیشرفته امروز می کنند و بر ارث مالیات می بندند و اما در مقابل، اگر شخصی بمیرد و بدهکاری

۱. معانی الاخبار، ص ۵۲ «باب معانی اسماء النبی و اهل بیته علیهم السلام»، ح ۳.

۲. امالی مفید، ص ۱۸۷-۱۸۸، مجلس ۲۳، ح ۱۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۰۰، ب ۹، ح ۱۵۷۲۳.

داشته باشد، نظام، هیچ‌گونه تعهدی نسبت به پرداخت چیزی از بدهی او ندارد. روشن است که چنین نظام‌هایی چقدر در از هم پراکندن جامعه و از بین بردن همیاری میان افراد و گروه‌ها تأثیر دارد؛ زیرا دیگر کسی تضمینی ندارد که به شخص تنگدست و نیازمند چیزی قرض بدهد؛ چون اگر بدهکار، بمیرد چه کسی پرداخت دیون او را به عهده می‌گیرد؟

در چنین نظام‌هایی چه کسی به نیازمندان و تهیدستان قرض می‌دهد؟
آیا در این نظام‌ها تأمین اجتماعی مثل اسلام وجود دارد؟

قال رسول الله ﷺ:

«من أحيأ أرضاً ميتة فهي له، قضاء من الله ورسوله*؛
هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند آن زمین از آن اوست،
این حکمی است از جانب خدا و پیامبرش.»

سیاست اسلام در زمینه عمران و کشاورزی

* کافی، ج ۵، ص ۲۸۰، باب فی احیاء ارض الموات، ح ۶.

سیاست اسلام در زمینه عمران و کشاورزی

اسلام برای توسعه عمران و آبادانی و کشت و کار، یعنی در زمینه‌ای که فراز یا فرود دولت و مملکت به آنهاست، سیاست حکیمانه‌ای اتخاذ نموده است. این سیاست عبارت است از تملیک اراضی به کسی که با ساخت و ساز، یا کشاورزی، یا ایجاد قنات، یا حفر چاه یا ساخت کارخانه و کارگاه و امثال این‌ها، آنها را آباد کند؛ و همچنین تشویق به کار و کشاورزی، و داشتن خانه‌های وسیع و غیره. مثلاً از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «من أحيأ أرضاً ميتة فهي له، وليس لعرق ظالم حق^۱؛ هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند، آن زمین متعلق به اوست، و کسی حق ندارد آن را از او غصب کند».

نیز فرمود: «من أحاط حائطاً على أرض، فهي له^۲؛ هرکس زمینی را دیوار کشی کند آن زمین تعلق به او دارد».

و نیز فرمود: «من سبق إلى ما لا يسبقه إليه المسلم، فهو أحق به^۳؛ هرکس پیش از مسلمان دیگری دست روی چیزی بگذارد، او به آن سزاوارتر است».

بنابراین، وقتی انسان ببیند که زمین‌ها قابل تصرف است و بدون پرداخت هیچ بهایی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۱، ب ۱، ح ۲۰۹۰۲.

۲. عوالمی الآلئی، ج ۳، ص ۱۸۰، ق ۲، باب احياء الموات، ح ۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۱-۱۱۲، ب ۱، ح ۲۰۹۰۵.

می‌توان آنها را در اختیار گرفت، و آزاد است که هر چه می‌خواهد بسازد یا بنا کند، و نه مالیاتی بر عهده اوست و نه نیاز به گرفتن اجازه و پروانه‌ای دارد، و نه رفت و آمدی، و نه مخالفت و ممانعتی در کار است، و نه هزار و یک قید و بند دیگر؛ طبیعی است که به کسب و کار پردازد، یا کاری بکند، یا اختراعی بنماید، یا صنعتی بسازد، یا خانه‌سازی کند، یا به کشت و کار و زراعت پردازد و...

بدین سان، کشور آباد از ابنیه و مزارع و صنایع و اختراعات می‌شود و مملکت توسعه می‌یابد و ترقی و پیشرفت می‌کند.

در این جا سخنان جرجی زیدان درباره شکوفایی معماری و کشاورزی در جهان اسلام را، در زمانی که اسلام - و لوبه طور نسبی - بر آن حکومت می‌کرد، نقل می‌کنیم:

رونق شهرسازی

«اما بسیاری از شهرهای اسلامی، بویژه عراق یا سواد^۱ و بالاحص بغداد و بصره و کوفه و سایر شهرهای عراق، در مقایسه با وضعیتی که در عهد دولت اسلامی داشتند ویرانه گشتند».

بنا به وصف اصطخری^۲ از شهر «بصره»، این شهر نیز همانند بقیه عراق آن روزگار، آباد بوده است. او می‌گوید: «بصره شهر بزرگی است. این شهر در روزگار عجم وجود نداشت بلکه مسلمانان آن را ساختند، و در آن آبی جز آب رودخانه‌ها وجود ندارد».

یکی از مورخان گفته است که در زمان بلال بن ابی بردة، رودها و جویبارهای بصره شمارش شد، تعداد آنها از یکصد و بیست هزار فراتر رفت. در این شهرها قایقرانی می‌شد. من این تعداد را باور نکردم تا آن که خودم بسیاری از آنها را دیدم،

۱. عراق را به دلیل وفور زراعت در آن به طوری که از شدت سرسبزی به سیاهی می‌زد، «ارض سواد» [سرزمین سیاه] می‌گفتند.

۲. یکی از مورخان قرن چهارم هجری.

و گاه در فاصله یک تیررس، تعدادی نهر کوچک می دیدم که در همه آن‌ها قایقرانی می شد، و هر نهری نامی داشت که به شخصی که آن را حفر کرده بود یا به ناحیه‌ای که در آن می ریخت نسبت داده می شد. با مشاهده این وضع، دیگر بعید ندانستم که در طول و عرض این مسافت آن تعداد نهر وجود داشته باشد.

جرجی زیدان، سپس، می گوید: مساحتی که در آن یکصد و بیست هزار نهر یا کانال ایجاد می شود، حدس بزنید که جمعیت آن چقدر می تواند باشد؟ این برای مردم روزگار ما باورنکردنی است اما - به هر حال - نشانگر آبادانی آن سرزمین است. زیدان می افزاید:

«بغداد که دیگر جای خود داشت... اصطخری مشاهدات خود از این شهر را - در سده چهارم هجری - چنین نوشته است: کاخ‌ها و باغ‌های خلافت از بغداد تا نهرین، به مسافت دو فرسنگ، یک دیوار دارد و از نهرین به شطّ دجله وصل می شوند و از آن جا، این بنا، به دارالخلافه متصل می گردد و در ساحل دجله تا الشماسیه حدود پنج میل^۱ پیش می رود و به موازات الشماسیه در کرانه غربی، الحرییه قرار دارد و در حاشیه دجله تا آخر کرخ ادامه می یابد...»

زیدان، سپس می گوید: «این آبادانی کجا و بغداد ویرانه پس از فروپاشی کجا؟» و می افزاید: «شهر دمشق و دیگر شهرهایی که امروز^۲ به ضعف و ناتوانی افتاده‌اند نیز همین وضع را داشتند. در آن روزگار (یعنی: در حکومت اسلامی) شهرهای دیگری هم وجود داشتند که در اوج عظمت خود بودند اما امروز تنها نامی از آنها بر جای مانده است؛ شهرهایی چون فسطاط در مصر، کوفه در عراق، قیروان^۳ در افریقا، بصری در حوران، و جز اینها»^۴.

۱. میل اسلامی چهار هزار گز است، یعنی تقریباً برابر با دو هزار متر.

۲. مقصود بعد از جنگ جهانی اول، و تسلط کفار بر کشورهای اسلامی است.

۳. البته این روزها، قیروان دوباره رونق گرفته است.

۴. تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۹.

این در رابطه با آبادانی و شهرسازی.

رونق کشاورزی

کشاورزی نیز از رونق بی نظیری برخوردار بود، حتی نسبت به این روزگار ما که کشاورزی تسهیل شده و ماشین‌های حفّاری چاه آب و بذرپاشی و درو و خرمن‌کوبی و غیره ساخته شده‌اند.

عراق را «ارض السواد» می‌گفتند؛ چون انسان به هرکجای این سرزمین که می‌رفت یا فرود می‌آمد تا جایی که چشمش کار می‌کرد مزرعه و کشت و زرع می‌دید. کسانی که به وصف مزارع عراق پرداخته‌اند، می‌گویند: در عراق حتی یک جریب زمین کشت ناشده یافت نمی‌شود.

مصر نیز در عهد حکومت اسلامی پر زراعت و حاصلخیز بود. مقریزی - یکی از مورخان - می‌گوید: «هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۷ ه. به عبدالله بن حجاب کارگزارش در امر خراج مصر دستور داد آن جا را مسّاحی کند. او مصر را مسّاحی کرد و مساحت زمین‌های کشاورزی آن، که نیل آبیاری می‌کند به سی میلیون جریب بالغ می‌شد». جرجی زیدان می‌گوید: در صورتی که مساحت اراضی کشاورزی درّه نیل در سال ۱۹۱۴ م، با وجود توجه خاص دولت به آبادانی و کشت و زرع آن، از شش میلیون جریب فراتر نمی‌رفت....

او سپس می‌افزاید: علتش این است که مساحت مصر [در آن ایام]، شامل واحه‌های صحرای لیبی و زمین میان نیل و دریای سرخ از یک سو و بحرالروم (دریای مدیترانه) از سوی دیگر، تا العریش بیش از چهارصد هزار میل مربع بود، یعنی چیزی برابر با ۱۸۷ میلیون جریب، بنابراین، تعجبی ندارد که سی میلیون جریب آن آباد باشد.

زیدان ادامه می‌دهد: این آبادانی در شهرهای بزرگ اسلامی در اندلس، مانند قرطبه و غرناطه و طلیطله، و شهرهای بی‌شماری در عراق و شام نیز وجود داشت؛

شهرهایی که در آن روزگار شهرهای بزرگی بودند اما اکنون روستاهای کوچکی هستند^۱. این شواهد، اگرچه تصویر تفصیلی از آبادانی و کشاورزی در سرزمین‌های اسلامی آن ایام به دست نمی‌دهد، اما می‌تواند نمونه‌ای از آن باشد. این انحطاط و عقب‌گرد در زمینه کشاورزی و معماری در دول اسلامی، معلول کنار زدن اسلام از صحنه حکومت و مدیریت، و جایگزینی قوانین غیر اسلامی به جای قوانین اسلام، و قرار دادن قید و بندهای سنگین بر کشاورزی و معماری و بستن انواع مالیاتهاست.

اگر نظامات و قوانین اسلامی، امروز به اریکه حکومت باز گردند، و اراضی در اختیار کسانی قرار گیرد که آن‌ها را آباد و احیا می‌کنند، و قوانین جدید، و مالیات‌های کمرشکن کنار نهاده شوند، بیگمان بار دیگر آن آبادانی و معماری فراگیر و آن کشاورزی که همه عالم را پر کرده بود، بر کشورهای اسلامی حاکم خواهد شد، و در سایه این دو عنصر، دولت اسلامی در همه ابعاد و جنبه‌ها پیشرفت خواهد کرد و شکوفا خواهد شد، و به ثروتمندترین و مترقی‌ترین کشور دنیا تبدیل خواهد گشت^۲.

۱. تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۲. برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به کتاب اصلاحات ارضی در اسلام، از همین نگارنده.

﴿ لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ ﴾*؛

« خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیدند

باز نمی‌دارد... ».

سیاست اسلام در روابط بین‌المللی

سیاست اسلام در روابط بین‌المللی

اسلام برای تحکیم روابط دیپلماتیک، و دوستی با همه کشورها، حتی کشورهای کافر، قانونی وضع کرده است. اسلام داشتن روابط دیپلماتیک و دوستانه با کفار که مسلمانان را آزار نرسانده‌اند تجویز نموده و با کفاری که مسلمانان را آزار می‌رسانند نهی کرده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١﴾؛ «خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. بلکه خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در کار دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده‌اند، و هرکس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.».

بنابراین، مسلمانان حق ندارند با دولت‌های کافری که مردم مسلمان را از خانه‌هایشان بیرون و آواره کرده‌اند - مانند اسرائیل - روابط برقرار کنند. اما با دولت‌های کافر بی‌طرف اشکالی ندارد که مسلمانان با آن‌ها رابطه برقرار کنند، روابط دوستانه داشته باشند، و به آنان کمک و نیکی کنند.

آیه مذکور درباره «خزاعه» و «بنی مدلیج» نازل شد. آنان با رسول گرامی اسلام ﷺ مصالحه کردند که با مسلمانان نجنگند و به دشمنان آن‌ها هم کمک نکنند.^۱ بنابراین، مسلمانان با این دو قبیله روابط برقرار کردند و به میان آن‌ها می‌رفتند و کمک و مساعدت و صحبت می‌کردند. و این برخاسته از پیوند جهانی است که اسلام میان انسان‌ها قرار داده است؛ چرا که، به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام انسان‌ها هم‌نوع یکدیگرند. آن حضرت می‌فرماید:

«فانهم صنفان: إما أخ لك في الدين، وإما نظير لك في الخلق»^۲؛ مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند، و یا هم‌نوع تو».

مسلمانان با کسانی که به جنگ ایشان برخاستند و آن‌ها را از خانه و کاشانه‌شان بیرون نکردند، قطع رابطه نمودند. اما چنانچه به ضدیت با مسلمانان برخیزند آن‌گاه مسلمانان، به عنوان دفاع، با آن‌ها قطع رابطه می‌کنند و بدین وسیله از خود دفاع می‌نمایند، تا به کفار سزای اعمالشان را بچشانند.

رفتار رسول خدا ﷺ با کفار، اعم از مشرکان و نصارا، بهترین الگو برای هر نظام اسلامی است که در جهان روی کار آید. خدای متعال در این باره می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۳؛ «هر آینه برای شما در رسول خدا

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳ «ومن کتاب له علیه السلام کتبه للأشتر النخعی لما ولّاه علی مصر واعمالها».

۳. احزاب / ۲۱.

الگوی نیکویی است، برای کسی که به خدا و آخرت امید دارد و خداوند را بسیار یاد کند».

علاوه بر این، در سوره ممتحنه و دیگر سوره‌های قرآن کریم آیاتی راجع به این موضوع آمده است که در این جا چند نمونه از این آیات را به همراه تفسیر مختصری از آن‌ها، بر اساس تفسیر «مجمع البیان»، می‌آوریم؛ چرا که بیانگر گوشه‌ای از چگونگی روابط بین‌الملل در قرآن کریم است.

اسلام مقدم بر خویشاوندی

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ بُرَاءُ مِنَّا وَاللَّهُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ... ﴿۱﴾؛ «روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند. [خدا] میانتان جدایی می‌اندازد، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست. قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز در سخن گفتن ابراهیم که به [نا] پدر [ی] خود [گفت:] حتماً برای تو آمرزش می‌خواهم».

«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ» یعنی: صاحبان ارحام شما، و به عبارت دیگر یعنی خویشاوندان شما. «وَلَا أَوْلَادُكُمْ» یعنی: مبادا خویشاوندان شما و یا فرزندانان که در

مکه هستند باعث شوند که شما به پیامبر ﷺ و مؤمنان خیانت ورزید؛ زیرا این‌هایی که به خاطر آنان معصیت خدا کنید هرگز به سود شما نمی‌آیند. «یوم القيامة یفصل» الله «بینکم» یعنی اهل ایمان و طاعت را به بهشت می‌برد و اهل کفر و معصیت را به آتش، و در آن روز شما را از یکدیگر جدا می‌سازد، و مؤمن در بهشت خویشاوند کافر خود را در آتش مشاهده می‌کند.

آن‌گاه، خدای سبحان، ابراهیم علیه السلام را در ترک دوستی با کافران مثال می‌زند و می‌فرماید: «فقد کانت لکم أسوة حسنة» یعنی الگوی نیکو «فی ابراهیم» خلیل الله «والذین معه» یعنی کسانی که به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند «اذ قالوا لقومهم» یعنی کفار «اتأبرأوا منکم» و با شما دوستی نمی‌ورزیم «ومما تعبدون من دون الله» یعنی: و همچنین از بت‌هایی که می‌پرستید بیزاریم، «کفرنا بکم» یعنی: ما به دین شما بی‌اعتقادیم و معبود شما را منکریم، «وبدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء ابدًا» بنابراین میان ما و شما دوستی و پیوند دینی وجود ندارد «حتی تؤمنوا بالله وحده» یعنی: به یگانگی خداوند باور آورید و تنها او را پرستید، «الا قول ابراهیم لأبیه لا استغفرن لک» یعنی: در همه کارهای ابراهیم به او اقتدا کنید مگر در این سخن او که در آن به او اقتدا نکنید [و چنین سخنی برای پدران‌تان به زبان نیاورید] چون حضرت ابراهیم علیه السلام به پدرش قول داده بود که اگر ایمان بیاورد برایش از خداوند آمرزش بطلبد اما وقتی معلوم شد که او هم دشمن خداست حضرت از وی بیزاری جست.^۱

الگو گرفتن از پامردی ابراهیم علیه السلام

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ
وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُمْ مَّوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ *﴾

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴۷-۴۴۸.

لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾؛ «قطعاً برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا و روز واپسین امید می‌بندد، و هرکس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی‌نیاز ستوده [صفات] است، امید است که خدا میان شما و میان کسانی از آنان که [ایشان را] دشمن داشتید دوستی برقرار کند و خدا تواناست، و خدا آمرزنده مهربان است. [اما] خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. بلکه خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در کار دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده‌اند، و هرکس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

خدای سبحان در این آیات مجدداً به ذکر الگو می‌پردازد و می‌فرماید: «لقد كان لكم فيهم» یعنی: در ابراهیم و کسانی که به او ایمان آوردند «اسوة حسنة» یعنی الگوی نیکوست. علت آن که دوبار از «الگو» یاد کرده آن است که موضوع هر یک مستقل از دیگری است. در مورد دوم توضیح می‌دهد که ابراهیم و پیروانش از لحاظ امیدواری به ثواب خدا و حسن عاقبت الگو هستند، و در مورد دوم آنها را در دشمنی با کفار الگو معرفی می‌کند. جمله «لمن كان يرجو الله واليوم الآخر» بدل از «لكم» است و این، اصطلاحاً، بدل جزء از کل می‌باشد. مثل آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۲؛

۱. ممتحنة / ۶-۹.

۲. آل عمران / ۹۷.

[که «من» بدل از «الناس» است و بدل جزء از کل می باشد]. آیه توضیح می دهد که این الگو بودن برای کسی است که از خدا و از کیفر آخرت (والیوم الآخر) بیم دارند. بعضی گفته اند: یعنی به پاداش خدا و آنچه خداوند در آخرت می دهد امید بسته اند. «ومن یتولّ» یعنی: هرکس از این اقتدا کردن به ابراهیم علیه السلام و پیامبران علیهم السلام و مؤمنان و هم‌رهان آنان روی گرداند به بخت خویش پشت پا زده و از آنچه سودش به او می رسد روی گردانیده است. البته این توضیح حذف شده است چون کلام بعدی آن دلالت دارد: «فانّ الله هو الغنی الحمید» یعنی: خداوند به کسی نیازی ندارد و همه کارهایش پسندیده است. بنابراین، اعراض شخص به او زیبایی نمی زند بلکه به خود شخص ضرر می رساند. «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم» یعنی: خداوند شما را از مراد و نیکی کردن و رفتار عادلانه با کسانی که بر ترک قتال با شما پیمان بسته اند و به پیمانشان متعهدند نهی نمی کند: «ان تبروهم وتقسطوا الیهم» یعنی: در وفای به عهدی که میان شما و آنهاست عادلانه برخورد کنید «ان الله یحبّ المقسطین»، یعنی: عادلان را دوست دارد. سپس می فرماید: «انّما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین» یعنی: از اهالی مکه و دیگران، «واخرجوکم من دیارکم» یعنی: خانه‌ها و املاکتان، «وظاهروا علی اخراجکم» یعنی: کسانی که آن‌ها را در این کار کمک و حمایت کردند و آن‌ها عبارت بودند از توده مردم و پیروان که رؤسای خود را در باطل کمک رساندند: «ان تولّوهم» یعنی: خدا شما را از دوستی و رفاقت و محبت با آنان نهی می کند. به عبارت دیگر: مکاتبات شما با آنها و فاش کردن راز مؤمنان، در واقع، دوستی با ایشان است، «ومن یتولّهم» یعنی: هرکس از شما که با آنان دوستی ورزد و یاریشان دهد «فأولئک هم الظالمون» و سزاوار آن عذاب دردآور هستند^۱.

زنان مؤمن مهاجر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴۹ - ۴۵۱.

اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَارِ وَسَلُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید. خدا به ایمان آنان داناتر است. پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید، دیگر ایشان را به سوی کافران باز نگردانید: نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن [مردان] بر این زنان حلال. و هرچه خرج [این زنان] کرده‌اند به [شوهران] آنها بدهید، و بر شما گناهی نیست که -در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید - با ایشان ازدواج کنید، و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید [و پایبند نباشید] و آنچه را شما [برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند] خرج کرده‌اید، [از کافران] مطالبه کنید، و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند [از شما] مطالبه کنند. این حکم خداست [که] میان شما داوری می‌کند، و خدا دانای حکیم است. و در صورتی که زنی از همسران شما به سوی کفار رفت [و کفار مهر مورد مطالبه شما را ندارند] و شما غنیمت یافتید، پس به کسانی که همسرانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید، و از آن خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید».

پس از آن که خدای سبحان ارتباط و پیوند دوستی میان مسلمانان و کافران را قطع کرد، به بیان حکم زنان هجرت کننده و شوهران آنها می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ﴾ یعنی ایمان آنان را بیازمایید و

مشخصات ایمان آوردن را در آنان بجوید. خداوند این زنان را، پیش از آن که ایمان آورند، مؤمن نامیده است؛ زیرا که به ایمان اعتقاد داشتند، ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾ یعنی: شما با آزمودن به ظاهر ایمان آوردن آنها پی می برید ولی خدا حقیقت ایمان آنها را می داند و از ایمان قلبی ایشان اطلاع دارد. ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ﴾ یعنی: در ظاهر، ﴿فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾ یعنی: آنان را به کافران برنگردانید، ﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ این قسمت از آیه دلالت بر آن دارد که با مسلمان شدن آن زنان، میان آنها و شوهرانشان جدایی حاصل می شود هر چند شوهر مشرک طلاقش نداده باشد، ﴿وَأَتَوْهُنَّ مِمَّا أَنْفَقُوا﴾ یعنی: مهریه ای که شوهران کافرشان به آن زنان داده اند به شوهرانشان بدهید، ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ یعنی: شما مردان مسلمان می توانید با پرداخت مهریه این زنان مهاجر، با ایشان ازدواج کنید؛ چرا که با اسلام آوردن این زنان خود به خود از شوهرانشان طلاق یافته اند، ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ﴾ یعنی: زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید. «عصمت» در اصل به معنای «منع» و نگهداری است. از آن جهت در این آیه شریفه از نکاح به «عصمت» تعبیر شده که منکوحه در پناه و نگهداری شوهر است، ﴿وَأَسْأَلُوا مِمَّا أَنْفَقْتُمْ﴾ یعنی: اگر زنی از شما مرتد شد و به کفار هم پیمان شما پیوست، چنانچه آن زن را نگه داشتند و به شما برنگرداندند، مهریه ای را که خرج او کرده اید از ایشان مطالبه کنید، همچنان که آن کفار وقتی زنانشان به سوی شما هجرت می کنند مهریه ایشان را از شما مطالبه می کنند: ﴿وَلَيْسَ لَكُمُ الْمَسْئَلَةُ مِنْ مِثْلِهَا﴾ یعنی: آنچه خدا در این آیه ذکر کرده است ﴿حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ یعنی: آن حکم خداست و خدا به همه چیز داناست «حکیم» و در کاری که می کند و دستوری که می دهد حکیمانه عمل می کند.

چون این آیه نازل شد، مؤمنان به حکم خدا گردن نهادند و طبق فرمان او، مهریه ای را که مشرکان به زنانشان داده بودند به آنها پرداختند، اما مشرکان حاضر نشدند به این فرمان خداوند، یعنی پرداخت مهریه زنان کافر مسلمانان، گردن نهند.

لذا این آیه نازل شد: ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ﴾ یعنی: یکی از همسرانتان، ﴿إِلَى الْكُفَّارِ﴾ یعنی: مرتد شد و به کفار پیوست، ﴿فَعَاقِبْتُمْ﴾ یعنی: جنگیدید و از کفار به غنیمتی دست یافتید ﴿فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ﴾ یعنی: به مؤمنانی که همسرانشان به کفار پیوسته‌اند، بدهید ﴿مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا﴾ یعنی: از همان غنایم به عنوان مهریه‌ای که به زنانشان پرداخت کرده‌اند، پرداخت کنید. همچنین به کسی که همسرش به کسانی که با شما هم‌پیمان هستند، ملحق شده‌اند و آنان در پرداخت مهریه او به شما عهدشکنی می‌کنند، از آن غنیمت پرداخت کنید و حق او را به طور کامل بدهید. ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ یعنی: از نافرمانی خداوندی که به او ایمان آورده‌اید بپرهیزید، و از فرمان او تجاوز نکنید.

گفته‌اند: کلّ زنان مؤمن مهاجری که از اسلام برگشتند و به مشرکان پیوستند، شش نفر بودند:

۱. ام حکم دختر ابوسفیان و همسر عیاض بن شداد فهری.
 ۲. فاطمه دختر ابی‌امیه بن مغیره و خواهر ام سلمه و همسر عمر بن خطاب. زمانی که عمر خواست هجرت کند، او حاضر به هجرت نشد و از اسلام برگشت.
 ۳. بروع، دختر عقبه و همسر شماس بن عثمان.
 ۴. عمده، دختر عبد العزی بن فضله و همسر عمر بن عبدود.
 ۵. هند، دختر ابوجهل بن هشام و همسر هشام بن عاص بن وائل.
 ۶. کلثوم، دختر جرول و همسر عمر.
- رسول خدا ﷺ مهریه همه این‌ها را از غنایم به شوهرانشان داد^۱.

نفی هرگونه استعمار

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۵۳-۴۵۵.

الْآخِرَةِ كَمَا يَسَّ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم گرفته است به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت قطع امید کرده‌اند، همان گونه که کافرانِ اهل گورها قطع امید نموده‌اند».

پس از آیات پیش گفته، خداوند مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی: یهود و کافران را به دوستی مگیرید. توضیح آن که گروهی از مسلمانان تهیدست، اخبار مسلمانان را به یهودیان گزارش می‌کردند و از این طریق با آنان پیوند برقرار می‌کردند و از محصولات زراعی آنان به نوایی می‌رسیدند. خداوند جنگجویان مسلمان را از این کار نهی کرد و فرمود: ﴿قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ﴾ یعنی: از پاداش آخرت نومید شدند ﴿كَمَا يَسَّ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾ یعنی: یهودیان با آن که می‌دانستند محمد ﷺ راست می‌گوید و واقعاً پیامبر است، او را تکذیب کردند، و بدین سبب، از این که در آخرت بهره‌ای داشته باشند قطع امید کردند؛ چون یقین داشتند که به واسطه این تکذیبشان به عذاب الهی گرفتار خواهند آمد^۲.

۱. ممتحنة / ۱۳.

۲. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۵۷.

قال الرسول الاكرم ﷺ :

«تناكحوا تناسلوا تكثروا، فإني أباهي بكم الأمم يوم
القيامة ولو بالسقط*؛ ازدواج کنید و زاد و ولد نمایند تا
جمعیت شما زیاد گردد؛ زیرا که من در روز قیامت به
تعداد شما، حتی به جنین‌های سقط شده‌تان، بردیگر
امتها می‌بالم.»

سیاست اسلام درباره افزایش جمعیت

* جامع الاخبار، ص ۱۰۱، ف ۵۸ «في التزويج».

سیاست اسلام درباره افزایش جمعیت

امروزه یکی از افتخارات کشورهای جهان، زیادی جمعیت آنهاست، کشورهایایی که پرجمعیت‌ترند بیشتر به خود می‌نازند، و این طبیعی است؛ زیرا، با جمعیت زیاد آبادانی بیشتر و کشاورزی پر رونق‌تر می‌شود. صنایع و اختراعات بیشتر می‌شود و قدرت در برابر دشمنان افزون‌تر می‌گردد. کشور از خطر استعمار و بهره‌کشی دورتر می‌شود؛ چرا که کشورهای کوچک در مدت کوتاهی مستعمره می‌شوند اما کشورهای بزرگ به راحتی استعمار نمی‌شوند بلکه این کار نیاز به تلاش‌های فراوان و دسیسه‌های مستمر و کوشش‌های بی‌وقفه از سوی استعمارگران دارد. همه این‌ها ثمره و فور جمعیت است.

حال ببینیم که نظر اسلام در این باره چیست:

اسلام نتایج افزایش جمعیت را، پیش از آن که دنیا خواب آن را هم ببیند، شناخت و آن را تأیید کرد و راهکارها و اصول استواری برای آن وضع نمود تا از این طریق امت اسلامی را به یک امت بزرگ پرجمعیت تبدیل کند. در این جا به پاره‌ای از این راهکارها و اصول اشاره می‌کنیم:

الف: تشویق به ازدواج دختران و پسران با رسیدن به سن بلوغ شرعی. مثلاً پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «شرار موتاکم العزاب^۱؛ بدترین مردگان شما عزبهایند».

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، ب ۱، ح ۱۹.

و می فرماید: «رکعتان یصلیهما متزوج أفضل من سبعین رکعة یصلیهما أعزب»^۱؛ دو رکعت نمازی که شخص متأهل می خواند بر هفتاد رکعتی که فرد مجرد می خواند فضیلت دارد». نیز می فرماید: «من سعادة المرء أن لا تطمئث إبتته فی بیته»^۲؛ از خوشبختی مرد آن است که دخترش در خانه او عادت ماهانه نشود». یعنی انسان باید دخترش را پیش از آن که عادت ماهانه شود شوهر دهد. عادت ماهانه هم، غالباً، در اوایل بلوغ شروع می شود. ب: برداشتن قید و بندها و موانع ازدواج، و تشویق به ساده برگزار کردن آن به طوری که هر فردی قادر به ازدواج باشد. مثلاً به کم بودن مهریه توصیه کرده است. حدیث شریف می فرماید: «خیر نسائکم أصبحهن وجها، وأقلهن مهراً»^۳؛ بهترین زنان شما آنانند که زیباتر و کم مهریه تر باشند».

همچنین توصیه کرده است که اگر شخص با ایمانی به خواستگاری رفت حتی اگر فقیر و نادار باشد، جواب ردّ به او ندهند. چون خدای متعال می فرماید:

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۴؛ «اگر فقیر باشند خدا از فضل خود آنها را بی نیاز می گرداند».

بعضی از علما جواب ردّ دادن به مؤمنی را که قادر به تأمین نفقه باشد حرام دانسته اند. مثلاً علامه حلّی رحمته الله فرموده است: «جواب مثبت دادن به مؤمنی که قادر به تأمین نفقه باشد واجب است»^۵.

ج: اسلام به مرد اجازه داده است که تا چهار همسر اتخاذ کند، البته در صورتی که بتواند بین آنها عدالت را رعایت کند. در قرآن مجید آمده است:

﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَّةَ وَرَبَعًا فَإِنْ خِفْتُمْ

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸۴، باب فضل المتزوج على العزب، ح ۴۳۴۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۶۱، ب ۲۳، ح ۲۵۰۳۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۶۱، ب ۵، ح ۱۶۳۸۰.

۴. نور / ۳۲.

۵. تبصرة المتعلمين، ص ۱۷۹، کتاب النکاح، ف ۳.

أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ﴿۱﴾؛ «پس، هرچه از زنان که شما را پسند افتد، دو، دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. و اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یکی اکتفا کنید...».

شاید مردهایی باشند که یک زن جوابگوی آنها نباشد؛ پس چرا باید نیروهای آنها هدر رود؟! بعضی مردها همسرانشان به بیماریهایی دچار شده‌اند که دیگر نمی‌توانند حامله شوند و بچه‌دار شوند، یا اصلاً نازا هستند، در چنین شرایطی چرا باید مرد بدون دنباله و فرزند باقی بماند؟ مردهایی هستند که همسرانشان مسن هستند و بچه نمی‌آورند، ولی خودشان هنوز توانایی بارور سازی دارند^۲؛ چرا باید نیروهای آنها بدون تولید از بین برود؟

اجازه اختیار بیش از یک همسر از بهترین راههای تکثیر جمعیت است. یکی از اروپائیان می‌گوید: «مسلمانان از سه امتیاز برخوردار هستند که آنها را نیرومند ساخته و استعمار کردن آنان توسط ما را دشوار کرده است. این سه امتیاز عبارتند از: مترقی بودن عقیده و مکتب، فراوانی مواد خام، و کثرت جمعیت».

بدیهی است که تجویز چند همسری سهم زیادی در کثرت جمعیت دارد. یکی از کشورهای اروپا زمانی که خواست، برای منافع خود، با یکی از کشورهای جهان وارد جنگ شود - دهها سال پیش از شروع جنگ - ازدواج با زنان متعدد را اجازه داد، چون می‌دانست که این کار موجب افزایش جمعیت می‌شود، و با افزایش جمعیت قدرتها و تواناییهایش بیشتر می‌شود. اما بعد از پایان جنگ، دوباره به عقب برگشت و ازدواج با بیش از یک همسر را ممنوع کرد و به سنت نادرست قبلی خود بازگشت. کشورهای که چند همسری را ممنوع می‌کنند در واقع از غرب تقلید می‌کنند!

د: ترغیب و تشویق فراوان به حفظ سلامت مردم:

۱. نساء / ۳.

۲. چون - همان‌طور که دانش جدید می‌گوید و معمولاً هم همین‌طور است - زن غالباً بعد از چهل سالگی دیگر حامله نمی‌شود و اما مرد آن قدرت را دارد که تا صد سالگی و بلکه بیشتر بارور کند.

اسلام مردم را به هر چیزی که آنها را به سلامت و بهداشت نزدیک گرداند توصیه می‌کند، و از هر چیزی که از سلامت و بهداشت دورشان کند، نهی می‌فرماید. حتی آن‌ها را از شب‌نگه داشتن زباله‌ها در خانه نهی می‌کند^۱. یا توصیه می‌کند که انسان دو روز در میان حمام کند^۲، و توصیه‌های فراوان دیگری از این قبیل. زیرا، وقتی سالم و تندرست بودند بیماری و مرگ و میر در میانشان کمتر می‌شود، و مرد و زن سالم می‌توانند فرزندان بیشتری به دنیا آورند.

هرگاه این چهار مورد در کشورهای اسلامی پیاده شود، طبیعی است که جمعیت افزایش یابد؛ اگر دختران و پسران در اوان بلوغ ازدواج کنند و قید و بندهای سنگین و دست و پاگیر از ازدواج برداشته شود، یک مرد بتواند تا چهار همسر بگیرد، و سلامت مردم هم برقرار باشد، شکی نیست که یک کشور ۲۵ میلیونی، پس از گذشت بیست سال دو برابر می‌شود، و به همین قیاس.

اما گناه اسلام چیست اگر مسلمانان به آن عمل نمی‌کنند، و در زندگی خود آن را پیاده نمی‌کنند؟

۱. ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۳، مجلس ۶۶، ح ۱.

۲. ر.ک: مکارم الاخلاق، ص ۴۲۴.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً... ﴾ *؛

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به صلح و آشتی
در آید.»

سیاست اسلام در زمینه صلح و جنگ

سیاست اسلام در زمینه صلح و جنگ

اسلام دینی است که حقیقتاً به آشتی و صلح فرا می خواند؛ چرا که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به صلح در آید و از گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست».

و می فرماید:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾^۲؛ «و اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان گرای».

اسلام هیچ گاه مانند این کشورهایی نبوده است که به دروغ دم از صلح می زنند و فقط شعار آن را سر می دهند. و وقتی جنگ به راه می افتد بمب هایشان ده ها میلیون انسان را نابود می کند، و افتخار می کنند که می توانند دنیا را در چند دقیقه از بین ببرند.

عجبا! آیا ویرانگری و خونریزی افتخار دارد؟!

اما اسلام، وقتی قرآنش دعوت به صلح می کند، برآستی در مسیر صلح حرکت می کند

۱. بقره / ۲۰۸.

۲. انفال / ۶۱.

و ریز و درشت قدم‌هایش را در این راه بر می‌دارد. و این تاریخ است که به ما می‌گوید دولت اسلام با کمتر از هزار و چهارصد قربانی، از هر دو سوی مسلمانان و کافران، روی کار آمد، و تازه همین هم نتیجه جنگهایی بود که کفار به راه انداختند و مسلمانان، در واقع، از خود دفاع کردند.

آیا امروز، مکتبی یا اندیشه‌ای یا نظامی با کمتر از میلیون‌ها قربانی پدید می‌آید و پیاده می‌شود؟
قطعاً، نه.

یکی از سیاست‌های انسان‌دوستانه اسلام در جنگ‌ها این است که اسلام هرگز آغازگر جنگ نمی‌شود. جنگ‌ها و غزواتی که در زمان رسول اکرم ﷺ رخ داد همگی دفاعی بودند. هیچ وقت نشد که اسلام، ابتداءً و بی‌جهت، به کفار حمله کند و علیه آنان جنگ به راه اندازد.

شب جنگ نمی‌کرد بلکه تا صبح صبر می‌کرد. حتی در غزوه «ذات السلاسل» که مسلمانان شب بر کفار مسلط شدند، به آن‌ها حمله نکردند و امیرمؤمنان علیه السلام اجازه این کار را نداد:

﴿فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا﴾^۱: «و با سم [های] خود برق [از سنگ] همی جهانند. و صبحگاهان هجوم آورند».

علت این که خدای متعال از حمله در صبحگاهان یاد کرده، این است که مسلمانان شب هنگام به سوی دشمن رهسپار می‌شدند و صبحگاهان به آنها می‌رسیدند.^۲

در این جا به ذکر بخشی از احادیث شریفی که از رسول خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام درباره احکام مختلف صلح و جنگ وارد شده است، می‌پردازیم. که از این احادیث آشکارا روشن می‌شود که انسانیت و عدالت و خیرخواهی برای همگان و منافع عمومی از شالوده‌های استوار و ثابت همه عملکردهای اسلام، حتی در حال

۱. عادیات / ۲-۳.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

جنگ، می‌باشد؛ به طوری که نه در تاریخ معاصر، عصر جنگها و ویرانگری، و نه در تاریخ گذشته عالم، و نه در تاریخ هیچ مذهب و آیین دیگری نظیری برای آن نمی‌یابیم. در کنار احادیث، به تناسب گنجایش کتاب، توضیحات و تعلیقات لازم را می‌آوریم. امیدواریم که، به خواست خدا، تفصیل آن را در مجالی وسیع‌تر و کتابی مفصل‌تر بیاوریم:

نفی پیمان شکنی

در کافی، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه می‌خواست گردانی را برای سرّیه‌ای^۱ اعزام کند آنها را فرا می‌خواند و در برابر خود می‌نشانند و سپس می‌فرمود:

به نام خدا و به یاری خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا حرکت کنید... در غنایم خیانت نکنید، کسی را مثلثه نکنید، عهد شکنی نکنید، از کشتن پیران سالخورده و کودکان و زنان خودداری کنید، درختان را قطع نکنید مگر آن که ناچار از این کار شوید، هر مرد مسلمانی، کهتیریا مهتر، به مردی از مشرکان امان دهد، آن مرد در امان است تا سخن خدا را بشنود، اگر پیروی شما کرد، برادر دینی شما خواهد بود و اگر نپذیرفت، او را به جای امنی برسانید، و در برابر او از خدا کمک بگیرید»^۲. آری، اسلام هرگونه ردیلت یا رفتار غیر اخلاقی و ضد انسانی در جنگ را، از قبیل آنچه در این حدیث ذکر شده است، نفی می‌کند.

درست است که کشتن و کشته شدن در راه خدا، هر دو، برای مؤمن یک فضیلت است اما هیچ‌گاه ردایلت تبدیل به فضیلت نمی‌شوند. این است منطق اسلام و سیاست انسانی آن، حتی در جنگ... چرا که هدف، هرچه باشد، وسیله را توجیه نمی‌کند.

۱. به جنگهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شخصاً در آن شرکت نداشتند «سرّیه» می‌گویند.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۷ «باب وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام فی السرایا» ح ۱.

آرایش شگفت‌انگیز نظامی

در «تحف العقول» نامه‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که آن را به زیاد بن نضر، وقتی او را به فرماندهی جبههٔ مقدم سپاهش در صفین گماشت، نوشته است. نامه چنین است:

«بدان که جبههٔ مقدم سپاه، چشمان آن است، و چشمان جبههٔ مقدم، گشتی‌های آن می‌باشد. پس هرگاه از مرز خود خارج شدی و به دشمنت نزدیک گشتی، تا می‌توانی گشتی‌ها را به هر سو و به تعدادی از دره‌ها و درختزارها و کمینگاهها و به هر جایی بفرستی تا دشمنان شما را غافلگیر نکنند و برای شما کمین نگذاشته باشند. گردانها و سواره نظام و قبایل را از صبح تا شب راه مبر، مگر برای آماده ساختن و بسیج کردن، که اگر حمله‌ای به شما شد یا مشکلی برایتان پیش آمد آمادگی قبلی داشته باشید.

هرگاه به دشمن رسیدید یا دشمن به شما رسید، روبه‌روی ارتفاعات یا در دامنه کوهها، یا پیچ و خم رودخانه‌ها اردو زنید تا سنگر و حفاظ شما باشند. باید نبرد شما از یک یا دو سو باشد. و دیده‌بانان خود را در قله کوهها و سر تپه‌ها و دهانه و پیچ رودخانه‌ها بگمارید تا شما را دیده‌بانی کنند و دشمن از جایی که بیم حمله‌اش می‌رود و نمی‌رود بر شما نتازد.

هرگاه اتراق کردید همه با هم اتراق کنید و هرگاه کوچیدید همه با هم بکوچید، و چون شب فرا رسید و فرود آمدید گرد لشکرتان با نیزه‌ها و سپرها حصار کنید و بگذارید تیراندازان شما در پناه سپرها مأوی کنند تا به شما شیبخون زده نشود و یا غافلگیر نشوید. تو خودت لشکرت را پاسبانی کن، و مبادا بخوابی یا بیارامی مگر به اندازهٔ چرتی یا اندکی. باید بر این شیوه باشی تا به دشمن برسی.

بر تو باد درنگ و تأنی در جنگ، و از شتابکاری پرهیز مگر این که فرصتی مناسب به دست آوری، و مبادا دست به جنگ بی‌آغازی مگر آن که دشمن به تو حمله کند یا فرمان من به تو برسد. والسلام علیک ورحمة الله»^۱.

۱. تحف العقول، ص ۱۹۱-۱۹۲، من کتاب له علیه السلام لزیاد بن النضر حین انفذه علی مقدمته الی صفین.

شگفتا از عظمت اسلام!

براستی و براستی که دین بزرگی است، اسلام!
دین انسانیت است. حقیقتاً همان دینی است که آفریدگار انسان آن را برای سعادت انسان قرار داده است؛ چرا که پیوند بسیار نزدیک میان آن دو است.
در عین حال که امیرمؤمنان علی علیه السلام این آرایش فوق العاده نظامی را برای فرمانده جبهه مقدم سپاهش وضع می کند، در پایان تأکید می کند که: «از دست زدن به جنگ پرهیز مگر آن که دشمن آغاز به جنگ کند».

پس، دو سپاه برای چه صف آرایی کرده اند؟

مگر نه برای جنگ؟

مگر نه این است که معاویه که بر جانشین شرعی و قانونی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، خروج کرده، بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خروج کرده است؟ آیا ارتش معاویه، به اصطلاح قرآن، «باغی» نبودند؟

قرآن می فرماید:

﴿وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱؛
«اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند میانشان صلح افکنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری طغیان کرد با آن که طغیان کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد».

اما این اسلام بزرگ است که حتی در تاریکترین شرایط و دشوارترین موقعیت ها، انسانیت را رها نمی کند.

جنگ افروزی، هرگز!

انسان دوستی و پیش دستی در انسانیت، آری!

این بود مختصری از منطق نظامی اسلام، و در هر زمینه دیگری.

ناپالم ممنوع

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن یلقى السم فی بلاد المشرکین^۱؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ریختن سم در سرزمین‌های مشرکان نهی فرمود».

ناپالم، ممنوع!

این چیزی است که چهارده قرن پیش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر آن تأکید ورزیده است. و آن حضرت وقتی می‌فرماید: نه؛ به این سخنش پایبند خواهد بود. اما امروز، دنیا می‌گوید: ناپالم ممنوع، اما به این سخن پایبند نیست. از این جاست که عظمت اسلام در جنگ، و تعهد به گفته‌هایش معلوم می‌شود.

کشتن زنان ممنوع

روایت شده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا جزیه از زنان برداشته شده است؟ فرمود: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن زنان و کودکان در دارالحرب نهی فرمود، مگر آن که جنگ کنند، و حتی در صورتی هم که بجنگند، تا جایی که امکان دارد و بیم خطری نمی‌رود باید از کشتن آنان خودداری ورزید. حال، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن زنان در دارالحرب نهی می‌کند به طریق اولی در دارالاسلام نباید کشته شوند، و اگر از پرداخت جزیه خودداری کنند نمی‌توان آن‌ها را کشت و چون کشتن آن‌ها مجاز نیست جزیه از آن‌ها برداشته شده است، در صورتی که مردها اگر از پرداخت جزیه امتناع کنند پیمان‌شکنی کرده‌اند و خون و کشتنشان رواست؛ چرا که کشتن مردها در سرزمین شرک و در زمانی که ذمی هستند جایز است. مشرکان و ذمیان زمین‌گیر، و کور و پیر سالخورده و زن و کودکان دارالحرب نیز همین حکم [عدم جواز کشتنشان] را دارند؛ و به همین دلیل جزیه از ایشان برداشته شده است»^۲.

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۸، باب وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام فی السرایا، ح ۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲، باب الخراج والجزیة، ح ۱۶۷۵.

آری، مدافع حقیقی حقوق زن در همه زمینه‌ها «اسلام» است. اما «مادیگری» زن را تبدیل به کالای ارزانی، همچون شراب و هروئین و... کرده است. انصاف را، ای جهانیان! آیا - با توجه به این روایت که هزاران مورد مثل آن در اسلام وجود دارد - اسلام از زن حمایت کرده یا با او جنگیده است؟ آیا مادیگری از زن حمایت کرده یا او را به انحطاط کشانده است؟

امان دادن کمترین فرد مسلمان برای دیگر مسلمانان معتبر است

سکونی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «یسعی بدمتهم أذناهم؛ پائین‌ترین فرد آنها زنده می‌دهد» چیست؟ فرمود: «اگر لشکری از مسلمانان عده‌ای مشرک را به محاصره در آورند، و یک نفر از مشرکان بیاید و بگوید: به من امان دهید تا فرمانده‌تان را ببینم و با او گفتگو کنم، و پایین‌ترین فرد آن لشکر [مسلمانان] به ایشان امان دهد، ارشدترین فرد آنان باید به آن پایبند باشد»^۱.

آری، کمترین و دون پایه‌ترین فرد مسلمان، در نظام اسلامی، چندان ارزش دارد که می‌تواند در جنگ، به یک مشرک پناه دهد، و عموم مسلمانان، حتی فرمانده کل نیروهای مسلح، موظفند این پناه‌دهی او را محترم شمارند، مگر آن‌که ثابت شود توطئه‌ای در کار است یا بیم خطری رود.

این همه ارزش قائل شدن برای انسان در هیچ حکومتی یا سیستم نظامی‌ای یافت نمی‌شود، بجز در اسلام، این دین انسانیت.

فقه‌های اسلام - با استنباط از احادیث شریف - تصریح کرده‌اند که اگر یک برده مسلمان، یا یک زن مسلمان به کافری امان دهد، به احترام اسلام و برای اعتلای مسلمانان، آن امان معتبر است؛ چرا که: «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه»^۲؛ اسلام برتر است و چیزی بالاتر از آن نیست».

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۰، باب اعطاء الامان، ح ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳.

محقق حلی رحمته الله علیه در «شرائع الاسلام» می‌گوید: «و در این خصوص، آزاد و بنده و مرد و زن یکسانند»^۱.

صاحب «جواهر الکلام»، محقق شهیر شیخ محمدحسن نجفی رحمته الله علیه، در شرح این عبارت می‌گوید: «چنان که در المنتهی اعتراف نموده است، درباره مورد اخیر - یعنی زن - هیچ اختلافی نیست، و آن را به اجماع علمای ما نسبت داده است. و اکثر علما درباره عبد متفق القولند به دلیل عمومیت این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «یسعی بذمتهم أدناهم؛ امان دادن کمترین فرد آنان معتبر است»، و به دلیل خبر مسعده در خصوص عبد»^۲.
متون شریعت، به تواتر بر این مطلب تأکید دارند تا از این طریق احترام به مسلمانان و

اعتلای اسلام را عمق بخشند. در این جا به پاره‌ای از این متون اشاره می‌کنیم:

در خبر مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «علی علیه السلام امان دهی عبد مملوک به ساکنان دژی از دژها را اجازه داد، و فرمود: او (عبد) از مؤمنان است»^۳.
جمله اخیر (او از مؤمنان است) شاید اشاره به این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که: «المؤمنون تتكافأ دماءهم يسعی بذمتهم أدناهم»^۴؛ مؤمنان خونهایشان برابر است و زنهار دهی کمترین آنان معتبر است». پس، امیر مؤمنان علیه السلام برای درستی امان دهی بنده مسلمان به مؤمن بودن او استدلال می‌کند، و اطلاق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: امان دهی کمترین آنان - مؤمنان - معتبر است، شامل آن می‌شود.

در حدیث محمد بن حکم از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «اگر عده‌ای [از مسلمانان] شهری را محاصره کنند و اهالی شهر از آنان تقاضای امان کنند، و محاصره کنندگان بگویند: نه، ولی آنها گمان کنند که گفته‌اند: آری. و از شهر بیرون آیند در امانند»^۵.

۱. شرائع الإسلام، کتاب الجهاد، فی الذمام.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۹۵، مساواة الحرّ والمملوک والذکر والانثی فی الامان.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۶۷، ب ۲۰، ح ۱۹۹۹۸.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۳۷، ب ۲۸، ح ۲۲۶۱۶.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۶۸، ب ۲۰، ح ۲۰۰۰۰.

حدیث سکونی هم که قبلاً گذشت^۱.

در کتاب «جواهر الکلام»، به نقل از «المتهی» علامه حلی^۲، آمده است که: امّ هانی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، من خویشاوندانم را پناه داده‌ام، اما برادرم می‌خواهد آنها را بکشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ام هانی، کسانی را که تو پناه داده‌ای ما هم پناه می‌دهیم، کمترین فرد مسلمانان می‌تواند پناه دهد^۲.

نیز در جواهر آمده است: «زینب دختر رسول خدا ﷺ عاص بن ربیع را پناه داد و رسول خدا ﷺ آن را پذیرفت»^۳.

مؤمنان یکسانند

امام صادق^۴ از پدر بزرگوارش روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی^۵ خواندم که: پیامبر خدا ﷺ میان مهاجران و انصار و یثربانی که به آنان پیوستند مکتوبی نوشت به این مضمون:

«جنگجویان باید به نوبت و بر اساس نیکی و برابری میان مسلمانان به جنگ بروند، و هیچ جنگی جز با اجازه اهل آن جائز نیست، و پناهنده همچون خود [پناه دهنده] است در صورتی که زیان نرساند و یا گناه نکند [و پیمان نشکند]، و حرمت پناهنده برای پناه دهنده همانند حرمت مادر و پدر اوست، در جنگ در راه خدا هیچ مؤمنی بدون مؤمن دیگر نباید [با دشمن] صلح بکند مگر بر پایه عدالت و یکسانی»^۴.

برابری میان آحاد مسلمانان: از کوچک و بزرگ، آزاد و بنده، جوان و پیر، و فرمانده و سرباز، در جنگ و غیر جنگ. این از ویژگی‌های اسلام است.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۰، باب اعطاء الامان، ح ۱.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۹۵، مساواة الحرّ والمملوک والذکر والانثی فی الامان.

۳. همان.

۴. کافی، ج ۵، ص ۳۱، باب اعطاء الامان، ح ۵.

خون مسلمانان با هم برابر است

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «رحمت خدا بر آن کس که سخن مرا بشنود و به خاطرش بسپارد و آن را به کسی که نشنیده است برساند؛ زیرا، ای بسا حامل فقهی که خود فقیه نیست، و ای بسا انتقال دهنده فقه به کسی که از خود او فقیه‌تر است. سه چیز است که دل انسان مسلمان در آن‌ها خیانت نمی‌کند: خالص کردن عمل برای خدا؛ خیرخواهی و نصیحت [یکرنگی و صداقت و راهنمایی] نسبت به پیشوایان مسلمانان؛ و جدا نشدن از جماعت آنان؛ چرا که دعایشان آنان را از هر سو در میان گرفته است. مسلمانان با هم برادرند و خونهایشان یکسان است، و اماندهی کمترین فرد آنان [برای دیگران] معتبر است؛ بنابراین، هرگاه یکی از مسلمانان به فردی از مشرکان امان بدهد نباید امان او شکسته شود»^۱.

از طلحة بن زید روایت شده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره دو دسته از کافران [حربی] اهل جنگ پرسیدم که هر یک از آنها حاکم جداگانه‌ای دارد و با هم می‌جنگند و بعد صلح می‌کنند و آن‌گاه یکی از حاکمان به دیگری خیانت می‌کند و نزد مسلمانان می‌آید و با آنان مصالحه می‌کند که با آن گروه [کافر حربی] دیگر بجنگند. حضرت فرمود: «برای مسلمانان شایسته نیست که خیانت کنند یا دستور به خیانت دهند، و یا همراه کسانی که خیانت کرده‌اند بجنگند، بلکه با مشرکان هر جا که آنها را دیدند می‌جنگند، و پیمان با کافران برای آنها جایز نیست»^۲.

این نیز اختصاص به اسلام دارد که با سواد و بی‌سواد، سیاه و سفید، پیر و جوان، آن که ایل و فامیل دارد و آن که ندارد، حتی سرباز و فرمانده نیروهای مسلح، همگی خونشان برابر است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵، ب ۱۸، ح ۱۲۳۹۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۷، باب المکر والغدر والخديعة، ح ۴.

آیا این از مختصات اسلام نیست؟
قطعاً چنین است. به جهان شرق و غرب در این باره بنگرید تا حقیقت مطلب
برایتان معلوم شود.

نفی هرگونه فساد

از محمد بن سنان روایت شده است که از جمله پاسخ‌هایی که حضرت
ابوالحسن الرضا علیه السلام به پرسش‌های او نوشت، این بود که:
«خداوند فرار از میدان جهاد را حرام کرد چون در آن سستی دین است و
بی‌اعتنایی نمودن به پیامبران و امامان دادگر علیهم السلام و یاری نرساندن آنان در برابر
دشمنان، و موجب کیفر است؛ زیرا که آن، انکار چیزی است که به آن دعوت شده‌اند
یعنی اقرار به ربوبیت و آشکار نمودن عدالت و کنار زدن ستم و از بین بردن فساد و
تباهی، و نیز از آن رو که موجب گستاخی دشمن بر مسلمانان، و در نتیجه، اسارت و
قتل و از بین بردن دین خدای عزوجل و دیگر مفاسد است»^۱.
اسلام دین پاکی و درستی است، و پاکی و تباهی باهم جمع نمی‌شوند.
بنابراین، هرگونه تباهی و فساد از نظر اسلام ممنوع است. فرار از میدان جهاد
هم مایه تباهی دین و رهبران و جامعه اسلامی می‌شود، پس فرار از میدان جهاد
ممنوع است.

توصیه‌های پیشوای مسلمانان

امیر مؤمنان علیه السلام هرگاه در جنگ حاضر می‌شد، توصیه‌هایی به مسلمانان می‌کرد و
می‌فرمود: «مراقب نماز باشید و آن را پاس بدارید، و بسیار نماز بگزارید، و با آن به
خدا نزدیک شوید، زیرا که نماز در اوقاتی خاص بر اهل ایمان نوشته شده است.
و این را کفار دانستند آن‌گاه که از آن‌ها سؤال شد: ﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ ﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ

۱. ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۵-۵۶۶، باب معرفة الكبائر التي اوعده الله عزوجل علیها النار، ح ۴۹۳۴.

الْمُصَلِّينَ^۱؛ «چه چیز شما را به جهنم کشاند؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم»، و کسانی که در نیمه‌های شب به سراغ آن رفتند حق [و قدر] آن را شناختند، و آن را گرامی داشتند، آن مؤمنانی که نه زیب و زیور متاع دنیا ایشان را از نماز باز داشت و نه مال و فرزند که نور چشم انسانها باشد. خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿رَجُلٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾^۲؛ «مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا و اقامه نماز باز نمی‌دارد». رسول خدا ﷺ با آن که از جانب پروردگارش نوید بهشت داده شده بود همچنان خویشتن را به رنج و زحمت می‌افکند. خدای عزوجل به او فرمود: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۳؛ «و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و برگزاردن نماز شکیبایی [و مداومت] بورز»، پس آن حضرت خانواده‌اش را به خواندن نماز دستور می‌داد و خودش هم بر آن مداومت می‌ورزید.

دیگر آن که: زکات، در کنار نماز، برای نزدیک کردن مسلمانان به یکدیگر قرار داده شده است، و هرکس با رضایت خاطر زکاتش را نپردازد و با این حال توقع بهایی بهتر از آن را داشته باشد چنین شخصی از سنت بی‌خبر است، و اجرش را از دست داده، و عمرش را تباه کرده و به واسطه ترک فرمان خدای عزوجل و روی گرداندن از آنچه بندگان شایسته و پاک خدا بدان راغبند، پشیمانی طولانی مدت گریبانش را خواهد گرفت. خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾^۴؛ «و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر به مخالفت برخیزد و راهی غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده وا گذاریم».

۱. مدثر / ۴۲-۴۳.

۲. نور / ۳۷.

۳. طه / ۱۳۲.

۴. نساء / ۱۱۵.

دیگر امانت‌داری است؛ که هرکس امانت‌دار نباشد زیان کرد و اعمالش تباه شد، امانت بر آسمانهای برافراشته و زمین پهناور و کوههای استوار که بلندتر و پهناورتر و بالاتر و بزرگتر از اینها نیست، عرضه شد و اگر بنا بود به خاطر بلندی یا پهناوری یا بزرگی و یا نیرومندی از پذیرفتن امانت سر باز زنند این‌ها می‌بایست سر باز نمی‌زدند، اما سر باز زدند؛ چون از مجازات ترسیدند.

دیگر این‌که: جهاد برترین اعمال بعد از اسلام آوردن است؛ جهاد مایه قوام دین است، و اجر بزرگی دارد، و عزت و مصونیت می‌آورد، و حسنات را چندین برابر می‌گرداند، و نوید به بهشت است پس از شهادت، و به روزی و کرامت در فردای قیامت به نزد پروردگار؛ خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوتًا ۱ ﴾؛ «و کسانی را که

در راه خدا کشته شده‌اند هرگز مرده مپندارید...».

دیگر آن‌که: وحشت و ترس از جهاد با کسی که سزاوار جهاد است، و با یاوران گمراهی و ضلالت، ضلالت در دین است، و مایه از دست دادن دنیا با ذلت و خواری، و فرار کردن از برابر دشمن در میدان جنگ موجب آتش می‌شود. خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ

الْأُدْبَارَ ۲ ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه [در میدان نبرد] به

کافران برخوردید که [به سوی شما] روی می‌آورند، به آنان پشت مکنید».

پس، فرمان خدای عزوجل را در این صحنه‌ها که پایداری در آنها مایه ارجمندی و سعادت و رهایی از وحشت هول و هراس در دنیا و آخرت است، پاس بدارید؛ زیرا که خدای عزوجل باکی ندارد بندگان در شب و روز خود چه می‌کنند؛ چرا که به آن

۱. آل عمران / ۱۶۹.

۲. انفال / ۱۵.

کاملاً آگاه است، همه این اعمال ﴿فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾^۱؛ «در نوشته‌ای ثبت است و نزد پروردگارم گم و یا فراموش نمی‌شود». پس صبور باشید و پایداری ورزید، خواهان پیروزی باشید، و خود را برای جنگ آماده سازید و از خدای عزوجل تقوا داشته باشید؛ زیرا ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۲؛ «خدا با کسانی است که تقوا دارند و نیکوکارند»^۳.

این توصیه‌ها، خود یک کتاب کامل هستند. هر جمله‌ای و هر توصیه‌ای از آن، دنیایی علم و هنر و انسانیت است. اینها عصاره اسلامی است که جامع همه خوبیها می‌باشد، و پیشوای مسلمانان، امیر مؤمنان علیه السلام، بهتر از هر کس دیگری اسلام را با همه ابعادش می‌شناسد. بنابراین، باید این توصیه‌های حضرت را آویزه گوش کرد، و مسلمانان باید آنها را در جنگ‌هایشان با کفار و ستمگران به کار بندند.

آرایش دقیق نظامی

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که آن حضرت درباره توصیف صحنه جنگ و نحوه آرایش نظامی، فرمود:

«بیادگان تیرانداز را جلو قرار دهید، و آنان باید تیراندازی کنند و [سپس] دو لشکر درگیر شوند، و سواران گزیده را پشتیبان پرچم قرار دهید، و اگر سواری از دشمن حمله کرد شما از جای خود تکان نخورید، و هر کس برای ضربه زدن به دشمن فرصتی دید، بعد از آن که موضع خود را محکم کرد، از آن فرصت استفاده کند، و چون کارش را انجام داد دوباره به جایگاهش باز گردد. اگر خواستید حمله کنید، ابتدا مقدمه لشکر حمله کند، و اگر آنها شکست خوردند شرطه الخمیس [نیروهای ویژه] به کمک آنها بروند، و اگر آنها شکست خوردند، سواران گزیده

۱. طه / ۵۲.

۲. نحل / ۱۲۸.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۶، ح ۱.

حمله کنند و تیراندازان تیراندازی کنند [و با این کار از آنان حمایت کنند]؛ و گشتیها و دیده‌بانان در گوشه و کنار و نیزارها و پشته‌ها، برای جلوگیری از حمله کمین‌ها، مستقر شوند. پس، اگر دشمن حمله را آغاز کرد نیزه‌ها را نشانه روید و ایستادگی و پایداری کنید، و تیراندازان تیراندازی کنند، و پرچمها را به اهتزاز در آورید و سپرها را به صدا آورید، و سپرداران و زره‌پوشان در برابر آنان ظاهر شوند، و چنانکه کمترین شکستی به ایشان وارد آمد یکی یکی بر آنان بتازید و تا زمانی که کسی از دشمن حمله می‌کند، شما یکباره حمله نکنید، و اگر کسی از آنان حمله نکرد یکی یکی فرایشان خوانید، و در صفوف خود بمانید، و مواضع تان را ترک نکنید، و هرگاه شکست قطعی شد همچنان دستجمعی یورش برید و نه پراکنده شوید و نه فشرده گردید. و چون از جنگ برگشتید نیز همچنان گروهی باز گردید^۱.

زمانی که دنیا در همه چیز، حتی در جنگ، ناهماهنگ به سر می‌برد، اهل بیت علیهم‌السلام برای مسلمانان در همه امور، جنگ و غیر جنگ، برنامه‌های هماهنگ کننده وضع می‌کردند. این هماهنگی و آرایش دقیق نظامی که چهارده قرن پیش در این فراز از فرامین امیر مؤمنان علی علیه‌السلام آمده است حتی برای عصر ماهواره‌ها و موشکها و دوران بعد و بعدتر، کفایت می‌کند.

آمادگی روانی و نظامی

از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «اگر دشمن به سوی شما پیشروی کرد، بر دروازه‌های خندق‌ها صف کشید و صفوف خود را محکم کنید و شمشیر به دست در مواضع خویش استوار بمانید، و به چهره‌های دشمن منگردید، و شمار آنان شما را به هراس نیفکند، و نگاه‌هایتان را به مواضع خود بدوزید، و اگر به شما حمله کرد زانو زنید و با صفوف استوار و نفوذناپذیر در پناه سپرها سنگر گیرید؛ اگر دشمن پشت کرد با شمشیرها بر آنان بتازید و اگر پایداری کرد شما نیز همچنان پایداری

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۸۲، ب ۳۲، ح ۱۲۴۷۷.

ورزید، و اگر دچار هزیمت شد بر اسبان بنشینید و با تکیه بر قدرت الهی، آنان را تعقیب کنید. و چنانچه - پناه به خدا - هزیمت در شما افتاد یکدیگر را فرا خوانید و تکبیر بگویید و به خدا اعتماد کنید و تهدیدهای او را در زمینه فرار از برابر دشمن به یاد آورید، و اگر دیدید کسی از شما می‌گریزد سرزنش نمایید، و پرچمها را جمع کنید و آنها را ببندید [و به اهتزاز در آورید]، و چابک سوارانتان افراد پراکنده را به اردوگاه باز گردانند، و چون همگی سر جمع شدند، و نیروهای کمکی شما باز گشتند، و فراریان مراجعت کردند، افراد را به فرماندهانشان ملحق کنید، و صفوفشان را استوار گردانید، و بجنگید و از خدا کمک بجویید و شکیبایی ورزید»^۱.

آمادگی روحی و روانی در جنگ به همراه آمادگی نظامی [همچون] دو برادر رضاعی اند که هرگاه با هم باشند ارتش پیروز می‌شود. این نکته‌ای است که اسلام هیچ‌گاه آن را از یاد نمی‌برد. امام علیه السلام این هر دو آمادگی را در یک سخن جمع می‌کند تا انسجام و قدرت بیشتری به دست آید.

تصفیه حسابها در جنگ ممنوع

از حفص بن غیاث روایت شده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از اهل حرب در دارالحرب اسلام می‌آورد، و بعداً مسلمانان بر آنها پیروز می‌شوند، حکم آن مرد چیست؟

فرمود: «اسلام او درباره خودش و فرزندان خردسالش مؤثر است و همه آنها آزادند، و فرزندان و متاعش و بردگانش متعلق به خود او می‌باشند، اما فرزندان بزرگ غنیمت مسلمانان می‌باشند مگر آن که قبلاً [پیش از غلبه مسلمانان] اسلام آورده باشند. خانه‌ها و زمین‌ها نیز غنیمت به شمار می‌آیند و مال آن شخص نیست؛ چون زمین، زمین جزیه است و حکم اهل اسلام در آن جاری نیست، و به منزله آنچه ذکر

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۸۳، ب ۳۲، ح ۱۲۴۷۸.

کردیم نمی‌باشد. زیرا آن اراضی را می‌شود حیازت کرد و به دارالاسلام منتقل نمود^۱. اسلام دین حق و عدالت است، نه دین تصفیه حسابهای شخصی و انتقام‌گیری. پس، هرگاه مشرکی در دارالحرب اسلام آورد اسلامش پذیرفته است، و فرزندان خردسال و نابالغ او تابع وی می‌باشند.

قرآن کریم درباره این رفتار شکوهمند و منحصر به فرد انسانی صراحتاً می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ﴾^۲؛ «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام کند، نگویید: تو مؤمن نیستی».

تقسیم برابر

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که آن حضرت به عمار بن یاسر و عبدالله بن ابی رافع و ابوالهثیم بن تیهان دستور داد اموالی [از بیت المال] را میان مسلمانان تقسیم کنند، و فرمود: «إِعْدِلُوا بَيْنَهُمْ وَلَا تَفْضُلُوا أَحَدًا عَلَى أَحَدٍ؛ میان آنان عادلانه تقسیم کنید و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید».

آن سه نفر اموال را حساب کردند، دیدند به هر مرد مسلمانی سه دینار می‌رسد. اموال را برای توزیع بین مردم بردند. طلحه و زبیر، و هریک با فرزندش، آمدند. به هر کدام آن‌ها سه دینار دادند.

طلحه و زبیر گفتند: عمر این طور به ما نمی‌داد. این نحوه تقسیم از پیش خودتان است یا به دستور ریاستان می‌باشد؟

گفتند: امیر مؤمنان علیه السلام این گونه به ما دستور داده است.

آن دو نزد علی علیه السلام رفتند، دیدند آن حضرت در زیر آفتاب، بالای سر کارگری که برایش کار می‌کند، ایستاده است. گفتند: ممکن است با ما به سایه بیایی؟ حضرت فرمود: بله.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۱، ب ۶۷، ح ۱.

۲. نساء / ۹۴.

طلحه و زبیر گفتند: ما برای تقسیم این غنیمت نزد کارگزارانت رفتیم و آنها به ما به اندازه بقیه مردم دادند.

حضرت فرمود: پس چه می خواهید؟

گفتند: عمر این گونه به ما نمی داد.

فرمود: رسول خدا ﷺ چگونه به شما می داد؟ آن دو خاموش ماندند.

حضرت فرمود: آیا پیامبر ﷺ به طور برابر میان مسلمانان تقسیم نمی کرد؟ گفتند: چرا.

فرمود: به نظر شما روش پیامبر ﷺ به پیروی، سزاوارتر است یا روش عمر؟

گفتند: روش پیامبر خدا ﷺ لیکن ما، ای امیرمؤمنان ﷺ، [در اسلام] پیشگام هستیم، و [در راه آن] رنج برده ایم، و [با پیامبر] قرابت داریم. بنابراین، اگر صلاح می دانی ما را با مردم یکسان ندانی، این کار را بکن.

حضرت فرمود: شما [در اسلام آوردن] پیشگام ترید یا من؟ گفتند: تو.

فرمود: شما [با پیامبر] خویشاوندترید یا من؟ گفتند: تو.

فرمود: شما [در راه اسلام] بیشتر رنج برده اید یا من؟ گفتند: تو ای امیرمؤمنان بیشتر رنج برده ای.

حضرت با دست خود به کارگرش که در برابر او مشغول کار کردن بود اشاره کرد و فرمود: به خدا قسم که من و این کارگرم در این مال یکسانیم^۱.

شگفتا از عظمت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ.

او، بعد از رسول خدا ﷺ، شخصیت منحصر به فرد و یگانه در تاریخ است.

عظمت شخص از چگونگی زندگانی و تاریخ او دانسته می شود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۰-۹۱، ب ۳۵، ح ۱۲۴۹۲.

چه کسی چون حضرت علی علیه السلام است؟ کیست که از چنین تاریخ شکوهمندی در همه ابعاد برخوردار باشد؟

یکی از فلاسفه غرب که اسلام آورده گفته است: علت اسلام آوردنم آن است که دیدم علی بن ابی طالب مسلمان است. اگر اسلام بر حق نبود این نابغه بزرگ هرگز به آن گردن نمی نهاد، و از اسلام آوردن علی علیه السلام دانستم که اسلام حق است.

اولویت با اسلام است

از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی مردم طائف را محاصره کرد، فرمود: «أَيُّمَا عَبْدٍ خَرَجَ إِلَيْنَا قَبْلَ مَوْلَاهُ فَهُوَ حُرٌّ، وَ أَيُّمَا عَبْدٍ خَرَجَ بَعْدَ مَوْلَاهُ فَهُوَ عَبْدٌ»؛ هر بنده‌ای پیش از خواهش نزد ما آید آزاد است، و هر بنده‌ای بعد از خواهش نزد ما آید همچنان بنده خواهد بود.

بنده و خواجه مشرک تا زمانی که در دارالحرب یا در میدان جنگ باشند یکسانند و فرقی میانشان نیست، اما اگر بنده پیش از خواهش اسلام آورد از قید بندگی آزاد می شود؛ چرا که ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۲؛ «خداوند برای کافران بر مؤمنان تسلط قرار نداده است» و «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه»^۳؛ اسلام برتر است و چیزی بالا دست آن نیست.

اگر خواجه اسلام آورد و بعد بنده‌اش مسلمان شود همچنان بنده خواجه‌اش خواهد بود... و این یعنی اولویت دادن به اسلام.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۲، ب ۶۸، ح ۱.

۲. نساء / ۱۴۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳.

احترام نهادن به فرستاده

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «اگر مردی از اهل حرب را گرفتید و او مدعی شد که فرستاده‌ای به سوی شماست، چنانچه برای این ادعایش دلیلی آورد و معلوم شد راست می‌گوید، حقّ تعرّض به او را ندارید تا پیامش را برساند و نزد یارانش بازگردد، ولی اگر دلیلی بر صحت گفته او نیافتید ادعایش را نپذیرید»^۱.

آری، فرستاده مشرکان به نزد مسلمانان، محترم است و نباید او را کشت یا بی‌احترامی کرد و یا اموالش را گرفت و یا آزارش رساند.

این یک قاعده انسانی است و اسلام که دین انسانیت است، بر آن تأکید می‌ورزد. در عین حال که اسلام برای انسانیت کار می‌کند، و در همه زمین‌ها حتی در عرصه جنگ که بی‌رحمانه‌ترین عرصه‌هاست، بر این معنا تأکید تمام دارد، از خیانت و توطئه‌گری مشرکان و عدم پابندی آنان به انسانیت غافل نیست و تأکید می‌کند که باید صحت ادعای شخص در فرستاده بودنش ثابت شود تا مسلمانان در دام خیانت و توطئه کافران نیفتند.

آیا این سیاست اسلام که میان دقت و انسانیت جمع کرده است، برآستی با عظمت نیست؟

شعار در اسلام

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «شعار ما «یا محمد یا محمد صلی الله علیه و آله» است؛ در جنگ بدر شعار ما: «یا نصرالله اقترب اقترب» (نصرت خدا نزدیک شو) بود، در جنگ احد شعار مسلمانان: «یا نصرالله إقترب» بود. در جنگ بنی‌نضیر: «یا روح القدس أرح» بود، در جنگ بنی‌قینقاع: «یا ربنا لا یغلبنک»، در

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الجهاد، ذکر قتال المشرکین.

جنگ طائف: «یا رضوان» در جنگ حنین: «یا بنی عبدالله یا بنی عبدالله»، در جنگ احزاب: «حُم لا یبصرون»، در جنگ بنی قریضة: «یا سلام اسلمهم»، در جنگ مریسیع یا همان جنگ بنی مصطلق: «ألا الی الله الامر»، در روز حدیبیه: «ألا لعنة الله علی الظالمین»، در جنگ خیبر: «یا علی آتھم من عل»، در روز فتح مکه: «نحن عبدالله حقًا حقًا»، در جنگ تبوک: «یا أحد یا صمد»، در جنگ بنی الملوچ: «أمت، أمت»، در جنگ صفین: «یا نصرالله»، و شعار حسین علیه السلام: «یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم» بود، و شعار ما [نیز]: «یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم» است^۱.

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أمر بالشعار قبل الحرب و قال: ولیکن فی شعارکم اسم من الله تعالی^۲؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد پیش از جنگ شعار سر داده شود، و فرمود: در شعارتان نامی از نامهای خدای متعال باشد». شعار برای هر جامعه‌ای که می‌خواهد فرزندان خویش را به قله کمال و ترقی برساند، یک ضرورت گریزناپذیر است؛ چراکه شعار بیانگر رنجها و آرمانهای ملت است، و نسلهای آینده بر اساس آن پرورش می‌یابند. شعار است که راه و سرنوشت ملتها را تعیین می‌کند، و بیانگر موضع او در رخدادهای داخلی و خارجی می‌باشد. و در اسلام، چون خدای عزوجل آغاز و انجام هرچیز است، باید در شعارش یکی از نامهای خدای متعال باشد.

احترام نهادن به بزرگان

در «العدد القویة» علی بن یوسف، برادر علامه، به نقل از محمد بن جریر طبری آمده است که: وقتی اسیران ایران وارد مدینه شدند، عمر بن خطاب خواست زنان را بفروشد و مردها را به غلامی دهد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۷، باب الشعار، ح ۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۳-۱۱۴، ب ۴۷، ح ۱۲۵۶۴.

بزرگ هر قومی را گرامی بدارید.

عمر گفت: من هم شنیدم که می فرماید: هرگاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی بدارید، هر چند مخالف شما باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اینها مردمی هستند که نزد شما اظهار اسلام کرده اند و به اسلام رغبت نشان داده اند، و حتماً باید ایشان را در میان نشان نسلی بوجود بیاید، و من خدا و شما را گواه می گیرم که سهم خودم از این عده را در راه خدا آزاد کردم.

مهاجران و انصار گفتند: ما نیز حق خودمان را، ای برادر رسول خدا، به تو بخشیدیم. حضرت فرمود: بار خدایا، من گواهی می دهم که اینان حقشان را به من بخشیدند و من آن را پذیرفتم، و تو را گواه می گیرم که آنان را نیز به خاطر تو آزاد ساختم.

عمر گفت: چرا تصمیم مرا درباره این عجمها از بین بردی، و چرا با نظر من درباره اینها مخالفت کردی؟ حضرت، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره احترام نهادن به بزرگان را برایش تکرار فرمود.

عمر گفت: من نیز سهم خودم را و بقیه سهامی را که بخشیده نشده اند به خاطر خدا و تو ای ابوالحسن، بخشیدم.

امیر مؤمنان علیه السلام گفت: بار خدایا، بر آنچه گفتند، و بر آزاد شدن این عده توسط من گواه باش.

عده ای از قریش اظهار تمایل کردند که با زنان [ایرانی] ازدواج کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نباید به این کار مجبورشان کرد بلکه باید مخیرشان نمود و هر تصمیمی که خودشان گرفتند به همان عمل شود^۱.

۱. العدد التویة، ص ۵۷، البوم الخامس عشر.

اسلام، دین محبت

در روایات متواتر آمده است که: «هل الدين الاّ الحب في الله والبغض في الله^۱؛ آیا دین، چیزی جز مهر و کین به خاطر خداست؟». با همین محبت و فضایل اخلاقی بود که اسلام توانست دنیا را از نظر فکری، و حکومت‌های جهان را از لحاظ سیاسی مطیع خود گرداند. مورخان می‌گویند: پیشرفت و گسترش اسلام با چنان قدرت و سرعتی، منحصر به فرد است، و در تمام تاریخ جهان نظیر و مانندی برایش نمی‌توان یافت. این عقب ماندگی و حشتناکی که در این قرن دامن مسلمانان را گرفته، در واقع، مولود ناتوانی آنان در «محبت و مهرورزی اسلامی»، چنان که باید و شاید، است. بیگانگان سعی کرده‌اند چهره اسلام را بد جلوه دهند و آن را خشن و سختگیر و بی‌رحم معرفی کنند تا از این طریق غیر مسلمانان را علیه اسلام بسیج کنند و گلوی مسلمانان را سخت بفشردند. چه خوب گفته کسی که گفته است: «اسلام گوهری است که مسلمانان حجاب آن شده‌اند». اگر مسلمانان، اسلام ناب را، آن‌گونه که خداوند نازل کرده است، به نمایش بگذارند بیگمان بیشترین مجموعه بشری آن را می‌پذیرند؛ چرا که اکثر مردم تعصب ندارند بلکه نادان و بی‌اطلاعتند. بنابراین، اگر از حقیقت مطلع شوند به آن گردن می‌نهند. این بود شمه‌ای از احادیث پیامبر و اهل بیت پاک او (علیه وعلیهم الصلاة والسلام) درباره امور گوناگون جنگ، که، فقط به عنوان نمونه، از کتابهای «وسائل الشیعة» و «مستدرک الوسائل»، کتاب جهاد، آوردیم، و گرنه هم در این دو اثر گرانسنگ و هم در دیگر دایرةالمعارف‌های حدیثی، انبوهی از احادیث وجود دارد که گردآوری آنها نیاز به تدوین کتابی مستقل و سترگ دارد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ﴾*؛ « خدا به عدالت
و نیکی کردن فرمان می دهد ».

برخی از اصول سیاست خارجی اسلام

برخی از اصول سیاست خارجی اسلام

سیاست خارجی کشور اسلامی - آن گونه که از متون شریعت مقدس یعنی قرآن کریم و سنت پاک بر می آید - بر چند اصل استوار است که دیگر احکام و قوانین غالباً به این اصول بر می گردند. این چند اصل عبارتند از:

۱ - پذیرفتن فوری اسلام شخص

خدای متعال می فرماید:

﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ الْإِسْلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ۗ ﴾^۱؛ «و به کسی که

نزد شما [اظهار] اسلام می کند، نگویید: تو مؤمن نیستی».

بنابراین، هرکس شهادتین جاری کند و بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله» جان و مال و عرض او محفوظ و در امان است. نه کشته شود، نه با او جنگ شود، نه زنان و فرزندان خردسالش اسیر شوند، و نه اموالش مصادره شود. البته اگر معلوم شود که دروغ گفته و نیرنگ زده و شهادتینش صرفاً لقلقه زبان بوده است، این خود، موضوع دیگری است که این مختصر

گنجایش بحث همه جانبه از آن را ندارد.

از آن جاکه اسلام دین جهانی است و از جانب خداوند برای هدایت همه آحاد بشر آمده است، لذا اقتضا دارد که فراگیر باشد:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ﴾^۱؛ «و ما تو را نفرستادیم مگر برای

عموم مردم».

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ﴾^۲؛ «بگو: ای مردم،

من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».

حال، برای تحقق بخشیدن به این فراگیری و هدایت بیشترین شمار ممکن از افراد به مسیر حق، باید هرکس اظهار اسلام کرد اسلامش پذیرفته شود. افزون بر این، تحقق عدالت عمومی نیز مقتضی این پذیرش است؛ زیرا، در میان کسانی که اظهار اسلام می‌کنند قطعاً افراد صادقی وجود دارند و تشخیص دقیق آن‌ها از افراد دروغگو ممکن نیست؛ بنابراین، اگر اسلام اعتراف هر فردی را نپذیرد صداقت آن تعداد از کسانی که راست می‌گویند بیهوده می‌شود و این با تعمیم عدالت انسان و احسان خداوند نسبت به بندگان منافات دارد.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که نه از صمیم دل، بلکه از سر دروغ و فریب اظهار اسلام می‌کنند و به مسلمانی اعتراف می‌نمایند، بر اثر رفتارهای انسانی که در سایه اسلام می‌شناسند و می‌بینند جذب اسلام خواهند شد و به مسلمانان راستین مبدل خواهند گشت.

بنابراین، «شهادتین» به سان دهانه کوره زرگری است که طلای ناخالص در آن ریخته می‌شود و اندک اندک تصفیه شده و زرناب می‌گردد.

۱. سبأ / ۲۸.

۲. اعراف / ۱۵۸.

۲ - تعمیم عدالت

خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۱؛ «همانا خدا به عدالت و نیکی

کردن فرمان می‌دهد».

در حدیث شریف نیز آمده است که: «بالعدل قامت السموات والأرض»^۲؛ آسمانها و زمین به عدالت برپاست». اسلام به هیچ قیمتی از عدالت دست بر نمی‌دارد؛ زیرا، عدالت، و قرار دادن هرچیز در جایگاه شایسته و مناسب خودش، از ارکان اصلی اسلام به شمار می‌آید. به همین دلیل، ملاحظه می‌کنیم که اسلام از هرآنچه با عدالت منافات داشته باشد نهی می‌کند؛ حال آن‌که در فعالیت‌های سیاسی دنیا، چه در گذشته و چه در زمان حاضر، چنین نهی و ممنوعیتی وجود ندارد. در این جا، برای نمونه، به سه مورد از ممنوعیت‌های جنگی در اسلام اشاره می‌کنیم:

الف - نیرنگ و خیانت ممنوع:

در اسلام از نیرنگ در جنگ نهی شده است. این در حالی است که بسیاری اوقات این کار باعث به دست آوردن پیروزی‌های سریع می‌شود، و سیاست جهانی معاصر نیز غالباً بر نیرنگ و فریبکاری استوار است.

از اصبع بن نباتة روایت شده است که حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمود:
«اگر نبود که نیرنگ و خیانت زشت است، من زیرک‌ترین مردمان بودم، اما هر مکر و خیانتی گناه است، و هر گناهی کفر است، و در روز قیامت هر نیرنگ‌باز و خیانتکاری را پرچمی است که با آن شناخته می‌شود»^۳.

۱. نحل / ۹۰.

۲. عوالمی اللآلی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۱۵۰.

۳. نهج البلاغة، خ ۲۰۰ «و من کلام له علیه السلام فی معاویة».

اسلام در پرهیز از مکر و خیانت که با عدالت اسلامی که در هر شرایطی معتبر و نافذ است، منافات دارد، بسیار فراتر از این می رود؛ بدین ترتیب که اگر دو گروه کافر، محارب با مسلمانان باشند و یکی از آنها به دیگری خیانت کند، اسلام هرگز به مسلمانان اجازه نمی دهد که با کمک به آن گروه خیانتکار، با گروه دیگر بجنگند. شاید در تاریخ دنیا و در قاموس هیچ سیاستی در کره زمین چنین پایبندی عمیقی به عدالت نیابیم.

متن زیر را که از نوه پیامبر خدا ﷺ و ناشر علوم اسلام، و استاد پیشوایان همه مذاهب اسلامی، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، روایت شده است با هم مرور می کنیم:

در خبر طلحة بن زید از حضرت صادق علیه السلام آمده است که گفت: از آن حضرت درباره دو گروه از اهل حرب پرسیدم که هر یک برای خود حاکمی جداگانه دارند و با هم وارد جنگ می شوند و بعد صلح می کنند، و سپس یکی از دو حاکم به دیگری خیانت و پیمان شکنی می کند و نزد مسلمانان می آید و با آنان مصالحه می کند که با کمک ایشان به شهر آن دیگری حمله کنند [آیا این کار مسلمانان جایز است؟].

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مسلمانان نباید خیانت کنند، یا به خیانت توصیه کنند، یا در کنار کسانی که خیانت و عهد شکنی کرده اند بجنگند، بلکه با مشرکان، هر جا که بیابندشان، می جنگند»^۱. و در آخر این حدیث شریف به این سخن خداوند اشاره شده است که: ﴿فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...﴾^۲؛ «مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید» تا آخر آیه.

ب - مثله کردن و بریدن اعضا ممنوع:

در اسلام از مثله کردن اجساد کشتگان دشمن، هر چه باشند و هر دین و مذهبی که داشته باشند، نهی شده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۷، باب المکر والغدر و الخدیعة، ح ۴.

۲. توبه / ۵.

مُثله کردن، عبارت است از قطع کردن اعضا و جوارح بدن، در آوردن چشم و دیگر اقداماتی که جسد مقتول را ناقص می‌کند.

به این دو روایت توجه کنید:

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت سپاهیان را از مُثله کردن نهی می‌کرد و می‌فرمود: «ولا تمثلوا بقتیل^۱؛ هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید».

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت است که فرمود: «ایاکم والمثلة ولو بالکلب العقور^۲؛ از مُثله کردن حَتّی سگِ درنده بپرهیزید».

ج - کشتن ده گروه ممنوع:

اسلام از کفّاری که با مسلمانان در حال جنگ هستند ده گروه، و به نظر عده‌ای دیگر از فقها، چهارده گروه را مستثنا کرده است که نباید کشته شوند. و این از عملکردهای خاصّ اسلام است که نظیر آن در فرهنگ سیاسی معاصر، تقریباً یافت نمی‌شود؛ و این گروهها عبارتند از:

- ۱- پیرمرد فرتوتی که قادر به حمل سلاح نیست.
- ۲- زنی که در جنگ شرکت ندارد، هرچند مجروحان و جنگجویان را کمک می‌کند و به آنها خوراک و پوشاک و امثال اینها می‌رساند.
- ۳- کودکانی که هنوز به سنّ بلوغ شرعی نرسیده‌اند. بلوغ شرعی برای دختران ده سالگی و برای پسران، غالباً پانزده سال تمام است.
- ۴- افراد فلج و زمینگیر.
- ۵- افراد نابینا.
- ۶- بیمارانی که بر اثر بیماری زمینگیر و خانه‌نشین شده‌اند.
- ۷- فرستاده‌ای که از طرف کفّار محارب برای مسلمانان نامه و پیام می‌آورد.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۸، باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلام به عند القتال، ح ۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۵۶، ب ۵۱، ح ۲۲۶۸۰.

۸- راهبانی که سرگرم عبادت خود هستند، هرچند طرفدار محاربان باشند و برای پیروزی آنان دعا کنند اما عملاً در جنگ شرکت نکنند.

۹- دیوانگان.

۱۰- تمام کسانی که کشتن آنها نفعی در پیروزی نداشته باشد.

همان طور که گفتیم، تعدادی از فقهای اسلام چهار گروه دیگر را نیز افزوده‌اند که اینها نیز نباید کشته شوند:

۱۱- دهقانان و کشاورزانی که زمین را کشت و زرع می‌کنند.

۱۲- صنعتکاران، مانند مهندسان و مخترعان و امثال آنان.

۱۳- صاحبان حرفه، مانند نجاران و زرگران و امثال آنان.

۱۴- افراد خنثی.

دلیل استثنا شدن این گروه‌ها، احادیث و روایاتی است که در دایرةالمعارف‌های حدیثی و کتب فقهی، مثل «وسائل الشیعة» و «مستدرک الوسائل» و «جواهر الکلام» و غیره، به تفصیل آمده است.

۳- نجات دادن مستضعفان

یکی از اصول ثابت در سیاست خارجی حکومت اسلامی، نجات دادن مستضعفان است در هر نقطه‌ای از جهان که باشند و هر دین و اعتقادی که داشته باشند، حتی اگر نامسلمان و مشرک و بت پرست و... باشند.

اساس این اصل، این فرموده خدای متعال است که:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ﴾^۱: «شما را چه

می‌شود که در راه خدا و مستضعفان نمی‌جنگید».

پس، همچنان که جنگیدن در راه خدا واجب است، جنگیدن برای نجات

مستضعفان نیز واجب می‌باشد. اگر در جایی از دنیا حکومت کافری باشد و ملتش نیز کافر باشند، اما حکومت، به مردمش ستم کند و آنها را به استضعاف بکشاند، مسلمانان موظفند با آن حکومت ستمگر بجنگند و ملت بیچاره را از چنگال ستم برهانند. اسلام به سخنانی از قبیل این که این کار دخالت در امور داخلی کشورها و دولتهای دیگر است گوش نمی‌دهد؛ چرا که از نظر اسلام، محور انسان است، و یکی از ارکان سیاست اسلام، نجات دادن مستضعفان است در هر جا و با هر دین و مرامی که باشند.

۴ - جنگ افروزی ممنوع!

اسلام از این که مسلمانان در برابر کفاری که به روی ایشان شمشیر نکشیده‌اند و مسلمانان را از خانه و کاشانه‌شان بیرون نکرده‌اند و در بیرون کردن آنها به یکدیگر کمک نکرده‌اند، آغازگر جنگ باشند نهی کرده است. دلیلش هم این آیات شریفه است:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾؛ «خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده‌اند و

شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در کار دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندن با یکدیگر همپشتی کرده‌اند و هرکس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

۵ - برتری اسلام

یکی دیگر از اصول ثابت سیاست خارجی اسلام این است که اسلام باید همیشه و همه جا و در همه زمینه‌ها برتر و بالاتر از هر دین یا حکومت و یا نظام دیگری باشد؛ چراکه پیامبر بزرگ ﷺ می‌فرماید: «الإسلام يعلو ولا يعلى عليه^۱؛ اسلام بالا دست است و زیر دست نیست».

بنابراین، اسلام باید پیوسته در حال تعالی باشد به طوری که همیشه از همه ادیان و امت‌ها برتر و بالا دست همه آنها باشد، در همه جنبه‌ها و در تمام عرصه‌ها. همان‌گونه که اسلام تنها دینی است که خدای متعال آن را برای همه انسانهای پس از بعثت خاتم الانبیاء محمد ﷺ برگزیده است، تعالی و برتری مسلمانان در همه عرصه‌ها نیز باید با این فرا دستی همیشگی دین اسلام هماهنگ باشد. برای مثال، مسلمانان باید در اقتصاد، کشاورزی، جامعه، روان‌شناسی، مدیریت، جنگ، صلح، تألیف، انتشارات، صنعت، پزشکی، مهندسی، فیزیک، شیمی، علوم فضایی، اتم و خلاصه در تمام زمینه‌ها برتر از دیگران باشند. در فقه اسلامی نکاتی وجود دارد که در ضمن اصل «برتری اسلام» می‌گنجند و در این جا به بعضی از آنها مختصراً اشاره می‌کنیم:

الف - وجوب هجرت

چنانچه مسلمانی مقیم سرزمین کفر باشد و در آنجا نتواند شعائر اسلامی را به جای آورد، موظف است که از آن جا به کشور اسلامی مهاجرت کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الدِّينَ تَوَفَّقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳.

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَبِسعَةٍ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا^۱؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بدسرانجامی است».

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده است که فرمود: «إني بريء من كل مسلم نزل مع مشرك في دار الحرب^۲؛ من از هر مسلمانی که در دارالحرب در کنار مشرکان زندگی کند، بیزارم». نیز فرمود: «لا ينزل دارالحرب إلا فاسق برئت منه الذمة^۳؛ در دارالحرب اقامت نکند مگر فرد فاسقی که دیگر در امان نیست».

از آن‌جا که ملاک استنباط در خصوص این حکم، اصل «برتری اسلام» است، زیرا فقها، توانایی اجرای شعائر اسلامی را به عنوان شرط، ذکر کرده‌اند، فقها در این مسأله فروعی را آورده‌اند که دانستن برخی از آن‌ها شایسته است:

در موسوعة «الفقه» آمده است: «آیا ملاک در وجوب هجرت، شهر کفر است یا کشور کافر؟ به قرینه آیات و روایات پیشگفته، علی‌الظاهر ملاک شهر کافر است؛ پس، اگر در یک کشور کافر، یک شهر مسلمان‌نشین وجود داشته باشد به طوری که مسلمان بتواند شعائر اسلام را در آن برپا دارد، هجرت واجب نیست، و اگر، بالعکس، کشور مسلمان باشد اما شهر کافر‌نشین باشد، در این صورت نیز، چنانچه مسلمان بتواند شعائر اسلام را برپا دارد، هجرت کردن واجب نمی‌باشد.

آیا این حکم به خانه هم سرایت می‌کند؛ یعنی اگر مثلاً، فردی در یک سرزمین اسلامی، در خانه‌ای که اهل آن کافرند خدمتکار باشد و نتواند در آن خانه شعائر

۱. نساء / ۹۷.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۳، باب أنه لا يحل للمسلم أن ينزل دارالحرب، ح ۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۸۹، ب ۳۴، ح ۱۲۴۸۹.

اسلامی را آشکارا برپا دارد، آیا خارج شدن از آن خانه بر او واجب است؟ با توجه به متن گذشته که دلیل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند، ظاهراً واجب است که هجرت کند»^۱.

ب - فراخواندن به اسلام

فقه‌ها گفته‌اند: مسلمانان حق ندارند، پیش از دعوت کردن کفار به اسلام و اتمام حجّت، با آنان آغاز جنگ کنند.

این مطلب، به طور کلی، مورد اختلاف و اشکال نیست و در کلیت آن اتفاق نظر است. آنان برای اثبات این حکم خود به ادله چهارگانه؛ یعنی قرآن کریم و سنت پاک [روایات پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام] و اجماع فقها و دلیل عقل، استدلال کرده‌اند: قرآن می‌فرماید:

﴿ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا * وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴾^۲؛

«و ما تا پیامبری بر نینگیزیم به عذاب نمی‌پردازیم. و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند، و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را زیر و زیر کنیم».

از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام روایت است که فرمود: «زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرا به یمن فرستاد، فرمود: ای علی! تا کسی را به اسلام دعوت نکرده‌ای با او نجنگ. به خدا سوگند اگر خدای عزوجل یک نفر را به دست تو هدایت کند برایت بهتر از تمام آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، و تو را بر او حق ولایت باشد ای علی»^۳.

۱. موسوعة الفقه، ج ۴۷، ص ۱۳۱، کتاب الجهاد، مسأله ۳۲.

۲. اسراء / ۱۵-۱۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰، ب ۹، ح ۱۲۳۵۷.

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده است که فرمود: «لا تقاتل الکفار إلا بعد الدعاء^۱؛ با کفار جنگ مکن مگر بعد از دعوت کردن [آنان به اسلام]». این نکته نیز، خود، بیانگر اصل «برتری اسلام» در عرصه‌های گوناگون فکری، نظامی و اجتماعی است.

ج - حرمت فرار از جنگ

گریختن از میدان جنگ، از بزرگترین محرمات و یکی از گناهان کبیره است که خداوند برای آن‌ها وعده آتش داده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ
الْأُدْبَارَ * وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدِ ذُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَى
فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۲؛ «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه [در میدان نبرد] به کافران برخوردید که [به سوی شما] روی می‌آورند به آنان پشت مکنید. و هرکه در آن هنگام به آنان پشت کند - مگر آن که [هدفش] کناره‌گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همزمانش] باشد - قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است، و چه بد سرانجامی است».

از مولایمان امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که آن حضرت در پاسخ به پرسشهای محمد بن سنان نوشتند:

«خداوند فرار از میدان نبرد را حرام کرد چون این کار مایه ضعف دین و کوچک شمردن پیامبران و ائمه دادگر علیهم السلام و یاری نکردن آنان در برابر دشمنان، و موجب کیفر

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱، ب ۹، ح ۱۲۳۵۹.

۲. انفال / ۱۵-۱۶.

است؛ زیرا که آن، انکار چیزی است که به آن فرا خوانده شده‌اند یعنی: اقرار به خداپرستی و آشکار نمودن عدالت و فرو نهادن ستم و از میان بردن فساد، و این‌ها سبب تجزّی دشمن بر مسلمانان و در نتیجه اسارت و کشتار و از میان رفتن دین خدای عزوجل و دیگر مفسد می‌شود»^۱.

این حدیث شریف، در واقع، تفصیل مضمون «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه؛ اسلام برتر است و زیر دست نیست» و تأکید بر آن است.

د - بنده مسلمان در اختیار کافر

فروختن بنده مسلمان به کافر جایز نیست و مالکیت کافر بر بنده مسلمان به رسمیت شناخته نمی‌شود. اگر بنده مسلمان به فروش گذاشته شود و یک نفر کافر مشتری او شود، فروختن او به آن کافر جایز نیست. یا اگر بنده کافری مملوک کافری باشد و اسلام آورد نباید در مالکیت او باقی بماند بلکه باید توسط یک نفر مسلمان خریداری شود. یا اگر بنده مسلمان مملوک مسلمان باشد و مالکش کافر شود مالکیت او بر آن بنده از اعتبار می‌افتد و به ورثه مسلمان او می‌رسد.

شیخ انصاری رحمته الله علیه در «مکاسب» می‌گوید:

«در کسی که بنده مسلمان - خواه به عنوان قیمت و یا کالا - به او منتقل می‌شود شرط است که مسلمان باشد؛ بنابراین، به عقیده اکثر علمای ما - چنان که در تذکره آمده - و بلکه به اجماع آنان - چنان که در الغنیة آمده - انتقال او به کافر صحیح نیست»^۲.

شیخ، سپس، به چند دلیل استدلال می‌کند، از جمله این حدیث مروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه»^۳؛ اسلام برتر است و زیر دست واقع نمی‌شود».

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۵-۵۶۶، باب معرفة الكبائر التي اوعده الله عزوجل علیها النار، ح ۴۹۳۴.

۲. مکاسب، ج ۳، ص ۵۸۱، مسألة بیع العبد المسلم من الکافر.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳.

و بعد از بحثی طولانی، می‌فرماید: «آری، در این که مسلمان در ملکیت کافر قرار نمی‌گیرد هیچ جای اشکال و یا اختلافی نیست، و کافر موظف است او را بفروشد. چرا که رسول خدا ﷺ درباره بنده کافری که اسلام آورده بود، [به اصحابش] فرمود: بروید و او را بخرید و بهایش را به صاحبش بدهید، و نگذارید نزد او باقی بماند». سپس می‌فرماید: «از این، دانسته می‌شود که اگر صاحبش او را نفروخت حاکم وی را می‌فروشد، و احتمال دارد که ولایت فروش برای حاکم، مطلق باشد؛ چرا که مالک اختیار و تسلطی بر این مال ندارد»^۱.

هـ - قرآن به کافر فروخته نمی‌شود

بنا به فرموده فقهای اسلام، قرآن کریم به کافر انتقال نمی‌یابد؛ چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: «اسلام برتر است و زیر دست واقع نمی‌شود»^۲. فروختن قرآن کریم به کافر، که به حقانیت آن باور ندارد، نوعی اهانت به قرآن و خوار کردن اسلام است، و خودداری از تسلط بخشیدن به کافر بر قرآن، نوعی بالا بردن قرآن و عزت بخشیدن به اسلام است. از پیامبر ﷺ روایت شده است که «آن حضرت از مسافرت کردن با قرآن به سرزمین دشمن نهی فرمود؛ زیرا بیم آن می‌رود که [به زور] به دست دشمن بیفتد»^۳. این بود چند نکته‌ای که مختصراً به آن‌ها اشاره شد. نکات دیگری هم در این زمینه هست که بحث از آن‌ها را به کتابهای مفصل در این خصوص وا می‌گذاریم.

۱. مکاسب، ج ۳، ص ۵۹۶، عدم استقرار المسلم علی ملک الکافر و وجوب بیعه علیه.

۲. منابع حدیثی مذاهب مختلف اسلامی این حدیث شریف را آورده‌اند که از آن جمله‌اند:

الف) وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳.

ب) کنز العمال، ج ۱، ص ۶۶، ح ۲۴۶، الفرع الثاني في فضائل الايمان، چاپ مؤسسه الرساله، بیروت.

ج) الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۳۰۶۳، چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷۵، ب ۱۶، ح ۱.

۶- وحدت مسلمانان

در منطق قرآن و اسلام همه مسلمانان، یک امت هستند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۱؛ «همانا این امت شما امت واحدی است، و من پروردگار شما هستم، پس مرا بپرستید».

و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾^۲؛ «همانا این امت شما امت واحدی است و من پروردگار شما هستم، پس از من پروا کنید».

و باز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۳؛ «هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. همانا ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

در تفسیر «نور الثقلین» هنگام ذکر این آیات شریفه، احادیث مستفیضی آورده

است که در این جا به برخی از آنها، به عنوان نمونه، اشاره می‌کنیم:

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: آیه «هان ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم

و شما را ملت ملت و قبیله قبیله قرار دادیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید»^۴.

۱. انبیاء / ۹۲.

۲. مؤمنون / ۵۲.

۳. حجرات / ۱۳.

۴. حجرات / ۱۳.

[علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:] مقصود از «شعوب» غیر عرب است و از «قبایل»، عرب.

و این فرموده خدا که: «همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» پاسخی است به کسانی که به حسب و نسب می‌نازند^۱.

پیامبر خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمود:

«ای مردم! خداوند به برکت اسلام نخوت جاهلیت و فخر فروشی به آباء و اجداد را از شما برد. عربی بودن به پدر و مادر نیست بلکه عربی یک زبان است. پس هر که به آن تکلم کند او عرب است. بدانید که شما از آدم هستید و آدم از خاک، و گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست»^۲.

در روضه کافی، به سندش از امام باقر علیه السلام آورده است که:

«سلمان فارسی با گروهی از قریش در مسجد نشستند. آن عده هر یک از نسب خود می‌گفت و به ذکر اصل و نسب خویش می‌پرداخت تا به سلمان رسید. عمر بن خطاب به او گفت: تو از نسب برای من بگو. پدرت کیست؟ و اصل و تبارت چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: من سلمان، پسر بنده خدا هستم. گمراه بودم و خدای عزوجل به واسطه محمد صلی الله علیه و آله هدایت‌م نمود؛

فقیر بودم و خداوند به برکت محمد صلی الله علیه و آله بی‌نیازم کرد؛

غلام بودم و خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله آزادم کرد. این است حسب و نسب من.

حضرت فرمود: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سلمان (رضوان الله علیه) مشغول صحبت کردن با آنان بود. سلمان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، آنچه از این‌ها دیدم این بود: با ایشان نشستیم و هر کدامشان شروع به ذکر حسب و نسب خود کردند و چون نوبت من رسید، عمر بن خطاب به من گفت: تو کیستی و حسب و نسب چیست؟

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲، «الإفک علی الماریة».

۲. همان.

پیامبر ﷺ فرمود: تو چه گفتی، ای سلمان؟

عرض کرد: گفتم: من سلمان فرزند بنده خدا هستم. گمراه بودم و خدای عزوجل به واسطه محمد ﷺ هدایتم کرد؛ فقیر بودم و خدای عزوجل به برکت محمد ﷺ بی نیازم کرد؛ و غلام بودم و خدای عزوجل به واسطه محمد ﷺ آزادم کرد. این است حسب و نسب من.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه قریش! حَسَبِ مرد، دین اوست، و شخصیتش اخلاق او، و نَسَبِش خرد او. خدای عزوجل فرموده است: «ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را باز شناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پیامبر ﷺ سپس به سلمان فرمود: هیچ یک از اینان را بر تو برتری نیست مگر با تقوای الهی. و اگر تو از آنان با تقواتر باشی پس تو برتری^۱.

بنابراین، قومیتها و مناطق جغرافیایی در اسلام جایی ندارد. کشورهای اسلامی همگی یک کشورند و قانون یکی است، و همگی یک امت هستند، هرچند زبان و قومیت و رنگهایشان گوناگون باشد. همگی یک خدا و یک پیامبر و یک قرآن و یک سنت و یک قبله و... دارند.

علیهذا، هرگونه تفرقه و جدا سازی میان مسلمانان، از بدترین محرّمات در اسلام به شمار می آید، و موجب تشّت و پراکندگی امت واحده و هموار کردن راه برای تسلّط کفار بر جهان اسلام و مسلمانان خواهد بود، خواه تفرقه افکنی قومی باشد و بگوییم: عرب و ترک و فارس و گُرد و هندی و... .

خواه جداسازی در سرزمین و مرز باشد و بگوییم: این جا عراق است، آن جا ایران است آن جا خلیج است، آن جا سوریه است، این جا مصر است، این جا حجاز است و... . خواه جدا سازی نژادی باشد و بگوییم: نژاد این عراقی و او ایرانی و او مصری و هکذا.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۸۱-۱۸۲، خطبة لامير المؤمنين عليه السلام، ح ۲۰۳.

و یا هر جداسازی دیگری. همه اینها در اسلام، با شدت و قاطعیت تمام، نفی و طرد شده است.

نفی تابعیت و گذرنامه.

بنابر آنچه گفته شد، پدیده‌هایی چون تابعیت و گذرنامه و امثال اینها از بدعت‌های استعمار است و ربطی به اسلام ندارد. هیچ یک از اینها در تاریخ اسلام سابقه‌ای ندارند بلکه در یک قرن اخیر که مسلمانان ضعیف گشتند و بازیچه مطامع و هوسهای استعمارگران شدند، پدید آمد.

از همین رو، زمانی که قانون تابعیت و گذرنامه و اقامت در ایران به وجود آمد، عالم زاهد و جلیل‌القدر، مرحوم میرزا صادق آقا تبریزی رحمته‌الله‌علیه با آن به مخالفت برخاست و تبعیت از این قانون را تحریم نمود. حتی نقل شده است که آن بزرگوار فتوا داد که چنانچه رفتن به حج منوط به پذیرفتن تابعیت و گرفتن گذرنامه باشد، حج بیت الله الحرام جایز نیست، چرا که این عمل حرامی شدیدتر و مزاحمتی بزرگتر از وجوب حج است.

این برخاسته از عمق آزادی اسلامی است که اسلام به مسلمانان عطا کرده است، و فقهای اسلام آن را از متون شریعت اسلامی استنباط نموده و فرموده‌اند: «الناس مسلطون علی أنفُسهم»^۲؛ مردم اختیاردار خود هستند».

نفی مرزهای جغرافیایی

مرزبندی‌های جغرافیایی در سرزمین‌های مسلمانان، به قصد تفرقه‌افکنی میان

۱. میرزا صادق، فرزند میرزا جعفر فرزند حاج میرزا احمد مجتهد تبریزی، معروف به میرزا صادق آقا تبریزی، نزد شیخ هادی طهرانی درس خواند و چندین کتاب به رشته تحریر درآورد، از جمله: المقالات، المشتقات، شرائط العوضین که یک رساله مفصل فقهی است. وی در ذیقعدۀ سال ۱۳۵۱ ه. از دنیا رفت و در شهر مقدس قم به خاک سپرده شد.

۲. این یک قاعده فقهی است که از آیه شریفه ﴿الَّذِينَ أُؤْتُوا بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (احزاب / ۶) استنباط شده است.

آنان، نیز از بدترین محرّمات است، و این پدیده هم در طول تاریخ اسلام بی سابقه است و تنها پس از پیدا شدن سر و کله لورنس^۱ مسیحی کافر و استعمارگر بریتانیایی بود که این پدیده به ظهور رسید. او بود که برای عراق و ایران و جزیره العرب و... مرزهای جغرافیایی وضع کرد؛ چیزی که با وحدت مسلمانان که در چندین آیه از قرآن کریم و در احادیث متعددی بدان تصریح شده و مسلمانان قرن‌ها و قرن‌ها در این مسیر حرکت می‌کردند، ناسازگاری دارد.

این مرزبندی‌های جغرافیایی ساختگی، در واقع، ارمغان استعمارگران کافر است که قرآن، ما را به دوری کردن از آن فرمان داده است.

پس بیایید به استعمارگران کافر و به ارمغان منفور آنان «نه» بگوییم، و به امید روزی باشیم که همه کشورهای اسلامی - با تقریباً یک میلیارد مسلمانش^۲ - از کران تا کران آن به یک کشور تبدیل شوند و چنان باشند که خدای متعال اراده کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ﴾^۳؛ «همگی یک امت واحد هستید و من پروردگار شمایم».

نفی گمرکات و عوارض

یکی از شدیدترین و مورد تأکیدترین کارهای حرامی که در سده اخیر در جهان اسلام رایج شده، مسأله گمرکات و عوارض است. اسلام با این دو پدیده بشدت مبارزه کرده است؛ زیرا، علاوه بر آن که با آزادی اسلامی و قاعده «مردم بر خویشتن

۱. توماس لورنس (۱۸۸۸ م - ۱۹۳۵ م). افسر و نویسنده‌ای انگلیسی. وی با شریف حسین تماس برقرار کرد و عربها را به قیام علیه ترکها تشویق نمود (۱۹۱۶-۱۹۱۸ م)، و به لورنس عربستان ملقب شد. کتاب «ارکان هفت‌گانه حکمت» از اوست.

۲. آخرین آمارها، در سال ۲۰۰۰ میلادی، نشان از جمعیت دو میلیاردی مسلمانان دارد.

۳. انبیاء / ۹۲؛ مؤمنون / ۵۲.

تسلط دارند»^۱، در تعارض است، با اقتصاد اسلامی که بر آزادی اقتصادی مبتنی است نیز ناسازگاری دارد؛ چرا که اسلام می‌فرماید: «مردم بر اموال خویش تسلط دارند»^۲، و می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ»^۳؛ هیچ‌کس مجاز نیست در مال دیگری، بدون اجازه او، تصرف کند»، و می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ مَالٌ أَمْرِيَّءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَبِئَةِ نَفْسِهِ»^۴؛ مال انسان مسلمان [بر دیگری] روا نیست مگر با رضایت خود او»، و می‌فرماید: «لِئَلَّا يَتَوَى حَقَّ أَمْرِيَّءٍ مُسْلِمٍ»^۵؛ تا این که حق انسان مسلمان ضایع نشود». و دیگر متون شریعت و احادیث شریفی که در این باره وارد شده است.

افزون بر همه این‌ها، احادیث شدید اللحنی در لعنت گمرکچی، و نازل شدن عذاب الهی بر آنان در دست است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

شیخ صدوق رحمته الله به سندش که به نوف می‌رسد، آورده است که: امیرمؤمنان عليه السلام فرمود: «يا نوف اياك أن تكون عشاراً»؛ ای نوف، بپرهیز از این که باجگیر [گمرکچی] باشی». نیز، به سندش از امام صادق عليه السلام از پدرانش از حضرت علی عليه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «خدای عزوجل چون بهشت را آفرید... فرمود: به عزت و بزرگی و شکوه و بلندی مقام سوگند که میگسار و دائم الخمر و سخن‌چین و ديوث [= آنکه در حق زن خود غیرت ندارد] و قلاع [= آنکه پیش سلطان به باطل سخن‌چینی نماید. (جاسوس)] و زنوق و کفن دزد و عشار [گمرک‌چی؛ باج‌گیر] وارد آن نشوند»^۷.

همچنین، به سندش از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرده است که فرمود: «لا يدخل

۱. این قاعده از آیه شریفه ﴿الَّذِينَ أُؤْتُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (احزاب / ۶) استنباط شده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲، ب ۳۳، ح ۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۸۶، ب ۱، ح ۳۲۱۹۰.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۵۷۲، ب ۹۰، ح ۱۹۸۴۳.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۷، ب ۴۶، ح ۲۱۸۲۶.

۶. خصال، ج ۱، ص ۳۳۸، باب السنة، ح ۴۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۴۳۶، باب العشرة، ح ۲۲.

الجنة... عشار، ولا قاطع رحم^۱؛ باجگیر و بُرنده پیوند خویشاوندی و... وارد بهشت نمی شوند». همچنین به سندش از نوف آورده است که گفت: امیرمؤمنان علیه السلام به من فرمود: «یا نوف اقبل وصیتی لا تکونن نقیبا ولا عریفا ولا عشارا...^۲؛ ای نوف! نصیحت مرا بپذیر: هرگز مهتر و پیشکار و باجگیر مشو».

علامه مجلسی رحمته الله در «بحارالانوار»، از ام سلمه نقل کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابان می رفت که صدایی دو بار به او گفت: ای رسول خدا! و پیامبر هر بار به طرف صدا برگشت اما کسی را ندید. بار سوم صدا زد؛ پیامبر برگشت، دید ماده آهوئی در بند است. آهو گفت: این اعرابی مرا صید کرده است و من در آن کوه، دو تا بچه دارم. مرا آزاد کن تا بروم بچه هایم را شیر بدهم و برگردم.

حضرت فرمود: این کار را می کنی؟

گفت: آری، اگر برنگشتم، خدا مرا به عذاب باجگیران عذاب کند. پس حضرت او را از بند رهانید»^۳.

نیز، به نقل از کتاب «المنتقی فی مولد المصطفی»، حدیث سنگسار شدن زن غامدی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده است. او زن شوهرداری بود که زنا داد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور رجمش را داد - که داستانش به تفصیل در کتاب یادشده آمده است - خالد بن ولید سنگی به سر آن زن انداخت به طوری که خون بر گونه اش جاری شد؛ و او را ناسزا گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزاگویی او را شنید، فرمود: «ساکت باش ای خالد، دشنامش مده. سوگند به آن که جانم در دست اوست، این زن چنان توبه ای کرد که اگر گمرکچی توبه کند خدا او را می آمرزد»^۴.

۱. همان، ح ۲۳.

۲. امالی صدوق، ص ۲۱۰، مجلس ۳۷، ح ۹.

۳. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۲، ب ۵، ح ۱۹.

۴. همان، ج ۲۱، ص ۳۶۷، ب ۳۵، ح ۲. در متن حدیث: کلمه «صاحب مکس» آمده است، و «مکس» به معنای پولی است که دولتها از کالاهای وارده و صادره می گیرند.

مثلث نفرت‌انگیز؛ هرگز!

این مثلث منفور عبارت است از:

۱. مرزهای جغرافیایی ساختگی در درون میهن پهناور اسلامی.
۲. قانون تابعیت و گذرنامه و اقامت در درون امت واحد اسلامی.
۳. قانون عوارض و گمرکات.

چرا که این مثلث شوم از عوامل درهم شکستن وحدت مسلمانان، و از پایه‌های استوار استعمارگران کفر پیشه است.

خدا و قرآن و پیامبر ﷺ، هر سه، ضدّ این تثلیث منفور هستند.

فقها و فقه اسلامی و تاریخ اسلام نیز، همگی، این مثلث شوم را نفی می‌کنند.

مرزداری اسلامی، آری

البته، مرزداری اسلامی که در گذشته بین سرزمین شام و بلاد کفر [یعنی مرز بین کشور اسلامی و بلاد کفر] وجود داشت، مطلبی است که در قرآن اسلام و سنت اسلام و تاریخ اسلام و فقه اسلام از آن سخن رفته و مورد تأیید واقع شده است. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبایی کنید و پایداری ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید. امید است که رستگار شوید.»

از سلمان فارسی (رضوان الله علیه) نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس یک شبانه‌روز در راه خدای تعالی مرزبانی کند همانند کسی

۱. آل عمران / ۲۰۰.

است که یک ماه روزه بگیرد و نماز بخواند بدون آن که یک روز روزه‌اش را بخورد یا نمازش را قطع کند مگر برای کاری»^۱.
این حدیث در دانشنامه‌های حدیثی، چون «وسائل الشیعة» و «مستدرک الوسائل» و «بحار الأنوار» و غیره آمده است.^۲

۷- ولایت فقهای عادل

ولایت فقهای عادل، یکی از اصول ثابت و استوار اسلام است، و معنایش آن است که هرگونه رهبری و اداره کشور و مردم را به اشخاصی پیوند زده است که از دو ویژگی برخوردار باشند:

اول: شناخت دقیق و عمیق و اجتهادی از اسلام.

دوم: عدالت؛ و عدالت عبارت است از: نیروی دینی و ملکه اسلامی در خودداری از ستم کردن به خود و به دیگران، و حرکت در مسیر اسلام و عمل بر طبق آن، در هر عمل کوچک و بزرگی.

با این «ولایت» استوار در نظر و عمل، اسلام می‌تواند نظام کشور را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که هرگز از جاده عدالت و فضیلت منحرف نشود.

پس، معیار دو چیز است: «فقاہت» و «عدالت»، و فرقی نمی‌کند که این دو معیار در چه شخصی فراهم باشند، و آن شخص از چه ملیتی باشد، به چه زبانی سخن بگوید، و رنگ و نژادش چه باشد. بنابراین، نه شخص معیار است، نه ملیت، نه منطقه جغرافیایی، نه زبان، نه رنگ و نه امثال اینها.

بدیهی است که اگر بیش از یک فقیه جامع شرایط وجود داشته باشد، در این صورت، ولایت با شورای فقها خواهد بود و کشور و مردم را به اتفاق آراء، و در

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۷، ب ۶، ح ۱۲۳۴۵.

۲. برای تفصیل مطلب، بنگرید به: الفقه، ج ۴۷، ص ۱۳۸، کتاب الجهاد، مسأله ۳۶.

صورت نرسیدن به اجماع، با اکثریت آراء اداره می‌کنند.

و بدین سان اسلام می‌تواند بیشترین شمار افراد جامعه بشری را تحت پوشش نظام عادلانه خود درآورد و دنیایی سعادت‌مند و آخرتی بهتر برایشان فراهم آورد. در مورد ولایت فقهای عادل، نصوص عدیده‌ای در شریعت اسلام وارد شده است که اکنون ما در صدد ذکر همه آنها نیستیم، بلکه تنها به پاره‌ای از آنها، به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که: «مجارى الأمور و الأحكام بید العلماء بالله الأمانة علی حلاله و حرامه^۱؛ مجاری امور و احکام، به دست خداشناسان امین بر حلال و حرام اوست».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه^۲؛ هر یک از فقها که خویش‌نمندان، و مدافع دین، و مخالف هوای نفس، و فرمانبردار مولایش باشد، عموم مردم باید از او تقلید کنند».

از مولایمان ولیعصر و صاحب الزمان مهدی موعود و منتظر (عجل الله فرجه الشریف) در یکی از توقیعات شریفش آمده است: «وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا، فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم^۳؛ در رخدادهای پیش آمده، به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ زیرا که آنان حجت من بر شما، و من حجت خدا بر ایشان هستم».

۱. مکاسب شیخ انصاری، ج ۳، ص ۵۵۱ «الكلام في ولاية الفقيه بالمعنى الاول».

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ب ۱۰، ح ۳۳۴۰۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ب ۱۱، ح ۳۳۴۲۴.

قال رسول الله ﷺ:

«لتنقضن عرى الإسلام عروة عروة، كلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها فأولهن نقض الحكم*؛ هر آینه دستگیره‌های اسلام یکی یکی شکسته می‌شود و هر دستگیره‌ای که شکسته شود مردم به دستگیره بعدی چنگ می‌زنند، و نخستین دستگیره‌ای که شکسته می‌شود حکومت است.»

سیاست اسلام درباره هیأت حاکمه

سیاست اسلام درباره هیأت حاکمه

رئیس حکومت: امام علیه السلام

یکی از اموری که اسلام به اصلاح و بهسازی آن اهمیت شایانی داده «هیأت حاکمه» است. مقصودمان از «هیأت حاکمه» کسانی هستند که بر مردم حکومت می‌کنند از قبیل رئیس کل کشور اسلامی که از وی به «امام» یا [در زمان عدم حضور امام معصوم] «فقیه عادل» یا «شورای فقها» تعبیر می‌شود، و حکام منصوب از جانب امام یا فقیه و کارگزاران او و کارمندانشان.

حال ببینیم که اسلام چگونه این‌ها را تعیین می‌کند و چگونه بر کارهایشان نظارت دارد: حاکم اسلامی، باید همه نیازهای مسلمانان را در نظر بگیرد و آن‌ها را تأمین کند و به مستضعفان و اقشار تحت فشار و آسیب‌پذیر جامعه کمک نماید، و به فقرا و مستمندان رسیدگی کند. در این جا به چند نکته از تاریخ رئیس کل دولت اسلامی اشاره می‌کنیم:

شمه‌ای از مسؤولیت‌های حاکم

امیرمؤمنان علی علیه السلام در آغاز خلافت ظاهری خود که پس از کشته شدن عثمان شروع شد، خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن مسؤولیت‌های رئیس کل و حاکم حکومت را از نظر اسلام یادآور شد.

از جمله فرمود: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر حاکمی که پس از من زمام امور امت را به دست گیرد، روز قیامت او را بر روی صراط ننگه می‌دارند، و فرشتگان نامه اعمال او را می‌کشایند، اگر به عدالت رفتار کرده باشد نجات می‌یابد، و اگر ستم کرده باشد، صراط او را چنان تکانی می‌دهد که بند از بندش می‌گسلد به طوری که هر عضوی از اعضایش به فاصله یکصد سال راه از یکدیگر دور می‌افتند و صراط شکافته می‌شود و نخستین عضوی که از او به آتش افکنده می‌شود بینی و چهره اوست»^۱.

در زندگینامه امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که آن حضرت هرگز غذای سیر نخورد، و می‌فرمود: «لعل بالحجاز أو اليمامة، من لا طمع له في القرص، ولا عهد له بالشيع^۲؛ شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که قرص نانی ندارد، و معنای سیری را نمی‌داند».

حسابرسی کارگزاران

حسابرسی به والیان و کارگزاران، جزئی از برنامه امیرمؤمنان علیه السلام بود تا مبادا یکی از آنان با سوء استفاده از مقام و منصب خویش به گرد آوردن مال و ثروت از هر طریقی دست یازد. بزودی بعضی از نامه‌های امام علیه السلام را در این خصوص خواهیم آورد. البته، غیر از این نامه‌ها، احادیث فراوان دیگری نیز در این باره وجود دارد. اینها نمونه‌هایی از روش حکومت از نظر اسلام، و وظایف پیشوای مسلمانان است. پیشوای مسلمانان و خلیفه خدا باید این گونه باشد و به امور مسلمانان اهتمام ورزد. به همین دلیل است که می‌بینیم وقتی معاویه و یزید و ولید و امثال آنها از قوانین اسلامی منحرف می‌شوند و به گردآوردن مال و ثروت می‌پردازند و در پی خواسته‌های نفسانی می‌روند و احکام خدا را فرو می‌گذارند، مسلمانان زبان به اعتراض می‌کشایند و آن‌ها را تهدید می‌کنند و حتی بعضی از آن‌ها را می‌کشند، و بر

۱. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۷، ب ۱، ح ۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵ «ومن کتاب له علیه السلام إلى عثمان بن حنیف الأنصاري و كان عامله على البصرة».

ضد بعضی دیگر قیام می‌کنند؛ این، همه به خاطر آن است که خلیفه باید خودش را تنها و تنها عامل اعتلای دین خدا بداند و بس.

حکومت مشروع علی علیه السلام از زبان خود او

در این جا شایسته است که گزیده‌ای از سیره امیرمؤمنان علی علیه السلام در این خصوص را از زبان مبارک خود آن حضرت بشنویم:

«بدانید که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می‌کند و از نور دانش او پرتو می‌گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیایش به دو جامه کهنه، و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است. البته شما توانایی این کار را ندارید اما با در پیش گرفتن پارسایی و سختکوشی در عبادت، و پاکدامنی و خویشتنداری مرا یاری دهید. به خدا سوگند که من از دنیای شما زر و سیمی نیندوختم، و از غنایم شما مالی پس انداز نکردم، و بر دو جامه [رداء و ازار] کهنه‌ام جامه فرسوده دیگری نیفزودم، و از زمین آن، و جیبی تصرف نکردم، و از دنیا جز به اندازه خوراک ماده الاغی نزار و مُردنی برنگرفتم. هر آینه این دنیا در چشم من خوارتر و بی مقدارتر از مازوی گیاه صبر است».

فدک

«آری، از تمام آنچه در زیر چتر این آسمان است تنها «فدک»^۱ در اختیار ما بود که عده‌ای چشم دیدن همان را هم برای ما نداشتند، و عده‌ای سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و [داوری در این خصوص را به خدا وا می‌گذاریم که] نیکو داوری است خدا. من فدک و غیر فدک را می‌خواهم چه کنم؛ در حالی که جایگاه هرکس فردا در ته

۱. فدک، آبادی بود در سرزمین حجاز در نزدیکی مدینه، که در سال هفتم هجری، اهل آن، نصف آبادی را با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه نمودند، که در نتیجه نصف آبادی فدک، -زمین و آب و باغ- و هرچه در آن بود متعلق به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله شد و هیچکس دیگر در آن سهم و یا بهره‌ای نداشت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا، آنرا به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هبه کردند.

گوری است که در ظلمت آن اثری از او بر جای نماند و یادش از خاطره‌ها برود؛ گودالی که هراندازه هم وسیع شود و دستهای گورکن در فراخی آن بکوشد باز با سنگ و کلوخ پر می‌شود و انبوه خاک، رخنه‌هایش را می‌بندد. و این نفس من است که آن را با تقوا ریاضت می‌دهم تا در آن روز پر هول و هراس ایمن و آسوده باشد و در لبه‌های لغزشگاه نلغزد».

نفی رفاه زدگی

«اگر می‌خواستم، می‌توانستم از این عسل مصفّاً و مغز این گندم و بافته‌های ابریشمین استفاده کنم، اما هیئات که هوس من بر من چیره آید، و حرص و ولع به غذاهای لذیذ زمام مرا به دست گیرد. در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که امیدی به یافتن قرص نانی هم نداشته و شکمی سیر به خود ندیده باشد. یا شب را با شکم پر سر کنم در حالی که در اطراف من گرسنگان و جگر سوختگانی باشند، یا چنان باشم که شاعر گفته است:

و حسبك داء أن تبيت ببطنة و حولك أكباد تحن إلى القدر

این درد تو را بس که شب را با شکمی پر بگذرانی؛ و در اطراف تو شکمهایی در آرزوی قطعه گوشتی نمک‌سود باشند».

نفی خودپرستی

«آیا از خود به این قانع باشم که بگویند: این امیرمؤمنان است اما در ناگواریهای روزگار با آنان سهیم نباشم یا در سختی زندگی برایشان الگو نباشم؟ برای این آفریده نشده‌ام که، همچون حیوان پرواری که تمام هم و غمش خوردن علف است یا به سان حیوانی بیابان‌چر که کارش چریدن در مزبله‌هاست و معده‌اش را از علف آنها انباشته می‌کند و از سرانجام خویش غافل است، سرگرم خوردن غذاهای لذیذ شوم. یا رها شده‌ای بی‌حاصل یا واگذاشته به باطل و بیهوده باشم، یا ریسمان گمراهی را بکشم و یا بی‌هدف در راههای سرگردان گام بردارم».

درخت بیابانی محکم تر است

« شاید گوینده‌ای از شما بگوید: اگر خوراک پسر ابوطالب این باشد، پس ضعف و ناتوانی او را از نبرد با هموردان و پیکار با دلاوران بر جای می‌نشانند. اما بدانید که درخت بیابانی چوبش سخت تر است و درختانی که آبیاری می‌شوند پوستی نازکتر دارند، و گیاهان دیمی [و صحرائی] آتشی قوی تر دارند و دیرتر خاموش می‌شوند. من و رسول خدا ﷺ همچون دو نخل روئیده از یک ریشه بودیم و من نسبت به او همچون ذراع نسبت به بازو بودم.»

تکیه و توکل کامل به خدای متعال

« به خدا سوگند که اگر همه عربها در پیکار با من همپشتی کنند هرگز از آنان روی برنتابم، و اگر فرصت دست دهد به سویشان می‌شتابم....

ای دنیا! از من دور شو، که مهارت را بر گردنت آویخته‌ام، و از چنگالهای تو رهیده‌ام، و از دامهای تو جسته‌ام، و از رفتن به لغزشگاههای تو دوری جسته‌ام.

کجایند نسلهایی که با بازیچه‌هایت آنان را گول زدی؟! کجایند امت‌هایی که با زر و زیورت آنان را فریفتی؟! اینک آنان گروگان گورهایند و در لابه‌لای لحدها خفته‌اند. به خدا سوگند اگر مجسم می‌شدی و پیکری محسوس می‌داشتی هر آینه به کیفر آن که بندگانی را به آرزوها فریفتی، و امتهایی را به هلاکت‌گاهها افکندی، و شاهانی را تسلیم نابودی کردی و آنان را به آبشخورهای بلا که نه سیراب کنند و نه راه خروجی دارند، کشاندی حدود خداوند را بر تو جاری می‌ساختم.

هیئات! آن که به لغزشگاه تو قدم نهاد لغزید، و آن کس که به دریای بی‌کرانت در آمد غرق شد، و آن که از دامهای تو کناره گرفت جان به سلامت برد، و کسی که از چنگ تو به سلامت رست دیگر باکی ندارد که اقامتگاهش تنگ باشد؛ زیرا دنیا در نزد او به سان روزی است که در آستانه سپری شدن است.

از من دور شو، به خدا سوگند که من رام تو نگردم تا مرا خوار سازی، و مطیع تو نگردم تا که هر جا خواهی مرا بکشانی».

ریاضت نفس

«سوگند به خدا - تا مشیت خدا چه باشد - که نفس خویش را چنان ریاضت دهم که از رسیدن به قرص نانی شاد گردد، و به جای خورش به نمک رضایت دهد، و چشمانم را چنان به گریه وادارم که سرچشمه اشکش بخشکد و سرشکش به پایان رسد. آیا علی همانند اشتران بیابان چر که می چرند و سپس می خسبند و یا گوسفندانی که علف می خورند و آن گاه می خوابند، از توشه اش بخورد و بیاساید! چشمش روشن اگر پس از سالیان دراز به چارپایان رها شده و گوسفندان علف چر اقتدا کند! خوشا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد، و بر ناملازمات شکیبایی ورزد، و شب هنگام از خواب دوری کند، و هرگاه خواب بر او غلبه کرد زمین را بستر ساخته و دست را بالش، آنان که خوف روز قیامت چشمانشان را بیدار داشت، و از بسترهایشان پهلو تهی کردند، و لبهایشان به ذکر پروردگارش زمزمه کرد، و از آمرزش خواهیهای طولانی گناهانشان زدوده شد، ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «اینان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا همان رستگارانند». پس، ای پسر حنیف، از خدا بترس، و به همان چند قرص نان خود اکتفا کن تا از آتش رهایی یابی»^۲.

همسانی با ضعیف ترین افراد جامعه

یکی از وظایف رئیس کل دولت اسلامی این است که در مسکن و خوراک و

۱. مجادله / ۲۲.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵ «من کتاب له عليه السلام الى عثمان بن حنيف الانصاري وكان عامله على البصرة وقد بلغه انه دعي الى وليمة قوم من اهلها فمضى اليها».

پوشاک و دیگر امور زندگی شخصی اش همسطح ضعیف‌ترین افراد جامعه باشد. و این چیزی است که جز در اسلام در جای دیگر یافت نمی‌شود، و در دیگر نظامها و مکاتب نظیر آن را نمی‌یابید.

آنچه گفتیم فقط یک شعار نیست بلکه اسلام آن را در سیره و زندگی پیامبر ﷺ و ائمه اطهار پیاده کرده است. در نهج البلاغه امیرمؤمنان ﷺ می‌خوانیم: «إن الله تعالى فرض على أئمة العدل، أن يقدرُوا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيخ بالفقير فقره^۱؛ خدای بزرگ بر پیشوایان عدالت واجب کرده است که خود را همسطح مستضعف‌ترین مردم قرار دهند تا این که فقر فقیر او را بر نیاشوبد».

در فصل چهارم ماجرای شنیده شدن صدای سرخ شدن گوشت در خانه امیرمؤمنان ﷺ و تعجب کردن حضرت از آن را نقل کردیم. آری، امیرمؤمنان ﷺ زمانی که زمام حکومت بر جهان اسلام را به دست گرفت، این دستورالعمل حکیمانه و جاویدان را عملاً پیاده کرد. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت سالی فقط یک بار گوشت می‌خورد آن هم در عید قربان که همه مسلمانان گوشت می‌خورند^۲. و در بقیه طول سال، حضرت علی ﷺ هیچ‌گاه گوشت تناول نمی‌کرد؛ زیرا ممکن بود که در تمام ایام سال حتی یک روز افرادی از مسلمانان باشند که گوشتی برای خوردن نیابند، و حضرت علی ﷺ می‌خواهد همیشه و پیوسته با ضعیف‌ترین فرد جامعه همدردی کند.

دولتمردان و کارگزاران

دولتمردان و کارگزاران، اگرچه وظیفه‌شان سبکتر از امام ﷺ بود، اما آنها نیز می‌بایست راه امام را در پیش گیرند و به شیوه او رفتار نمایند. اگر دولتمردی یا کارگزاری بر طبق حکمی از احکام اسلام عمل نمی‌کرد از کار برکنار می‌شد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹ «ومن کلام له ﷺ بالبصرة وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثي وهو من اصحابه».

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۱۸، ب ۹۸، ح ۲.

برای مثال، ولید، زمانی که والی عراق بود و شرابخواری کرد از کار برکنار و به مدینه فرا خوانده شد و امیرمؤمنان حدّ شرابخواری را بر او جاری کرد و هشتاد تازیانه زد. بالاتر از این: عثمان بن حنیف که از جانب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به استانداری بصره منصوب شده بود، زمانی که به ضیافتی که در آن فقط ثروتمندان دعوت شده بودند، حاضر شد، حضرت طی نامه‌ای او را به خاطر پذیرفتن این دعوت توبیخ نمود، و به بیان نوع زندگی خودش پرداخت تا دولتمردان و کارگزاران آن را سرمشق قرار دهند. در آن نامه چنین فرمود:

«ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان اهل بصره تو را به ضیافتی دعوت کرده و تو بدان شتافته‌ای، و غذاهای رنگارنگ و کاسه‌های غذا برایت آورده‌اند. من گمان نمی‌کردم که تو دعوت مردمی را بپذیری که فقیرشان از آن رانده و ثروتمندانشان بدان دعوت می‌شوند. پس، بنگر که در این سفره بر چه غذایی دندان می‌نهی. آنچه حلال و حرامش بر تو آشکار نیست از دهان بیرون افکن و چیزی را بخور که به حلال و پاک بودن راههای فراهم آوردن آن یقین داری»^۱.

در این باره بسیار و بسیار سخن می‌توان گفت، اما به همین اندازه که با وضعیت این کتاب تناسب دارد، بسنده می‌کنیم.

قال امير المؤمنين عليه السلام:

« فارفع إليّ حسابك واعلم أن حساب الله أعظم من حساب الناس*؛ صورت حسابت را برایم بفرست، و بدان که حسابرسی خداوند سخت تر از حسابرسی مردم است.»

از نامه‌های امیر مؤمنان عليه السلام در کشورداری

* نهج البلاغه، نامه ۴۰ «ومن كتاب له عليه السلام إلى بعض عمّاله».

از نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام در کشورداری

نامه‌های امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به والیان و کارگزاران و کارمندانش بهترین آینه تمام‌نمای سیاست اسلام در نحوه اداره کشور و مردم است؛ زیرا، این نامه‌ها، به تنهایی، در بردارنده سیاست اسلامی در همه ابعاد و شؤون مختلف آن می‌باشند.

برای آن که چهره عملی دیگری از سیاست حکیمانه اسلام ارائه دهیم...
برای آن که رهبران و سیاستمداران از رهبری‌ها و سیاست‌های مادی که جز کشتار و ویرانی و تخریب چیزی برای بشر به ارمغان نمی‌آورند، درس بیاموزند...
و برای آن که معلوم شود رهایی و نجات در چه چیز و چگونه و در دست چه کسی است...

در این جا بعضی از نامه‌های سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام را که سید رضی رحمته الله علیه در «نهج البلاغه» نقل کرده است، می‌آوریم و شرح و توضیح آنها را به توانایی و هوشمندی خواننده و مقدار استفاده او از این نامه‌ها در سطوح مختلف و می‌گذاریم. البته سعی کرده‌ایم واژگان پیچیده و دشوار را توضیح دهیم تا بهره‌گیری از این نامه‌ها برای کسانی که آگاهی کامل از معانی واژگان ندارند آسان گردد. این توضیحات را میان دو قلاب، []، آورده‌ایم.

خشونت والی ممنوع

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌اش به یکی از کارگزارانش می‌فرماید:
«اما بعد، دهقانان [بزرگان و سران و ملاکان] شهرت از خشونت و سنگدلی و رفتار تحقیرآمیز و درشتخویی تو شکایت کرده‌اند، و من دقت کردم و دیدم که آنها چون مشرکند شایستگی آن را ندارند که به تو نزدیک باشند، و چون ذمی‌اند سزاوار آن نیستند که مورد طرد و خشونت واقع شوند؛ پس، با آنان به نرمی آمیخته با اندکی درشتی رفتار کن، و راه میانه درشتی و مهربانی در پیش گیر، و آمیزه‌ای از نزدیک گردانی و دورسازی اتخاذ کن. انشاء الله»^۱.

خیانت ممنوع

در نامه‌ای به زیاد بن ابیه، جانشین کارگزارش عبدالله بن عباس در بصره - عبدالله بن عباس کارگزار امیر مؤمنان علیه السلام در بصره، مناطق اهواز، فارس، کرمان و جاهای دیگر بود - می‌فرماید:

«به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی راست که اگر بشنوم در فیء [غنایم و خراجات] مسلمانان خیانتی کم یا زیاد کرده‌ای چنان بر تو سخت می‌گیرم که اندک مال و گران پشت و خوار و بی‌مقدار گردی. والسلام»^۲.

اسراف ممنوع

در نامه‌ای دیگر به زیاد نوشت:

«از اسرافکاری دست بدار و میانه‌روی در پیش گیر، و امروز به یاد فردا باش، و از مال به اندازه ضرورت نگه دار و مابقی را برای روز نیازمندیت [قیامت] پیش فرست.

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۰.

آیا در حالی که نزد خداوند از متکبران به شمار می‌روی، انتظار داری که خداوند پاداش فروتنان را به تو عطا فرماید! و با آن که در ناز و نعمت غوطه می‌خوری و ضعفا و بیوه زنان را از آن محروم می‌کنی، توقع داری که پاداش صدقه دهندگان را بر تو واجب گرداند؟! [نه،] جز این نیست که انسان پاداش چیزی را می‌گیرد که پیشاپیش فرستاده و بر چیزی وارد می‌گردد که قبلاً روانه کرده است. والسلام»^۱.

اخلاق تحصیلداران

از توصیه‌هایی که آن حضرت به مأموران جمع‌آوری زکوات و تحصیلداران خود می‌نوشت، چنین است:

«با پرهیزگاری از خدای یگانه بی‌انباز رهسپار شو، و هرگز مسلمانی را مترسان، و بر [زمین و باغ] او، در حالی که راضی نباشد، گذر مکن، و بیش از حقی که خدا در مال او دارد از وی مَسْتان، هرگاه به قبیله‌ای رسیدی بر سر آب آنها فرود آی و به خانه‌هایشان مرو، سپس با آرامش و وقار به نزد ایشان برو و چون به میان ایشان رفتی سلام کن، و در تحیت و درود فرستادن بر ایشان بخل موز، سپس بگو: ای بندگان خدا، ولیّ و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را در امواتان از شما بگیرم. پس، آیا حقّ الله در داراییهای شما هست که آن را به ولیّ خدا بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه، به او مراجعه مکن. و اگر کسی گفت: آری. همراه او برو بدون آن که وی را بترسانی یا تهدیدش کنی، یا بر او سخت‌گیری، یا او را به زحمت اندازی. پس هر مقدار طلا یا نقره به تو داد آن را بستان، و اگر گاو و گوسفند یا شتر داشته باشد بی‌اجازه او به میان آنها مرو؛ زیرا بیشتر آنها مال اوست، و چون نزد چارپایان رسیدی همانند کسی که بر صاحب آنها تسلط دارد و یا مانند کسی که بر او سخت‌گیرد به میان آنها وارد مشو»^۲.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۵.

حقوق حیوانات

«و حیوانی را رم مده و هراسان مکن، و صاحب آن را دربارهاش مرنجان. و مال را به دو بخش قسمت کن، آن‌گاه صاحب آن را آزاد بگذار و هر بخشی را که او انتخاب کرد متعرض آنچه انتخاب کرده است، مشو؛ و پیوسته چنین [به دو بخش تقسیم] کن تا آن مقدار بماند که حق خدا در مال او می‌باشد، و در این هنگام حق خدا را از او دریافت کن، و اگر فسخ و به هم زدن آن تقسیم را خواست، تو فسخ کن و باز دو قسمت را درهم آمیز، و دوباره مثل اول عمل کن تا آن که حق خدا را از اموال او بستانی.

شتر پیر از کار افتاده و [دست و پا] شکسته و ضعیف و معیوب را مگیر، و بر آنها کسی را امین قرار ده که به متدین بودنش اطمینان داری و به اموال مسلمانان درستکار است تا آنها را به ولی مسلمانان برساند و او آن اموال را میان ایشان قسمت کند، و بر آنها مگمار مگر کسی را که خیرخواه و مهربان و امانتدار و نگهدار باشد و درشتی نکند و به سختی نراند و مرنجانند و خسته نگرداند».

مهربانی با حیوانات

«پس، آنچه نزد تو گرد آید سریعاً نزد ما بفرست تا آن را در جایی که خداوند فرمان داده است صرف کنیم. و چون آنها را به امین خود سپردی به او سفارش نما که میان ماده شتر و بچه شیرخوارهاش جدایی نیندازد، و هرچه شیر دارد ندوشد که این به بچه‌اش لطمه زند، و یا سواری آن را خسته و وا مانده نسازد، و در دوشیدن و سواری میان آن و شترهای دیگر عادلانه عمل کند. و باید حیوانی را که خسته شده است استراحت دهد، و آن را که سُمش ساییده و از رفتن ناتوان گردیده است آرام و آهسته براند، و از هر برکه و آبگهی که می‌گذرند آنها را بر سر آب برد، و آنها را از زمین‌های گیاهدار به راهها و جاده‌ها [ی بی‌گیاه] نبرد، و هر از چند ساعتی استراحتشان دهد، و در جاهایی که اندک آب و گیاهی وجود دارد مهلتشان دهد، تا

این که، به خواست خدا، فریه و استخواندار نزد ما آیند نه رنجیده و خسته و زار، تا که آنها را بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش تقسیم کنیم؛ زیرا که این [اقدامات تو] اجر و پاداش تو را بزرگتر می‌گرداند و به خردمندی تو نزدیکتر است. ان شاء الله»^۱.

فروتنی والی

در فرمان امیرمؤمنان علی علیه السلام به محمد بن ابی‌بکر آن‌گاه که او را به حکومت مصر گماشت، آمده است:

«با آنان [مردم مصر] فروتن و نرمخو و گشاده‌رو باش، و همگی را به یک چشم بنگر تا بزرگان به جانبداری تو از خود طمع نورزند و ضعف از عدالت تو نومید نگردند؛ زیرا، خدای متعال، ای گروه بندگان او، از کردار کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان شما بازخواستتان می‌کند، پس اگر عذاب کند شما ستمکارترید [از آنچه که عذاب می‌بینید]، و اگر ببخشد، او بسیار کریم و بزرگوار است»^۲.

راه و رسم تقوا پیشگان

«بدانید ای بندگان خدا که تقوا پیشگان، هم از این دنیای زودگذر و هم از جهان آخرت، هر دو، سود بردند: با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند ولی اهل دنیا در آخرت آنان با ایشان شریک نگشتند. در دنیا به بهترین وجه زیستند و به بهترین وجه خوردند، و همانند مرفهین از دنیا بهره‌مند شدند. و آنچه را که جباران متکبر از دنیا گرفتند آنان نیز گرفتند، سپس با توشه‌ای رساننده [به مقصد] و تجارتی سودآور از دنیا رفتند. به لذت زهد به دنیا رسیدند، و یقین کردند که فردای قیامت در جوار خداوند هستند، نه خواسته‌ای از ایشان رد می‌شود، و نه بهره‌ای از لذتشان کاسته می‌گردد»^۳.

۱. همان.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۳. همان.

از مرگ برحذر باشید

«پس، ای بندگان خدا، از مرگ و نزدیک بودنش بترسید، و برای آن، ساز و برگش را فراهم آورید؛ زیرا، مرگ امری بزرگ و مطلبی پراهمیت در پی دارد، یا خیر محض است که هرگز با بدی همراه نیست، و یا شرّ محض است و هرگز با خیر همراه نمی‌باشد. پس چه کسی به بهشت نزدیکتر از کسی است که برای آن کار کند؟ و چه کسی به آتش نزدیکتر از کسی است که برای آن کار کند؟

شما تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر برایش بایستید شما را می‌گیرد، و اگر از او بگریزید به شما می‌رسد، و مرگ از سایه شما به شما چسبیده‌تر است. مرگ به موهای پیشانی شما بسته شده، و دنیا از پشت سر شما پیچیده می‌شود. پس، بترسید از آتشی که قعر آن دور و گرمایش سخت و عذابش تجدید شونده است. [دوزخ] سرایی است که در آن رحمت و مهربانی نیست، و دعا و درخواستی در آن پذیرفته نمی‌شود، و غم و رنجش برطرف نمی‌گردد.

[اکنون] اگر می‌توانید که هم از خدا بسیار بترسید و هم به او خوش‌گمان [و امیدوار] باشید بین این دو [ترس و امید] را جمع کنید؛ زیرا که خوش‌گمانی [و امیدواری] بنده به پروردگارش به مقدار ترس او از پروردگارش می‌باشد، و خوش‌گمان‌ترین [و امیدوارترین] مردم به خدا، خدا ترس‌ترین آنهاست.

بدان - ای محمد بن ابی‌بکر - که من تو را بر بزرگترین سپاهیان خود در نظرم، یعنی اهل مصر فرمانروا گردانیدم، پس سزاوار است که با هوای نفس خود مخالفت کنی، و از دینت دفاع نمایی، حتی اگر یک ساعت از عمرت باقی مانده باشد. و خدا را با خشنود کردن هیچ یک از خلق او، به خشم میاور، زیرا خدا جایگزین همه چیز هست، اما هیچ چیز جای خدا را نمی‌گیرد»^۱.

تأکید بر نماز

«نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده است به جای آر. نه به دلیل فراغت و بیکار بودن آن را پیش از وقتش برگزار کن، و نه به دلیل کار و گرفتاری آن را از وقت خود به تأخیر افکن، و بدان که همه کارهایت تابع نماز توست»^۱.

یکسان نیستند

«پیشوای هدایت [علی علیه السلام] و پیشوای هلاکت [معاویه] و دوست پیغمبر و دشمن پیغمبر یکسان نیستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من بر ائمتم از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ زیرا، مؤمن را خداوند به واسطه ایمانش باز می‌دارد، و مشرک را خداوند به سبب شرکش سرکوب می‌کند؛ بلکه ترس من برای شما از کسی است که دلش منافق و زبانش عالم است: آن می‌گوید که شما می‌پسندید، و آن عمل می‌کند که شما نمی‌پسندید»^۲.

حساب و کتابت را برایم بفرست

از نامه‌های آن حضرت به یکی از کارگزارانش:

«اما بعد، کاری از تو به من گزارش شده است که اگر براستی آن را انجام داده باشی بیگمان پروردگارت را به خشم آورده‌ای، و امامت را نافرمانی کرده‌ای، و امانت خود را تباه ساخته‌ای. به من گزارش شده است که تو زمین را برهنه کرده‌ای [و در اموال خیانت کرده و اراضی را تباه کرده‌ای]، و هرچه زیر پایت بوده است گرفته‌ای، و آنچه در دست تو بوده است خورده‌ای. پس، حساب [دخل و خرج] خود را برایم بفرست، و بدان که حسابرسی خدا از حسابرسی مردم بزرگتر [و سخت‌تر] است. والسلام»^۳.

۱. همان.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۰.

توصیه‌های انسانی

در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش می‌فرماید:

«اما بعد، تو کسی هستی که من در برپا داشتن دین از او یاری می‌جویم، و به واسطه‌اش نخوت گنهکار را درهم می‌شکنم، و رخنه‌ها و مرزهای خوفناک را [که ترس نفوذ دشمن از آنها می‌رود] می‌بندم. پس، در مأموریت خویش از خدا کمک بخواه و درشتی را با اندکی نرمی بیامیز، و آن جا که مدارا شایسته‌تر باشد مدارا پیشه کن، و در جایی که چاره‌ای جز سختگیری و خشونت نیست سختگیری در پیش گیر، و با رعیت فروتن و گشاده‌رو باش، و با ایشان مهربانی کن، و در نگاه و نیم نگاه و اشارات و سلام کردنت با همگان یکسان رفتار کن تا بزرگان به ستم کردن تو طمع نیندند، و ضعیفان از عدالت تو نومید نشوند. والسلام»^۱.

به مالک اشتر نخعی

پس از آشفته شدن امر محمد بن ابی‌بکر در مصر، امیرمؤمنان علیه السلام مالک اشتر نخعی را بر مصر و توابع آن گماشت و دستورالعملی برای او نوشت که طولانی‌ترین عهدنامه‌ای است که توسط آن حضرت نوشته شده و جامع جمیع محاسن است:

«به نام خدای بخشاینده مهربان؛ این فرمانی است از جانب بنده خدا علی امیرمؤمنان به مالک بن حارث اشتر در عهدنامه‌اش به او، آن‌گاه که وی را بر مصر گماشت: درباره جمع‌آوری خراج آن دیار و جهاد با دشمنانش، و اصلاح وضع مردمش، و آبادسازی شهرهای آن».

خدا پروایی

«او را امر می‌کند به تقوا از خدا، و مقدم داشتن فرمان او و پیروی از آنچه در کتابش

۱. همان، نامه ۴۶.

بدان دستور داده است، از واجبات و مستحبات؛ زیرا که هیچ کس جز با پیروی از آن سعادت‌مند و هیچ کس جز با انکار و فرو نهادن آنها بدبخت نمی‌شود. [نیز به او فرمان می‌دهد که] خدای سبحان را با دل و دست و زبان خویش یاری کند؛ زیرا که خداوند بلند نام، متعهد شده است که هر کس او را یاری رساند یاری‌اش کند، و هر کس او را ارج نهد، ارج و عزتش دهد.

و به او امر می‌کند که نفس خویش را از شهوات و خواهشها فرو نشاند، و از سرکشیهایش باز بدارد، زیرا که نفس به بدی فرمان می‌دهد مگر آن که خدا رحم کند».

درباره تو آن خواهند گفت که تو درباره گذشتگان می‌گویی

«سپس، ای مالک بدان که من تو را به سرزمینی می‌فرستم که پیش از تو حکمرانان دادگر و ستمگر، هر دو، بوده‌اند و مردم در کار تو همان گونه می‌نگرند که تو در کار حکمرانان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو همان می‌گویند که تو درباره آن حکمرانان می‌گویی. و نیکوکاران را، در واقع، از سخنانی می‌توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگانش جاری می‌سازد؛ بنابراین، باید محبوبترین اندوخته‌ها در نزد تو اندوخته کار نیک باشد. پس بر هوای نفس خویش مسلط باش، و آنچه را که بر تو روا و حلال نیست از نفس خود دریغ مدار؛ زیرا دریغ ورزیدن از نفس، عدالت در حق آن است، در آنچه دوست می‌دارد یا ناخوش می‌دارد».

گروه‌های مردم

«و مهربانی و محبت و ملاحظت با مردم را در دل خویش جای ده، و هرگز به سان جانور درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری؛ زیرا که مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند، و یا هم‌نوع تو [منظور غیر مسلمانان است]، که [در هر صورت] از آنان لغزشی سر می‌زند، و دستخوش آفتها می‌شوند، و عمداً یا سهواً خلاف می‌کنند. بنابراین، آنان را مورد عفو و گذشت قرار ده همچنان که تو خود

دوست داری و می‌پسندی که خداوند تو را مورد عفو و گذشت قرار دهد؛ زیرا که تو مافوق آنها هستی، و کسی که تو را فرمانروایی داده مافوق توست، و خدا مافوق کسی است که تو را به فرمانروایی گماشته است، و از تو خواسته است که کارشان را انجام دهی و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده است».

جنگیدن با خدا ممنوع

«مبادا با خدا اعلان جنگ کنی؛ زیرا تو قدرت آن نداری که خشم و کيفر او را دفع کنی، و از عفو و رحمتش هم بی‌نیاز نیستی. هرگز از گذشت کردن پشیمان مشو، و از کيفر دادن شادمان مشو، و تا جایی که راه دارد به تندی و خشم مشتتاب، و هیچ‌گاه مگو: من حاکم و دستور می‌دهم و باید اطاعت شوم؛ زیرا، این مایه تباهی دل و سستی دین و تغییر و زوال نعمتها می‌شود. و هرگاه قدرتی که داری در تو تکبر و خودپسندی و غرور پدید آورد به عظمت سلطنت خدا که فوق توست، و به توانایی او نسبت به خودت و این که تو در برابر او هیچ قدرتی نداری، بنگر زیرا که این تأمل، کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشانند، و جلو تندی تو را بگیرد، و خرد از دست رفته‌ات را به تو باز گرداند».

تکبر ممنوع

«از رقابت کردن با خدا در عظمت او، و همانندی جستن به جباریت او پرهیز؛ زیرا که خداوند هر جباری را زبون، و هر متکبری را خوار می‌گرداند. با خدا انصاف داشته باش، و از جانب خودت و خویشان نزدیک و هر یک از رعیت که دوستش می‌داری درباره مردم انصاف را رعایت کن که اگر چنین نکنی ستم کرده باشی، و هر که به بندگان خدا ستم کند، خداوند خصم و مدعی او از جانب بندگانش شود، و هر که خدا با او به خصومت برخیزد دلیلش را باطل گرداند، و او پیوسته در جنگ با خدا باشد تا آن‌گاه که [از ستم] دست بردارد و توبه نماید. هیچ چیز به مانند ستمگری باعث تغییر نعمت خدا و تعجیل در خشم و کيفر او نمی‌شود؛ چرا که خداوند دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است».

میان‌روی در حق

«و باید محبوبترین کارها در نزد تو آن کاری باشد که از افراط و تفریط به دور باشد، و عدالتش فراگیرتر، و رضایت رعیت را بیشتر در بر داشته باشد؛ زیرا که خشم و نارضایتی توده مردم خشنودی خواص را از بین می‌برد، و خشم و ناخشنودی خواص، با وجود رضایت عامه مردم، اهمیتی ندارد، و هیچ یک از رعیت به اندازه خواص برای والی، در هنگام رفاه و آسایش پر زحمت‌تر، و در گرفتاری کم یاری‌تر نیست و عدل و انصاف را ناخوش‌تر نمی‌دارد، و پر توقع‌تر، و در برابر دَهِش ناسپاس‌تر، و در هنگام دریغ و منع عذرناپذیرتر، و در گرفتاریهای روزگار کم صبرتر نیست. ستون دین و جامعه مسلمانان و ساز و برگ واقعی در برابر دشمنان همان توده امت هستند، پس باید توجه تو به آنان باشد و از آنان جانبداری کنی.»

سخن‌چینان را از خود بران

«و باید دورترین رعیت از تو و منفورترین آنان به نزد تو کسانی باشند که از مردم عیب‌جو ترند؛ زیرا، [طبیعی است که] در مردم عیب‌هایی وجود دارد و والی به پوشاندن آنها سزاوارتر است؛ پس، در برملا شدن عیب‌هایی که از تو پنهان است کنجکاو می‌کن، بلکه برتوست که آنچه برایت آشکار شود پاک گردانی [و عیب‌های مردم را توجیه و پرده‌پوشی کنی]، و درباره آنچه از تو پنهان است خداوند، خود، داوری خواهد کرد. بنابراین، تا می‌توانی عیب‌پوشی کن تا خداوند هم عیب‌های تو را که دوست داری از مردم پنهان بماند، پوشیده بدارد.»

گره هر کینه را از مردم بگشای [با خوشرفتاری با مردم کینه‌ها را از دل‌های مردم بزدای]، و سبب هر دشمنی و کین‌خواهی را از خود برگن، و از آنچه برایت روشن نیست چشم‌پوشی نما، و سخن‌سخن‌چین را زود باور مکن؛ زیرا که سخن‌چین صداقت و راستی ندارد، هرچند خود را از خیرخواهان وانمود کند.»

سیاست مشورت

«در رایزنی‌های خود بخیل را شرکت مده، که بخیل تو را از احسان باز دارد و از فقر و نادار شدن بترساند، و نه ترسو را، زیرا که شخص ترسو تو را از اقدام به کارها سست کند، و نه آزمند را؛ زیرا، شخص آزمند آزمندی ستمگرانه را در نظرت زیبا جلوه می‌دهد؛ پس، بخل و ترس و آزمندی خصلتهای گونه‌گونی هستند که همگی از بدگمانی به خدا نشأت می‌گیرند.»

بدترین وزیران

«بدترین وزیران [و دستیاران] تو کسی است که پیش از تو وزیر بدان بوده و در گناهان آنان شرکت داشته است؛ پس، مبادا این‌گونه افراد را از نزدیکان و ملازمان خود قرار دهی؛ زیرا که اینان یاران گنهکاران و برادران ستمکارانند؛ تو می‌توانی جانشینان بهتری برای آنان به دست آوری، که همانند آنان صاحب اندیشه و نفوذ هستند ولی چون ایشان بارگناه و وزر و وبال بر دوش ندارند، و ستمگری را بر ستم و گنهکاری را بر گناه یاری نرسانده‌اند، اینان برای تو کم‌زحمت‌تر و یاریگرتر، و مهربانتر، و دوستی‌شان با غیر تو کمتر است.»

پس، این‌گونه افراد را اصحاب سرّ و اهل محفل خود قرار ده. و از میان آنها کسانی نزد تو ارجح باشند که زبانش به حقیقت برای تو گویاتر است، و در اعمالی که از تو سر می‌زند و خداوند آنها را برای دوستانش ناخوش می‌دارد کمتر یاری می‌رساند، هرچند آن اعمال بشدت دلخواه تو باشد.»

همدم شدن با پارسایان

«با پارسایان و راستگویان همدم شو و عادتشان بده که تو را زیاد نستانند و با نسبت دادن کارهای بزرگ به تو، که نکرده‌ای شادمانت نکنند.»

نیکوکار و بدکار نباید در نزد تو یکسان باشند؛ زیرا که این سبب بی‌رغبت شدن نیکوکاران به نیکی کردن، و تشویق بدکاران به بدی می‌شود، بلکه با هریک از آنها چنان که سزاوار است رفتار کن.»

نیکی کردن به ملت

«بدان که هیچ چیز بیشتر مایه خوشبینی والی به رعیتش از این نیست که به آنها احسان کند، و زحمت و هزینه‌های آنها را بکاهد، و آنها را مجبور به کاری که موظف به آن نیستند نکند. پس، باید در این باب کاری کنی که تو را به رعیت خوشبین گرداند؛ زیرا که خوشبینی رنج بسیار را از تو دور می‌کند، و سزاوارترین کس که بدو خوشبین باشی آن کسی است که بیشتر به او احسان کرده‌ای، و سزاوارترین کسی که بدو بدبین باشی آن کسی است که با او بد رفتار کرده‌ای.

هیچ سنت و روش نیکی را که بزرگان این امت به کارش بسته‌اند و مایه الفت و همبستگی شده، و مردم آن را پذیرفته‌اند، مشکن، و سنت و روشی را که به چیزی از آن سنتهای گذشته آسیب رساند پدید می‌آورد، که در این صورت اجر و پاداش از آن کسی است که آن سنت را گذاشته، و تو به واسطه شکستن آن سنت، گنهکاری.»

تأکید بر مذاکره و گفتگو با دانشمندان

«برای تحکیم آنچه که مایه سامان یافتن وضع سرزمین تو شده، و برپا داشتن آنچه که مردم [مصر] پیش از تو آن را برپا داشته بودند، با دانشمندان و خردمندان، بسیار بحث و گفتگو کن. و بدان که رعیت چند طبقه‌اند که کار هیچ یک از آنها جز با دیگری راست نیاید و گروهی از گروه دیگر بی‌نیاز نیست: بعضی از آنها قشون خدا هستند، بعضی کاتبان عمومی و خصوصی، بعضی قاضیان دادگستری، بعضی کارگزاران انصاف و مدارا، بعضی جزیه دهندگان ذمی و خراج پردازان مسلمان، بعضی بازرگان و صنعتگر، بعضی طبقه پایین که نیازمند و مستمند هستند، و خداوند برای هر یک از

اینها سهمش را نام برده و حدّ و اندازه واجب آن را در کتاب خود یاد در سنت پیامبرش ﷺ معین کرده که نزد ما نگهداری می شود».

ارتش و سربازان

«سپاهیان، به خواست خدا، دژ و پناه رعیت و زیور حکمرانان و مایه عزّت دین و امنیت و آسایش هستند. رعیت پایدار نمی ماند مگر با وجود سپاهیان، و سپاهیان را قوام و استواری نباشد مگر به خراجی که خداوند برای ایشان مقرر داشته است، و به وسیله آن بر جهاد با دشمنشان توانا می گردند، و پشتوانه ای برای بهبود زندگی آنان است، و به وسیله آن نیازهایشان را برآورده می سازند».

قاضیان دادگستری

«و این دو صنف [سپاهیان و خراجگزاران] نپایند مگر به واسطه گروه سوم یعنی قاضیان و کارگزاران و کاتبان، که [قاضیان] برای عقدها حکم می نمایند، و [کارگزاران] منافع [حکومت] را گرد می آورند، و [کاتبان] در کارهای خصوصی و عمومی معتمد و امین مردم هستند».

صنعتگران و بازرگانان

«و این گروهها، جملگی، استوار نمانند مگر به واسطه بازرگانان و صنعتگران که مایحتاج آنها را گرد آورند و بازارها را برپا دارند و آنان را از تهیه نیازمندیهایشان بی نیاز سازند».

نیازمندان

«و طبقه پایین نیازمند و مستمند، کسانی هستند که مستحق کمک و یارانه هستند. خداوند را برای هر یک از این طبقات گشایشی است [و همگی مشمول جود و عنایت

او هستند]، و هریک از آنان را بر والی حقی است به اندازه‌ای که کار آنان را بهبود بخشد، و والی از عهده آنچه خدا بر او لازم گردانیده است بر نمی‌آید مگر به سعی و کوشش و کمک جستن از خداوند، و آماده نمودن خود برای به کار بستن حق، و شکیبایی بر آن در کار آسان یا دشوار».

انتخاب نظامیان

«از میان سپاهیان آن را به فرماندهی برگمار که، در نظر تو، نسبت به خدا و رسول او و امام تو با اخلاص تراست، و از دیگران پاکدل‌تر و بردبارتر، کسی که دیر به خشم می‌آید، و زود عذر پذیرد، و با ناتوانان مهربان و بر زورمندان سختگیر باشد؛ کسی که درشتی او را برنینگیزد، و سستی، او را بر جای نشانند».

خانواده‌های اصیل و شرافتمند

«[مطلب دیگر آن که:] با افراد با شخصیت و خوشنام و خانواده‌های صالح و خوش سابقه و با کسانی که اهل یاریگری و شجاعت و سخاوت و گذشت هستند پیوند برقرار کن؛ زیرا که اینان مجمع بزرگواریها و شعبه‌های احسان و نیکی‌اند. و سپس چونان پدر و مادری که به فرزندشان رسیدگی می‌کنند، به امور آنان رسیدگی کن، و مبادا کمکهایی را که درباره ایشان روا داشته‌ای بزرگ پنداری، و نیز هیچ لطف و محبتی را - هرچند اندک - ناچیز شماری؛ زیرا که آن نیکی، آنها را به اخلاص و خیرخواهی در حق تو و او می‌دارد و به تو خوشبین‌شان می‌گرداند. و با تکیه به رسیدگی به کارهای خطیر و مهم آنان، از رسیدگی به کارهای خودشان سرمتاب؛ چرا که مهر اندک هم کارساز است و از آن سود می‌برند، و از بسیار آن هم بی‌نیاز نیستند».

عدالت گستری

«و باید گزیده‌ترین و برترین سران سپاهت در نزد تو کسی باشد که یار و یاور آنان

باشد، و از دارایی خود چندان به آنان و خانواده‌هایشان بیخشد که به هنگام جهاد با دشمن تنها به جهاد سرگرم باشند. محبت تو به آنان دل‌هایشان را معطوف تو گرداند. بهترین چیزی که والیان را شادمان می‌سازد برپا داشتن و گسترش عدالت در شهرها و پدیداری دوستی و محبت رعیت است، و این محبت و دوستی آنان پدیدار نگردد مگر آن‌گاه که سینه‌هایشان [از کدورت و دشمنی و کینه] پاک باشد، و وفاداری‌شان استوار نگردد مگر آن‌گاه که گرداگرد فرماندهان خویش حلقه زنند و ایشان را نگهداری کنند، و فرماندهی آنان را بر خود سنگین نشمارند، و خواهان به سرآمدن مدت آنان نباشند. پس، آرزوهایشان را برآور، و پیوسته از آنان ستایش کن، و از رنجها و زحمات رنج‌دیدگان آنان یادنما؛ زیرا یاد کردن فراوان از کارهای نیک آنان، دلیر را به شوق می‌آورد، و کم‌دل را بر می‌انگیزد. ان شاء الله».

هرکس را در جایگاه خودش قرار ده

«نیز زحمت و رنج هرکس را به خاطر بسیار، و زحمت یکی را به حساب دیگری مگذار، و چون کارش را تا پایان انجام داد از پاداش دادن به او دریغ مدار، مبادا بزرگی فردی باعث گردد که کار کوچک او را هم بزرگ شماری، و یا بی‌مایگی کسی مایه آن شود که کار بزرگ او را ناچیز و خرد شماری. و هرگاه کار بر تو دشوار افتاد و یا امور بر تو مشتبه شد آن را به [کتاب] خدا و [سنت] رسول او واگذار؛ چه، خدای بزرگ به کسانی که دوستدار هدایت و ارشادشان می‌باشد، فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَذُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسول و اولیای امر خود اطاعت کنید، و اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید».

ارجاع دادن به خدا هم عبارت است از تمسک به کتاب استوار او، و ارجاع دادن به پیامبر عبارت است از پیروی از سنت او که مایه وحدت است و پراکندگی نمی‌آورد».

انتخاب قضات

«و برای داوری در میان مردم کسی را که در نظرت برترین افراد مردم است، برگزین، کسی که کارها بر او تنگ نیاید [و صبور و پر حوصله باشد] و نزاع کنندگان او را به ستیزه و مشاجره نکشانند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت به حق، هرگاه آن را شناخت کوتاهی نکند، و گرد طمع نگردد، و به اندک فهم در رسیدن به عمق حقیقت [دعوا و حکم] بسنده نکند، و در هنگام مواجه شدن با شبهات تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد، و بیشتر در پی شواهد و دلایل باشد، و از مراجعه دادخواه به ستوه نیاید و در کشف حقیقت صبور باشد، و چون حکم روشن شد قاطعانه حکم دهد، ستایشهای زیاد، او را دچار غرور نسازد، و گمراه سازیه‌ها او را به جانبداری از یکی و نادارد، و این گونه افراد البته اندکند.

سپس خود از قضاوت‌های او واری کن، و چندان به او ببخش که هرگونه بهانه‌ای را [برای رشوه‌گیری] از بین ببرد، و با وجود آن بخشش، نیازش به مردم کم شود، و در نزد خودت به او چنان مقام و منزلتی ده که دیگر خواص و نزدیکان در او طمع نکنند و از این که مردم او را نزد تو تخریب کنند در امان باشد.

پس، در این باره [انتخاب قاضیان شایسته] نیک بنگر؛ زیرا که این دین در دست اشرار و بدان گرفتار بوده و در آن از روی هوی و هوس رفتار می‌شده و با آن در پی دنیا بوده‌اند».

کارمندان را بیازمای

«دیگر آن که: در کارهای کارمندان دقت کن، و آنان را بیازمای و به کار گمار، و جانبدارانه و خودسرانه [بی‌مشورت] به کارشان مگمار؛ زیرا که این دو خصلت [جانبداری و سرخود کاری کردن] در بردارنده انواع ستم و خیانت است. از ایشان

کسانی را [برای تصدّی امور] بجوی که کار آزموده و با حیا و از خانواده‌های شایسته و پیشگام در اسلام باشند؛ زیرا، این‌گونه افراد از خلق و خویی بزرگوارانه‌تر برخوردارند و مردمانی آبرومندترند، و کم طمع‌تر و عاقبت‌اندیش‌ترند. سپس، ارزاق و مواجب آنان را فراوان ده؛ زیرا این کار آنان را در اصلاح خود توانا می‌گرداند، و از اختلاس آنچه در اختیارشان می‌باشد بی‌نیاز می‌سازد، و اگر خلاف فرمان تو عمل کردند یا در حفظ امانت تو کوتاهی و خیانت کردند حجت تو بر آنان تمام باشد».

رسیدگی به رفتار و عملکرد کارمندان

«نیز به کارهای آنان رسیدگی کن، و بازرسهای راستگوی و وفادار بر آنها بگمار، زیرا، رسیدگی و بازرسی نهانی به کارهای ایشان آنان را به امانتداری و مدارا با مردم و می‌دارد. دستیاران را نیز زیر نظر بگیر، و اگر یکی از آنان دست به خیانت گشود و گزارش‌های جاسوسان و بازرسانت آن را تأیید کرد به گواهی همان گزارش‌ها اکتفا کن و او را کیفر بدنی ده، و هرچه از کار خود به دست آورده از او بازستان، و خوار و بی‌مقدارش گردان، و داغ خیانت بر او زن، و طوق ننگ بدنامی را به گردنش آویز».

اقتصاد

«در کار خراج آن گونه که وضعیت خراجگزاران را به صلاح آورد رسیدگی کن؛ زیرا که درستی خراج و درستی وضع خراجگران باعث درستی و بهبود وضع دیگران نیز هست، و دیگران به راحتی و آسایش دست نیابند مگر به واسطه خراجگزاران؛ چرا که مردم همه نانخور خراج و خراجگزاران هستند».

آبادانی زمین

«باید توجه تو بیشتر به آبادانی زمین باشد تا به گرفتن خراج؛ زیرا که خراج جز با آباد بودن زمین به دست نیاید، و هرکس خراج بی‌آبادانی [زمین] خواهد، کشور را

ویران گرداند و بندگان را به نابودی کشاند، و دولتش جز اندکی نیاید.

پس، اگر مردم از سنگینی [خراج] یا آفت زدگی یا خشکیدن چشمه‌ها یا کمبود بارندگی یا سیل افتادگی زمین‌ها یا خشکسالی شکایت کردند، در میزان [خراج] به آنها چندان تخفیف بده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیفی که به آنها در هزینه‌هایشان می‌دهی بر تو گران نیاید؛ زیرا این، در واقع، اندوخته‌ای است که رعیت به واسطه آن به تو در آبادانی سرزمینت و آراستن حکومتت سود می‌رسانند، به علاوه، با این کار ستایش آنان را به خود جلب می‌کنی، و تو از گسترش عدالت در میان آنان احساس غرور و شادمانی می‌کنی، و در برابر ذخیره نیکویی که از آسایش دادن به آنان اندوخته‌ای از قدرت اضافی آنان بهره‌مند خواهی شد، و به سبب دادگری‌ات با رعیت و مهربانی‌ات با آنان به آنان اعتماد خواهی یافت، و در این صورت هرگاه در آینده حوادثی پیش آید و از آنان کمک بخواهی با کمال رضایت آن حوادث را تحمل خواهند کرد؛ زیرا آبادانی نعمتی است که هر باری بر دوش آن نهی آن را خواهد کشید [موجب رضایت مردم از حکومت و دفاع از آن و تحمل مشکلات و سختیها می‌شود].

ویرانی زمین، در واقع، ناشی از فلاکت مردم آن [و کشاورزان] است، و سبب فلاکت و تنگدستی کشاورزان هم روی آوردن کارگزاران به مال اندوزی، و ناامیدی از دوام حکومتشان، و عبرت نگرفتن از گذشتگان است.»

دبیران و منشیان

«دیگر آن که: در کار دبیرانت بیندیش و بهترین آنان را بر کارهایت بگمار، و نامه‌های محرمانه‌ات را که در بردارنده نقشه‌ها و اسرار توست به کسی واگذار که از نظر اخلاقی صالح‌تر از دیگران باشد؛ کسی که پست و مقام او را سرمست نکند و در نتیجه، در حضور دیگران گستاخانه با تو مخالفت کند، و غفلت از رساندن نامه‌های کارگزارانت به تو یا رساندن پاسخ‌های درست آنها از جانب تو، در آنچه برای تو

می‌گیرد یا از جانب تو می‌دهد کوتاهی نورزد، و در قراردادی که به نفع تو می‌بندد سستی نورزد، و از فسخ قراردادی که به زیان تو بسته شده ناتوان نباشد، و به اندازه قدر و منزلت خویش در کارها جاهل نباشد؛ زیرا کسی که به قدر و منزلت خویش جاهل باشد به قدر و منزلت دیگران جاهل تر است.

در انتخاب آنان [دبیران و منشیان] بر تیزهوشی و اطمینان شخصی و خوش‌باوری خود تکیه مکن؛ زیرا، افراد زیرک با ظاهرسازی و خوش خدمتی نظر زمامداران را به خود جلب می‌کنند؛ در حالی که در پس این ظاهرسازی نه خیرخواهی وجود دارد و نه از امانتداری چیزی است؛ بلکه آنان را با خدماتی که برای زمامداران شایسته پیش از تو انجام داده‌اند بیازمای و آن‌گاه کسی را برگزین که در میان توده مردم بهترین اثر را گذاشته‌اند، و به امانتداری شناخته شده‌ترند که چنین انتخابی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا و کسی است که از طرف او گماشته شده‌ای».

سازماندهی کارها

«و برای هر یک از کارهایت رئیسی از آنان قرار بده که بزرگی کار بر او چیره نیاید، و فراوانی کارها او را به پراکنده کاری نکشانند، و [بدان که] هر عیبی در [کار] دبیران و منشیان تو وجود داشته باشد و تواز آنها غفلت و رزی مسؤول آن خواهی بود».

تشویق و حمایت از صنایع

«دیگر آن که: نسبت به بازرگانان و صنعتگران خیراندیش باش و آنان را نیز به خیر و درستکاری سفارش کن: چه آنان که در یکجا ثابت‌اند، چه آنان که با سرمایه‌شان در گردش و سیارند، و چه آن که با نیروی بدنی کسب و کار می‌کنند؛ زیرا که این اقشار منابع اصلی سودها و عوامل تحصیل وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان آنها از نقاط دور دست می‌باشند، از بیابانها و دریاها و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آنها گرد نمی‌آیند، و جرأت رفتن به آن جاها را ندارند. بازرگانان مردمی آرامند و از

ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود ندارد، و افشاری آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی نمی‌کنند. به آنها، چه در شهری که خودت هستی و چه در شهرهای اطرافت، رسیدگی کن.»

جلوگیری از احتکار

«و- با این حال- بدان که در بسیاری از ایشان خستی بی‌اندازه و بخل ورزی زشت و احتکار منافع است و کالاها را به هر قیمتی که دلشان می‌خواهد می‌فروشند، در حالی که این کارهای ایشان برای همه افراد جامعه زیانبار و برای زمامدار عیب است. پس، از احتکار جلوگیری کن؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جلوگیری می‌کرد. خرید و فروش باید آسان و با موازین عدالت [یا: ترازوهای درست] و با نرخهایی انجام گیرد که به هیچ یک از طرفین فروشنده و خریدار اجحاف نشود. چنانچه کسی را از احتکار نهی کردی و مع ذلک مرتکب احتکار شد او را کیفر ده تا مایه عبرت دیگران شود، ولی در کیفرش زیاده روی نشود.»

توجه به مستضعفان

«دیگر آن که: خدا را خدا را، درباره طبقه پایین و بیچاره یعنی مستمندان و نیازمندان و بینوایان و زمینگیران؛ چرا که قانع [آن که بیچارگی‌اش را اظهار و دست سؤال و گدایی دراز می‌کند] و معتر [آن که با وجود شدت احتیاج از سر عزت نفس دست سؤال دراز نمی‌کند] در این طبقه است. پس به خاطر خدا حقی را که خداوند برای این طبقه قرار داده است، پاس بدار.

و بخشی از بیت المال و سهمی از غلات زمین‌های غنیمی اسلام در هر شهری را به این طبقه اختصاص بده؛ زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترین آنان سهمی مساوی است و تو مسؤول رعایت آن می‌باشی. پس مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز بدارد؛ زیرا هرگز داشتن کارهای فراوان و مهم تو عذری برای ترک مسؤولیتهای خرد و کوچک نخواهد بود.

پس، توجّه خود را از آنان بر مگیر، و متکبرانه از آنان روی مگردان، و به امور آنان که به تو دسترسی ندارند و چشمها به آنان با حقارت می نگرند و دیگران ایشان را کوچک می شمارند، رسیدگی کن و برای این اقشار، از افراد مورد اطمینان خود که خداترس و فروتنند فردی را انتخاب کن تا مشکلات آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که نزد خداوند، آن‌گاه که دیدارش می کنی، معذور باشی؛ چراکه این گروه از مردم بیش از دیگران نیازمند دادگری هستند. پس با گزاردن حق همه اینان نزد خداوند عذر و حجّت داشته باش.»

یتیمان و کودکان

«و به یتیمان و سالخوردهگان نیز که چاره‌ای ندارند و دست نیاز خواهی بر نمی دارند رسیدگی کن. و این وظیفه‌ای سنگین بر دوش زمامداران است، هرچند حق، تمامش سنگین است، اما خدا آن را بر مردمی که عاقبت طلبند سبک می گرداند. پس، در این راه شکیبایی ورزیدند و به درستی و راستی و عده‌ای که خدا به ایشان داده است اطمینان کردند.»

نیازمندان

«پاره‌ای از وقت خود را به نیازمندان اختصاص بده تا در آن وقت شخصاً به کار آنان بپردازی، و همگان را به حضور پذیر، و در آن مجلس به خاطر خدایی که تو را آفریده است فروتن باش، و سربازان و نگهبانان و افراد پلیس خود را از تعرّض به آنها باز بدار تا گوینده‌شان بدون ترس و لرز با تو سخن بگویند؛ چراکه خود بارها از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غير متعتع؛ ملتّی که ضعیف آن حق خود را بی ترس و لرز از قوی نستاند هرگز روی سعادت را نمی بیند.»

آن‌گاه، خشونت و درشتگری‌های آنان و ناتوانی شان در سخن گفتن را تحمل کن، و تنگ‌خویی و تکبرت را از آنان دور ساز تا بدین وسیله خداوند سایه‌های رحمتش

را بر تو بگسترانند و پاداش طاعتش را بر تو واجب گردانند، آنچه به مردم می‌بخشی گوارا داشته باش، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

پاره‌ای از امور تو هست که خود تو شخصاً باید انجام بدهی، مانند پاسخ دادن به کارگزارانت در جایی که منشیان تو از پاسخ آنها عاجزند، و مانند برآوردن نیازهای مردم در همان روزی که به تو عرضه می‌کنند و یارانت در رفع آن نیازها ناتوانند. کار هر روز را همان روز انجام بده؛ زیرا برای هر روزی کاری است.»

خلوت با خداوند بزرگ

«بهترین اوقات خود و نیکوترین بخش‌های آن را برای ارتباط میان خود و خدا قرار بده، اگرچه همه اوقات، چنانچه با نیت درست همراه باشند و رعیت در آن اوقات در امن و آسایش باشند، برای خداست.

از جمله کارهایی که خاص خداوند است و به وسیله آن دینت را برای خدا خالص می‌گردانی برپا داشتن واجبات است که ویژه پروردگار می‌باشد. پس، در بخشی از شبانه روزت وجود خود را در اختیار خداوند بگذار، و آنچه را که تو را به خدا نزدیک می‌گرداند بی‌کم و کاست انجام بده هرچند بدنت به رنج افتد.»

نماز جماعت

«هنگامی که برای مردم به نماز [جماعت] می‌ایستی نه رمانده باش و نه تباه کننده [نه با طولانی خواندن نماز مردم را از نماز جماعت گریزان نما و نه چندان تند و سبک برگزار کن که نماز را ناقص به جا آوری]؛ زیرا در میان مردم کسانی هستند که بیمار و ناتوانند و کسانی هستند که کار و گرفتاری دارند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن می‌فرستاد از ایشان پرسیدم: چگونه برای مردم نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانترین آنان نماز بگذار و با مؤمنان مهربان باش.»

در میان مردم باش

«هرگز خود را از مردم به مدت طولانی پنهان مدار؛ زیرا، پنهان شدن حکمرانان از مردم شاخه‌ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور است، و پنهان شدن از مردم زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد و، در نتیجه کار بزرگ در نظرشان کوچک می‌نماید و کار کوچک، بزرگ، زیبا زشت و زشت، زیبا، و حق با باطل آمیخته می‌شود.

حکمران هم بشر است و آنچه را که مردم از او پنهان بدارند نمی‌داند، و حق را نیز نشانه‌هایی نباشد که با آنها انواع راست از دروغ شناخته شود، و تواز دو حال خارج نیستی: یا انسانی هستی که در راه حق گذشت و بخشش داری، پس سبب پنهان شدن از حق واجبی که عطا کنی یا کار نیکویی که انجام دهی چیست؟ یا انسانی مبتلا به بخل هستی؛ که در این صورت بزودی مردم، وقتی از بذل و بخشش تو نومید گردند، از درخواست کردن از تو باز ایستند. از این گذشته، بیشتر کارها و نیازهای مردم به تواز مواردی است که برای تو رنج و هزینه‌ای ندارد، مانند شکایت کردن از ستمی یا درخواست انصاف و دادرسی در معامله‌ای».

نور چشمی ممنوع

«دیگر آن که: حکمران را خواصّ و نزدیکانی است که خوی انحصارطلبی و دست‌اندازی دارند و در داد و ستدها از انصاف بی‌بهره‌اند. پس، ریشه اینان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و هرگز به هیچ یک از اطرافیان و نورچشمی‌هایت زمینی واگذار مکن، و مبادا کسی از آنان از تو تصاحب ملکی را توقع داشته باشد که به مردم همسایه آن زیان زند در حقیقه‌ای یا کار مشترکی که زحمت و سختی کار آن را به دیگران تحمیل کنند که در این صورت، سودش برای آنان خواهد بود و ننگش در دنیا و آخرت برای تو».

همیشه با حق باش

«و حق را درباره کسی که سزاوار آن است، از خویش و بیگانه، اجرا کن، و در این کار شکیبیا باش و پاداش از خدا خواه، هرچند در اجرای حق [و عدالت] به خویشاوندان و نزدیکان زیان رسد، و سختی و گرانی این کار را به خاطر عاقبتش تحمل کن که عاقبت آن خوش و پسندیده است.

اگر رعیت بر تو گمان ستمگری برد، دلایل کار خویش را برای ایشان توضیح بده و با این روشنگری‌ات بدگمانیهای آنان را از خود دور گردان، که با این رفتار نفس خویش را ریاضت دهی [و به عدالت عادتش دهی]، و با رعیت خویش مهربان شوی، و با این روشنگری به مقصود خود که همانا قرار دادن آنان در مسیر حق است، نایل آبی. هرگز صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا می‌خواند و رضای خدا نیز در آن است، ردّ مکن؛ چرا که صلح مایه آسایش سپاهیان و آسوده‌گشتن تو از دغدغه‌هایت، و امنیت سرزمینت می‌باشد، اما پس از صلح با دشمنت از او کاملاً برحذر و محتاط باش؛ زیرا دشمن گاه برای غافلگیر کردن تو نزدیک می‌شود. پس همواره هشیار باش و از خوش‌گمانی بپرهیز».

وفاداری و امانتداری

«اگر با دشمن خود پیمان بستنی یا به او امان دادی به پیمان خویش وفادار بمان و به زنهاری که داده‌ای پایبند باش و از عهد و زنهاری که داده‌ای با جان خویش دفاع کن؛ زیرا که مردم با وجود عقاید گوناگون و اندیشه‌های متفاوت بر هیچ یک از واجبات خداوند به اندازه وفای به عهد و احترام به آن همداستان نیستند.

حتی پیش از اسلام، مشرکان نیز وفای به عهد را در میان خود لازم می‌شمردند چون عواقب ناگوار پیمان شکنی را دریافته بودند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای خیانت مکن و پیمان را مشکن، و دشمنت را مفرب؛ چرا که تنها نادان شوربخت

است که بر خدا دلیری و گستاخی می‌کند. خداوند پیمان و زنه‌ار خویش را، از سر مهر و رحمتش، مایهٔ امان در میان بندگان قرار داده است، و حریمی که در استواری آن بیمارمند و در پناه آن جای گیرند. پس نه پیمان شکنی رواست و نه خیانت و فریبکاری. و پیمانی مبنی که بهانه و علت تراشی در آن راه داشته باشد، و پیمان محکم و استوار ببند و به سخنان نابجا و چند پهلو [مانند توریه و تعریض] تکیه مکن».

صبر و شکیبایی در مشکلات

«و اگر پس از بستن پیمانی که برای خدا می‌بایست آن را محترم بشماری خویشتن را در تنگنا یافتی مبدا بناحق در پی فسخ آن پیمان برآیی؛ چرا که شکیبایی تو بر تنگی و دشواری کاری که به گشایش و فرجام نیکش امیدواری بهتر از خیانتی است که از عاقبتش بترسی و یا مؤاخذه خداوند شامل حالت شود و در دنیا و آخرت نتوانی از او پوزش بخواهی».

از خونریزی پرهیز

«از بناحق ریختن خونها پرهیز؛ زیرا که هیچ چیز بسان خونریزی بناحق، کیفر [خداوند] را نزدیک و رنج را بزرگ نکند و نعمت را از کف نبرد و عمر را کوتاه نسازد. و در روز رستاخیز خدای سبحان ابتدا به داوری میان بندگان که خونریزی کرده‌اند می‌پردازد. پس، مبدا که پایه‌ی قدرت خود را با بناحق ریختن خونها تقویت کنی؛ چرا که خونریزی نه تنها قدرت را به سستی و ناتوانی می‌کشانند بلکه آن را از میان بر می‌دارد و به دیگران منتقل می‌سازد. اگر مرتکب قتل عمدی شدی نه در برابر خدا معذوری نه در برابر من؛ زیرا قتل عمد موجب قصاص می‌شود. و اگر دچار خطایی شوی و تازیانه یا شمشیر ریاست تو در کیفر دادن از حد بیرون رفت - چه آن که در مُشت زدن و بالاتر از آن بیم قتل است - مبدا نخوت حکومت تو را از پرداخت خونبها به اولیای مقتول مانع گردد».

خودپسندی ممنوع

«از خودپسندی و تکیه به آنچه موجب خودپسندی تو گردد، و از علاقه به این که مردم تو را بیش از حد بستایند، بپرهیز؛ زیرا این از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است تا نیکی نیکوکاران را نابود گرداند.»

منت نهادن بر مردم ممنوع

«از این که به خاطر نیکی کردنت به مردم بر آنان منت نهی یا اقدامات خود را بیش از آنچه هست بزرگ نمایی یا به مردم وعده‌ای دهی و خلف وعده کنی بپرهیز؛ زیرا که منت نهادن احسان را از بین می‌برد، و بزرگنمایی نور حقیقت را می‌زداید، و خلف وعده موجب خشم خدا و مردم می‌شود. خدای متعال فرموده است:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱؛ «نزد خدا بسی منفور

است که بگویید و عمل نکنید.»

زنهار که پیش از فرا رسیدن زمان کارها به انجام آنها مبادرت ورزی، یا چون زمان آنها فرا رسد در انجام آنها سستی نمایی، یا هرگاه کارها روشن و شناخته نیست در آنها سرسختی کنی و یا پس از آن که روشن شدند در آنها سستی روا داری. پس، هر کاری را به جا و در هنگام خود انجام بده.»

انحصارطلبی ممنوع

«زنهار از به انحصار در آوردن چیزی که همه مردم در آن سهم یکسان دارند، و یا تغافل از کاری که به تو مربوط می‌شود و همه از آن آگاهند؛ زیرا آنچه را که به ناروا گرفته باشی از چنگ تو در آورند، و زودا که پرده از کارهایت کنار رود و داد مظلوم از تو گرفته شود.»

مهار خشم را در اختیار گیر و بر تندی عصبانیت و ضرب دست و تیزی زبانت مسلط باش، و با خودداری از هیجان و به تأخیر افکندن خشم و تندی خویشتن را از این صفات [مذموم] نگهدار تا آن که خشمت فرو نشیند و بر خود مسلط شوی، و تو هرگز بر خود مسلط نشوی مگر آن که بیشتر فکر و ذکر ت یاد معاد و بازگشت به سوی پروردگارت باشد.

بر توست که همواره حکومت‌های دادگر یا راه و رسم‌های نیکویی که در گذشته بوده یا حدیثی که از پیامبر ﷺ بر جای مانده یا واجبی را که در قرآن آمده است به یاد آوری و به آنچه ما بدان عمل می‌کرده‌ایم و تو شاهد آن بوده‌ای اقتدا کنی و بکوشی تا آنچه را من در این عهدنامه به تو سفارش کردم و بدین وسیله حجت خویش را بر تو تمام ساختم تا آن گاه که نفست به هوی و هوس شتابد، بهانه‌ای نداشته باشی، پیروی کنی.»

دعای پایانی

و از خداوند مسألت می‌کنم که، به حق رحمت گسترده‌اش و قدرت عظیمش بر دادن هر مطلوبی، من و تو را در آنچه مورد رضای اوست موفق بدارد. از داشتن عذری آشکار در برابر خودش و خلقتش، و نیکنمایی در میان بندگان، و آثار زیبا در بلادش، و به کمال رساندن نعمتش، و چند چندان گردانیدن کرمش، و این که عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم فرماید. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱؛ «ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم»، سلام و درود فراوان بر پیامبر خدا ﷺ، و بر خاندان پاک و مطهر او باد»^۲.

سفارش به پسر عمویش

امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که عبدالله بن عباس را به جای خود بر بصره گماشت به او چنین سفارش کرد:

۱. بقره / ۱۵۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

«با همه مردم گشاده رو و فروتن و دادگر باش، و از خشم بپرهیز که خشم هیجانی شوم و شیطانی است. و بدان که آن چه تو را به خدا نزدیک می‌کند از آتش دور می‌گرداند، و آنچه تو را از خدا دور می‌کند به آتش نزدیک می‌سازد»^۱.

نتیجه‌گیری

آری، پیشوای دادگر (رئیس کل مسلمانان) این‌گونه بود و این‌گونه باید باشد. حکمرانان و کارگزاران نیز باید چنین باشند. رؤسا و فرماندهان هم باید چنین باشند. تا امور امت و جامعه اسلامی بهبود یابد و همگان از زندگی آزاد و مرفه‌ی بهره‌مند شوند و از آرامش و آسودگی خاطر برخوردار گردند. دیدیم که امیرمؤمنان علیه السلام وقتی عبدالله بن عباس را جانشین خود در بصره می‌کند چه توصیه‌هایی به او می‌فرماید.

زمانی کشور اسلامی این‌گونه بود و حکومتش این چنین، دیگر دولت اسلامی نیازی به دوایر و دفاتر زیاد نداشت؛ چرا که یک والی با تعداد بسیار اندکی پاسدار و پلیس و یک قاضی، براحتی بر کشور حکومت می‌کردند و کارها و مشکلات مردم به واسطه همین افراد معدود، بدون معطلی و یا تأخیر و تعلل، رفع و رجوع می‌شد. مثلاً دو نفر که با هم دعوا داشتند نزد قاضی می‌آمدند و قاضی همان روز میانشان قضاوت می‌کرد و پی کار خود می‌رفتند. دعوای و مرافعات مهمی در ظرف دقایق و یا ساعاتی اندک حل می‌شد و همگی از حکم قاضی راضی بودند؛ چون همه می‌دانستند که قاضی اسلام میان متخاصمین عادلانه داوری می‌کند و حق ندارد به خاطر دوستی و امثال آن مرتکب ظلم شود.

در عهد امیرمؤمنان علیه السلام، کشور اسلامی با وجود آن عظمت و گستردگی و جمعیت فراوانش، فقط توسط یک رهبر و چند والی و کارگزار و قاضی اداره می‌شد بدون آن

که حلّ و فصل مرافعه‌ای به تأخیر افتد یا در صدور حکمی امروز و فردا شود، و یا حق کسی پایمال گردد.

گاه مدتها می‌گذشت و کسی برای حل دعوا و مرافعه‌ای به والی یا قاضی مراجعه نمی‌کرد. علتش هم آن بود که سیاست اسلامی سیاست خداوند است؛ سیاست آسمانی است؛ سیاست جاودانگی و عقلانیت است؛ سیاستی است که دنیا نظیر آن را در غیر اسلام ندیده و تا ابد هم نخواهد دید.

اما این نظامهای حکومتی شرقی و غربی که تمام جهان و سیاستمداران آن بر اساس آنها حرکت می‌کنند، هم در اصول و مبانی و هم در فروع، بکلی با اسلام ناسازگارند و اسلام چیزی از آنها را به رسمیت نمی‌شناسد، و خرد و کلان آنها را تقبیح و محکوم کرده است.

برای مثال، والی کوفه برای خانه خود حاجب و دربان می‌گیرد و چون این خبر به گوش خلیفه می‌رسد یک نفر را می‌فرستد و اطاق حاجب را می‌سوزاند و به والی دستور می‌دهد که حق ندارد بیش از یک اطاق داشته باشد.

دربان داشتن ممنوع

امیر مؤمنان علی علیه السلام به کارگزار خود در مکه (قثم بن عباس) نامه می‌نویسد و او را از گرفتن حاجب و دربان منع می‌کند و می‌فرماید:

«لا یکن لک الی الناس سفیر إلا لسانک، ولا حاجب إلا وجهک ولا تحجین ذا حاجة عن لقاءک بها؛^۱ نباید تو را سفیری به سوی مردم جز زبانت، و حاجب و دربانی جز رویت باشد، و مبدا نیازمندی را از ملاقاتت منع کنی...».

تاریخ به ما می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن که رئیس کل مسلمانان و بزرگترین سیاستمدار مشروع و آسمانی بود و همه امور دینی و دنیوی مسلمانان بر محور وجود مبارک او می‌چرخید، مع ذلک کمترین فرد جامعه هرگاه می‌خواست می‌توانست

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۷، «و من کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس و هو عامله علی مکه».

با آن حضرت ملاقات کند. پس، چه رسد به افراد پایین‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی امام یا والی یا کارگزار و یا قاضی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خود را بالاتر از بقیه مردم نمی‌گرفت، و یا دربان و حاجبی نداشت که مانع ملاقات مسلمانان با ایشان شود، بلکه همانند یکی از خود آنان در میانشان به سر می‌برد و با آنها می‌گفت و می‌شنید^۱.

همه اینها سیاست است

آیا اینها که گفتیم، جزئی از سیاست نیست؟ آیا سازماندهی اقتصادی، مقررات بهداشتی، قانون فرهنگی، اعطای آزادیها، مبارزه با جرایم، توسعه کشاورزی و عمران، تحکیم روابط و مناسبات با کشورها، تشکیلات صلح و جنگ، و تعیین سران و مسئولین دولت و کشور از سیاست نیست؟

آری، هست؛ از دل سیاست هم هست. تنها آن سیاستی حکیمانه و خردمندانه است که این امور را به گونه‌ای سازماندهی کند که هم با خرد سازگار باشد هم با احساس و عاطفه. یعنی همان کاری که اسلام کرد.

ایده استعمار

این سخن که اسلام ارتباطی با سیاست ندارد بلکه یک نظام معنوی و اخلاقی محض است، سخنی است که هم قرآن کریم آن را نفی می‌کند، هم سنت و سیره پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، و هم سیره علما و مراجع دینی پس از آن بزرگواران. حتی امام هادی علیه السلام وقتی می‌خواهد به مردم زیارتی را بیاموزد که با آن امامانشان را زیارت کنند، در آن زیارت می‌فرماید: «... وساسة العباد وأركان البلاد...»^۲؛ ... و سیاستمداران [و مدبران] مردم و ارکان کشورند...».

۱. ر.ک: مکارم الاخلاق، ص ۱۶ «في تواضعه وحيائه صلی الله علیه و آله».

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰، زیارة جامعة لجميع الائمة علیهم السلام، ح ۳۲۱۳.

این ایده - که اسلام با سیاست ارتباطی ندارد - زاییده استعمار است و تقریباً کمتر از یک قرن پیش به وجود آمد؛ زیرا، زمانی که استعمارگران توانستند بر کشورهای اسلامی پنجه افکنند این فکر در میان مسلمانان پیدا شد و شروع به انتشار کرد تا این معنا را به آنان تزریق کنند که دین اسلام یک چیز است و سیاست چیز دیگری^۱، و از این طریق بتوانند به کشورهای اسلامی وارد شوند و هر طور می‌خواهند عمل کنند. حتی کار به جایی رسید که اگر یک روحانی یا مجتهد می‌خواست در برابر اقدامات استعمارگران بایستد، از جانب خود مسلمانان ساده لوح و بی‌خبر، آماج انتقادات واقع می‌شدند که چرا در سیاست دخالت می‌کنی؟ پرداختن به مسائل سیاسی وظیفه تو نیست، به نماز و دعایت پرداز. تو را چه به این چیزها، و امثال این حرفهایی که استعمارگران به آنها آموخته بودند تا به وسیله آنها هر صدایی را که خواهان اعلا و اعتلای اسلام شود خاموش کنند، و هرگونه دفاعی از اصول و تعالیم این دین پاک و توحیدی را خنثی سازند.

به همین دلیل است که می‌بینید جوان تحصیلکرده با فرهنگ استعماری، به اسلام به عنوان یک سلسله آیین‌های میان‌تهی و پوست بی‌مغز می‌نگرد، در صورتی که اسلامی که با آن سیاست نباشد اسلام نیست؛ چنان‌که سیاستی که بر وفق اسلام نباشد سیاست (به معنای درست آن) نیست.

به سبب همین ایده استعماری است که بعضی جوانان از هر صدایی که از شرق یا غرب بلند شود استقبال می‌کنند و به هر مکتب یا اندیشه‌ای که از این دو جا برخیزد، می‌گیرند. بعضی به سوی کمونیسم می‌روند به خیال این که کمونیسم میان طبقات جامعه برابری برقرار می‌سازد، بی‌خبر از آن که این اسلام است که حقوق کارگر و کشاورز و فقیر را حفظ کرده است به گونه‌ای که، از سپیده دم تاریخ تا کنون، نه تاریخ روسیه چنین چیزی را در خواب خود دیده است و نه تاریخ بقیه جهان.

۱. از جاسوس انگلیسی «خانم بیل» در کتابی که پیرامون تاریخ عراق نوشته نقل شده است که: «مرجع بزرگ دینی سیدمحمدکاظم یزدی رحمته‌الله هنگامی که به مقامات اداری تلگرافی فرستاد و از آنها خواست که فعالیت‌های ضد اسلامی خود را متوقف سازند، در جواب او نوشتند: «شما یک عالم دینی هستید، و به سیاست کار نداشته باشید».

عده‌ای هم مشتاق «نظام بریتانیا» یا «مدنیّت فرانسه» یا «تمدن آمریکا» و... هستند، و نمی‌دانند که نظامهای انسانی و حقوق مدنی با ارزشی که در بریتانیا و فرانسه و آمریکا و دیگر جاها هست، در واقع، از اسلام اقتباس شده و البته اسلام از نقاط منفی و فریبکاریهای موجود در آنها برحذر داشته است.

اگر جوان مسلمان اندک آگاهی و اطلاعی از اسلام و اقتصادیات و آزادیها و حقوق مدنی و فرهنگ آن و... می‌داشت، بیگمان هرگز نیرو و توان خود را صرف پیاده کردن مکاتب فاسد و برپا داشتن اندیشه‌های پوسیده، و تقویت نظامهای ظالمانه‌ای نمی‌کرد که هیچ ربطی نه آنها با اسلام دارند و نه اسلام با آنها دارد و بلکه اسلام از همه آنها بیزار است.

قال الإمام الحسين عليه السلام:

«إن مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله،
الأمناء على حلاله وحرامه*؛ مجاري أمور وأحكام در
دست علمای دین است که امین بر حلال و حرام خدایند.»

علماء و سیاست

* بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۸۰، ب ۱، ح ۳۷.

علماء و سیاست

علماء، در طبع روزگاران گذشته و سده‌های پیشین همواره مسیری را پیموده و راهی را رفته‌اند که پیامبر خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام برایشان ترسیم کرده‌اند؛ یعنی راه اصلاح امت اسلامی. لذا هرگز حکومتگران را به حال خود رها نکرده‌اند که هر طور می‌خواهند عمل کنند، بلکه در سیاست دخالت کرده‌اند.

علماء وظیفه داشته‌اند که هرگاه فرمانروایان و حکومتگران دچار لغزش شوند آنها را از کجروی و فساد باز بدارند، و با زبان و نصیحت ارشادشان کنند، و اگر این روش سود نبخشید، هر طور شده در برابر خواسته‌های آنها بایستند. و همین کار را هم می‌کردند، و هر حاکمی که از اسلام منحرف می‌شد او را ارشاد و نصیحت می‌کردند، تهدید و تکفیر می‌نمودند، و مخالفت و تحریمش می‌کردند.

چه بسیار علمایی که از خانه و کاشانه‌شان تبعید شده‌اند.

چه بسیار مجتهدانی که شکنجه و زندانی گردیده‌اند.

چه بسیار فقهای که خانه‌هایشان به آتش کشیده شده و آواره شده‌اند.

چه بسیار از آنان که کشته و به دار آویخته شده‌اند.

و چه بسیار، و چه بسیار، و چه بسیار!

همه اینها برای آن بوده است که حکومتگران را امر به معروف و نهی از منکر و

ارشاد می‌کرده‌اند و از هوسرانی و پیروی شهوات نفسانی ممانعت می‌کرده‌اند.

کتاب «شهداء الفضیلة» علامه امینی^۱ دهها تن از علمای شیعه را نام می‌برد که - از قرن چهارم هجری تا کنون - در راه دفاع از دین و اصلاح امت اسلامی به شهادت رسیده‌اند. در این جا - برای آگاهی خواننده گرامی - از برخی علمای سرشناس سده اخیر خود که با سیاستهای ضد اسلامی به مقابله برخاسته‌اند و برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در سیاست دخالت کرده‌اند، نام می‌بریم، و سپس لیست اسامی شماری از علمای پاکمان را که قربانی دخالت سیاسی در کشور شده‌اند و در راه خدا به شهادت رسیده‌اند، می‌آوریم تا مردم بدانند که علمای اعلام، عملاً و پیوسته به جهانیان اعلام کرده‌اند که: سیاست از متن اسلام و از پایه‌ها و اصول آن است.

مبارزات علمای اعلام

۱. سید محمد مجاهد: وی از عراق به ایران آمد تا با روسیه تجاوزگر که می‌خواست اسلام را از بین ببرد و سرزمین مسلمانان را مستعمره خود سازد، مبارزه کند و به همین دلیل ملقب به «مجاهد» شد.
۲. سید محمد حسن شیرازی^۲: مجدّد بزرگ. وی با انگلیسی‌ها که می‌خواستند به نام تجارت تنباکو بر ایران مسلط شوند مبارزه کرد و استعمال توتون و تنباکو را

۱. علامه شیخ عبدالحسین بن احمد امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۲ ه. / ۱۹۰۲ - ۱۹۷۱ م.) مورخ و ادیب و از فقهای امامیه است که در ایران به دنیا آمد و در همین سرزمین از دنیا رفت، اما در نجف اشرف نشو و نما یافت و مقیم آن جا شد. وی کتابخانه عمومی امام امیرمؤمنان علیه السلام را در این شهر تأسیس کرد. تألیفات این عالم بزرگ عبارتند از: دانشنامه «الغدیر»، «شهداء الفضیلة»، «ادب الزائر» و جز اینها.

۲. سید محمد حسن بن میرزا محمود حسینی شیرازی، بزرگترین و مشهورترین عالم و عالیترین مرجع شیعه روزگار خود بود. در سال ۱۲۳۰ ه. در شیراز متولد شد و در درس علامه سید حسن بیدآبادی مشهور به مدرس حاضر شد و پیش از بیست سالگی به دریافت اجازه اجتهاد از ایشان نایل آمد و از مدرسان بزرگ شد. در سال ۱۲۵۹ ه. به عراق مهاجرت کرد و در نجف اشرف مقیم شد. در سال ۱۲۸۱ ه. شایستگی زعامت و ریاست یافت و به صورت تنها مرجع شیعه درآمد. قضیه مشهور تحریم تنباکو حاکی از نفوذ فرمان و قدرت او است. وی به سال ۱۳۱۲ ه. در سامرا دیده از جهان فرو بست و در نجف به خاک سپرده شد.

تحریم نمود و با این فتوای خود بزرگترین ضربه را بر استعمار بریتانیا وارد آورد و کمرش را شکست.

۳. شیخ محمدتقی شیرازی^۱: این مرد بزرگ در سال ۱۳۳۷ هـ و جوب مبارزه با استعمار را که می خواست عراق را زیر سیطره خویش در آورد، اعلام نمود و با قیام پرآوازه‌اش که چون در سال ۱۹۲۰ م. به وقوع پیوست به «ثورة العشرین» معروف است، در برابر انگلیس ایستاد و از اسلام و مسلمانان دفاع کرد.

۴. اندکی بعد از «ثورة العشرین»، علمای اعلام کربلای معلّی و نجف اشرف بر ضد پارلمان غرب ساخته‌ای که در آن زمان می خواستند در عراق پیاده کنند، قیام کردند. این قیام باعث شد که عده‌ای از علما و مراجع دینی، امثال سید ابوالحسن اصفهانی^۲، میرزا حسین نائینی^۳، سید میرزا علی شهرستانی، علامه سید محمدعلی طباطبائی و دیگران، از عراق تبعید شوند.

۵. مرجع عالیقدر سید حسین قمی^۴: ایشان به خاطر مخالفت با کفر و استعمار

۱. شیخ میرزا محمدتقی، فرزند میرزا محب علی، فرزند ابوالحسن حائری شیرازی رهبر قیام «ثورة العشرین» عراق و از اکابر علما و اعظام مجتهدین، و از مشهورترین مشاهیر عصر خود در علم و تقوا و غیرت دینی بود. در سال ۱۳۲۸ هـ. وفات یافت و در کربلای معلّی به خاک سپرده شد.

۲. سید ابوالحسن فرزند محمد موسوی اصفهانی، عالمی جلیل القدر و مرجع کل شیعه در روزگار خود بود. به سال ۱۲۸۴ هـ. در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۰۷ هـ. به عتبات عالیات هجرت کرد و در سال ۱۳۶۵ هـ. در کاظمین دار فانی را وداع گفت و تشییع جنازه کم نظیری از او به عمل آمد و پیکر پاکش از بغداد تا نجف بر روی دستها حمل شد.

۳. شیخ محمدحسین فرزند شیخ الاسلام عبدالرحیم نائینی نجفی، مجتهد جاویدان نام و از بزرگان علمای شیعه است. به سال ۱۲۷۷ هـ. در شهر نائین به دنیا آمد و دوران کودکی اش را در آن شهر گذرانید و علوم ابتدایی و مقدمات دانش را فرا گرفت و سپس به اصفهان و از آنجا، در سال ۱۳۰۳ هـ. به عراق رفت و به ملازمت سید مجدّد شیرازی درآمد و تا آخر عمر آن بزرگوار کاتب و محرّر او بود، و روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۵۵ هـ. در بغداد رحلت کرد و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

۴. سید حسین، فرزند سید محمود قمی، به سال ۱۲۸۲ هـ. در شهر مقدس قم به دنیا آمد و مقدمات علوم را در این شهر فرا گرفت و به عراق مهاجرت کرد و در درسهای علمای بزرگی چون سید مجدّد شیرازی و میرزا حبیب

و دست‌نشانده آن «رضا خان پهلوی» از ایران به عراق تبعید شد، در زمانی که «محمد رضا پهلوی» بر سرکار آمد، به ایران بازگشت تا از حکومت بخواهد که دست از گمراهی بردارد و به مطالبات خود دست یافت و به عراق مراجعت کرد. بنابراین، این عالم بزرگ دوبار قیام کرد به طوری که جان خود و اطرافیانش را در معرض خطر قرار داد.

۶. مرجع دینی، سید عبدالحسین شرف الدین^۱: ایشان با فرانسه جنگید و بر ضد آن فتوا داد تا جایی که از لبنان به مصر تبعید شد و چیزی نمانده بود که به قتل برسد. خانه این عالم بزرگ و کتابخانه او، که شامل کتابهایی نفیس و بخشی از تألیفات خطی آن بزرگوار بود به آتش کشیده شد و دنیای کتاب اسلام از آن محروم گشت.
۷. مرجع عالیقدر دینی سید آقا حسین بروجردی^۲ که در زمان رضاخان پهلوی در برابر ظلم و ستم مقاومت کرد تا جایی که در آستانه کشته شدن قرار گرفت.
۸. مراجع تقلید عراق در زمان «عبدالکریم قاسم» که موج کمونیسم به راه افتاده بود، در برابر کفر و الحاد و گمراهی به مقاومت و مبارزه برخاستند به طوری که بعضی

۱. الله رشتی و شیخ محمد تقی شیرازی حاضر شد و به درجه بلندی از علم دست یافت. آن بزرگوار به پاکی و تقوا و زهد شهره بود. به سال ۱۳۳۱ هـ. در مشهدالرضا (ع) رحل اقامت افکند و یکی از بزرگترین مراجع تقلید ایران شد. بر اثر مخالفت با انحرافات نظام رضا شاه پهلوی، به دستور او بازداشت و به عتبات عالیات عراق تبعید شد، و در کربلا سکونت گزید. در آنجا علما برگرد ایشان حلقه زدند و محبوب قلوب شیعیان و از مراجع تقلید بزرگ آن دیار گردید. بعد از رحلت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، نامزد زعامت و مرجعیت کل شد. در روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ هـ. دیده از جهان فرو بست و پیکر پاکش به نجف اشرف برده و در صحن شریف دفن گردید.

۱. سید عبدالحسین فرزند سید یوسف موسوی عاملی ملقب به «شرف الدین»، از علمای بزرگ مسلمان و از نوابغ عالم تشیع بود. به سال ۱۲۹۰ هـ. در کاظمین متولد شد و به سال ۱۳۷۷ هـ. در بیروت وفات یافت و پیکر پاکش، پس از تشییع پرشکوه در بیروت و بغداد و کربلا و نجف، در نجف به خاک سپرده شد.
۲. زعیم حوزه علمیه شهر مقدس قم. پس از وفات مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (ع) در سال ۱۳۶۵ هـ. مرجعیت شیعه به ایشان رسید. و در سال ۱۳۸۰ هـ. دار فانی را وداع گفت و در جوار حضرت فاطمه معصومه (ع)، در شهر مقدس قم، به خاک سپرده شد.

از آنان به قتل رسیدند، و عده زیادی هم زندانی و تبعید شدند.

۹. مراجع تقلید ایران با رضاخان و محمدرضا پهلوی مقابله کردند و سرانجام هر دوی آنها را سرنگون ساختند.

۱۰. مراجع تقلید و علمای عراق در برابر کفر کمونیسم به مبارزه برخاستند تا این که آن را از میان برداشتند، و اکنون نیز در برابر حزب کافر بعث عراق مقاومت می‌کنند و به خواست خداوند بزرگ بر آن نیز پیروز خواهند شد.

قال رسول الله ﷺ:

«ما منّا إلا مقتول أو مسموم*؛ هیچ یک از ما نیست مگر آن که یا به قتل می رسد و یا با زهر کشته می شود.»

علمای شهید

* بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷، ب ۹، ح ۱۸.

علمای شهید

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «هیچ یک از ما نیست مگر آن که یا به قتل می‌رسد و یا با زهر کشته می‌شود». در تفسیر این حدیث شریف گفته‌اند که مراد از آن خود پیامبر و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام معصوم علیهم السلام است.

سؤالی که پیرامون این حدیث شریف مطرح می‌شود این است که: چرا این چهارده معصوم علیهم السلام، با آن که بهترین انسانهای روی زمین هستند، باید سرنوشتشان کشته شدن و مسموم شدن و شهادت در راه خدا باشد؟

این پرسش تنها یک پاسخ دارد و آن این است که: این بزرگواران فعالیت سیاسی می‌کرده‌اند و با شجاعت و پایمردی تمام در برابر ستمگران می‌ایستاده‌اند. به همین دلیل از جانب ستمگران یا به قتل می‌رسیدند و یا مسموم می‌شدند.

از این جا می‌توانیم بفهمیم که چرا علمای پاک ما نیز در طی تاریخ طولانی اسلام همواره در معرض قتل و یا مسموم شدن بوده‌اند.

پاسخش همان است که گفتیم؛ چون علمای دین همواره در عرصه سیاست فعال بودند و در برابر ستمگران و مستبدین می‌ایستادند، لذا یا به قتل می‌رسیدند و یا مسموم می‌شدند. در این جا فهرست اسامی شماری از علمای پاک و نیک اسلام را می‌آوریم که در راه خداوند بزرگ به شهادت رسیدند و در میدان سیاست اسلامی که برای هر بُعدی از ابعاد عمل و رفتار انسان برنامه‌ریزی و سازماندهی کرده است، فعال بودند.

برای اطلاع از جزئیات و تفصیل زندگانی این بزرگواران باید به کتاب‌های تاریخ و تراجم [زندگینامه‌ها]، نظیر «طبقات اعلام الشيعة» شیخ آقا بزرگ تهرانی^۱، «اعیان الشيعة» سید محسن امینی عاملی^۲، «روضات الجنات» سید محمدباقر اصفهانی^۳ و جز اینها، مراجعه کرد.

۱. جد سید رضی

حسن بن علی ملقب به «الأطروش» و «الناصر الكبير»، جد مادری سید رضی، گردآورنده «نهج البلاغة»، در زمان «مقتدر» عباسی در دیلمان [گیلان کنونی] بر ضد

۱. علامه شیخ محسن (یا محمد محسن) بن علی بن محمد رضا تهرانی، معروف به «آقا بزرگ» (۱۲۹۳ - ۱۳۸۹ ق.)، فقیه، محقق و کتاب‌شناس، در تهران زاده شد و در سال ۱۳۱۳ ق. به عراق رفت و در حوزه نجف اشرف به تحصیل دانش پرداخت و پیش از چهل سالگی اجازه اجتهاد دریافت کرد. وی سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۵۵ ق. را در سامرا زندگی کرد، سپس به نجف اشرف بازگشت، تا واپسین دم زندگی به تألیف مشغول بود. وی بیش از دو هزار اجازه روایت حدیث به افراد داد. کتاب‌های متعددی دارد، از جمله: «الذریعة الی تصانیف الشيعة» (نوزده جلد) و «تقیة البشر فی القرن الرابع عشر» (یکی از یازده تألیف در شرح حال نویسی). مرحوم آقا بزرگ کتابخانه شخصی خود را که بیش از پنج هزار کتاب داشت، وقف نمود.

۲. سید محسن بن عبدالکریم بن محمد الأمینی الحسینی العاملی (۱۲۸۲ - ۱۳۷۱ ق. / ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲ م.) آخرین مجتهد شیعی دوازده امامی در منطقه شام بود.

در روستای «شقرآ» از توابع مرجعیون جبل عامل زاده شد و مراحل مقدماتی را در آن جا فراگرفت، آنگاه به نجف اشرف رفت و پس از دانش اندوزی، در سال ۱۳۱۹ ق. به سوریه بازگشت و در شهر دمشق سکونت گزید و به کار تدریس، خطابه و وعظ و سپس امر مرجعیت و فتوا پرداخت. وی بسیار می‌نوشت و در این راستا آثار پراکنده شیعی و سیره بزرگان شیعه را گرد آورد، در فقه شیعی آثاری نگاشت و از آنان دفاع می‌کرد و بامخالفان آنان به چالش می‌پرداخت. از تألیفات اوست: «اعیان الشيعة» (۵۶ جلد)، «الرحیق المختوم» (دیوان شعری است که پیش از سال ۱۳۳۱ ق. آن را به نظم در آورده بود)، «الحصون المنیعة» (رساله‌ای در رد صاحب «المنار») و جز آن.

۳. سید محمد باقر بن میرزا زین العابدین موسوی خوانساری اصفهانی (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ ق.) عالم جلیل القدر، دانای فقه و کلام و دیگر علوم دینی و از اعلام قرن سیزدهم قمری بود. در خوانسار می‌زیست و امور دینی آن سامان را بر عهده داشت. کتاب «حدود و تعزیرات» و «جبر و اختیار» (نگاشته سال ۱۲۳۳ ق.) و جز آن از تألیفات اوست.

ستم و ستمگران قیام نمود و مدت سیزده سال حکومت کرد و به سال ۳۰۴ هجری در شهر «أمل» از توابع «طبرستان» [مازندران فعلی] در سن هفتاد و نه سالگی به شهادت رسید و آرامگاهش در این شهر معروف است و گنبد زیبایی نیز دارد.

شرح حال این سید جلیل در کتابهای ذیل آمده است:

۱. «خاتمة المستدرک»^۱ میرزا حسین نوری.
۲. «الحصون المنیعة» کاشف الغطاء.
۳. «روضه أولی الألباب» ابن داود نباکتی.
۴. «ریاض العلماء»^۲ میرزا عبدالله افندی.
۵. «الکامل فی التاریخ»^۳ ابن اثیر.
۶. «اعیان الشیعة»^۴ سید محسن امین عاملی.

۲. دایی شیخ کلینی

علی بن محمد بن ابراهیم معروف به «علان»، دایی ثقة الاسلام کلینی علیه السلام صاحب کتاب «کافی» و از اساتید او که کلینی از ایشان زیاد روایت کرده است. نامبرده در دوره غیبت صغری می زیست و با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) ارتباط داشت، و پیرامون پاره‌ای موضوعات به آن حضرت نامه نوشت و پاسخ دریافت کرد. «علان» در همان دوره غیبت صغری، در راه مکه به قتل رسید. او از بزرگان شیعه و مروّجان شریعت بود. شرح حال وی را بیشتر کتابهای تاریخ و رجال آورده‌اند.^۵

۱. خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۲۷۶، ط الخیام، قم المقدسة.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۸۱ «ذکر ظهور الحسن بن علی الاطروش»، ط دار صادر بیروت، لبنان، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹م.

۴. اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۱۷۹، شماره ۴۲۵.

۵. نک: رجال کثی، ص ۲۶۰، شماره ۶۸۲؛ شهداء الفضیلة، ص ۷.

۳. انطاکی مصری

حسن بن سلیمان انطاکی، از علمای شیعه در قرن چهارم هجری بود و به روزگار «الحاکم العبیدی» در مصر می‌زیست. او آشکارا دم از حق می‌زد و با گفتار و کردار، با باطل مخالفت می‌ورزید و از آن بیزاری می‌جست. به همین دلیل، در سال ۳۹۹ هجری به دست حاکم عبیدی به شهادت رسید. شرح حال این عالم شیعه در کتاب «میزان الاعتدال»^۱ ذهبی، «اعیان الشیعة»^۲ و جاهای دیگر آمده است.^۳

۴. همدانی

بدیع الزمان همدانی، احمد بن حسین بن یحیی، نویسنده نامدار شیعی و ادیب و سخنور و شاعر بلند آوازه. وی با صاحب بن عباد ارتباط داشت، و در حق‌گویی صراحت لهجه داشت و با منطق از آن دفاع می‌کرد. در سال ۳۹۷ هجری با خوراندن سم به شهادت رسید. بیشتر مورخان و رجال شناسان، شرح حال او را آورده‌اند.^۴

۵. الناشیء الصغیر

علی بن عبدالله معروف به «الناشیء الصغیر» و ملقب به «حلاء»، این لقب را از آن جهت به او دادند که پدرش تزیینات شمشیر می‌ساخت. و «الناشیء» به کسی گفته

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۳، شماره ۱۸۵۷.

۲. اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۱۰۴، شماره ۲۵۷.

۳. نک: شهداء الفضیلة، ص ۱۰.

۴. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۹؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ ج ۲۲، ص ۶.

می شود که در فن شعر نشو و نما یافته و در آن شهره شده باشد. از سمعانی نقل شده است که: آن که به این نسبت مشهور می باشد علی بن عبدالله است. «حلاء» در مصر سکونت داشت و درباره اهل بیت علیهم السلام با سخاوت و زیبایی شعر می سرود. یکی از اشعار او قصیده معروفی است که با این بیت آغاز می شود:

بآل محمد عرف الصواب

وفی ابیاتهم نزل الكتاب

با آل محمد است که حقیقت و درستی شناخته شده

و قرآن در خانه های آنان نازل شده

وی در عصر غیبت صغری می زیست و در سال ۳۶۶ هـ، در نود و پنج سالگی در آتش سوزانده شد.

شرح حال نامبرده را بیشتر کتابهای رجال و تاریخ و ادب آورده اند.^۱

۶. ازدی اندلسی

محمد بن هانی ازدی، معروف به «متنبی غرب» بود، چون اهل اندلس بود و اندلس در غرب جهان آن روز اسلام واقع بود. او در عصر خود آشکارا دم از حق [تشیع] می زد و به سیاست می پرداخت. ابن شهر آشوب او را از کسانی برشمرده است که علناً اظهار تشیع می کردند.

ازدی به سال ۳۲۶ هجری در اندلس متولد شد و به سال ۳۶۲، در حالی که سی و شش سال از عمرش می گذشت، در همان جا به شهادت رسید. درباره نحوه به شهادت رسیدنش میان مورخان اختلاف است. بعضی گفته اند به قتل رسیده و به گفته بعضی دیگر او را خفه کردند.

۱. نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۲۲، شماره ۱۵۵؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۸، شماره ۶۴۲؛ فهرست ابن الندیم، ص ۲۲۶.

شرح حال او در بیشتر کتابهای تاریخ و رجال و ادب آمده است.^۱

۷. ابو فراس حمدانی

ابو فراس حمدانی، همان دانشمند و شاعر معروفی که می‌گویند صاحب بن عباد درباره‌اش گفته است: «شعر با شاهی آغاز شد و با شاهی پایان یافت». مقصودش إمرؤ القیس و ابو فراس است.

نقل شده است که: متنبی، به احترام ابو فراس، هیچ‌گاه به مقابله او نمی‌رفت. ابو فراس وارد گود سیاست شد و در جهت آبادانی و رفاه کشور و مردم کوشید. چندین بار با رومیان جنگید و دو بار او را اسیر کردند و بار دوم، به سال ۳۵۸ هجری، در راه خدا به شهادت رسید.

بیشتر کتب تاریخ و ادب و رجال زندگینامه او را آورده‌اند.^۲

۸. پدر ابو فراس

سعید بن حمدان حمدانی، پدر ابو فراس، از بزرگان شیعه و سیاستمداران عصر خویش بود و در سال ۳۲۳ هجری به دستور ناصرالدوله در موصل کشته شد. عده‌ای از کسانی که شرح حال فرزندش را آورده‌اند، مختصری از شرح حال او را نیز ذکر کرده‌اند.^۳

۹. ابن فرات

ابوالحسن علی بن فرات، از نویسندگان شیعه در قرن چهارم هجری و از خانواده‌ای شریف و معروف به سخاوت و بزرگواری بود.

۱. نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۳۱، شماره ۸۸: الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲. الغدیر، ج ۳، ص ۳۹۹: معجم المطبوعات العربیة، ج ۱، ص ۳۳۶: الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۵.

۳. روضات الجنّات، ج ۳، ص ۱۹، ط الحیدریة، تهران ۱۳۹۰ هـ.

در ایام مقتدر عباسی چندین بار عهده‌دار منصب وزارت شد. می‌گویند دوران وزارت او دوران جشن و شادمانی مردم بوده است.

در سال ۳۱۲ هجری، در دوره غیبت صغری، دستگیر شد و به قتل رسید.

شرح حال او را در این کتاب‌ها ببینید:

«اعیان الشیعة»^۱ سید محسن امین عاملی و «الشیعة وفنون الإسلام»^۲ سید حسن صدر.

۱۰. تهامی شامی

ابوالحسن تهامی، علی بن محمد عاملی شامی. وی از دانشمندان و شاعران و ادبای آغاز قرن پنجم هجری بود. درباره‌اش گفته‌اند: «اشعار او از دین فاسق نازکتر و از اشک عاشق لطیف‌تر است».

از جمله اشعار او قصیده‌ای است که با این بیت معروف آغاز می‌گردد:

حکم المنیة فی البریة جاری

ما هذه الدنيا بدار قرار

فرمان مرگ درباره خلاق جاری است

این دنیا سرای ماندن نیست.

او در دوره بنی عباس به فعالیت‌های سیاسی مشروع می‌پرداخت و از این رو مورد تعقیب قرار گرفت و مخفی شد، و برای فرار از ستم حکومت بنی عباس، با قیافه مبدل از شهری به شهری و از دهی به دهی می‌رفت و سرانجام وارد مصر شد اما در آن جا او را شناختند و دستگیر و زندانی کردند و بارها او را زیر شکنجه‌های شدید قرار دادند و عاقبت، به سال ۴۱۶ هجری، در همان زندان به طور اسرارآمیزی - شاید زیر شکنجه - کشته شد.

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۹۱ «البحث الحادي عشر في الوزراء والامراء والقضاة وتقباء الشیعة».

۲. الشیعة و فنون الاسلام، ص ۱۱۳، ط ۴، سال ۱۳۹۶ هـ، دارالمعلم للطباعة، مصر.

از چیزهای زیبایی که درباره او نقل می‌کنند این است که یک نفر او را در خواب دید و پرسید:

خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید. سؤال شد: به واسطه چه عملی؟ گفت: به واسطه این بیتی که در سوگ فرزند خردسالم گفتم:

جـاورت أعدائي و جاور ربّـه

شـتان بـین جـواره و جـواری

من در جوار دشمنانم هستم و او در جوار پروردگارش

اما چه بسیار فرق است از جوار او تا جوار من

شرح حال او را بیشتر نویسندگان در تاریخ و شعر و رجال آورده‌اند.^۱

۱۱. ثابت بن اسلم

ثابت بن اسلم نحوی از نوابغ عرصه ادب و از دانشمندان شهر حلب. وی از علمای شیعه و در حق‌گویی و دفاع از مذهب حق بی‌پروا و باهوش بود. در دوره فاطمیان ریاست کتابخانه حلب را به عهده داشت، و هوشمندانه به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداخت. در کشف اباطیل برخی مذاهب باطل کتابهایی به رشته تحریر در آورد. او را به مصر بردند و، در حدود سال ۴۶۰ هجری، به دارش آویختند.

کتابهای «روضات الجنات»^۲، «اعیان الشیعة»^۳، «الشیعة و فنون الاسلام»^۴ و جز اینها^۵ زندگینامه ثابت را آورده‌اند.

۱. ربع قرن مع العلامة الامینی، ص ۱۶۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۲۲۱، شماره ۵۰۷۶؛ الاعلام، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۶۸، شماره ۱۶۳، ط الحیدریة، تهران ۱۳۹۰ هـ.

۳. اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۷ شماره ۱۲.

۴. الشیعة و فنون الاسلام، ص ۱۷۳.

۵. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شهداء الفضیلة، ص ۳۱.

۱۲. ابوالقاسم قزوینی

ابوالقاسم شیخ عبدالکریم قزوینی، از علمای فقه و اصول و حدیث در قرن پنجم هجری و از طایفه معروف به «کرجی» بود. عالمی منطقی بود و با منطق از حق [تشیع] دفاع می‌کرد و در آن پایداری می‌ورزید. او در سیاست و اداره امور مردم و کشور دخالت می‌نمود. و با ملحدان به بحث می‌پرداخت و آنان را محکوم می‌کرد، و سرانجام هم، در سال ۴۹۸ هجری، به دست همین ملحدان کشته شد. شرح حال او در «شهداء الفضیلة»^۱ و جز آن آمده است.

۱۳. کندی کاتب

ابوالحسین بن طرخان احمد بن محمد کندی معروف به «کاتب»، از علمای قرن پنجم هجری. وی آشکارا از حق دفاع و با باطل مبارزه می‌کرد. حق می‌گفت و در آن ایستادگی می‌کرد. به خاطر همین شیعه بودنش و دفاع آشکارا از آن، اندکی پیش از سال ۴۵۰ هجری به قتل رسید. نجاشی رضی الله عنه درباره او می‌گوید: «وی ثقه و حدیثش معتبر و دوست ما بود». غالب کتابهای رجالی، شرح حال او را آورده‌اند.^۲

۱۴. حسن بن مفضل

حسن بن مفضل بن سهلان از نویسندگان و علما و سیاستمداران شیعه بود. وی به میدان سیاست قدم نهاد و وزیر سلطان الدوله دیلمی شد و سرانجام به شهادت رسید.

۱. شهداء الفضیلة، ص ۳۱.

۲. رجال نجاشی، ص ۸۷، شماره ۲۱۰؛ رجال ابن داود، ص ۴۲، شماره ۱۱۴؛ نقدالرجال، ج ۱، ص ۱۵۰، شماره ۱۲۶/۳۰۱.

او کسی است که دیوار حائر امام حسین علیه السلام در کربلا را ساخت.
 شرح حال این مرد بزرگوار را «الشیعة و فنون الاسلام»^۱ و ابن کثیر شامی در
 تاریخش^۲ و دیگران آورده‌اند.^۳

۱۵. ابوالمحاسن طبری

ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل طبری از علمای بزرگ اواخر قرن چهارم
 هجری بود. قطب راوندی و عده‌ای دیگر از علمای طراز اول نزد او شاگردی کرده‌اند.
 عده‌ای از مورخان با لقب «امام شهید» از وی نام برده‌اند.
 طبری به انقلاب فکری اصلاح‌گرانه‌ای در اسلام بر ضد باطنی‌گری که آن زمان در
 حال نفوذ در مسلمانان بود، دست زد. وی را نخستین کسی دانسته‌اند که به الحاد و
 کفر باطنی‌گری که می‌گوید: «تنها اطاعت از شیخ طریقت واجب است و با وجود آن
 دیگر هیچ یک از تکالیف الهی واجب نیست»، فتوا داد.
 در سال ۵۰۱ یا ۵۰۲ هجری در حالی که بیش از هشتاد سال از عمرش می‌گذشت،
 ترور شد.

بیشتر مورخان و علمای رجال شرح حال او را آورده‌اند.^۴

۱۶. فتال نیشابوری

شیخ محمدبن حسن واعظ نیشابوری فتال. بعضی مورخان او را «شیخ شهید»
 لقب داده‌اند. کتابهای «روضه الواعظین» و «التنویر» در تفسیر، تألیف این عالم
 بزرگوار است.

۱. الشیعة و فنون الاسلام، ص ۱۱۷.

۲. البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۰، ط دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ هـ.

۳. ربع قرن مع العلامة الامینی، ص ۱۶۱.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴؛ الانساب، ج ۳، ص ۱۰۶.

او بر اثر بی‌پروایی در برابر باطل و دفاع صریح از حق به شهادت رسید. علامه مجلسی^۱ شیخ نوری^۲، محدث حرّ عاملی^۳، و دیگران^۴ به شرح حال او پرداخته‌اند.

۱۷. قطب راوندی

حسین بن قطب راوندی، عالمی جلیل القدر بود و با وصف «عالم صالح شهید» از وی یاد شده است. به خاطر مبارزه‌اش با گمراهی و پایداری در مذهب حق به شهادت رسید.

شرح حال او در «امل الآمل»^۵، «خاتمة المستدرک»^۶، و جز این دو کتاب آمده است.^۷

۱۸. طغرائی

حسین بن علی طغرائی، از نوادگان ابوالاسود دؤلی، و عالمی فاضل و شاعری توانا بود و لامیه‌اش مشهور و معروف است.

وی به سیاست می‌پرداخت و در خطابه‌ها و اشعارش در موقعیت‌های مختلف برای اهل بیت علیهم‌السلام تبلیغ می‌کرد. او انسانی نستوه بود و مدّتی منصب وزارت داشت، و به خاطر همین موضعگیری‌های سرسختانه‌اش، در سال پانصد و اندی، مظلومانه کشته شد و هنگام شهادت هفتاد و پنج سال یا بیشتر داشت.

بیشتر مورخان، و کتابهای تاریخ شعر و ادبیات به شرح حال او پرداخته‌اند.^۸

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸.

۲. خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۸، شماره ۸۶۰.

۴. شهداء الفضیلة، ص ۳۷؛ مستدرک سفینة البحار، ج ۸، ص ۱۱۷؛ سنن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۲۸، شماره ۳۲.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۷، شماره ۲۳۰.

۶. خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۶۴.

۷. الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۴؛ شهداء الفضیلة، ص ۴۰؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۳، شماره ۴۱.

۸. شهداء الفضیلة، ص ۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۵۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۹۵، شماره ۲۶۲.

۱۹. طبرسی

امین الاسلام طبرسی، فضل بن حسن بن فضل، صاحب تفسیر «مجمع البیان» و دهها کتاب سودمند دیگر که از آن میان، چهار کتاب در حوزه تفسیر است و اینها غیر از مجمع البیان هستند.

او در فضایی از ادیان و مذاهب گوناگون زندگی می‌کرد. در علم و دانش کوهی بلند بود، و در ایمان قهرمان، و درباره خدا سرسخت و نستوه، تا آن که در شب عید فطر سال پانصد و چهل و هشت هجری در شهر سبزوار به شهادت رسید و پیکر پاکش به مشهدالرضا علیه السلام منتقل و در محلی معروف به «مغتسل الرضا علیه السلام» به خاک سپرده شد. شرح حال مرحوم طبرسی را بیشتر مورخان آورده‌اند.^۱

۲۰. ابوالقاسم بن فضل

سید ابوالقاسم یحیی بن ابی الفضل شرف الدین، که نسبش به امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد. این بزرگوار از علمای برجسته بود، و فعالیت عمیقی در امور سیاسی کشور داشت؛ چرا که نقیب طالبیان [سادات] عراق بود. «خوارزم شاه تکش» با او از در مخالفت درآمد و در سال ۵۸۵ هجری وی را از دم تیغ گذراند.

شماری از کتابهای تاریخ و رجال زندگینامه این عالم بزرگوار را آورده‌اند.^۲

۲۱. شهید اول

محمد بن مکی عاملی معروف به «شهید اول» کسی است که کتابها و فتواها و آرای

۱. شهداء الفضیلة، ص ۴۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۶، شماره ۶۵۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۰۴، شماره ۹۳۶۲.

۲. شهداء الفضیلة، ص ۴۸؛ فهرست منتخب الدین، ص ۳۸۴.

او در فقه و اصول و حدیث و غیره هنوز هم در حوزه‌های علمی مدار بحث‌هاست. در راه خدا، چنان که باید و شاید، به جهاد برخاست تا جایی که خونش را مباح دانستند و در سال ۷۸۶ هجری، در حالی که ۵۲ سال از عمر شریفش می‌گذشت، او را به قتل رساندند و پیکرش را در میدان قلعه دمشق به دار آویختند و سپس در آتش سوزاندند. بیشتر مورخان و علمای رجال شرح حال این بزرگمرد را آورده‌اند.^۱

۲۲. شهید ثانی

زین الدین عاملی مشهور به «شهید ثانی»، در همه فضایل همچون شهادت و دانش و فضیلت، تالی تلو شهید اول است. کتابها و فتاوی و آرای او نیز در فقه و اصول و عقاید و حدیث و غیره هنوز هم در حوزه‌های علمیه مورد بحث و گفتگوست. او در راه خدا جانانه جهاد کرد چندان که حکمرانان لبنان و روم از دستش به ستوه آمدند و همه جا در جستجوی وی برآمدند، و در ایام حج دستگیرش کردند و - طی ماجرای طولانی - او را در ساحل دریا به قتل رساندند و سرش را برای پادشاه روم ارمغان فرستادند، و پیکر پاکش همچنان روی زمین افتاده رها کردند. در همان شب، گروهی از ترکمنهای مقیم آن سرزمین انواری را مشاهده کردند که از آسمان فرود می‌آمد و بالا می‌رفت. لذا پیکر آن بزرگوار را به خاک سپردند و برایش مقبره‌ای بنا کردند. بیشتر علمای رجال و مورخان شرح حال شهید ثانی را آورده‌اند.^۲

۲۳. شهید ثالث

«شهید ثالث» لقب شماری از علمای پاکی است که در راه خدا و به خاطر پایداری در مذهب حق [تشیع] به شهادت رسیدند. در کتاب «شهداء الفضیلة» آمده است که

۱. شهداء الفضیلة، ص ۸۰؛ سنن النبی ﷺ، ص ۲۴، شماره ۱۸؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۱، شماره ۱۸۸.

۲. شهداء الفضیلة، ص ۱۳۲؛ سنن النبی ﷺ، ص ۲۴، شماره ۱۹؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۸۵، شماره ۸۱.

علماء و تذکره نویسان - مؤلف نام بعضی از آنها را می‌برد - این لقب را برای شهاب‌الدین تستری خراسانی ذکر می‌کنند.

وی از علمای بزرگ دوران حکومت «شاه طهماسب» بود و به کارهای سیاسی می‌پرداخت و شاه را نصیحت می‌کرد، و با منحرفان و گمراهان بحث می‌کرد، و از حق و فضیلت دفاع می‌نمود.

در حمله ازبکها به خراسان، شهاب‌الدین تستری اسیر و به ماوراءالنهر برده شد، و در آنجا او را تحت آزار و شکنجه قرار دادند و سپس با خنجر و کارد به جانش افتادند و او را به قتل رساندند و پیکر پاکش را در میدان بخارا، به سال ۹۹۷ هجری، در آتش سوزاندند. شرح حال این شهید بزرگوار در «روضات الجنات»^۱، «الروضه الصفویة»، «شهداء الفضیلة»^۲، و دیگر کتابها آمده است.^۳

۲۴. محقق کرکی

محقق کرکی، نورالدین علی بن الحسین بن عبدالعالی عاملی معروف به «محقق ثانی»، در عهد شاه طهماسب صفوی می‌زیست، و عهده‌دار امور سیاست کشور و اداره مردم بود. فرمان محقق کرکی بیش از فرمان شاه در مردم نفوذ داشت، و شاه یکی از کارگزاران و والیان او به شمار می‌رفت. او را پنهانی سم خوراندند که بر اثر آن، در سال ۹۴۵ هجری، از دنیا رفت. بیشتر مورخان و علمای رجال شرح حال محقق کرکی را آورده‌اند.

۲۵. قاضی شوشتری

سیدقاضی نورالله شوشتری، مؤلف دانشنامه بزرگ «احقاق الحق» و دهها کتاب

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۳۰، شماره ۳۸۷.

۲. شهداء الفضیلة، ص ۱۶۸.

۳. خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۶۹؛ الذریعة، ج ۲، ص ۳۲۹؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۳۶.

دیگر که در کتب تاریخ نام برده شده‌اند. در دوره صفوی عهده‌دار منصب قضا در هند شد، و [در دفاع از حق و تشیع] به جهاد و مقاومت پرداخت تا آن که سرانجام، در سال ۱۰۱۹ هجری، به شهادت رسید. به این ترتیب که لباسهایش را درآوردند و با تازیانه‌های فلزی خاردار چندان بر پیکر برهنه او زدند که اعضای بدنش تکه تکه شد. شرح حال او را بیشتر مورخان و رجال شناسان آورده‌اند.^۱

۲۶. حرّ عاملی

شیخ علی حرّ عاملی، جدّ صاحب «وسائل الشیعة» و داماد شیخ حسن صاحب «معالم»، و از نوادگان حرّ بن یزید ریاحی است که روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. وی دریای علم بود، و در دین خدا قهرمان، و در باره خدا سرسخت و سازش‌ناپذیر، و مجاهد در راه اسلام. به طوری که سرانجام او را سمّ خوراندند و بر اثر آن از دنیا رفت. از سروده‌های زیبای او این دو بیت است:

إن كان حبي للوصي ورهطه
رفضاً كما زعم الجهول الخائض
فإن الله والروح الأميين وأحمد
وجميع أملاك السماء روافض
اگر محبت من به وصی [پیامبر] و خاندان او
آن‌گونه که نادانان نابخرد می‌گویند، رافضی‌گری است
پس، خدا و روح الامیین و احمد
و همه فرشتگان آسمان رافضی هستند

شماری از مورخان شرح حال این بزرگمرد را آورده‌اند.^۲

۱. شهداء الفضيلة، ص ۱۷۱؛ خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۷۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۶، شماره ۱۰۳۷.

۲. شهداء الفضيلة، ص ۲۰۶؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۹، شماره ۱۳۸.

۲۷. سید نصرالله حائری

سید نصرالله حائری، عالم و شاعر و مدرّس معروف بارگاه مقدس امام حسین علیه السلام در کربلای معلّی بود.

وی قصیده نامدار فرزدق را که درباره امام سجاد زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام گفته، تخمیس کرده است.

او مجاهد در راه خدا و فعال در صحنه سیاسی کشور بود. با اهل باطل در می افتاد و آنها را تقبیح و محکوم می کرد و سرانجام جان خود را بر سر این کار گذاشت و در سال ۱۱۵۴ هجری به شهادت رسید.

بسیاری از مورخان، و کتابهای تاریخ ادبیات و شعر شرح حال او را آورده اند.^۱

۲۸. شیخ عسیلی

شیخ صالح عسیلی از علمای لبنان و شاگرد آیه الله سید مهدی بحر العلوم علیه السلام بود. به دلیل مجاهداتش در راه خدا، و مقاومت به خاطر خدا، و دفاع آشکار از حق، و پرداختن به امور سیاسی، سرانجام در سال ۱۲۰۸ هجری توسط احمد پاشا معروف به «قصاب» زیر شکنجه به شهادت رسید.

شرح حال او در «شهداء الفضیلة» آمده است.^۲

۲۹. همدانی حائری

علامه شیخ العلماء مولی عبدالصمد همدانی حائری از تلامذه وحید بهبهانی و صاحب «الریاض» علیه السلام بود. او در راه خدا به جهاد برخاست و برای برافراشته شدن پرچم اسلام کوشید، و به امور سیاسی پرداخت تا آن که به سال ۱۲۱۶ هجری، در فتنه

۱. شهداء الفضیلة، ص ۲۱۵؛ خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۵۴، شماره ۲.

۲. شهداء الفضیلة، ص ۲۷۵.

و هابیت و بی حرمتی آنان به شهر مقدس کربلا، جلو در خانه‌اش به قتل رسید. در این فتنه و آشوب هزاران تن از مؤمنان و نیکان و دهها عالم و فاضل، از جمله شیخ محمد و شیخ عین علی و سید صادق و دیگران، نیز به شهادت رسیدند. شماری از مورخان و کسانی که درباره کربلای معلّی کتاب نوشته‌اند، شرح حال این بزرگواران را آورده‌اند.^۱

۳۰. میرزا باقر شیرازی

میرزا محمدباقر شیرازی شاگرد مجدد شیرازی علیه السلام و از شهدای نهضت مشروطه ایران است. به امور سیاست می‌پرداخت و امر و نهی می‌کرد و با دشمنان اسلام می‌ستیزید تا آن که به سال ۱۳۲۶ هجری در شیراز به قتل رسید. شرح حال آن بزرگوار در «شهداء الفضیلة» آمده است.^۲

۳۱. شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل الله نوری شاگرد مجدد شیرازی علیه السلام و خواهرزاده علامه محقق میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک الوسائل» و داماد او بود. او هنگامی که مشاهده کرد انقلاب مشروطیت که علمای دین رهبری آن را به عهده داشتند از مسیر خود منحرف شده، در صدد بازگرداندن آن به مسیر اصلی‌اش برآمد و خواهان مشروطه مشروعه شد، و به همین جهت، به سال ۱۳۲۷ هجری، به دار آویخته شد.

بسیاری از تاریخ‌نگاران متأخر شرح حال شیخ را آورده‌اند.^۳

۱. شهداء الفضیلة، ص ۲۸۶؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۸۳، شماره ۲۶۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۸، شماره ۳۷۷.

۲. شهداء الفضیلة، ص ۳۵۰.

۳. شهداء الفضیلة، ص ۳۵۴؛ مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۷۱.

این نام سی و یک عالم از علمای پاک ما بود که بر اثر پرداختن به کارهای سیاسی و دخالت در امور دولتها و شاهان به شهادت رسیدند؛ چرا که این دولتها و شاهان نتوانستند این علمای بزرگوار را با درهم و دینار و وعده و وعید و بیم و امید دادن به طرف خود بکشانند.

ما این اسامی را به عنوان نمونه‌ای از انبوه عظیم علمای شهیدمان آوردیم که تاریخ درخشان ما آکنده از نامهای آنان و مقاومت و جهادشان در هر زمان و هر مکان است، و بر شمردن نام آنها چندین جلد کتاب می‌طلبد، و هزاران نفر را در بر می‌گیرد. نام این عالمان شهید در کتابهای تاریخ و حدیث و رجال و فرهنگنامه‌ها آمده است. این امر، در واقع، بر این دلالت دارد که «سیاست در متن اسلام» است و نخستین و واپسین مأموریت علمای اسلام، پیشبرد سیاست و اداره «عباد و بلاد» است.

قال رسول الله ﷺ:

«كلكم راع و كلکم مسؤول عن رعيته*؛ همه شما راعی
هستید و همه تان در برابر رعیت خود مسؤولید.»

وظیفه‌ای همگانی

* بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۸، ب ۳۵، ح ۳۶.

وظیفه‌ای همگانی

دخالت در امور سیاسی و تلاش برای اصلاح و بهبود اوضاع مردم و جامعه تنها وظیفه علما نیست بلکه وظیفه همگان است، و فردای قیامت، همه در این باره بازخواست خواهند شد؛ زیرا هر گمراهی یا انحرافی که در امت اسلامی پدید می‌آید همه مسلمانان موظفند با آن مبارزه کنند و اصلاحش نمایند. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در حدیثی فرموده است: «همه شما راعی هستید و همه‌تان از رعیت خویش مسؤولید». همان‌طور که راعی [شبان] نسبت به گوسفندان و حفظ و نگهداری آنها مسؤول است، هر مسلمانی نیز نسبت به دیگران مسؤولیت دارد، و در این میان فرقی میان حاکم و محکوم و عالم و بی‌سواد، و دانشجو و استاد، و مرد و زن، و قوی و ناتوان و... نیست. مسلمانان صدر اسلام - که با مجاهدتهای آنان اسلام پیش رفت و به سبب ایمان راستین و مقاومت شکوهمند آنان پایه‌های دین و کشور اسلام استوار شد - هرگاه انحراف و منکری را می‌دیدند با تمام نیرو و توان خود با آن به مخالفت و مقابله بر می‌خاستند تا آن را از میان برمی‌داشتند.

مثلاً یکی از مسلمانان وقتی شخصی را می‌بیند که در دستش ابزار قمار است، می‌گوید: این از کیست؟ آن شخص می‌گوید: از امیر. و آن مسلمان آن را می‌گیرد و می‌شکند و می‌گوید: قمار حرام است. و من مسلمانم و وظیفه دارم این آلت قمار را بشکنم، و برایم فرقی نمی‌کند از چه کسی گرفته‌ای و برای چه کسی می‌بری.

یا: زمانی که ولید قرآن را پاره کرد، مسلمانان خانه او را به محاصره در آوردند و ولید را کشتند و سرش را بریدند و جسدش را به دار آویختند و بر آن نوشتند: «این سزای کسی است که قرآن را پاره کرد». با آن که ولید در آن هنگام امپراتوری بود که بر تقریباً نصف جهان فرمان می‌راند.

یا: مسلمانی در شام مشکهایی را دید که بر پشت اشتران حمل می‌کنند، پرسید: اینها چیست، گفتند: شراب. مرد به طرف مشکها حمله کرد و با کاردی که داشت آنها را از هم درید و همه شرابها را بر زمین ریخت، و وقتی به او گفتند: اینها از معاویه بن ابی سفیان است، بالحن تندی گفت: باشد.

اما زمانی که مسلمانان در عرصه عمل سستی کردند، و مسؤولیت‌شناسی را از دست دادند، و هرکس در خانه خود نشست، همه مصیبتها و بدبختیهای دنیا بر سر آنان فرو ریخت، و طعمه صهیونیسم و غرب و شرق و دیگران شدند.

اما می‌بینیم، مسلمانان امروز شروع به بیدار شدن و شناخت حوادث پیرامون خود کرده‌اند؛ از این رو امید است که - به خواست خدای متعال - آینده‌ای پر خیر و برکت و عزتمند داشته باشند؛ چرا که اساس پیشرفت و برکت و عزت، بیداری و آگاهی درست، و ایمان راستین است. در حدیث شریف آمده است: «العالم بزمانه لا تهجم علیه النوائب^۱؛ شخص آگاه به زمان خود مورد هجوم مصیبتها واقع نمی‌شود».

بنابراین، از خداوند توانا مسألت می‌کنیم که این آگاهی و این بیداری را در مسلمانان عمیق‌تر و گسترده‌تر گرداند تا این که همه مسلمانان آگاه و بیدار شوند و تمام پیمانها و معیارهای ستمگران جهان را به کلی وارونه سازند. و این بر خداوند دشوار نیست. منزه است پروردگار تو، خداوندگار عزت، از آنچه در وصف او می‌گویند، و سلام بر فرستادگان [الهی]، و ستایش خداوند را که پروردگار جهانیان است، و درود و صلوات بر محمد و خاندان پاک او.

سید صادق حسینی شیرازی

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۷ «کتاب العقل والجهل» ح ۲۹ (العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس).